
فضایل
اهل بیت
در صحاح سته اهل تسنن
مجمع جهانی شیعه شناسی
علی زهراب (الخطی)

فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته

مشخصات کتاب

سرشناسه : فاضلی، علی، 1334 -

عنوان و نام پدیدآور : فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته/ مولف علی زهراب (فاضلی)؛ ویراست علمی و تحقیق خلیل بخشی زاده؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، 1391.

مشخصات ظاهری : 540 ص.

فروست : مجمع جهانی شیعه شناسی؛ 68.

شابک : 110000 ریال: 978-600-6164-27-4

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه : ص. 531 - 540.

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل -- احادیث

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل

موضوع : اصحاب صحاح سته

شناسه افزوده : بخشی زاده، خلیل، 1349 -، ویراستار

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP36/ف28ف6 1391

رده بندی دیویی : 297/95

شماره کتابشناسی ملی : 2404313

ص: 1

اشاره

ص: 2

ص: 3

نام کتاب: فضایل اهلبیت(ع) در صحاح سته

نام مؤلف حجه الاسلام و المسلمین علی زهراب (فاضلی)

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی: حجهالاسلام والمسلمین خلیل بخشی زاده

امور فنی / تنظیم و طرح جلد:

علی اکبر رشیدی گلروئیه

صفحه آرایی: علی اکبر احسانی تیرگر

ویراستار: هادی کرمانی

تعداد صفحات: 540

چاپخانه: گلها

چاپ: اول / 1391

تیراژ: 3000

قیمت گالینگور: 13000 تومان

قیمت شومیز: 11000 تومان

شابک: 4 – 27 – 6164 – 964- 978

قم-45 متری عمار یاسر-پلاک 90-ص پ 644-37158- تلفن: 7713773-7756092 / دورنگار: 7713774

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

کلیه حقوق محفوظ است

ص: 4

تصویردارد

ص: 5

ص: 6

فهرست مطالب

مقدمه استاد علی انصاری بویراحمدی 19

پیشگفتار / 23

پیشگفتار 25

بخش یکم: صحاح و صاحبانشان / 45

درآمد: 47

1- صحیح بخاری 55

گردآورنده آن: 55

زاد روزش: 56

وفاتش: 57

زندگی علمی او: 57

گردآوری صحیح: 58

دیگر آثارش: 59

موضوع کتاب: 61

ویژگی های صحیح بخاری: 61

شروط بخاری: 62

ص: 7

شروح صحیح بخاری: 63
خلفای روزگار بخاری: 64
بخش بندی صحیح بخاری: 65
داستان مرگش: 65
توصیفی از بخارا: 67
2- صحیح مسلم 73
عنوان اصلی: 73
گردآورنده آن: 73
تولدش: 74
وفاتش: 74
زندگی علمی او: 74
ستایش پیروان خلفا از او و کتابش: 76
دیگر آثارش: 77
شروح صحیح مسلم: 78
ویژگی های صحیح مسلم: 79
شروط مسلم: 80
بخش بندی صحیح مسلم: 82
سبب گردآوری صحیح: 82
خلفای روزگار مسلم: 82

زمان گردآوری صحیح: 83

توصیفی از نیشابور: 83

3- سنن إبن ماجه 87

ص: 8

عنوان اصلی: 87
گردآورنده آن: 87
زادروزش: 88
وفاتش: 88
زندگی علمی او: 88
شروح سنن ابن ماجه: 92
آثار دیگرش: 93
شرط ابن ماجه در سنن: 94
ویژگی های سنن ابن ماجه: 95
بخش بندی سنن ابن ماجه: 96
خلفای معاصر ابن ماجه: 96
سخنی چند از قزوین: 97
4- سنن أبی داود 99
عنوان اصلی: 99
گردآورنده آن: 100
زادروزش: 100
وفاتش: 101
زندگی علمی او: 101
زمان نگارش سنن: 105

ستایش سنیان از او و کتابش: 108

شرط ابی داود در سنن: 110

شروح سنن ابی داود: 116

ویژگی های سنن ابی داود: 117
بخش بندی سنن ابی داود: 117
خلفای هم روزگار ابی داود: 118
دیگر آثارش: 118
سِجِستان: 119
5- جامع یا سنن ترمذی 123
عنوان اصلی: 123
گردآورنده آن: 128
تولد: 129
وفاتش: 130
زندگی علمی او: 131
ستایش سنیان از او و کتابش: 137
جایگاه جامع ترمذی: 138
شرط ترمذی در جامع: 141
شروح جامع ترمذی: 143
ویژگی های جامع ترمذی: 143
زمان تدوین جامع ترمذی: 144
دیگر آثارش: 145
بخش بندی جامع ترمذی: 145

تِرمِذ: 146

6- سنن نسائی 149

عنوان اصلی: 149

ص: 10

گردآورنده آن: 151
زادروزش: 151
وفاتش: 152
زندگی علمی او: 152
ستایش از او و کتابش: 154
شرط نسائی در سنن: 156
آثار نسائی: 160
ویژگی های سنن نسائی: 164
خلفای روزگار او: 165
نَسا: 165
بخش دوّم: اهل بیت کیانند؟ / 167
اهل بیت کیانند؟ 169
روایات علمای سنی در مورد اهل بیت 170
1- ابوداود طیالسی (م 204 ه-.ق): 170
2- عبدالرزاق صنعانی (م 211 ه-.ق): 171
3- ابن ابی شیبه (م 235 ه-.ق): 172
4- اسحاق بن راهویه (م 238 ه-.ق): 175
5- احمد بن حنبل (م 241 ه-.ق): 175
6- مسلم (م 261 ه-.ق): 182

7- ابوداود (م 275 ه-.ق): 187

8- ابن ابی عاصم (م 287 ه-.ق): 189

9- ترمذی (م 297 ه-.ق): 189

ص: 11

10- نسائی (م 303 ه-.ق): 191

11- ابویعلی موصلی (م 307 ه-.ق): 192

12- ابوجعفر طبری (م 310 ه-.ق): 195

13- ابن حبان (م 354 ه-.ق): 200

14- ابن ابی حاتم رازی (م 327 ه-.ق): 204

15- طبرانی (م 360 ه-.ق): 205

16- ابوبکر شافعی (م 354 ه-.ق): 208

17- طحاوی (م 321 ه-.ق): 208

18- ابن سعد (م 230 ه-.ق): 212

19- ابن حیّان (م 369 ه-.ق): 212

20- حاکم نیشابوری (م 405 ه-.ق): 213

مصداق اهل بیت از نظر علمای دیگر اهل تسنن 215

ائمه اطهار علیهم السلام از اهل بیت هستند 223

بخش سوّم: آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته / 229

آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح 231

1- صحیح بخاری (م 256 ه-.ق) 232

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×: 232

ب - فضائل حضرت فاطمه [زهرا÷] دختر پیامبراعظم|: 236

ج - فضائل امام حسن و امام حسین‘: 239

د - فضائل اهل بیت علیهم السلام : 242

ه- - فضائل حضرت مهدی: 244

و - فضائل علی بن الحسین ×: 244

ص: 12

2- صحیح مسلم (م 261 ه-.ق) 244

الف - فضائل علی بن ابی طالب ×: 245

ب - فضائل حضرت فاطمه زهرا ÷ دختر پیامبر اکرم |: 247

ج - فضائل امام حسن و امام حسین ‘: 248

د - مناقب اهل بیت علیهم السلام : 249

ه- - فضائل حضرت مهدی ×: 251

و - فضائل حضرت علی بن الحسین ×: 251

3- سنن ابن ماجه (م 276 ه-.ق) 252

الف - فضائل علی بن ابی طالب ×: 252

ب - فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام : 254

ج - فضائل اهل بیت علیهم السلام : 257

د - فضائل حضرت مهدی ×: 260

4- سنن ابی داود (م 275 ه-.ق) 261

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×: 261

ب - فضائل حضرت فاطمه(ع) دختر پیامبر اکرم |: 262

ج - فضائل امام حسن و امام حسین ‘: 263

د - فضائل اهل بیت(ع): 266

ه- - فضائل حضرت مهدی(ع): 269

5- جامع ترمذی (م 279 ه-.ق) 270

الف - فضائل حضرت على بن ابى طالب(ع): 270

ب - فضائل حضرت فاطمه(ع): 276

ج - فضائل امام حسن و امام حسين‘: 278

ص: 13

د - فضائل اهل بیت(ع): 283
ه- - فضائل حضرت مهدی(ع): 288
6- سنن نسائی (م 303 ه-.ق) 288
الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع): 291
ب - فضائل حضرت فاطمه(ع) دختر پیامبراعظم|: 293
ج - فضائل امام حسن و امام حسین‘: 293
د - فضائل اهل بیت(ع): 295
جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح 297
1- صحیح بخاری: 298
2- صحیح مسلم: 300
3- سنن ابن ماجه: 301
4- سنن ابوداود: 302
5- جامع ترمذی: 303
6- سنن نسائی: 305
بخش چهارم: بررسی آماری روایات / 307
بررسی آماری روایات 309
تکرار روایات 310
الف - تکرار روایت 310
ب - تکرار روایت 311

ج - تکرار روایت 312

د - تکرار روایت 312

ه- - تکرار روایت 313

ص: 14

و - تکرار روایت 313

نکته ای دیگر: 314

پرسش کلیدی: 315

اعتراف به برتری علی بن ابی طالب(ع) بر اصحاب: 315

اهمیت فضائل 320

فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده 321

مجریان سقیفه، مانعان وصیت پیامبر| 325

سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها 329

1. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت(ع) در زمان پیامبر|: 331

2- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی(ع): 333

3- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر|: 334

4- حزب اموی و فضائل اهل بیت(ع) و دشمنی با آنان: 335

5- عباسیان و اهل بیت(ع): 365

جمع بندی و دیدگاه نگارنده: 396

آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت(ع) منتشر شد؟ 401

خلافت متوکل (232- 247 ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث 409

قتل محمد بن عبدالملک زیّات (233ه-): 411

خشم متوکل بر ابن ابی دواد: 412

متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل: 413

متوکل خلیفه ی ناصبی: 415

جنایات متوکل: 416

محاصره ی اقتصادی اهل بیت(ع) از سوی متوکل: 421

توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی 423
دوران منتصر عباسی (247- 248ه-): 426
منتصر و اهل بیت(ع): 429
دوران مستعین عباسی (248- 252ه-): 432
دوران معتزّ عباسی (252- 255ه-): 435
دوران مهتدی عباسی (255- 256 ه-): 437
دوران معتمد عباسی (256- 279ه-): 440
وزارت وزیر متوکل: 441
خروج «صاحب الزنج» (255ه-): 442
رویدادهای دیگر: 445
جمع بندی و نتیجه گیری: 446
سیاست منع تدوین حدیث: 450
علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث: 455
شعبی (م 303- 310ه-): 456
زُهری (م 124ه-)، امام اهل حدیث و مأموم بنی امیه: 458
رجاء بن حَیْوَهْ، شیخ زهری (م 112ه-): 465
اوزاعی (م 157ه-): 466
دوستی و نقل روایات اهل بیت(ع) و تهمت رفض و تشیع: 469
شافعی و تهمت رفض به او: 469

تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م 211ه-): 471

نسائی و اتهام تشیّع: 475

تهمت تشیع به دارقطنی: 477

ص: 16

جرح ابن عقده (249- 332ه-): 479
حاکم و تهمت رفض و تشیع به او: 481
تشیع حاکم حسکانی: 483
ثعلبی پس از هزار سال: 483
توثیق و تعدیل راویان ناصبی و خارجی: 484
عمر بن سعد، قاتل امام حسین(ع) 492
مروان بن حکم: 492
زهیر بن معاویه: 493
خالد بن عبدالله قسری: 494
فرآیندی شگفت؟! 495
نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه): 498
نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی): 499
نمونه ای دیگر (عطیهٔ بن سعد): 501
نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب): 503
نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان): 504
نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله): 505
نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله): 506
نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب): 507
نمونه ای دیگر (جابر جعفی): 508

نمونه ای دیگر (حسن بن صالح): 509
نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف): 510
نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد): 511

نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری): 512
نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب): 513
نمونه ای دیگر (عبادۀ بن زیاد اسدی): 514
نمونه ای دیگر (عبادۀ، ابو یحیی): 515
نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه): 516
نمونه ای دیگر (حبۀ بن جوین عرنی): 517
نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی): 518
جمع بندی و نتیجه گیری 525
فهرست منابع 531

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قال رسول الله|: «ان الله جعل علیاً وزوجته وابناءه حجج الله علی خلقه وهم ابواب العلم فی امّتی، من اهتدی بهم هدی الی صراط المستقیم».(1)

به درستی که خداوند علی و همسرش و فرزندانش را حجت و راهنمایان خودش برای خلقش قرار داد و آنان در میان امت من درهای دانش هستند، هرکس به واسطه آنان هدایت گردد، به سوی صراط مستقیم هدایت گردیده است».

بررسی فضائل و مناقب اهل بیت(ع) در «صحاح سته»(2)) از جهات متعددی سودمند و با ارزش است.

اوّل آنکه اثبات و اعترافی است از طرف بزرگان اهل سنت مبنی بر اینکه وجود مقدس اهل بیت(ع) با ایمان کامل، اسلام شناسی دقیق و مجاهدت های با مال و جانشان پرچم اسلام را برافراشته نگاه داشتند و از انحراف و نابودی اسلام عزیز جلوگیری کردند.

دوّم:صاحبان صحاح سته با وجودی که اهتمام و جدّیت داشتند در اینکه، هرچه کمتر

1- علامه حافظ حسکانی، شواهد التنزیل، ج1،ص 58، چاپ بیروت. رحمانی همدانی، الامام علیّ بن ابی طالب(ع)، ص16. صادق شیرازی، اهل البیت فی القرآن، ص 43، چاپ بیروت. محمدهادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج3، ص34، چاپ بیروت.
2- این شش کتاب عبارتند از: اوّل: صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری وفات 256 ه- ، 9جزء در 3 جلد؛ دوم: صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، وفات 261، 5 جلد؛ سوّم: سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید قزوینی، وفات 275 ه- ، 2 جلد؛ چهارم: سنن ابی داود، ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی وفات 275 ه- ، 4 جلد؛ پنجم: سنن ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورهْ وفات 279، در 5 جلد؛ ششم: سنن

نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسایی وفات 303 در 8 جلد.

از اهل بیت علیهم السلام سخن بگویند، و تا آنجا که ممکن است فضائل و مناقب آنان را کم رنگ جلوه دهند، در عین حال آن مقدار که آمده، کافی است تا ارباب عقل و خرد به عظمت و قداست آنان پی برده و تنها ثقلین را سرلوحه اعمال و رفتار خویش قرار دهند.

سوّم: اثبات تناقضات بزرگان اهل تسنن به ویژه صاحبان صحاح سته در مورد اهل بیت(ع) و همچنین در قضاوت نسبت به دشمنان و مخالفان ائمه(ع).

به عنوان نمونه در چندین جای صحاح سته از

امیرالمؤمنین امام علی(ع) بدگویی شده است. همچنین به صورت متعدد روایات دشمنان امام علی(ع) همچون «عمران بن حِطّان»(1) را نقل نموده اند. که تنها بخاری در صحیحش دو روایت از او نقل می کند. امّا در مقابل حتی یک روایت هم از امام صادق(ع) در صحیح بخاری نقل نشده است. این تناقض گویی ها در صحاح، آنجا آشکارتر می شود که مثلاً بخاری در صحیح بخاری در جزء هفتم در صفحه 194 باب لبس الحریر و در همان کتاب در باب نقص الصور، ص 215 و در جاهای متعدد دیگری علیه امام علی(ع) روایت نقل می کند، اما در جای دیگر کتاب صحیح خود می نویسد: «همه آنچه که علیه امیرالمؤمنین(ع) نقل شده دروغ است.»(2) و حال آنکه کتاب خود را نیز صحیح می نامد!!

این در حالی است که تنها اهل بیت(ع) کلید حل همه مشکلات در جهان اسلام بوده اند.

سه مشکل اساسی و مهلک پس از رحلت شهادت گونه

رسول خدا| گریبان گیر امت اسلام گردید که اگر نبود وجود مقدس اهل بیت(ع) و آسیب زدایی آنان از این مشکلات، فاتحه اسلام برای همیشه خوانده می شد.

مشکل اوّل: برخی نسبت به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم| اجتهاد در

1- از سران خوارج و از مداحان و طرفداران عبدالرحمن بن ملجم مرادی که در مدح او در رابطه با قتل امام علی(ع) شعر سروده است.
2- صحیح بخاری، ج5، ص24 باب مناقب علی بن ابیطالب(ع).

مقابل نص نموده، با عمل به احساسات و تعصبات در مبانی اعتقادی اسلام اصیل، با افراط و تفریط، بی اعتنایی به اصل امامت ولایت و مقدم داشتن مفضول بر افضل، از ولایت خدا و رسول(ص) و جانشینان واقعی آنان دور افتادند. شهر پیامبر را به غیر از درب واقعی و راه اصلی وارد شدند، و در فتنه بزرگ پس از رحلت رسول خدا|، از اسلام ناب فاصله گرفتند و در نتیجه بزرگ ترین شکاف و بدترین انحراف را در جامعه بزرگ اسلامی بوجود آوردند.

مشکل دوم: بی اعتنایی نسبت به معارف قرآن و تأویل نابجا و تفسیر به رأی آیات قرآن کریم بود. با نادیده گرفتن آیات ولایت در قرآن، وارد نمودن برخی اسرائیلیات و تفسیر و تأویل برخی آیات با انگیزه های گوناگون از هدف و مقصد واقعی اسلام و شریعت دور افتادند. علاوه

بر آن قرآن دارای بطون متعدد، ناسخ و منسوخ، سابق و لاحق، محکم و متشابه، ظاهر و باطن، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مؤول و... است. لذا استیلا بر حدود و صغور، رمز و رازهای سر به مهر، بطون متعدد باطنی، حقیقت واقعی اعجاز آن و عِلم به ضمیر و کنه قرآن در انحصار فهم نبی| و وصی × و اهل بیت علیهم السلام است.

مشکل سوم: با جعل و تحریف احادیث و سنت پیامبر اسلام| به ویژه با وارد نمودن احادیث ساختگی و دروغین، اعتماد مسلمین را گرفتار شک و تردید و مبتلا به مصیبتی بزرگ نمودند. چنان مصیبت بزرگی که، عالمان علم حدیث و رجال شناسان بزرگ قرن هاست گرفتار شده اند و مشکلاتش پایان ناپذیر است.

با توجه خاص به ابعاد وسیع مشکلات فوق الذکر، بر مسلمانان واجب است که از کسانی پیروی کنند که توانایی تفسیر صحیح و دقیق قرآن کریم و بیان احکامش را داشته باشند و همچنین تمسک و پیروی از کسانی که شناخت کامل از احادیث و سیره و سنت پیامبر| داشته باشند. آنانی که توان حفظ سیره و سنت پاک رسول

خدا|، از تمام جعلیات، انحرافات و شبهات را داشته

باشند. با عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان تنها اهل بیت علیهم السلام صلاحیت این فهم و حلّ این مشکلات عدیده را دارند. به یقین منابع متقن روایی و حدیثی فریقین اعم از قدماء، متأخرین و معاصرین مملو از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت و ضرورت تمسک به ثقلین به ویژه اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند.

شناخت دقیق و عمیق و همه جانبه از اهل بیت علیهم السلام ، منشأ آثار و برکات فراوان و باعث تحوّل شگرف در جهان اسلام است. شناخت و معرفت کامل آنان باید با تحقیقات وسیع و گسترده همراه با براهین مستند، مستدل، دلایل روشن و عقل گرایانه باشد. پژوهش و بررسی جامع الاطراف و مستوفی نسبت به اهل بیت علیهم السلام ولو در منابع به ظاهر معتبر اهل سنت، وظیفه ای عظیم و سترگ بر عهده اندیشمندان و علمای دین است. در این راستا کتاب گران سنگ «فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته» با تلاش بی دریغ و تتبع کامل، اندیشمند توانا، عالم فرزانه، محقق خوش ذوق، حضرت حجهْ الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زهراب (فاضلی) که خود کارشناس ارشد الاهیات، علوم قرآنی و حدیث هستند، به رشته تحریر درآمده است. مؤلّف محترم؛ با همّتی بلند وسعه صدر، با سبکی شیوا و روان به تألیف چنین اثر علمی ارزشمندی همت گماشته که دارای ارزش و تأثیرات فراوانی است. کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته.

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابیطالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: 23

ص: 24

پیشگفتار

با توجه به اهمیت «صحاح ستّه» نزد سنیان، پرداختن به این کتاب ها از هر دیدگاهی، می تواند بسیار سودمند باشد. یکی از بخش های مهم که در این کتابها بدان پرداخته شده است، بیان فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام است. از آنجا که اهل بیت پیامبر گرامی اسلام| پس از ایشان به عنوان جانشینان پیامبر و رهبران امّت اسلامی معرفی شده اند، بسیار ضروری است تا به فضایل و مناقب ایشان در این شش کتاب، که از مهم ترین و معتبرترین کتاب های اهل سنّت اند، پرداخته شود، تا هم با فضائل ایشان بیشتر آشنا شده و هم به پرسش هایی که مطرح می شود، پاسخ داده شود.

از پرسش هایی که مطرح می شود به موارد زیر

می توان اشاره کرد:

1- آمار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح ستّه چقدر است؟

2- آیا این تعداد روایت همه آن چیزی است که در فضائل ایشان گفته شده یا اینکه در صحاح تنها به بخشی اندک از این فضایل پرداخته شده است؟

3- اگر آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است، علّت یا علل آن چیست؟

در این پژوهش با بررسی صحاح از این دیدگاه و نیز با بررسی نوشته های دیگر که با این پرسش ها در ارتباطند به شیوه ای توصیفی - تحلیلی،((1))

به این پرسش ها پاسخ داده خواهد شد. با توجه به پرسش هایی که از آنها سخن گفته شد، فرضیه هایی که در این پژوهش بدان ها پرداخته می شود، چنین اند:

1- آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

ستّه اندک است.

2- از مهم ترین عوامل کمبود آمار فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته، تدوین نشدن حدیث در سده اول و نیز سیاست قدرت حاکمه بوده است.

در پرداختن به این فرضیه ها نیز از روش توصیفی - تحلیلی، باتوجه به متون تاریخی، روایی، تفسیری و سایر نوشته های مربوط، استفاده خواهد شد.

با توجه به واژه های کلیدی که هم در عنوان پژوهش و هم در پرسش ها و نیز در فرضیه ها، آمده است، علاوه بر پیشگفتار، که در آن هستیم، این پژوهش دارای بخش های زیر خواهد بود:

بخش یکم: شناسایی صحاح و گردآورندگان آنها.

بخش دوّم: شناسایی اهل بیت پیامبر گرامی اسلام|.

بخش سوم: آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در

صحاح.(2)

1- و نیز شیوه آماری، برای پاسخ گفتن به پرسش یکم.
2- مرحوم، علاّمه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، در کتاب خود فضائل الخمسه من الصّحاح الستّه، در 3 جلد، احادیث فضائل اهل بیت علیهم

السلام را گردآوری کرده اند، که خدمتی بی نظیر یا کم نظیر است، هرچند که ایشان در این کتاب افزون بر صحاح، از چهل مصدر دیگر نیز سود جسته اند. ایشان در پیشگفتار جلد یکم، می گویند: «اما بعد، فهذه نبذه من فضائل الخمسه - علیهم السلام - ، وقد أخذتها من الصحاح السته وغیرها من الکتب المعتبره عند أهل السنه والجماعه، فجمعتها وأودعتُها فی هذه الکراریس رجاء أن ینتفع بها المسلمون عامّه، فإن کان الناظر فیها من أهل الخلاف اهتدی بها إن شاءالله تعالی، وإن کانَ من أهل الهُدی والایمان زادته هذه إیماناً، والله وَلیّ التوفیق، وقد رتّبت الکتاب عَلی خمسه مقاصد وخاتمه». ایشان در این کتاب گرانمایه به جمع آوری احادیث فضائل خمسه و نیز فضائل حضرت مهدی× بسنده کرده اند، و در این راه رنج های فراوانی را بر خود خریده اند. باید در اینجا برای ایشان و نیز دو بزرگ دیگر در این زمینه، یعنی «علامه شرف الدین» و «علامه امینی»، از خداوند، درخواست آمرزش و پاداش کرد، چه آنکه این سه، در این دوران، آنچه را که دیگران نتوانستند، انجام دادند. در این پژوهش نیز، از نوشته های این سه بزرگوار، بسیار استفاده شده است.

بخش چهارم: بررسی آماری روایات فضائل

اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته.

پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام(1)-

که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد - گروهی از مسلمانان در جایی که آنرا «سقیفه بنی ساعده» می خواندند گرد آمده، و از میان خود کسی را به ریاست برگزیده و جانشین پیامبرش خواندند. نامش «عبدالله بن أبی قُحافهْ»(2)

بود، مکنّی به «ابوبکر».

در «تاریخ اسلام»(3)می خوانیم:

«هنگامی که علی× مشغول غسل پیغمبر| بود، به «عمر» خبر رسید که «انصار» در سقیفه بنی ساعده مشغول تعیین امیری برای اسلام هستند. عمر، ابوبکر را خبر کرد و هر دو شتابان به طرف سقیفه رفتند، در راه

«ابوعبیدهْ جرّاح» را

1- 11 ه-.ق.
2- عبدالله ابن أبی قحافهْ عثمان القرشی التیمی، تذکره الحفّاظ؛ ج1، ص2.
3- تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، ص113. نیز، نک: الکامل فی التاریخ؛ ج2، ص189. و تاریخ الطبری، ج3، ص201. و تاریخ الاسلام، الذّهبی، ج3، ص5.

یافته، با خود بردند. انصار از «اَوس» و «خَزرج» در آنجا جمع شده بودند و رئیس خزرج، «سَعد بن عبادهْ» با حال بیماری نشسته و ناطقی از طرف او مشغول سخن گفتن بود و فضائل انصار را شرح می داد که چگونه پیغمبر را پناه دادند و حمایت کردند در حالی که خویشاوندان پیغمبر در مکّه او را وا گذاشتند، بنابراین خلافت حقّ انصار است نه مهاجرین.

ابوبکر برخاست و نخست شرحی در فضائل مهاجرین و انصار، هر دو بیان کرد با قید این نکته که مهاجرین در درجه اوّلند، به دلیل اینکه خویشاوندان پیامبر و نخستین کسانی هستند که به او گرویدند، و در حالی که همه مردم با آنها مخالف بودند و آزارشان می دادند، آنها در پرستش خدا و یاری پیغمبر ثابت قدم ماندند؛ امّا انصار با آنکه خدمتشان به اسلام محل انکار نیست در درجه دوّمند. بدین جهت مهاجرین شایسته

داشتن خلافت هستند و عرب زیر بار غیر قریش نخواهد رفت. بعضی از انصار پیشنهاد کردند که دو امیر انتخاب شود، یکی از مهاجرین و یکی از انصار.(1)

این پیشنهاد به قول سعد بن عبادهْ اولین سُستی و عقب نشینی انصار بود. ابوبکر آن را رد کرد و گفت: ما باید امیر باشیم و شما وزرای ما باشید،(2)

و ما بی مشورت و رأی شما کاری انجام نخواهیم داد. پس از ابوبکر، عمر و ابوعُبیدهْ نیز هریک سخنانی گفتند و سر و صدا زیاد شد و سرانجام اختلاف دیرینه ای که میان اوس و خزرج بود، آشکار شد. اوسی ها که در

1- «منّا امیرٌ ومنکم امیر»: الکامل فی التاریخ؛ ج2، ص189.
2- «منّا الأمراء ومنکم الوزراء»: الکامل؛ ج2، ص189.

اقلیّت بودند و از امارت خزرجی ها ناراضی، به امارت مهاجرین رضا دادند و «بشیر بن سعد خَزرجی» هم که بر خویشاوند خود، سعد، رشک می برد شرحی در تأیید سخن ابوبکر بیان کرد. آنگاه ابوبکر، عمر و ابوعبیدهْ را به مردم

پیشنهاد کرد و آنها باز ابوبکر را افضل دانستند و هردوی آنها با بشیر بن سعد به طرف ابوبکر دویده با او بیعت کردند. مجلس برهم خورد و مردم از هر طرف برای بیعت با ابوبکر فراخوانده شدند و به طوری نزاع بالا گرفت، که نزدیک بود سعد بن عباده بیمار پایمال شود. یکی گفت: «مواظب سعد باشید، او را پایمال نکنید»، عمر گفت: «بکُشیدش که خدا او را بکُشد...»، پس سعد ریش عمر را گرفت و نزدیک بود که زد و خورد دربگیرد...، ولی ابوبکر عمر را آرام کرد.(1)

در این موقع طایفه «بنی أسلم» که وابسته مهاجرین بودند از بیرون مدینه برای بیعت با ابوبکر وارد شهر شدند، با ازدحامی که کوچه ها را پر کرده بود دیگر شکّی در پیشرفت کار نماند. از عمر منقول است که «کانت بیعهُ ابی بکر فَلْتَةً وَقی اللهُ شَرَّها»(2)

و می گفت: من از پایان کار [بیعت کامل مردم با خود] اطمینان نیافتم مگر وقتی که طایفه بنی أسلم آمدند.(3)

فردای آن روز ابوبکر برای بیعت عمومی در مسجد جلوس کرد. جلسه را

1- «وکادوا یطئونَ سعدَ بن عباده، فقال ناس من أصحاب سعد: إتقوا سعداً، لا تطئوه، فقال عمر: اقتلوه قتله الله! ثم قام عَلی رأسه، فقال: لقد هممتُ أن أطأکَ حَتّی تُندر عَضُدک، فأخذ سعد بلحیه عمر، فقال: والله لوحصصت منه شعره مارجعتَ وفی فیک واضحه»؛ تاریخ الطبری، ج3، ص222.
2- الذهبیّ؛ تاریخ الاسلام؛ ج3، ص6 و إبن أبی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج2، ص172.
3- ر.ک: «امام علی × و سقیفه» که به اهتمام مجمع جهانی شیعه شناسی به چاپ رسیده است. (محقق)

عمر با نطق کوتاهی گشود و در آغاز آن به گفتار دیروز خود که گفته بود پیغمبر نمرده است اشاره کرد و آن اشتباه را تأویلی نهاد.(1)

سپس از ابوبکر و مناقب او سخن گفت و مردم را به بیعت اوامر کرد. مردم بیعت کردند. آنگاه ابوبکر آغاز به سخن کرد و نخست شرحی به طریق شکسته نفسی از عجز خود بیان کرد و گفت: «وُلّیتُ عَلَیْکُم ولستُ بِخَیرِکم»، از من کار پیغمبر را توقع مدارید که او مصون بود و من شیطانی دارم که گاهی مرا فرو می گیرد، و لیکن برشماست که در کار خوب مرا یاری دهید و اگر کج شدم راستم کنید. پس مردم را به عدل و داد خود نوید داد و به فرمانبرداری و اهتمام به جهاد توصیه کرد و در پایان گفت «قُوموا إلی صَلوتِکُم یَرْحَمکُمُ اللهُ».(2) عده ای از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بودند از جمله سعد بن عبادهْ. عمر معتقد بود که باید به زور از او بیعت گرفت، ولی ابوبکر به نصیحت بَشیربن سَعد از جنبش خزرج ترسید و سعد بن عبادهْ را رها کرد و او هم هیچ وقت به نماز با ابوبکر حاضر نشد و درموسم حج نیز از جماعت ابوبکر خود را جدا می کرد. پس از مرگ ابوبکر که خلافت به عمر رسید، سَعد بن عبادهْ از مدینه به شام رفت و در «حَوْران» منزل گرفت و در آنجا نیم شبی مرده اش را یافتند و گفتند: اَجِنَّه او را کشتند!

1- عمر پس از درگذشت پیامبر، گفت: «لا أسمعنّ أحداً یقول إنّ محمّداً قد مات، ولکنّه أرسل إلیه کما أرسل إلی موسی بن عمران. فلبث عن قومه أربعین لیله، والله إنّی لأرجو أن یقطع أیدی رجال وأرجلهم یزعمون أنّه مات»؛ أبوالفرج إبن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک؛ ج4، ص42.
2- تاریخ الطبری؛ ج3، ص450.

حضرت علی × و بنی هاشم و عده ای از صحابه بزرگ پیامبر| که حضرت علی × را جانشین پیامبر می دانستند با ابی بکر بیعت نکردند.

ابوبکر، عمر را با جمعی به خانه حضرت علی × فرستاد تا بنی هاشم را، که در آنجا مجتمع بودند، بیاورند.(1)) «زبیر بن العَوّام»

با شمشیر بر آنها حمله کرد و

1- در «الامامه والسّیاسه» گوید: «وإنّ ابابکر تفقّد قوماً تَخَلَّفوا عن بیعته عند عَلیّ کرّم الله وجهه، فبعث إلیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار عَلیّ، فَأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها عَلی من فیها، فقیل له یا اباحفص! إنّ فیها فاطمه؟ فقال: وإن، فخرجوا فبایعوا إلاّ علیّاً... فوقفت فاطمه رضی الله عنها عَلی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله| جنازه بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تردّوا لنا حقّاً. فأتی عمر ابابکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقنفذ - وهو مولی له - : إذهب فادع لی علیّاً، قال، فذهب إلی علیّ فقال له: ما حاجتک؟ فقال: یدعوک خلیفه رسول الله، فقال علیّ: لسریع ما کذبتم علی رسول الله. فرجع فأبلغ الرساله. قال: فبکی أبوبکر طویلاً. فقال عمر الثانیه: لا تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال أبوبکر لقنفذ: عُد الیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبایع، فجاءه قنفذ، فأدی ما امر به، فرفع علی صوته فقال سبحان الله! لقد ادعی ما لیس له، فرجع قنفذ، فابلغ الرّساله، فبکی ابوبکر طویلاً، ثم قام عمر، فمشی ومعه جماعه، حتی أتوا بابَ فاطمه، فدقّوا البابَ، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب وابن أبی قحافه، فلما سمع القوم صوتها وبکاءها، إنصرفوا باکین، وکادت قلوبهم تنصدع، واکبادهم تنفطر، وبقی عمر ومعه قوم، فأخرجوا عَلیّاً! فمضوا به إلی أبی بکر، فقالوا له: بایع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذاً والله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقک، قال: إذاً تقتلون عبدالله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبدالله فنعم، وأما أخو رسوله فلا، وابوبکر ساکت لا یتکلم، فقال له عمر: ألا تأمر فیه بأمرک؟ فقال: لا أکرهه علی شیء ما کانت فاطمه إلی جنبه، فلحق عَلیّ بقبر رسول الله| یصیح ویبکی وینادی: یا ابن اُمّ إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی. فقال عمر لأبی بکر: إنطلق بنا إلی فاطمه، فإنّا قد

أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا عليّاً فكلماه، فأدخلهما عليها، فلمّا قعدا عندها، حوّلت وجهها إلى الحائط، فسلّما عليها، فلم ترد، فتكلم ابوبكر، فقال يا حبيبه رسول الله، والله إنّ قرابه رسول الله أحبّ إلىّ من قرابتى، وإنّک لأحبّ إلىّ من عائشه ابنتى، ولوددت يوم مات أبوک أنى مِتُّ، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرفکِ وأعرف فضلکِ وشرفکِ وأمنعکِ حقّکِ وميراثکِ من رسول الله|، اِلاّ أنى سمعت أباکِ رسول الله| يقول: لا نورث، ما تركنا فَهو صدقه. فقالت أرأيتكما إن حدّثتكما حديثاً عن رسول الله|، تعرفانه وتفعلان به؟ قالا: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمه من رضاى وسخط فاطمه من سخطى، فمن اَحَبَّ فاطمه إبنتى فقد أحبّنى، ومن أرضى فاطمه فقد أرضانى، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنى، قالا: نعم سمعناه من رسول الله|؛ قالت: فإنّى أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتمانى وما أرضيتمانى، ولئن لقيت النبىَّ لأشكونكما اليه. فقال ابوبكر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطكِ يا فاطمه. ثمّ انتحب ابوبكر يبكى، حتّى كادت نفسه أن تزهق، وهى تقول: والله لأدعونَّ الله عليکَ فى كل صلاه أُصلّيها، ثم خرج باكياً». ابن قتيبهْ الدينورى، الامامه و السياسه؛ ج1، ص18 - 22، مؤسسهْ الحلبى و شركاه للنشر و التوزيع.

آنها از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن با وعد و وعید «عباس» و «طلحه» وبا شمشیر بر آنها حمله کرد و آنها از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن با وعد و وعید «عباس» و «طلحه» و«زُبیر» را قانع کرده، از آنها بیعت گرفتند.

به موجب روایت «زُهری» که طبری و بخاری و مسلم هر سه آن را نقل کرده اند، حضرت علی× به مدت شش ماه، یعنی تا وقتی که حضرت فاطمه÷ زنده بود، بیعت نکرد و پس از وفات حضرت فاطمه÷ که مردم از حضرت علی× روگردان شدند، به ناچار بیعت کرد.

ابوبکر فَدَک و سایر زمین هایی را که پیغمبر| در زمان حیات خود در اختیار داشت [و ملک شخصی او بود] ضبط کرد و چون حضرت فاطمه÷ ارث خود را مطالبه کرد، حدیثی را از پیغمبر نقل کرد که «ما پیغمبران میراث نمی گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است»، یعنی جزء اموال عمومی است. حضرت فاطمه÷ بخاطر ظلم هایی که ابوبکر در حق اهل بیت علیهم السلام انجام داد از او

رنجید و تا زنده بود با او سخن نگفت و چون درگذشت علی× او راشبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.»(1)

بدین ترتیب خلافت حضرت علی× و حق اهل بیت علیهم السلام غصب شد.

در تاریخ می خوانیم:

«ثمّ إنّ علیّاً «کرّم الله وجهه» أتی به إلی أبی بکر وهو یقول: أنا عبدالله وأخو رسوله، فقیل له بایع أبابکر، فقال: أنا أحقّ بهذا الأمر منکم، لا أبایعکم وأنتم أولی بالبیعه

لی، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم علیهم بالقرابه من النبیّ|، وتأخذونه منّا أهل البیت غصباً؟... نحن أولی برسول الله حیّاً ومیّتاً،... الله الله یا معشر المهاجرین، لاتخرجوا سلطان محمّد فی العرب عن داره وقعر بیته إلی دورکم وقعور بیوتکم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس وحقّه، فوالله یا معشر المهاجرین، لنحن أحقّ الناس به، لأنّا أهل البیت، ونحن أحقّ بهذا الأمر منکم...»(2).

1- بخاری روایت می کند که: «عن عائشه رضی الله عنها؛ أنّ فاطمه÷ بنت النبیّ|، ارسلَت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول الله|، ممّا أفاء الله ُ علیه بالمدینه وفدک، وما بَقیَ من خمس خیبرَ، فقال أبوبکر: إنّ رسول الله| قال: «لا نورَثُ ما ترکنا صدقه، إنّما یأکل آلُ محمّدٍ فی هذا المال»،... فأبی ابوبکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئاً. فوجَدَت فاطمهُ عَلی أبی بکر فی ذلک فهجرتهُ فلم تکلّمهُ حَتّی تُوُفّیتْ، وعاشَتْ بَعدَ النبیّ| ستهَ أشهر. فلما تُوفّیت دفنها زوجُها عَلیٌّ لَیْلاً، ولم یُؤذن بها أبابکر، وصَلّی علیها...»، صحیح البخاری؛ کتاب المغازی؛ باب: غزوهْ خیبر؛ ص768 تک جلدی و صحیح مسلم؛ کتاب الجهاد والسیر؛ باب قول النبی: لا نورث ما ترکنا فهو صدقهْ؛ ص458 (تک جلدی).
2- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه؛ ج1، صص 11- 12.

کار ابوبکر دیری نپایید و پس از دو سال و اندی حکومت(1)مُرد. (13 ه-.ق)پس از او کار به دست عمر افتاد (13- 23ه-.ق)

ابوبکر در بیماری خود تصمیم گرفت که عمر را به خلافت و جانشینی خود تعیین و به مردم اعلام کند.(2)

با «عبدالرحمن بن عَوْف» و «عثمان» در نهان مشورت کرد و آن دو نیز موافقت خود را اظهار کردند. پس وصیّت نامه ای در این باب به خط عثمان خطاب به مسلمانان نوشت و دستور داد تا مردم را جمع کردند. وصیت نامه را به دست غلام خود داد که بر مردم بخواند و عمر همراه غلام به مسجد رفت و مردم را جمع کرد و گفت: «ساکت شوید؛ سخن خلیفه رسول الله را بشنوید؛ از خیرخواهی برای شما چیزی دریغ نکرده است». مردم سکوت کردند؛ نامه خوانده شد و مردم شنیدند و اطاعت کردند، و در آن هنگام ابوبکر سر از خانه خود بیرون آورده گفت: «آیا به خلیفه ای که معین کرده ام راضی شدید؟ من ازخویشاوندانم انتخاب نکردم، خلیفه عمر است» مردم اظهار رضایت کردند. بدین طریق ابوبکر زحمتی را که عمر در سقیفه برای او کشیده بود جبران کرد و چون قدرت در این موقع ریشه دار شده بود برای کسی مجال حرف و اعتراض نبود و حتی قول سنیان درباره اِجماعِ اهل حَلّ و عقد نیز در اینجا حاصل نشد؛ بلکه خلیفه قبلی خلیفه بعدی را انتصاب کرد.

1- «وکانت خلافته سنتین وثلاثه أشهر وعشر لیال»؛ الکامل فی التاریخ؛ ج2، ص267.
2- علی × در جریان بیعت ابوبکر به عمر گفته بود: «إحلب حلباً لک شطره، واشدد له الیوم أمره یردده علیک غداً»؛ الإمامه والسیاسه؛ ج1، ص11.

چون ابوبکر مُرد، عمر از مردم بیعت گرفت، پس بر منبر رفت و نخستین سخنش آن بود که: «مَثَل عَرب مَثَل شُتری است مهار شده، و از زخم مهار مطیع قائد شده، هرجا ببرندش می رود، به خدای کعبه قسم که من او را به راه خواهم برد».(1)

در سال (23 ه-.ق) عمر، به دست فیروز «ابو لؤلؤ» مولی ایرانیِ «مغیرهْ بن شعبهْ» ازپای درآمد.

وی در بستر مرگ به کار تعیین جانشین خود پرداخت ولی به جای آنکه شخص معینی را تصریح کند شش نفر را نصب کرد. آنها عبارتند: از، عبدالرحمن بن عَوْف، حضرت علی×، عثمان، زُبیر، سَعد بن أبی وقّاص و طلحه، اگر از سفر باز گردد، و سه روز مهلت قرار داد که در طی آن باید خلیفه را به اکثریّت معین کنند و اگر طرفین مساوی در رأی بودند ترجیح با دسته ای است که عبدالرحمن بن عَوْف در آن باشد و اگر دسته دیگر تسلیم نشوند به قتل برسند... در شورا همه به غیر از عبدالرحمن بن عوف داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون نتیجه پایان یافت. روز سوّم عبدالرحمن که در باطن به علاقه خویشاوندی طرفدار عثمان بود به همدستی سعد، از جمع اختیار گرفت که از علی× و عثمان یکی را خود انتخاب کند، پس عدّه ای را در مسجد جمع کرد و رأی خواست. بعضی علی× را

پیشنهاد کردند و بعضی عثمان را، و بنی هاشم و بنی امیّه به حرف درآمدند.(2)

1- «إنّما مَثَلُ العربِ مثل جمل انف اتّبع قائده. فلینظر قائده حیث یقوده، وأمّا أنا فورب الکعبه لأحملنّکم علی الطریق». الکامل فی التاریخ؛ ج2، ص277.
2- عثمان، از امویّن بود.

عبدالرحمن رو به حضرت علی × کرد و گفت: آیا با من بیعت می کنی که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و رفتار ابوبکر و عمر عمل کنی؟ علی × گفت: به قدر جهد و طاقت، و به روایتی گفت: فقط به کتاب خدا و سنت رسول.

پس عبدالرحمن متوجه عثمان شد و همان سؤال را از او کرد؛ او در جواب گفت: آری. عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و او را به منبر نشاند تا دیگران هم با او بیعت کردند.»(1)

کار عثمان نیز در سال 35 ه-.ق با کشته شدنش به دست مسلمانان معترض به کارهای او به پایان رسید.

پس از آن مردم به خلافت خلیفه رسول الله |،

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ×، روی آوردند و با ایشان بیعت کردند. امام ×، حوادث پیش از خود، از درگذشت پیامبر خدا| تا کشته شدن عثمان را، ضمن خطبه ای، مشهور به «شقشقیه» چنین بیان کرد و می گوید:

«أما والله لقد تقمّصها ابن أبی قُحافه، وإنّه لَیعلمُ أنّ مَحَلی منها محلُّ القُطب من الرحی؛ ینحدر عنی السیلُ ولا یَرقی إلیّ الطّیرُ،... فرأیت أنّ الصبرَ عَلی هاتا أحجی فصبَرتُ وفی العین قذًی وفی الحلقِ شجاً، أری تراثی نهباً، حَتّی مَضَی الاوّلُ لسبیله، فاَدْلی إلی ابن الخطّابِ بَعدَه،

شتانَ ما یومی عَلی کورِها ویوم حیّانَ أخی جابِرِ

1- تاریخ اسلام؛ دکتر فیّاض؛ ص133. نیز، نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج3، ص305.

فیا عجباً! بَیْنَا هو یَستقیلُها فی حَیاته، إذ عَقَدَها لآخَرَ بَعدَ وفاتِه،... فصبرتُ علی طول المدّهِ وشدّه المحنهِ. حَتّی إذا

مَضی لسَبیله، جَعَلها فی ستّهٍ زَعَمَ أنیّ أحدُهم، فیا للهِ ولِلشوری!... فَصَغا رجلٌ مِنهم لضِغنِهِ وَمال الآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وهَنٍ. إلی أن قام ثالث القوم.... وقام مَعَهُ بَنُوأبیه، یَخضِمونَ مالَ اللهِ خَضمَ الابل نِبتَهَ الرّبیع؛ إلی أنِ انتکث فَتْلُهُ، وأجهَزَ علیه عَمَلُهُ، وکبت بِهِ بِطنَتُهُ.(1)

امام ×، در رمضان سال 40 ه-.ق در محراب مسجد کوفه در حال نماز و با زبان روزه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی خارجی با شمشیری زهر آلود به شهادت رسید.

بدن حضرت علی × را پسرانش شبانه دفن کردند و از بیم خوارج و دیگر دشمنان، قبرش را پنهان کردند و بنا به روایت شیعه بعدها امام جعفر صادق × آن را به شیعیان نشان

داد.»(2)

پس از آن در کوفه، با امام حسن بن علی‘ بیعت شد. در تاریخ اسلام می خوانیم:

پس از شهادت حضرت علی × معاویه خود را امیر مؤمنان اعلام کرد و پیش از آن او خود را فقط امیر خطاب می کرد. در کوفه مردم با حسن بن علی × بیعت کردند و او با لشکری که پدرش در روزهای آخر عمر خود فراهم کرده

1- شرح نهج البلاغه؛ إبن أبی الحدید؛ ج1، ص76؛ تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی؛ ص117 با اندکی تفاوت.
2- تاریخ اسلام؛ دکتر فیّاض؛ ص150.

بود به قصد جنگ بیرون آمد قَیس بن سَعد بن عبادهْ را با دوازده هزار (000/12) نفر به عنوان مقدمه لشکر پیش فرستاد و خود وارد مدائن شد. از آن طرف هم معاویه با لشکر خود به مَسْکِن در نزدیکی موصل فرود آمد. روزی در لشکر حسن بن علی × کسی ندا درداد که قیس بن سَعد کشته شد، فرار کنید. با شنیدن این ندا مردم به هم ریختند و جمعی سراپرده امام حسن × را غارت کردند و حتّی فرش زیر پای او را کشیدند و یکی از شورشیان خنجری بر ران امام زد. با این وضع مسلّم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم و مطیع او رفتن سودی ندارد. بدین جهت امام حسن × با درخواست معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد و بر آن قرار گرفت که موجودی بیت المال کوفه را امام حسن × بردارد با خراج داربگرد(1)

و از کار کناره گیرد و به شرط آنکه معاویه نام حضرت علی × را به زشتی نبرند و دشنام ندهند. امام حسن × با سایر اهل بیت علیهم السلام به مدینه رفتند و معاویه وارد کوفه شد. (41 ه-.ق)»(2)

همه کارها به دست معاویه افتاد و او پادشاهی امویان را بنیان نهاد. عمرِ این پادشاهی در سال 132 ه-.ق با روی کار آمدن عباسیان به سر آمد.

این سرگذشت کوتاه را از آن روی یادآور شدم تا در آینده و در لابه لای

1- نه برای خود بلکه برای مصرف مردم.
2- دکتر فیّاض؛ تاریخ اسلام؛ صص 151- 152. نیز، نک: تاریخ الطبری؛ ج5، ص162. و الکامل فی التاریخ؛ ج3، ص271. و ابن کثیر؛ البدایه والنهایه؛ ج8، ص404. البته موارد صلح نامه فراتر از این چند مورد بوده است که برای آشنایی بیشتر به کتاب های مربوطه مراجعه کنید.

گزارش ها، هرجا که به تاریخ رسیدیم، خواننده این پیشینه را در سر داشته باشد، که بسیار بدان نیاز است، و نیز بسیار سودمند؛ چرا که هرجا سخنی پیرامون دانش حدیث گفته شود، ما را از سخن راندن پیرامون سرگذشت اسلام، گزیری نیست.

از درگذشت پیامبر در سال یازدهم، تا سال 132، چیزی بیشتر از یک سده به درازا کشید. سخنان پیامبر در این سالها گردآوری نشد،(1) تا این که عمر بن عبدالعزیز مروانی اُموی(2)) در زمان پادشاهی خود دستور به گردآوری سخنان پیامبر داد.(3)

ولی چنانکه می دانیم کار وی به درازا نینجامید و پس از دو سال و پنج ماه درگذشت، و گویند که کشته شد. (99- 101 ه-.ق).

«ذهبی» در مورد رویدادهای سال (143 ه-.ق) می نویسد:

«وفی هذا العصر شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث والفقه والتفسیر؛ فصنّف «ابن جُرَیح» التصانیفَ بمکه؛ وصنف «سعید بن أبی عروبه»؛ و«حماد بن سلمه» وغیرهما بالبصره؛ وصنّف «الأوزاعی» بالشام؛ وصنّف «مالک» الموطّأ بالمدینه، وصنّف «إبن اسحاق» المغازی؛ وصنّف «أبوحنیفه» وغیره الفقه والرأی بالکوفه؛ وصنّف «سفیان الثوری» کتاب «الجامع»؛ ثم بعد یسیر صنّف «هُشَیْم» کتبه؛وصنّف «اللیث» بمصر و«ابن لهیعه» ثم «المبارک»

1- در بخش های پس از این به آن پرداخته خواهد شد.
2- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم پسر ابوالعاص فرزند امیّه هشتمین خلیفه اموی.
3- به این نیز پرداخته خواهد شد.

و«أبویوسف» و«ابن وهب». وکثر تدوین العلم وتبویبه، ودُوّنت کتبُ العربیّه واللغه والتاریخ وأیام الناس».(1)

نخستین کتاب حدیثی - تاریخی در دسترس کتاب سلیم بن قیس هلالی است ولی در مصادر سنیان معمولاً موطأ مالک را نخستین کتاب حدیثی در دسترس می دانند(2)،چندی پس از مالک (م 179 ه-.ق)، دوران طلایی حدیث آغاز شد(3)،(سال های آغازین سده سوّم) و مصنّفات، مسانید و سنن بسیاری تدوین شد که در بین شیعیان اصول چهارصدگانه به نام اصول أربعَ مأهْ و در بین سنیان مهم ترین آنها شش کتاب، به نام صحاح ستّه است.

این کتاب ها عبارتند از:

1- صحیح بخاری یا الجامع الصحیح، از ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخاری (م 256 ه-.ق)؛

2- صحیح مسلم، از ابوالحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (م 261 ه-.ق)؛

3- سنن ابن ماجه، از محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی (م 273 ه-.ق)؛

4- سنن ابی داود، از سلیمان بن أشعث بن اسحاق سجستانی (م 275 ه-.ق)؛

5- جامع ترمذی یا سنن ترمذی؛ از ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سَوْره (م279 ه-.ق)؛

1- الذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج9، ص13.
2- استاد مرحوم شانه چی؛ تاریخ حدیث؛ ص27.
3- همان؛ ص35.

6- سنن نسائی، از ابو عبدالرحمن، أحمد بن شعیب (م 303 ه-.ق).

این شش کتاب از همان آغاز تدوین، مورد توجه عثمانیان و سنیان قرار گرفت و تاکنون سرآمد کتاب های حدیثی سنی است که هریک از آنها ویژگی های خاص خود را دارد.(1)

از ابتدای تدوین حدیث، محدثان و راویان اخبار به ذکر أحادیث مناقب و فضائل، به ویژه فضائل و مناقب صحابه و اهل بیت پیامبر|، پرداخته اند و معمولاً هرکدام در هریک از کتاب های حدیثی خود، بخشی را با عنوان کتاب المناقب یا فضائل به این کار اختصاص داده اند. گذشته از آن، نوشتارهای جداگانه ای نیز با عنوان های «مناقب»، «فضائل»، و «خصائص» گردآوری شده که در هرکدام به فضائل صحابه و غیر آنها و نیز فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است که از آنهایی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام گردآوری شده اند و یا قسمتی از آنها مربوط به ایشان است؛ می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

1- فضائل الصحابه؛ أحمد بن حنبل (م 241 ه-.ق).

2- مناقب علی بن ابی طالب؛ أحمد بن حنبل (م 241 ه-.ق).

3- فضائل الصحابه؛ أحمد بن شعیب نسائی

(م 303 ه-.ق).

4- مناقب علی بن أبی طالب (خصائص)؛ أحمد بن شعیب نسائی (م 303 ه-.ق).

5- فضائل فاطمه، أبوعبدالله الحاکم النیسابوری (م 405 ه-.ق).

6- ما نزل فی علی من القرآن؛ أبونُعیم الاصبهانی (م 430 ه-.ق).

1- در بخش یکم، اشاره خواهد شد.

7- مناقب على بن أبى طالب؛ على بن محمد الفقيه الشافعى، المعروف بابن المغازلى (م 483 ه-.ق).

8- مناقب على بن أبى طالب؛ أبوالحسن على بن الحسن الشافعى (م 534 ه-.ق).

9- مناقب على بن أبى طالب؛ ابوبكر الخوارزمى (م 568 ه-.ق).

10- تذكره الخواص، سبط ابن الجوزى (م 654 ه-.ق).

11- كفايه الطالب، محمد بن يوسف الگنجى الشافعى (م 658 ه-.ق).

12- ذخائر العقبى فى موده ذوى القربى، لمحب

أحمد بن عبدالله الطبرى (م 674 ه-.ق).

13- فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين، الجوينى (در سال 716 ه-.ق از نگارش آن فارغ شد).

14- فتح المطالب فى مناقب على بن أبى طالب، شمس الدين الذهبى (م 748 ه-.ق).

15- حديث الطير، شمس الدين الذهبى (م 748 ه-.ق).

16- حديث الغدير، شمس الدين الذهبى (م 748 ه-.ق).

17- الفصول المهمه فى معرفه الأئمه؛ ابن الصباغ المالكى (م 855 ه-.ق).

18- كتاب إحياء الميت بفضل أهل البيت؛ جلال الدين السيوطى (م 911 ه-.ق).

19- العرف الوردى فى أخبار المهدى؛ جلال الدين السيوطى (م 911 ه-.ق).

20- الاربعين فى مناقب أميرالمؤمنين، جلال الدين عطاء الله بن فضل الله الشيرازى (م 1000 ه-.ق).

21- إسعاف الراغبين فى سيره المصطفى وفضائل اهل بيته الطاهرين؛ محمد بن على الصبان الحنفى (م 1206 ه-.ق).

ص: 42

22- العقد الثمین فی إثبات وصایه أمیرالمؤمنین، محمد بن علی الشوکانی (م250 ه-.ق).

23- ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م 1294 ه-.ق).

24- القطر الشهدی فی أوصاف المهدی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن اسماعیل الحلوانی الشافعی (م 1308 ه-.ق).

25- فضائل الخمسه من الصحاح السته، السید مرتضی الحسینی الفیروزآبادی (معاصر).

اینها همه، نمونه ای اندک از همه آن چیزی است که در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده، و اگرچه دشمنان از روی کینه و دوستان از ترس، بسیاری از مناقب و فضائل اهل بیت را ننوشتند و نگفتند، ولی پروردگار خواست که فضائل و مناقب ایشان خاور و باختر جهان

را پر کند {والله متمّ نوره }.

در همه این نوشتارها به گوشه ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است و هیچ کدام به بررسی آماری این فضائل نپرداخته اند. در این پژوهش همان گونه که گفته شد، به بررسی آماری فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته پرداخته خواهد شد.

ص: 44

بخش یکم:صحاح و صاحبانشان

اشاره

ص: 45

ص: 46

درآمد:

اشاره

از میان نوشتارهای حدیثی سنیان، نُه کتاب از جایگاه ویژه ای برخوردارند:

1- موطّأ مالک بن أنس(1)(م 179 ه-.ق).

2- مسند أحمد بن حنبل(2)

(م 241 ه-.ق).

3- مسند دارمی سمرقندی(3))

(م 255 ه-.ق).

4- صحیح ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، یا الجامع الصحیح (م 256 ه-.ق).

5- صحیح ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م 261 ه-.ق).

1- مالک بن أنس بن مالک ابن أبی عامر بن عمروبن الحارث، عاش 86 سنهْ، وقیل ولد سنهْ 96، وقال أبوداود سنه 92، وامّا یحیی بن بکیر فقال سمعته یقول: ولدت سنه 93 فهذا أصح الاقوال. 93-179 ه-.ق، تذکره الحافظ؛ الذهبی؛ ج1، ص207.
2- أبوعبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الذهلی الشیبانی المروزی، ثم البغدادی 164 - 241 ه-.ق، همان؛ ج2، ص431.
3- أبومحمّد عبدالله بن عبدالرحمن ابن الفضل بن بهرام بن عبدالصمد التمیمی الدارمی السمرقندی، صاحب المسند... مولده عام 181... حدّث عنه مسلم وأبوداود والترمذی، وجعفر الفریابی والنسائی وعبدالله بن أحمدبن حنبل وآخرون... صنف المسند و التفسیر و کتاب الجامع. همان؛ ج2، ص534.

6- سنن محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی (م 273 ه-.ق).

7- سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (م 275 ه-.ق).

8- جامع یا سنن ابوعیسی محمّد بن عیسی ترمذی (م 279 ه-.ق).

9- سنن أبو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (م 303 ه-.ق).

از این میان، شش کتاب را، «کتب ستّه» یا «صحاح ستّه» می گویند. (کتاب های چهارم تا نهم)، به این معنی که این شش کتاب از اهمیّت خاصی برخوردار می باشند.

«مزّی»(1)

گوید:

«وأما السنه، فانّ الله تعالی وفّق لها حفّاظاً عارفین، وجهابذه عالمین، وصیارفه ناقدین، ینفون عنها تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین، فتنوعوا فی تصنیفها، وتفنّنوا فی تدوینها علی أنحاء کثیره وضروب عدیده، حرصاً علی حفظها، وخوفاً من إضاعتها.

وکان من أحسنها تصنیفاً، وأجودها تألیفاً، واکثرها صواباً، وأقلّها خطأً، وأحسنها قبولاً عند الموافق والمخالف، وأجلّها موقعاً عندالخاصه والعامه: صحیح أبی عبدالله محمد

بن إسماعیل البُخاریّ ثم صحیح أبی الحسین مسلم بن الحجّاج النیسابوریّ، ثم بعدها کتاب السنن لأبی داود سلیمان بن

1- ابوالحجّاج جمال الدین یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف القاضی الکلبی الدمشقی، وسُمی المزی نسبه إلی قریه المِزَّه بجوار دمشق 654 - 742 ه-.ق، مقدمه تهذیب الکمال؛ ج1، ص6. (دارالفکر)

الأشعث السجستانی، ثم کتاب الجامع لأبی عیسی محمد بن عیسی الترمذیّ، ثم کتاب السنن لأبی عبدالرحمن أحمد بن شعیب النسائیّ، ثم کتاب السنن لأبی عبدالله محمّد بن یزید المعروف بابن ماجه القزوینیّ، وإن لم یبلغ درجتهم.

ولکلّ واحدٍ من هذه الکتب الستّه مزیّهٌ یعرفها أهلُ هذا الشأن، فاشتهرت هذه الکتب بین الانام، وانتشرت فی بلاد الاسلام، وعَظُم الانتفاع بها، وحَرَصَ طلاّب العلم علی تحصیلها، وصنّف فیها تصانیف، وعلقت علیها تعالیق؛ بعضها فی معرفه ما اشتملت علیه من المتون، وبعضها فی معرفه مااحتوت علیه من الأسانید وبعضها فی مجموع ذلک.»(1))

اهمیت کتاب های ستّه نزد عامّه از سخنان مزّی بسیار روشن است. دانشمندان سنّی نیز از دیر زمان، در بخش بندی نوشتارهای حدیثی، این شش کتاب را در طبقه اول و دوّم جای داده اند.

«شاه ولی الله دهلوی»(2)) گوید:

«باب طبقات الکتب الحدیث؛ فالطبقه الأولی: منحصره بالاستقراء فی ثلاثه کتب، الموطّأ، وصحیح البخاری، وصحیح مسلم.

الطبقه الثانیه: کتب لم تبلغ مبلغ الموطأ والصحیحین

1- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال؛ المزّی؛ ج1، ص145 مؤسسهْ الرسالهْ.
2- أحمد بن عبدالرحیم العمری الدهلوی (1114-1176ه-.ق). نک: مقدمه حجه الله البالغه؛ ج1، ص13.

ولكنّها تتلوها. كان مصنّفوهامعروفين بالوثوق والعداله والحفظ والتبحّر فی فنون الحديث، ولم يرضوا فی كتبهم هذه بالتساهل فيما شرطوا على أنفسهم، فتلقاها من بعدهم بالقبول، واعتنى بها المحدّثون والفقهاء، طبقه بعد طبقه، واشتهرت فيما بين الناس، وتعلق بها القوم شرحاً لغريبها وفحصاً عن رجالها وإستنباطاً لفقهها.

وعلى تلك الأحاديث بناء عامه العلوم، كسنن أبی داود، وجامع الترمذی، ومجتبى النسائی وهذه الكتب مع الطبقه الأولى إعتنى بأحاديثها «رَزين»(1) فی «تجريد الصحاح» و«ابن الأثير»(2) فی «جامع الاصول»،وكاد مسند أحمد يكون من جمله هذه الطبقه، فإنّ الامام أحمد جعله أصلاً يعرف به الصحيح والسقيم، قال: ما ليس فيه فلا تقبلوه.»(3)

کتاب ها سته را بیشتر «صحاح سته» می گویند، و این نادرست است، ولی این گونه بر سر زبان ها افتاده است. گذشته از این در ششمین آنها گفت وگو است، و شاید از این روست که دهلوی، ابن ماجه را یادآور نشده است. بسیاری نیز بر این باورند که شایسته است به جای ابن ماجه، دارمی، ششمین کتاب باشد:

1- رَزين بن معاويه العبدری السرقسطی، م 535ه-.ق. جامع الاصول؛ ج1، ص48.
2- مجد الدين أبوالسعادات المبارک بن محمّد بن محمد الشيبانی الجزری الموصلی، 544 - 606 ه-.ق، جامع الاصول؛ ج1، صط. (ذهبی، در تذكره الحفاظ، از رزين و ابن أثير چيزی نگفته است؟ !)
3- حجج الله البالغه، الدهلوی، ج1، ص385.

«ینبغی أن یکون الدارمی سادساً للخمسه بدله، فانّه قلیل الرجال الضعفاء، نادر الأحادیث المنکره والشاذه؛

وإن کان فیه أحادیث مرسله وموقوفه، فهو مع ذلک أولی منه.»(1)

دلیل اینکه سنن ابن ماجه در کنار پنج کتاب دیگر، جای گرفت را این گونه گفته اند:

«إعلم أن الاصول فی عهد المحدثین المتقدمین خمسه: الصحیحان و سنن أبی داود والترمذی والنسائی، و أول من ضمّ سنن ابن ماجه إلیها «إبن طاهر المقدسی»(2) حیث أدرجه معها فی «الاطراف»، وکذا فی «شروط الأئمه الستّه»، فلم یقلّد فی ذلک، ثمّ ضمّهُ الشیخ «عبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی»(3) الحافظ المشهور، إلیها فی کتابه «الکمال» وتابعه الناس.»(4)

برخی دیگر موطّأ را با پنج کتاب دیگر، صحاح ستّه می دانستند «قِنَّوْجی»(5)

گوید:

«وکذا ینبغی عدّ ابن ماجه فی هذه الطبقه (الطبقه الثانیه)

1- الفضل المبین؛ جمال الدین القاسمی؛ ص113.
2- محمد بن طاهر بن أبی الفضل المقدسی، ویعرف بابن القیسرانی الشیبانی... قال السلفی، سمعت ابن طاهر یقول: کتبت الصحیحین وسنن أبی داود سبع مرّات بالأجره، وسنن ابن ماجه عشر مرات، 448 - 507 ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج4، ص1242. (شاید اینکه او ده بار ابن ماجه را نوشته، بی تأثیر نبوده باشد.)
3- عبدالغنی ابن عبدالواحد بن علی، تقی الدین أبومحمد المقدسی، 541-600، همان؛ ص1372.
4- الفضل المبین؛ جمال الدین القاسمی؛ ص111. (نام کتاب، الفضل المبین علی عقد الجوهر الثمین «فی علوم الحدیث» است، که در آن «الاربعین العجلونیه» شرح داده شده است.)

5- أبوالطيّب السيّد صدّيق حسن خان القنوجى، 1248- 1307 ه-.ق.

وإن كان بعض أحاديثها فی غایه الضعف، ولم یعد ابن الأثیر ابن ماجه فی «الصحاح» وجعل سادسها الموطأ والحق معه.»(1)

«ابن أثیر» نیز مانند «رزین» کتاب ها ستّه یا صحاح ستّه را با موطأ کامل می داند.(2)

«قنوجی» نیز از همین دیدگاه پیروی کرده است.(3) وی در باب چهارم از کتابش (الباب الرابع فی ذکر الامّهات الست و شروحها و ما یلیها)، در آغاز به موطأ پرداخته و ابن ماجه را هفتم قرار داده و مسند احمد را هشتم؛ هرچند که مراد او از کتابش پرداختن به صحاح سته مشهور است.

گفته شد که کتاب ها ستّه را، نادرست صحاح می گویند، و این به سبب تساهل در نامگذاری است، چه آنکه چهار کتاب دیگر در کنار صحیحین جای گرفته اند.

و من علیها اطلق الصحیحا فقد أتی تساهلاً صریحا(4)

و بهتر آن است که گفته شود به سبب تغلیب است، چه آنکه بیشتر احادیث اصول خمسه (صحیحین، ابوداود، ترمذی و نسائی) صحیح اند.

النَّووی: لم یَفُت الخمسه مِن ما صَحَّ اِلاّ النَّزْرُ فاقبلهُ ودِنْ(5)

1- الحطّه فی ذکر الصحاح الستّه؛ قنوجی؛ ص213.
2- جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج1، ص48.
3- الحطّه؛ ص274.
4- الفیه الحدیث؛ العراقی؛ ص9.
5- شرح ألفیه السیوطی؛ محمد بن آدم؛ ج1، ص46.

و پس از آنکه سنن ابن ماجه نیز به آنها افزوده شد، به «صحاح ستّه» نامیده شدند، وگرنه می دانیم که جز صحیحین، چهار کتاب دیگر، نامشان سنن است و هرگز اعتبار آنها از دیدگاه دانشمندان عامّه به پای صحیحین نمی رسد.

والکتبُ الاربَعُ ثمّت السنن للدار قُطنی مِن مظنّات الحسن(1)

سخن درباره نامگذاری این شش کتاب به صحاح ستّه و اینکه چگونه اینها مشهورترین کتاب های حدیثی شده اند، فراوان است و خود به پژوهشی ژرف نیاز دارد؛(2)

ولی باید گفت:

کار «ابن طاهر مقدسی» و نگارش «شروط الائمهْ الستهْ»، بسیار مفید بوده است. او همچنین کتابی با نام «أطراف الکتب الستهْ» نگاشت که آنهم بی تأثیر نبود. وی در این دو کتاب، سنن ابن ماجه را به پنج کتاب دیگر اضافه کرده، و سخنی از موطأ به میان نیاورده است.

در اینکه، چه کسی اوّل بار «سنن دارمی» را شایسته دانسته تا ششمین کتاب باشد؟ گفته اند که «صلاح الدین علائی»(3)

(م 761 ه-.ق) بوده است. از او نقل است که: «لو قُدّم مسند الدارمی بدل ابن ماجه فکان سادساً لکان أولی».(4)

1- همان؛ ص65.
2- نک: شرح ألفیه السیوطی فی الحدیث؛ والباعث الحثیث، شرح إختصار علوم الحدیث، للحافظ إبن کثیر؛ أحمد محمد شاکر؛ و تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ جلال الدین السیوطی؛ و ألفیه الحدیث؛ للحافظ العراقی؛ و الحطّه فی ذکر الصحاح السته؛ القنوجی؛ والامام ابن ماجهْ وکتابه السنن؛ محمّد النعمانی.
3- أبوسعید صلاح الدین خلیل بن کِیْکَلْدی العلائی م 761 ه-.ق.
4- الامام ابن ماجه و کتابه السنن؛ النعمانی؛ ص185.

گویا پس از علائی «ابن حجر عسقلانی» نیز همین دیدگاه را داشته است.

«سیوطی» در «تدریب الراوی» گوید:

«وقال شیخ الاسلام: لیس دون السنن فی الرتبه(1)، بل لو ضم إلی الخمسه لکان أمثل من إبن ماجه، فانّه أمثل منه بکثیر».(2)

در این بخش ابتدا به صحاح ستّه و صاحبانشان پرداخته می شود و تلاش بر آن است که فشرده و سودمند باشد، مگر بخاری و مسلم که چون از جایگاه ویژه ای نزد سنیان برخوردارند، بیشتر به آنها پرداخته شده است، و به بخاری بیشتر از مسلم. به بسیاری از آنچه در این بخش خواهد آمد در بخشهای دیگر نیاز است، از این رو گزیری از آن نیست.

بررسی صحاح سته و صاحبانشان به صورت گسترده خود در پژوهشی جداگانه ممکن است و در بررسی ای که در این بخش صورت می گیرد به گوشه هایی از آن پرداخته می شود.

1- مراد، سنن دارمی است.
2- تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ السیوطی؛ ج1، ص174.

1- صحیح بخاری

اشاره

عنوان اصلی کتاب چنین است:

«الجامع الصحیح المسند من حدیث رسول الله علیهم السلام وسننه وأیّامه».(1) یا «الجامع

الصحیح المسند المختصر من أمور رسول الله| وسننه وایامه.»(2)

«ابن حجر» و «سیوطی» می گویند: بخاری خود این نام را بر کتابش نهاد؛ (3) ولی آنچه بیشتر بر سر زبان هاست، الجامع الصحیح است،و باز بیشتر، «صحیح البخاری».

گردآورنده آن:

«ذهبی»(4)

او را در «تاریخ الاسلام» چنین معرفی کرده است: محمد بن إسماعیل بن إبراهیم بن المغیرهْ بن بَرْدِزْبه(5)،و در «سیر أعلام النبلاء» آمده است:

1- هدی الساری، ابن حجر العسقلانی، ص10؛ و تحقیق إسمی الصحیحین، أبوغدهْ؛ ص9.
2- التوشیح، شرح الجامع الصحیح؛ السیوطی؛ ج1، ص43.
3- دو زیرنویس پیشین.
4- شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، م 748 ه-.ق.
5- تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج19، ص238.

«وقیل: بَذذُزبَه». سپس می گوید: «بردزبه» واژه ای است بخارایی و معنای آن «زرّاع» است.(1)

پدرش «اسماعیل» نام داشت و او را در کودکی از دست داد. اسماعیل خود از محدثان بود، بخاری گوید: «سمع أبی من مالک بن أنس، ورأی حمّاد بن زید وصافح ابنَ المبارک بکلتایدیه».(2) «بردزبه»، که به معنای کشاورز است، زردشتی بود و بر همان کیش ازجهان رفت (و بردزبه، مجوسیٌّ مات علیها).(3)

«مغیره» اوّل کس از نیاکانش بود که اسلام آورد، و چون اسلامش بر دست «یمان بخاری»(4)بود، جعفی اش گویند.

«خطیب» در «تاریخ» گوید:

«المغیره بن بردزبه، أسلم عَلی یدی یمان البخاری... والبخاری قیل له جعفی لأنّ أبا جدّه أسلم علی یدی أبی جد عبدالله المسندی، ویمان جعفی فنسب إلیه لأنّه مولاه من فوق».(5)

زاد روزش:

وی در 13 شوال 194 چشم به جهان گشود، و آن روز آدینه بود.(6)

1- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج10، ص277.
2- همان.
3- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج2، ص6.
4- أبو جد عبدالله بن محمّد المسند الجعفی.
5- همان.
6- همان.

وفاتش:

یکم شوال 256، روز شنبه، زندگی اش 62 سال به درازا کشید.(1)

زندگی علمی او:

همان گونه که گفته شد، پدرش اسماعیل خود محدّث بود و هرچند که بخاری پدر را در کودکی از دست داد، ولی نمی تواند از او بی تأثیر باشد. «صفدی» آغاز کار او را 205 ه-.ق گفته است،(2)

او می گوید: در سال 210 ه-.ق پس از آنکه در شهر خود بسیار شنید، گردش آغاز کرد. افزون بر بخارا که شهرش بود و جایی مهم در زمینه حدیث بود، او در بلخ، مرو، نیشابور، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، واسط، مصر، دمشق، قیساریه، عسقلان و حمص نیز حدیث شنید.(3)

بخاری از افراد زیادی روایت کرد همچون: احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن زبیر حُمیدی، علی بن مدینی، محمّد بن بَشار بُندار، محمد بن یوسف فریابی، هشام بن عبدالملک طیالسی، یحیی بن معین، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی و... .(4) و افراد زیادی نیز از او حدیث نقل کردند، همچون: ترمذی، حسن بن حسین قزاز بخاری، زکریا بن یحیی بزاز، أبوزرعهْ عبدالله بن عبدالکریم رازی، محمّد بن أحمد بن حمّاد دولابی، محمد بن ادریس رازی،

1- تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ص438.
2- الوافی بالوفیات؛ الصفدی؛ ج2، ص207.
3- همان.
4- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج24، ص431. مؤسسهْ الرسالهْ.

محمد بن سهل فَسَوی، محمد بن سویف فِرَبْری، نسائی و... .(1)

گردآوری صحیح:

در اینکه چرا او به گردآوری صحیح پرداخت، همه گفته اند که سخن استادش «اسحاق بن راهویه»(2)سبب بوده است.

«ابن حجر» در «هدی الساری» گوید:

«وقوی عزمه علی ذلک ما سمعه من أستاذه... اسحق بن إبراهیم الحنظلی المعروف بابن راهویه... قال أبوعبدالله محمد بن إسماعیل البخاری: کنا عند إسحق بن راهویه فقال: لو جمعتم کتاباً مختصراً لصحیح سنّه رسول الله|، قال: فوقع ذلک فی قلبی فأخذت فی جمع الحدیث.»(3)

«لم أخرج فی هذا الکتاب إلا صحیحا، و ما ترکت من الصحیح أکثر» و «ما أدخلت فی کتابی الجامع إلاّ ما صح و ترکت من الصحیح حتی لا یطول».(4)

بخاری خود می گوید: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار غیر صحیح از

1- همان؛ ص434.
2- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم التمیمی المروزی166- 238 ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج2،ص 435.
3- هدی الساری؛ ص9.
4- هدی الساری؛ ص9.

حفظم(1) ولی همان گونه که دیدیم، خود می گوید: (ما ترکت من الصحیح أکثر).

او در مدت شانزده سال کتاب خود را تدوین کرد، و آن را بر «أحمد بن حنبل» و «یحی بن معین»(2)

و «علی بن مدینی»(3)

و کسان دیگر عرضه کرد؛ آنها نیز جز چهار حدیث، همه را صحیح دانستند.(4)

در شانزده سالی که به گفته خودش به درازا کشید تا او صحیح را گرد آورد به 000/600 حدیث مراجعه کرد.

می گوید:

«صنفت کتابی الصحیح لست عشره سنه، خرجته من ستمائه ألف حدیث وجعلته حجه فی بینی وبین الله تعالی!!»(5)

دیگر آثارش:

او جز صحیح که مشهورترین اثر اوست، آثار دیگری نیز دارد که فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود:

1- التاریخ الکبیر.

2- التاریخ الاوسط.

1- تذکره الحفاظ، ج2، ص556.
2- سید الحفاظ، أبوزکریا یحیی بن معین المری، مولاهم البغدادی 158 - 233ه- ؛ همان، 429.
3- ابوالحسن علی بن عبدالله ابن جعفربن نجیح السعدی، مولاهم المدینی ثم البصری، صاحب التصانیف، 161- 234ه- ؛ تذکره الحفاظ، ج2، ص428.
4- هدی الساری، ص9.

5- تاریخ بغدادی، ج2، ص14.

3- التاریخ الصغیر.

4- خلق أفعال العباد.

5- کتاب الضعفاء الصغیر.

6- الأدب المفرد.

7- جزء رفع الیدین.

8- جزء القراءة خلف الإمام.

مشهورترین آثار او پس از صحیح کتاب های سه گانه تاریخ او و هم چنین «الادب المفرد» است. کتاب «التاریخ الکبیر» او در دوازده جلد(1)، «التاریخ الاوسط» او در دو جلد(2) و «التاریخ الصغیر» او نیز در دو جلد(3) چاپ شده است.

کتاب تاریخ کبیر او همان است که درباره اش می گوید:

«وصنفت کتاب التاریخ إذ ذاک عند قبر الرسول| فی الیالی المقمره». و «قل اسم فی التاریخ إلا وله عندی قصه، إلا أنی کرهت تطویل الکتاب». و «لو نشر بعض إسنادی، هؤلاء لم یفهموا کیف صنفت کتاب التاریخ ولاعرفوه».(4)

1- توسط انتشارات «دارالفکر»، بیروت.
2- توسط انتشارات «دارالصمیعی»، الریاض.
3- توسط انتشارات «دارالمعرفة»، بیروت.
4- البخاری، الضعفاء الصغیر، ص9؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج2، ص7.

موضوع کتاب:

در این کتاب در کنار بررسی های رجالی و جرح و تعدیل، روایات فراوانی به چشم می خورد و «محمد بن عبدالکریم بن عبید» آنها را در کتابی به نام «تخریج الأحادیث المرفوعهْ المسندهْ فی کتاب التاریخ الکبیر» در سه جلد گردآورده است.(1)

بخاری در تاریخ اوسط و صغیر خود نیز به رجال راویان حدیث پرداخته است، و در صغیر به شکل ویژه به صحابه.(2)

در کتاب «الادب المفرد»، به آداب پیامبر| می پردازد:

«وهو فی الآداب النبویه، وإنّما قیل له: المفرد، تمییزاً له عن کتاب الأدب الموجود ضمن الجامع الصحیح».(3)

ویژگی های صحیح بخاری:

این کتاب دارای ویژگی هایی است از جمله اینکه:

1- نخستین کتاب حدیثی نزد عامّه است که با نام صحیح، گردآوری شده است.

2- چینش احادیث بیشتر با رویکردی فقهی است.

3- این کتاب گویای دیدگاههای فقهی بخاری است.

4- گستردگی «کتاب التفسیر».

1- انتشارات «مکتبهْ الرشد»، الریاض.
2- التاریخ الاوسط؛ البخاری؛ ج1، ص55.
3- همان؛ 31.

5- بودن احادیث معلّق، مرفوع و موقوف در صحیح.(1)

6- تقطیع و تکرار بسیاری از احادیث.(2)

7- درست ترین کتاب حدیثی نزد عامّه.

شروط بخاری:

در اینکه شروط بخاری برای حدیثی که در صحیح آورده چیست سؤال است. ولی آنچه ابن طاهر مقدسی در «شروط الأئمهْ الستّهْ» آورده چنین است:

«فاعلم أن شرط البخاری أن یخرج الحدیث المتفق علی ثقه نقلته إلی الصحابی المشهور من غیر إختلاف بین الثقات الأثبات و یکون إسناده متصلاً غیر مقطوع، فإن کان للصحابی راویان فصاعداً فحسن، وإن لم یکن له إلا راو واحداً، إذا صح الطریق إلی ذلک الراوی أخرجه».(3)

«ابوبکر حازمی»(4)در مورد شرط بخاری چنین می گوید:

«إختیار البخاری وهو الدرجه الأولی من الصحیح ومثاله الحدیث الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایه عن الرسول| وله راویان ثقتان، ثم یرویه عنه التابعی

1- نک: هدی الساری؛ إبن حجر العسقلانی؛ صص 19 و 21.
2- همان.
3- شروط الأئمه الستّه؛ المقدسی؛ ص13.
4- أبوبکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی، 548 - 584 ه-.ق.

المشهور بالروایه عن الصحابه وله راویان ثقتان، ثم یرویه عنه من أتباع التابعین الحافظ المتقن المشهور وله رواه ثقات من الطبقه الرابعه، ثم یکون شیخ البخاری حافظاً متقناً مشهوراً بالعداله فی روایته والأحادیث المرویه بهذه الشریطه لا یبلغ عددها عشره آلاف حدیث».(1)

باید گفت بخاری این شروط را نگفته بلکه دیگران، پس از او آن را گفته اند، ولی آنچه روشن است بخاری در آوردن همه احادیث شرط بالا را پاس نداشته است.(2)

استادِ علامه، مرحوم «شانه چی» شرایط بخاری را چنین بیان می کند:

1- سلسله اسناد حدیث می بایست پیوسته به معصوم باشد.

2- تمامی روات علاوه بر اسلام مورد اعتماد و وثوق باشند.

3- آخرین راوی حدیث، غیر مشهور (شاذ) نباشد.

4- آخرین راوی متهم و فراموشکار و دارای عقاید باطله نباشد.

5- راوی، شیخ خود را دیده باشد.(3)

شروح صحیح بخاری:

صحیح بخاری شروح زیادی دارد و زیاد به آن پرداخته شده، ولی مشهورترین آنها دوشرح است:

1- شروط الأئمه السته؛ الحازمی؛ ص35.
2- نک: هدی الساری؛ فصل سوم و چهارم.
3- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص40 و اصول الحدیث؛ محمد عجاج الخطیب؛ ص313.

1- فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانی (773- 852 ه-.ق). این کتاب دارای مقدمه ای است به نام «هدی الساری» که هرکس بخواهد درباره بخاری و صحیحش بداند می تواند به آن روی آورد.

2- إرشاد الساری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته: شهاب الدین أحمد بن محمد القسطلانی (م 923).

یادآور می شود که شرحی نیز به نام «فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری»، نوشته زین الدین أبوالفرج بن رجب الحنبلی (736- 795 ه-.ق)، در دسترس است که نباید با شرح عسقلانی اشتباه شود.

این شرح همه صحیح را فرا نگرفته و تا «کتاب الجنائز» بیشتر نیست.(1)

خلفای روزگار بخاری:

گفته شد، او در 194 چشم به جهان گشود و در 256 درگذشت. در این 62 سال او با خلفای عباسی زیر هم روزگار بود:

1- أمین عباسی (193- 198 ه-.ق).

2- مأمون عباسی (198- 218 ه-.ق).

3- المعتصم بالله (218- 227 ه-.ق).

4- الواثق بالله (227- 232 ه-.ق).

5- المتوکل علی الله (232- 247).

1- برای آگاهی از شروح بخاری نک: کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج1، ص430.

6- المنتصر بالله (247- 248 ه-.ق).

7- المستعين بالله (248- 252 ه-.ق).

8- المعتز بالله (252- 255 ه-.ق).

9- المهتدی بالله (255- 256 ه-.ق).

بخش بندی صحیح بخاری:

او صحیح خود را به شیوه کتاب تنظیم کرده است و در ابتدای هر کتاب عنوان آن را آورده است. نخستین کتاب، «کتاب بدء الوحی» است و کتاب پایانی (نود و هفتم) «کتاب التوحید» است. هر کتاب به باب هایی تقسیم

شده و هر باب نیز دارای عنوانی است. می توان گفت عنوان بسیاری از باب های کتاب، دیدگاه های خود بخاری است. برای نمونه او در «کتاب الأذان» عنوان باب شصت و چهارم آورده است: «أهل العلم والفضل أحقّ بالامامه».(1)

کتاب دارای 7563 حدیث است. (درباره آمار احادیث هریک از کتاب ها ستّه به شیوه ای گسترده تر در آینده سخن گفته خواهد شد).

داستان مرگش:

«ابن حجر» به نقل از «حاکم نیشابوری» گوید: بخاری در اواخر عمرش (250ه-.ق) به نیشابور آمد و مدتی در آن جا ماند و علی الدوام حدیث می گفت.

1- ص54؛ (تک جلدی؛ موسوعةٌ الحدیث الشریف)؛ دارالسلام.

«محمدبن یحیی ذهلی»(1)

گفت: «إذهبوا إلی هذا الرجل الصالح العالم فاسمعوا منه» پس مردم برای شنیدن پای درس بخاری رفتند و در مجلس محمد بن یحیی خلل وارد شد. پس او شروع به بدگویی از بخاری کرد. افزون بر این در نیشابور از خلق قرآن از او پرسش شد و درگیری دیگری میان او و ذهلی رخ داد. ذهلی مردم را از شنیدن از بخاری باز داشت، همه پذیرفتند مگر «مسلم بن حجاج» و «أحمد بن سلمهْ». گویند که ذهلی گفت:

«ألا من قال باللفظ فلا یحل له أن یحضر مجلسنا فأخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام علی رؤوس الناس فبعث إلی الذهلی جمیع ما کان کتبه عنه علی ظهر جمّال».

نیز از «أحمد بن سلمهْ نیشابوری» نقل است که به بخاری گفت:

«یا أبا عبدالله إن هذا الرجل (یعنی ذهلی) مقبول بخراسان، خصوصاً فی هذه المدینه، وقد لجّ فی هذا الامر حتی لا یقدر أحد منا أن یکلمه فیه، فما تری؟ قال: قبض علی لحیته، ثم قال: وأفوض أمری إلی الله إنّ الله بصیر بالعباد. اللهم إنّک تعلم أنی لم أرد المقام بنیسابور أشراً ولا بطراً ولا طلباً للریاسه وإنّما أبت علیّ نفسی الرجوع إلی الوطن لغلبه المخالفین، وقد قصدنی هذا الرجل حسداً

1- الامام شیخ الاسلام حافظ نیسابور أبوعبدالله محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد بن فارس النیسابوری مولی بنی ذهل... حدث عنه الجماعه سوی مسلم... وانتهت إلیه مشیخه العلم بخراسان... وقال أبوبکر بن زیاد: کان أمیرالمؤمنین فی الحدیث، 170- 258 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج2، ص530.

لما آتانی الله لا غیر. ثم قال لی: یا أحمد! إنی خارج غداً لتخلصوا من حدیثه لأجلی».(1)

پس به بخارا بازگشت و مردم به گرمی به او خوشامد گفتند. چندی نگذشت که میان او و «خالد بن أحمد ذهلی» امیر بخارا دشمنی افتاد(2)،

پس او را به بیرون شدن از بخارا دستور داد و او به سوی زادگاهش «خَرتنگ»(3) رفت. در آنجا بیمار شد و مُرد.

توصیفی از بخارا:

بخارا! ولایتی از ولایات کشور ازبکستان، در آن سوی رود جیحون (آمودریا)، با مردمی مسلمان و حنفی مذهب و زبانشان فارسی است، باگویش بخارایی و ازبکی.

آثار باستانی اش فراوان است: ارگ (یا قُهَندِز = کهن دژ) که بنا بر افسانه ای سیاوش آن را ساخته، مقبره اسماعیل سامانی (ق 3 و 4)؛ مجموعه کلان، شامل مناره کلان (520 ه-.ق) و مسجد کلان (948 ه-.ق) مسجد نمازگاه (ق 10)، مسجد جامع (920 ه-.ق)، مدرسه چهار منار (1222 ه-.ق). از گورستانهای کهن در بخارا، مزار ابوحفص بخاری (150- 217 ه-.ق) است. شیعیان در بخارا مسجد و حسینیه خاص خود را دارند و گروه های ایرانی به نام افشار، که گویا

1- هدی الساری؛ ابن حجر؛ صص 684 - 688.
2- آنچه را که میان او و امیر بخارا رخ داده، «ابن حجر» گفته است؛ همان؛ ص687.
3- دهی است از دهات سمرقند.

پس مانده های سپاهیان نادرشاهند در آنجا به سر می برند. در بخارا جشن نوروز باشکوه برپا می شود. این شهر در دوره اسلامی گاه ماوراء النهر نیز نامیده می شد. مهدی عباسی این شهر را تجدید بنا کرد.

یاقوت حموی(م 626 ه-.ق) در «معجم البلدان» گوید:

«بخاری، من أعظم مُدُن ماوراء النهر وأجلّها، وبینها وبین جیحون یومان، وکانت قاعده ملک السامانیه، کثیره البساتین، واسعه الفواکه، بینها وبین سمرقند سبعه أیّام، ولیس بماوراء النهروخراسان بلده أهلها أحسن قیاماً بالعماره علی ضیاعهم من أهل بخاری. وفیه قلعه بها مسکن ولاه خراسان من آل سامان. وکانت مُعامله أهل بخاری فی أیام السامانیه بالدراهم ولا یتعاملون بالدنانیر فیما بینهم، وکان لهم دارهم یسمونها الغِطریفیه، فلا تجوز هذه الدراهم إلا فی بخاری ونواحیها وحدها وکانت سکتها تصاویر وهی من ضرب الاسلام، وکانت لهم دراهم أُخر تسمّی المسَیَّبیه والمحمّدیه جمیها من ضرب الاسلام.»(1)

بخارا را به معنای شهر دانش گفته اند. در دوره هخامنشیان، اسکندر در لشکرکشی به ماوراء النهر (ماوراء جیحون) پس از تسخیرسمرقند به بخارا نیز دست یافت. در دوره ساسانیان، خسرو اول انوشیروان به سوی بلاد هیاطله لشکر کشید و تُخارستان و زابلستان و کابلستان و صغانیان را دوباره به دست آورد. پادشاه خاقان، سِنجَبو، نیز

1- معجم البلدان؛ یاقوت الحموی؛ ج1، ص353.

چاچ و فرغانه و سمرقند و کَش و نخشب را تا بخارا به دست آورد. در دوره حکومت معاویه، سپاهیان عرب به فرماندهی عبیدالله بن زیاد نخستین بار با اهل بخارا - که پادشاه آن خاتون، زن بیدون (بخارا خدات)، به عنوان نایب السلطنه پسرش طُغشاده در آنجا حکومت می کرد - رو به رو شدند اما جنگ آنان به مصالحه انجامید و عبیدالله با گرفتن هزار بار هزار درهم و چهار هزار برده عقب نشست.

پس از او سعید بن عثمان بن عفان از سوی معاویه والی خراسان شد، وی از جیحون گذشت و به جنگ با بخاراییان شتافت، اما بار دیگر کار به مصالحه کشید. در سال 87 ه-.ق قتیبهْ بن مسلم (باهلی)، فرمانده سپاهیان

عرب و نماینده حجّاج در خراسان، شهر بازرگانی «بیکند» را در نزدیکی بخارا، که بیش از هزار رباط(1)) داشت به قهر گشود و اهالی را قتل عام و شهر را ویران کرد. سال بعد، به جنگ بخارا رفت و آن را نیز گشود. قتیبهْ با نیرنگ از اهالی بخارا برای دو رکعت نماز گزاردن اجازه گرفت و وارد شهر شد و با خیانت شهر را گرفت و غنایم بسیار به دست آورد. در این سال بیشتر شهرهای [ولایت] بخارا گشوده شد. قتیبهْ پس از تصرف بخارا دستور داد تا اهل بخارا نیمی از خانه های خود را به مسلمانان واگذارند. در 94 ه-.ق قتیبهْ مسجد جامع را درون حصار بخارا در محل بتخانه ساخت و گفت هر جمعه مردم در آنجا گرد آیند و نماز آدینه بخوانند و هرکس که حاضر می شد دو درهم می گرفت، و اهل بخارا در اوایل اسلام به پارسی نماز می خواندند.

1- قصبه و منطقه.

اوج پیشرفت بخارا در دوره سامانیان (204- 390 ه-.ق) بود. در زمان سامانیان، که پس از اسلام آوردن ایرانیان نخستین سلسله ایرانی مستقل و حاکم در مشرق بودند، شهر بخارا از لحاظ اجتماعی و علمی گسترش یافت. شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان شمرده می شد، هرچند که جیحون درمیان آن دو جریان داشت.(1)

بخارا از بلاد شرقی، قبه اسلام و در آن نواحی مدینهْ السلام نامیده می شد. بخارا دارالملک ماوراء النهر بود و همیشه امارت در شهر بخارا قرار داشت. در دوره سامانیان شهر بخارا بسیار توسعه یافت و علت اساسی آن مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب وگذشتن جاده ابریشم از آنجا بود. شهر دارای هفت دروازه بود. لباس مردم بخارا اغلب قبا و کلاه بود. پیش از حمله مغول کتابخانه های بخارا در جهان اسلام مشهور بود، از جمله کتابخانه بلعمی (م 362 ه-.ق) و کتابخانه نوح بن منصور سامانی (365- 387). گویا این کتابخانه پس از استفاده ابن سینا از آن، آتش گرفت و سوخت. در دوران سامانیان بخارا مرکز علم و ادب بود و شاعرانی چون رودکی، شهید بلخی، دقیقی، کسایی مروزی در دربار سامانیان آمد و شد داشتند.

سامانیان، که خود سنیان متعصبی بودند، سرانجام مغلوب طوایف دیگر از

1- ابن الفقیه أحمد بن محمد بن اسحاق در «کتاب البُلدان» گوید: «وقال البلاذری: خراسان أربعه أرباع، فالربع الاول: إیرانشهر، وهی نیسابور و... والربع الثانی: سرخس ونسا و... والربع الثالث: وهو غربی النهر وبینه وبین النهر ثمانیه فراسخ: الفاریاب والجوزجان و... والربع الرابع: ماوراء النهر بخارا وفرغانه وسمرقند»، ص615.

سنیان ترک یعنی غزنویان و قراخانیان گردیدند. اسماعیل المنتصر، آخرین امیر سامانی در 395 ه-.ق به قتل رسید و خراسان سهم غزنویان شد.

بخارا در 617 ه-.ق زیر سم ستوران چنگیز مغول ویران شد و مردمان آن از دم تیغ گذشتند؛ ولی چندی بعد دوباره آباد شد و تحت سلطه سلسله های مختلف درآمد، ولی دیگر هیچگاه مرکزیت و رونق و شکوفایی علمی و ادبی و فرهنگی و بازرگانی و شکوه خود را بازنیافت.(1)

1- دایره المعارف تشیّع، ج3، ص120، و دانشنامه جهان اسلام؛ ج2، ص362. با دخل و تصرف.

ص: 72

2- صحیح مسلم

عنوان اصلی:

«المسندُ الصحیح المختصر من السنن بنقل العدل عن العدل عن رسول الله |».(1)

به اختصار آن را «المسند الصحیح» گویند ولی آنچه بر سر زبان هاست همان «صحیح مسلم» است.

گردآورنده آن:

«خطیب» در «تاریخ» او را چنین معرفی کرده است: «أبوالحسین مسلم بن الحجّاج بن مسلم القشیری

النیسابوریّ»(2). و «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» چنین می نویسد: «أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ النیسابوری»، سپس می افزاید: «ولعلّه من موالی قُشیر»(3) (قُشیر، تیره ای از تازیان اند.)

1- تحقیق إسمی الصحیحین واسم جامع الترمذی؛ أبوغدّة؛ ص33.
2- تاریخ بغداد؛ ج13، ص101.
3- سیر أعلام النبلاء؛ ج12، ص557.

تولدش:

آورده اند که در سال 204 ه-.ق در نیشابور چشم به جهان گشود.(1)

وفاتش:

در روز یکشنبه، 25 رجب سال 261 بود(2)

و گورش در نیشابور است.(3)

«أحمد بن سلمهْ»

گوید: «در مجلس درس، حدیثی خوانده شد، مسلم آنرا نشناخت، پس به خانه رفته چراغی روشن کرد و گفت: کسی بر من وارد نشود. گفتند: خرما بر ایمان آورده اند. گفت: بیاورید. پس تا سپیده دم می خورد و می خواند تا حدیث را یافت.» گویند بر اثر این خرما خوران مُرد.(4)

زندگی علمی او:

آغاز سماعش سال 218، از «یحیی بن یحیی تمیمی»(5)

بود. در سال 220 به حج رفت و هنوز موی بر چهره نداشت. در مکه از «قَعْنبی»(6)

شنید، و او پیرترین

1- تهذیب الکمال؛ ج27، ص507 مؤسسهْ الرسالهْ؛ و تایخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج20، ص183؛ و سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج12، ص558.
2- تهذیب الکمال؛ ج27، ص507.
3- سیر أعلام النبلاء؛ ج12، ص580.
4- تهذیب الکمال؛ ج27، ص506.
5- أبوزکریا التمیمی المنقری النیسابوری. قال الحاکم: ...عنه إسحاق والذهلی والبخاری ومسلم و... 142-226 ه-.ق.

6- عبدالله بن مسلمه بن قعنب، المدنى نزيل بالبصره ثم مكه. عنه الذهلى وأبوزرعه والبخارى ومسلم بن الحجاج و... قال أبوزرعه: ما كتبت عن أحد أجل فى عينى من القعنبى 130- 221ه-.ق، تذكره الحفاظ؛ ج1، ص283.

شیخش بود. در کوفه نیزاز «أحمد بن یونس»(1) و گروهی دیگر شنید. سپس به نیشابور بازگشت و بار دیگر در سال 225 سفر آغاز کرد، و زیاد از «علی بن جعد»(2)

شنید، ولی از او در صحیحش روایت نکرده است. به عراق و حرمین و مصر هم رفته و در آن جا هم حدیث شنید.(3)

مسلم می گوید:

«صنفت هذا المسند الصحیح من ثلاثمائه ألف حدیث مسموعه».(4))«أحمد بن سلمه» گوید: «کنت مع مسلم فی تألیف صحیحه خمس عشره سنه وهواثناعشر ألف حدیث»(5)

«مکی بن عبدان» گوید: شنیدم که مسلم می گفت:

«عرضتُ کتابی هذا المسند علی أبی زرعه فکل ما أشار عَلیّ فی هذا الکتاب أنّ له علّه وسبباً ترکته وکلّ ما قال: إنّه صحیح لیس له علّه، فهو الذی أخرجتُ».(6)

1- أحمدبن عبدالله بن یونس الیربوعی الکوفی،... عنه أبوزرعه والبخاری ومسلم وأبوداود و... قال أبوداود: نهانی أحمدبن یونس أن أصلی خلف من یقول القرآن مخلوق، وقال: هؤلاء کفار. 132 - 227ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج1، ص400.
2- أبوالحسن الهاشمی مولاهم الجوهری... عنه البخاری وأبوداود وأبوزرعه وأبوحاتم وأبویعلی الموصلی... وقد رأی الأعمش، 134 - 230ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج1، ص399.
3- سیر أعلام النبلاء، ج12، ص558.
4- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج13، ص102.
5- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج12، ص566. (نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم گفته شانزده سال به درازا کشید.)
6- همان؛ ص568.

ستایش پیروان خلفا از او و کتابش:

صحیح مسلم نیز همانند بخاری از جایگاه ویژه ای نزد عامه برخوردار است و ایندو را «صحیحین» گویند.

گاه از سخنان برخی نیز بوی برتری مسلم و کتابش بر بخاری شنیده می شود.(1)

برای نمونه «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» به نقل از «أبوعمرو بن حمدان» آورده است:

«سألت الحافظ إبن عقده(2) عن البخاری ومسلم: أیهما أعلم؟ فقال: کان محمدٌ عالماً ومسلم عالمٌ. فکرّرت علیه مراراً، فقال: یا أبا عمرو، قد یقع لمحمّدٍ الغلطُ فی أهل الشام، وذلک أنه أخذ کتبهم، فنظر فیها، فربما ذکر الواحد منهم بکُنیته ویذکره فی موضع آخر باسمه، یتوهّم أنهما اثنان، وأما مسلم فقلّما یقع له من الغلط فی العلل، لأنّه کتب المسانیدَ ولم یکتب المقاطیع ولا المراسیل».(3)«ابن کثیر» (م 774 ه-.ق) در «البدایهْ والنهایهْ» گوید:

«وذهبت المغاربه وأبوعلی النیسابوری من المشارقه، إلی

1- تاریخ بغداد، ج13، ص102.
2- أبوالعباس أحمدبن محمدبن سعید الکوفی، مولی بنی هاشم، ...قال أبوعمر بن حیویه: کان إبن عقده یملی مثالب الصحابه فترکت حدیثه، 249-332 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، ص841.
3- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج12، ص565، و تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج13، ص102، و تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری؛ ص100.

تفضیل صحیح مسلم علی صحیح البخاری».(1)

«ابن حجر عسقلانی» نیز در «تهذیب التهذیب» سخنی گفته که از آن برتری مسلم بر بخاری از دیدگاه او را می توان فهمید.

دیگر آثارش:

او افزون بر صحیح، آثار دیگری نیز دارد. که «حاکم»(2) در «تاریخ نیشابور» بیان کرده است:

1- المسند الکبیر علی الرجال.

2- الجامع الکبیر علی الأبواب.

3- کتاب الأسامی والکنی.

4- کتاب التمییز.

5- کتاب العلل.

6- کتاب الوحدان.

7- کتاب الأفراد.

8- کتاب الأقران

9- کتاب سؤالات أحمد بن حنبل.

1- البدایه والنهایه؛ ابن کثیر؛ ج11، ص36. دارالحدیث.
2- أبوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد النیسابوری، المعروف بابن البیع... سمع سنه ثلاثین 330 ورحل إلی العراق وهو ابن عشرین و.... حدث عنه الدار قطنی و... (321- 405 ه-)؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، 1039.

10- کتاب مشایخ مالک بن أنس.

11- کتاب ذکر من لیس له اِلاّ راوٍ واحدٍ من رواهْ الحدیث.

12- کتاب المخضرمین.

13- کتاب اولاد الصحابهْ فمن بعدهم من المحدثین.

14- کتاب طبقات التابعین.

15- کتاب ذکر اوهام المحدثین.(1)

بیشتر آثار وی از بین رفته و آنچه به چاپ رسیده یا در دسترس است، اندک است. کتاب های «الأسامی والکنی»، «التمییز»، «المنفردات والوحدان» و«الطبقات» او به چاپ رسیده است.

شروح صحیح مسلم:

به صحیح مسلم نیز همچون بخاری، زیاد پرداخته شده و کتابهای زیادی درباره آن نگاشته شده است. از جمله مشهور ترین شرح هایی که بر آن نوشته شده شرح «نووی»(2)

است، به نام «المنهاج».

برای آشنایی با شروح صحیح مسلم و دیگر آثاری که درباره آن نوشته شده،

1- تاریخ نیشابور، ص100، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج20، ص188.
2- محیی الدین أبوزکریا یحیی بن شرف بن مری الشافعی صاحب التصانیف النافعه. مولده فی المحرم سنه 631 ه-.ق وقدم دمشق سنه (649 ه-.ق)... من تصانیفه شرح مسلم ورياض الصالحین والأذکار والأربعین والارشاد فی علوم الحدیث والتبیان فی آداب حمله القرآن، (م 676 ه-.ق)، صحیح مسلم بشرح النووی؛ ج1، ص6.

کتاب «صیانهْ صحیح مسلم» نوشته «ابن الصلاح الشهرزوری» (م 643 ه-.ق)، به تحقیق «موفق بن عبدالله بن عبدالقادر» را ببینید.(1)

صحیح مسلم را «نورالحق بن عبدالحقّ الدّهلوی» (م 1073) به فارسی شرح کرده است.(2)

ویژگی های صحیح مسلم:

1- دومین کتاب حدیثی با عنوان صحیح نزد عامّه.(3)

2- کمی تکرار احادیث (دربرابر بخاری).

3- جای گرفتن احادیث در بخش مربوط به خود و آسانی رسیدن به آن.

4- نام ننهادن مسلم بر ابواب کتاب.

«ابن الصلاح»(4) گوید:

«ثم إنّ مُسلماً رَحمهُ الله وإیّانا، رتّبَ کتابَهُ علَی الأبواب، فهو مبوبٌ فی الحقیقه ولکنّه لم یذکر فیه تراجم الأبواب لئلا یزداد بها حجم الکتاب أو لغیرذلک».(5)

1- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص19. نیز نک: کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج1، ص440.
2- همان؛ ص28.
3- ابن صلاح گوید: «هذا الکتاب ثانی کتاب صنّف فی صحیح الحدیث ووُسِم به، ووضع له خاصهً، سبقه البخاری إلی ذلک»، صیانه صحیح مسلم، ص67.
4- شیخ الإسلام، تقی الدین أبوعمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی الکُردی الشهرزوری الموصلی الشافعی، 577- 643 ه-.ق؛ صیانه صحیح مسلم؛ ص9.
5- همان؛ ص103.

گمان نمی رود که مسلم برای کم کردن از حجم کتاب، این کار را نکرده باشد. مگر آوردن عنوان هر بخش از کتاب چه اندازه می تواند بر حجم کتاب بیفزاید؟

5- اندک بودن تعلیق حدیث نسبت به بخاری.(1)

شروط مسلم:

مسلم نیز همچون بخاری، برای احادیثی که نقل کرده شرطی یادآور نشده و کسانی که بعد از او آمده اند با دقت در صحیح و احادیثش شروطی را مطرح کرده اند.

«ابن الصلاح» می گوید:

«شرط مسلم فی صحیحه أن یکونَ الحدیث متّصل الاسناد، بنقل الثقه عن الثقه، من أوّلَه إلی منتهاه، سالماً من الشذوذ ومن العلّه، وهذا هو حَدُّ الحدیث الصحیح فی نفس الأمر، فکلّ حدیثٍ اجتمعت فیه هذه الأوصاف فلا خِلافَ بین أهل الحدیث فی صحته...».(2)

«ابن طاهر مقدسی» گوید:

«إعلم أن البخاری ومسلماًومن ذکرنا بعدهم(3) لم ینقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج فی کتابی ما یکون علی الشرط الفلانی وإنّما یعرف ذلک من سبر

1- همان؛ ص76. «وهو فی کتاب البخاری کثیر وفی کتاب مسلم قلیل».
2- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص72.
3- یعنی ابن ماجه، ترمذی، ابوداود و نسائی.

کتبهم فیعلم بذلک شرط کل رجل منهم. فاعلم أن شرط (البخاری ومسلم) أن یخرجا الحدیث المتفق علی ثقه نقله إلی الصحابی المشهور من غیر اختلاف بین الثقات الأثبات، ویکون اسناده متصلاً غیر مقطوع فان کان للصحابی راویان فصاعداً فحسن وإن لم یکن له إلا راو واحد إذا صح الطریق إلی ذلک الراوی أخرجاه، اِلاّ أن مسلماً أخرج أحادیث أقوام ترک البخاری حدیثهم لشبهه وقعت فی نفسه، أخرج مسلم أحادیثهم بازاله الشبهه».(1)

استاد علامه، مرحوم «شانه چی» پس از ذکر شرایط بخاری و مسلم، که پیش از این در شرط بخاری یادآوری شد، تنها مورد اختلاف میان بخاری و مسلم را در «لقاء» می دانند. بخاری روایتی را نقل می کند که راویِ آن را دیده باشد ولی مسلم دیدار راوی را شرط نمی داند.(2)

(در احادیث معنعن، که باید در یک عصر باشند.)

سخن درباره شرط مسلم و بخاری فراوان است؛ امّا آنچه باید گفت این است که شرط مسلم و بخاری صحت روایت نزد آنها بوده و بس. چه بسا روایتی نزد مسلم صحیح و نزد بخاری غیر صحیح باشد یا اینکه روایتی نزد بخاری صحیح و نزد مسلم ناصحیح باشد.(3)

1- شروط الأئمه السته؛ المقدسی، ص13 دارالهجرهٔ.
2- تاریخ حدیث؛ شانه چی؛ ص40. نیز نک: مقدمه نووی بر شرح صحیح مسلم؛ ج1، ص21.
3- برای آگاهی از شروط مسلم و بخاری، باید به کتاب های زیر مراجعه کنید: هدی الساری ابن حجر، شرح نووی بر صحیح مسلم (ج 1)، الحطه فی ذکر الصحاح السّته (القنوجی)، صیانه صحیح مسلم (ابن الصلاح)، شروط الأئمه السّته (المقدسی)، شروط الأئمه الخمسه (الحازمی)، تدریب الراوی (سیوطی)، و... .

بخش بندی صحیح مسلم:

صحیح مسلم نیز به شیوه کتاب بندی تنظیم شده است، و هر کتاب دارای ابوابی است، اما همان گونه که گفته شد، مسلم خود نامی بر این ابواب ننهاده و دیگران پس از او این کار را کرده اند که از همه بهتر کار «نووی» است.

این کتاب پس از مقدمه ای که مسلم آورده با «کتاب الایمان» آغاز شده و با «کتاب التفسیر» (کتاب پنجاه و چهارم) به پایان می رسد.

این کتاب دارای 7563 حدیث است (درباره آمار احادیث صحیح مسلم در آینده سخن گفته خواهد شد).

سبب گردآوری صحیح:

همان گونه که خود در مقدمه صحیحش بدان اشاره کرده، پیشنهاد کسی از دوستان یا شاگردانش، سبب شد تا مسلم دست به این کار بزند.(1)

خلفای روزگار مسلم:

او در پنجاه و هفت سالی که زندگی کرد (204- 261 ه-.ق) خلفای عباسی معاصر بخاری، را درک کرد جز آنکه بخاری «المعتمد علی الله» (256- 279 ه-.ق) را

1- شرح صحیح مسلم؛ النووی؛ ج1، ص46.

نیز درک کرده است. البته بخاری نیز روزگار خلافت معتمد را درک کرده ولی بسیار کوتاه، چه آنکه بخاری در شوال 256 مرده و معتمد در رجب 256 به خلافت رسید.

زمان گردآوری صحیح:

«عراقی»(1)

در «التقیید والایضاح» می گوید:

«مسلم کتاب خود را در سال 250 ه-.ق نوشت.»(2)

باتوجه به اینکه نوشتن این کتاب پانزده سال به درازا کشید، مسلم باید در حدود سال 235 ه-.ق کار خود را آغاز کرده باشد. ولی این را به سختی می توان پذیرفت؛ چرا که در این صورت او نزدیک به سی سالگی نوشتن صحیح را آغاز کرده است و در سال 235، هنوز 21 سال به مرگ بخاری مانده بود.

از طرفی «ابن عساکر» می گوید: «مسلم پیش از آنکه کتابش را به انجام برساند درگذشت، و از این روست که برای ابواب کتابش نامی ننهاد».(3)

از این رو شاید مسلم صحیح را در پانزده سال پایانی زندگانی خود نوشته باشد.

توصیفی از نیشابور:

«یاقوت» در «معجم البلدان» درباره نیشابور چنین می گوید:

«... هی مدینه عظیمه ذات فضائل جسیمه، معدن

1- زیدالدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی م 806 ه-.ق.
2- التقیید والایضاح شرح مقدمه ابن الصلاح؛ العراقی؛ ص14.
3- کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج1، ص439.

الفضلاء ومنبع العلماء، لم أر فيما طَوّفتُ من البلاد مدينه كانت مثلها... واختلف فی تسميتها بهذا الاسم، فقال بعضهم: إنّما سميت بذلک لأن سابور مرّ بها وفيها قصب كثير، فقال: يصلح أن يكون ههنا مدينه، فقيل لها نيسابور... ومن أسماء نيسابور «أبرشَهر» وبعضهم يقول «إيرانشهر»، والصحيح أن ايرانشهر هی مابين «جيحون» إلی «القادسيه»؛ ومن الرّی إلی نيسابور مائه وستون فرسخاً... وعهدی بها كثيره الفواكه والخيرات، وبها«ريباس» ليس فی الدنيا مثله، تكون الواحده منها منّاً أو اكثر... وكان المسلمون فتحوها فی أيام عثمان بن عفّان، والأمير «عبدالله بن عامر بن كُريز» فی سنه (31 ه-.ق) صلحاً وبنی بها جامعاً، وقيل إنها فتحت في أيام عمر، علی يد «الأحنف بن قيس»، وإنما انتقضت فی أيام عثمان فأرسل إليها عبدالله بن عامر ففتحها ثانيةً... وقد خرج منها من أئمه العلم من لا يُحصی...»(1)

«حاکم» کتابی نوشت و نامش را «تاریخ نیشابور» گذاشت و «محمد بن حسین خلیفه نیشابوری» آن را ترجمه کرد. او از زبان حاکم در وصف نیشابور می گوید:

«نشابورست، هوای او صافی، به صحتِ ابدان

وافی، خالی از خطایا، عاری از وبا و اکثرِ بلایا،... عروس بُلدان، خزانه خراسان، دار امارت، لطیف عمارت، معدن

1- معجم البلدان؛ یاقوت الحموی؛ ج5، ص331.

فتوّت، مخزن مروّت، موطن ادیبان، مقر سلطان، موضع اعلام هدی، مطلع انوار تُقی، رحمت در وِی نازل، برکت به او واصل، بدلِ آنکه در سرخس دُنیش ها به نیش ها تنها خونین کند، در نشابور زنبورِ کندو، جهان پر انگبین کند. ریزه او فیروزه، حجر او جوهر، کمر او نقره و زر... سلاطین به امارت آن متفاخر، در انتزاع آن از یکدیگر متظاهر، منازل کُبرا، مناهل عظما، مأوایِ اشراف، مثوای عدل و انصاف، همه چیز او موصوف، سکّان او به سخا و جود موصوف، اهل کمال را درو مقام، همه کمالات او تمام...».(1)

1- تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری؛ ص212.

ص: 86

3- سنن إبن ماجه

عنوان اصلی:

«السنن»، که آنچه بر زبانهاست همان «سنن ابن ماجه» است.(1)

«مزی» در «تهذیب الکمال» می گوید: «...صاحب کتاب السنن...».

گردآورنده آن:

«ذهبی» او را چنین معرفی کرده است: «محمد بن یزید، الحافظ الکبیر، الحجه، المفسر، أبوعبدالله ابن ماجه، القزوینی،مصنف «السنن» و«التاریخ» و«التفسیر»، وحافظ قزوین فی عصره...».(2)

«مزی»، درباره او اینگونه می نویسد:

«محمد بن یزید الرَّبَعیّ، مولاهم، أبوعبدالله ابن ماجه

1- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص636، وسیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج13، ص277، وتاریخ الاسلام؛ الذهبی، ج20، ص467، و تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج27، ص40 مؤسسهْ الرسالهْ، و کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج2، ص45، و الحطه فی ذکر الصحاح السته؛ القنوجی؛ ص397.
2- سیر أعلام النبلاء؛ ج13، ص277.

القزوینی الحافظ، صاحب کتاب «السنن».(1)

آورده اند که «ماجه» نام مادر یا لقب پدر اوست.(2)

زادروزش:

مشهور سال 209 ه-.ق است در قزوین، هرچند که 207 هم گفته اند.

وفاتش:

«ذهبی» گوید:

«مات أبوعبدالله یوم الاثنین،

ودفن یوم الثلاثاء لثمان بقین من رمضان. وصلّی علیه أخوه أبوبکر، وتولّی دفنه أخواه، أبوبکر وأبوعبدالله وابنه عبدالله».(3)

او 64 سال در این جهان زیست و در قزوین به خاکش سپردند.

زندگی علمی او:

«ابن ماجه»، پس از شنیدن حدیث در قزوین از کسانی چون «علی بن محمد طنافسی»(4)

1- تهذیب الکمال؛ 27، ص40.
2- الحطه؛ ص461.
3- تاریخ الاسلام؛ ج20، ص469، نیز نک: الباعث الحثیث؛ ابن کثیر؛ ج2، ص660.
4- علی بن محمد بن اسحاق، الحافظ الثبت أبوالحسن الطنافسی الکوفی، محدث قزوین و عالمها... عنه إبن ماجه وأبوزرعه وأبوحاتم... قال أبوحاتم: ثقه صدوق، هو أحبّ إلیّ من أبی بکر بن أبی شیبه فی الفضل والصلاح، وابوبکر اکثر حدیثاً منه وأفهم. قال أبویعلی الخلیلی: أقام علی وأخوه بقزوین وارتحل إلیهما الکبار ولهما محل عظیم م 233 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص445.

و «أبومحمدعمروبن رافع»(1)،برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، حجاز، مصر، شام و دیگر مناطق رفت. از بسیاری شنید و بسیاری نیز از او شنیدند.(2)سنن ابن ماجه در اعتبار، در بین کتاب ها ستّه در جایگاه ششم قرار دارد و همان گونه که گفته شد، برخی آن را در این جایگاه نیز ندانسته و «موطّأ مالک» یا «سنن دارمی» را شایسته آن می دانند که کتاب ششم باشد و دلیل آن نیز به گمان دانشمندان عامّه، وجود احادیث ضعیف و حتّی موضوع در این کتاب است. از این روست که «ذهبی» می گوید:

«سنن أبی عبدالله کتاب حسن لولا ما کدره أحادیث واهیه لیست بالکثیره».

و نیز می گوید:

«کان ابن ماجه حافظاً صدوقاً ثقه فی نفسه، وإنّما نقص کتابه بروایته أحادیث منکرهً فیه».(3)

حتی برخی همه یا بیشتر احادیثی را که تنها او در کتابش آورده و در پنج کتاب دیگر نیست ضعیف دانسته اند.

1- عمرو بن رافع بن الفرات بن رافع البجلیّ القزوینی... روی عنه: ابن ماجه وأبوزرعه وأبوحاتم محمد بن ادریس الرازی... ذکره ابن حبّان فی الثقات، وقال: مستقیم الحدیث م 237ه-.ق؛ تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج22، ص19.
2- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج9، ص457، و تهذیب الکمال؛ ج27، ص40.
3- تذکره الحفاظ؛ ج2، ص636.

«ابن حجر» گوید:

«کتابه فی السنن جامع، جیّد، کثیرالأبواب والغرائب وفیه أحادیث ضعیفه جدّاً، حتی بلغنی أن «السّری» کان یقول: مهما انفرد بخبر فیه فهو ضعیفٌ غالباً، ولیس الأمر فی ذلک علی إطلاقه باستقرائی، وفی الجمله ففیه أحادیث کثیره منکره، والله المستعان،ثمّ وجدت بخط الحافظ شمس الدین محمد بن علی الحسینی(1) ما لفظه: سمعت شیخنا الحافظ أبا الحجاج المزّی یقول: کل ما انفرد به ابن ماجه فهو ضعیف، یعنی بذلک ما انفرد به من الحدیث عن الأئمه الخمسه...».(2)

«ذهبی» أحادیث ضعیفه سنن ابن ماجه را نزدیک به هزار حدیث دانسته و در توجیه سخن «أبوزرعهْ»، که گفت: شاید احادیث ضعیفه سنن ابن ماجه به سی حدیث هم نرسد، می گوید:

«قد کان ابن ماجه حافظاً نقاداً بصیراً، وانّما غضّ من رتبه سننه ما فی الکتاب من المناکیر وقلیلٌ من الموضوعات، وقول أبی زُرعه - إن صحّ - فانّما عنی

1- محمدبن علی بن الحسن بن حمزه بن محمد بن ناصر بن علی بن الحسین بن أحمد بن إسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن أبیطالب م 765 ه-.ق؛ ذیل تذکره الحفاظ؛ ص150.
2- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج9، ص458.

بثلاثين حديثاً، الأحاديث المطرحه الساقطه، وأمّا الأحاديث التى لا تقوم بها حجّه، فكثيره، لعلّها نحو الألف».(1)

«ابن الجوزى»(2) در كتاب «الموضوعات»، سى و چهار حديث از سنن ابن ماجه را آورده و آنها را موضوع دانسته است.(3))

احاديث فراواني وجود دارد كه نزد دانشمندان عامّه، موضوع است و در سنن ابن ماجه آمده است از آن جمله حديث زير است:

«حدّثنا إسماعيل بن محمّد الطلحى: أنبأنا داود بن

عطاء المدنىّ، عن صالح بن كيسان، عن ابن شهاب، عن سعيدبن المسيّب، عن أبى بن كعب، قال: قال رسول الله| «أوّل من يصافحه الحق عُمَرُ، وأوّل من يُسلّم عليه، وأوّل مَن يأخذ بيده فيُدخلهُ الجنه»(4)

علت آن «داود» است و نيز متن حديث.

«ابن حجر» در «تقريب التهذيب» مى گويد: «داود بن عطاء المزنى، ... ضعيفٌ».(5)

«حاكم» در «المستدرک» همين روايت را با كمى اختلاف و با سندى ديگر آورده

1- سير أعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج13، ص278.
2- أبوالفرج عبدالرحمان بن على بن الجوزى القرشى 510- 597 ه-.ق.
3- الامام ابن ماجه، النعمانى؛ ص192.
4- موسوعه الحديث الشريف؛ الكتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه؛ ص2483.
5- ص139.

است، ولی «ذهبی» در ذیل آن می گوید: «موضوع، وفی اسناده کذّاب». (1)

در کتاب «اهداء الدیباجهْ بشرح سنن ابن ماجه» درباره حدیث آمده است: «منکر جدّاً».(2)

همچنین «بشّار عواد معروف» در تحقیق خود از سنن ابن ماجه، درباره حدیث می گوید:

«إسناده ضعیف جدّاً، ومتنه فی الغایه من النکاره، قال الحافظ عمادالدین بن کثیر فی «جامع المسانید والسنن»: «هذا الحدیث منکر جداً وماهو أبعد من أن یکون موضوعاً». قلنا: آفته داود بن عطاء المزنی المدنی، قال البخاری وأبوزرعه وأبوحاتم: منکر الحدیث، وقال أحمد: رأیته ولیس بشی ء وقال الدارقطنی: متروک».(3)

می توان گفت حتی اگر سند این روایت - اگر بتوان به آن روایت گفت - بدون اشکال باشد،دروغ بودن آن مانند روز روشن است.

شروح سنن ابن ماجه:

در «کشف الظنون» از آنها نام برده شده است.(4)

از مشهورترین آنها «مصباح الزجاجهْ» است که «سیوطی» آن را نگاشته است.

1- المستدرک علی الصحیحین؛ النیسابوری؛ ج3، ص84. دارالمعرفهْ.
2- ج1، ص72.
3- سنن ابن ماجه؛ ج1، ص122.
4- ج2، ص45.

«علاءالدین مُغُلْطای»(1)

نیز مقداری از آن را شرح کرده است.(2)

همچنین در کشف الظنون آمده است:

«وشرح الشیخ سراج الدین عمر بن علی بن الملقّن الشافعی، المتوفی سنه 804 ه-.ق زوائده علی الخمسه، أعنی الصحیحین، وأبی داود والترمذی، والنسائی، فی ثمان مجلدات، سماه، «ما تمس إلیه الحاجه علی سنن ابن ماجه»...».(3)

سنن ابن ماجه به وسیله ای «بشار عوّاد معروف» تحقیق شده و در آن صحت و ضعف احادیث بیان شده، که بسیار مغتنم است. این کتاب نخستین بار به وسیله ی «دارالجیل»، در «بیروت» سال 1418 ه-.ق چاپ شده است.

آثار دیگرش:

او جز سنن، کتاب تفسیر قرآن نیز دارد که در آن سخنان صحابه و تابعین را به شیوه مسند گردآورده است. تفسیر او به چاپ نرسیده ولی به صورت نسخه خطی موجود است.(4)

او همچنین کتابی در تاریخ دارد که «ابن کثیر» می گوید:

«ولابن ماجه تفسیر حافل وتاریخ کامل من لدن

1- بن قُلَیج بن عبدالله الحنفی 689- 762 ه-.ق.
2- همان.
3- همان، نیز نک: الامام ابن ماجه؛ النعمانی، ص230.
4- إهداء الدیباجه؛ ج1، ص13.

الصحابه

إلی عصره».(1)

«محمد بن طاهر مقدسی» نیز از «أبوزرعهْ» نقل می کند که:

«ورأیتُ بقزوین له تاریخاً علی الرجال والأمصار من عهد الصحابه إلی عصره...»(2).

شرط ابن ماجه در سنن:

نه ابن ماجه و نه دیگران هیچ شرط ویژه ای را یادآور نشده اند.

او خود، کتابش را «صحیح» نخوانده تا گفته شود که شرط او در سنن، آوردن احادیث صحیحه از دیدگاه اوست. بلکه، همان گونه که گفته شد، در سنن او احادیث ضعیف و گاه موضوعه بیشتر از دیگر کتاب ها در سنیان یافت می شود.

«مقدسی» در «شروط الأئمهْ الستّهْ» موردخاصّی را بیان نکرده و دیگران هم در کتاب های علوم حدیث به شرط ویژه ای اشاره نکرده اند. «ابن الملقن»(3) در کتاب «البدر المنیر فی تخریج أحادیث الشرح الکبیر» می گوید:

«وأما سنن أبی عبدالله ابن ماجه القزوینی، فلا أعلم له شرطاً، وهو اکثر السنن الأربعه ضعیفاً، وفیه موضوعات منها ما ذکره فی أثناءه فضل قزوین».(4)

1- البدایه والنهایه؛ ج11، ص62.
2- شروط الأئمه السته؛ ص21 دارالهجرهْ.
3- أبوحفص عُمر بن علی بن أحمد الأنصاری الشافعی 723 - 804ه-.ق.
4- الفضل المبین؛ جمال الدین القاسمی؛ ص214.

ویژگی های سنن ابن ماجه:

این کتاب دارای ویژگی های زیر است:

1- حُسن ترتیب و قوت تبویب این کتاب در مسائل فقهی؛

2- تکرار نشدن احادیث؛

3- تهی بودن کتاب از نوازل و مقاطیع و مراسیل؛

4- وجود أحادیث ضعیفه و موضوعه در آن، بیش از پنج کتاب دیگر؛(1)

5- تهی بودن از سخنان صحابه و فتوای تابعین.(2)

می توان گفت: همین حُسن ترتیب است که این کتاب را از دیگر صحاح ستّه متمایز می سازد و شاید یکی از علت های جای گرفتن سنن ابن ماجه در کنار پنج کتاب دیگر همین مورد باشد، به این معنا که هرچند در سنن ابن ماجه احادیث ضعیف و گاه موضوع به چشم می خورد و اعتبار کتاب از «موطّأ» و «دارمی» نیز کمتر است؛ ولی حُسن ترتیب و تبویب استادانه احادیث فقهی از سوی ابن ماجه موجب شده است تا این کتاب ششمین کتاب مشهور و معروف باشد، یعنی دانشمندان عامّه حُسن ترتیب و تبویب را برکمی اعتبار سنن ابن ماجه، ترجیح داده اند. «حسن خان» در «الحطهْ» می گوید:

«وفی الواقع فیه من حسن الترتیب وسرد الأحادیث بالاختصار من غیر التکرار لیس فی أحد من الکتب».(3)

1- نک: الفضل المبین؛ القاسمی؛ ص214 و الحطه؛ القنوجی؛ ص400.
2- الامام ابن ماجه؛ النعمانی؛ ص120.
3- الحطه؛ ص400.

بخش بندی سنن ابن ماجه:

سنن ابن ماجه به سه کتاب (کتاب السنهْ، کتاب الصلاهْ وکتاب اللباس) و 37 بخش به نام «ابواب»، تقسیم شده است، که نخستین آنها «أبواب الطهارهْ وسننها» و آخرین آنها «أبواب الزهد» است. هرکدام از این ابواب دارای باب هایی است. برای نمونه «أبواب إقامهْ الصلوات والسنهْ فیها» دارای 205 باب است.

سنن ابن ماجه دارای 4341 حدیث است.(1)

خلفای معاصر ابن ماجه:

او با هشت تن از پادشاهان عباسی هم روزگار بود که عبارتند از:

1- المعتصم بالله (218- 227 ه-.ق).

2- الواثق بالله (227- 232 ه-.ق).

3- المتوکل علی الله (232- 247 ه-.ق).

4- المنتصر بالله (247- 248 ه-.ق).

5- المستعین بالله (248- 252).

6- المعتز بالله (252- 255 ه-.ق).

7- المهتدی بالله (255- 256 ه-.ق).

8- المعتمد علی الله (256- 279 ه-.ق).

1- موسوعه الحدیث الشریف، الکتب الستّهْ؛ ص2741.

سخنی چند از قزوین:

شهری است مشهور که میان آن و ری بیست و هفت فرسخ راه است.(1)

در 140 کیلومتری غرب تهران است و پیشینه این شهر به روزگار ساسانیان باز می گردد. شهر را «شاپور ذوالاکتاف» نهمین پادشاه ساسانی ساخت، و گویند در زمان شاپور یکم، دومین شاه ساسانی، این شهر پادگان بود و «براء بن عازب» صحابی پیامبر، در سال 24 ه-.ق آن را فتح کرد.(2)

در قزوین از همان آغاز، گرایش های شیعی به چشم می خورد. در سال 16 ه-.ق ، پس از نبرد «قادسیه»، گروهی از قزوینیان بنام «بنوالحمراء»، که از قبائل ایرانی ساکن قزوین و دیلم بودند، موالی «بنی عبدالقیس» شدند، و از آنجا که «بنو عبدالقیس» شیعه بودند، ایشان نیز به پیروی از آنان، گرایشی شیعی داشتند که در زمان امام علی×، تعداد آنها رو به افزونی نهاد و از نزدیکان امام× شدند. حتی گفته اند که «أشعث بن قیس» به امام× اعتراض کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین لقد غلبتنا هذه الحمراء علی قربک».

بنوحمراء در کوفه مسجدی به نام «الحمراء» ساختند که تاکنون پابرجاست. «ماسینیون» در کتاب خود «خطط الکوفهْ» درباره این مسجد می گوید:

«مسجد الحمراء الذی کان فیه بستان وهذه القبیله

1- معجم البلدان؛ الحموی؛ ج4، ص342.
2- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه؛ حسن الأمین؛ ج18، ص37.

الایرانیه کانت تحمل شعوراً وعاطفه شیعیّه منذ أن دخلوا فی الاسلام».(1)

در سال 250 ه-.ق یکی از علویان در قزوین قیام کرد. «مسعودی» در «مروج الذهب» می گوید:

«وفی هذه السنه - وهی سنه خمسین ومائتین - ظهر بقزوین «الکرکی» وهوالحسن بن إسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنهم ...».(2)

قزوین در سال (944 ه-.ق) در زمان شاه طهماسب اول (م 984 ه-.ق)، پایتخت صفویان شد.(3)

«عبدالکریم بن محمد الرافعی القزوینی» از دانشمندان سده ششم، کتابی دارد به نام «التدوین فی أخبار قزوین». در این کتاب معلوماتِ سودمندی درباره قزوین ذکر شده است.

1- همان.
2- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج4، ص69. دارالهجرهْ.
3- دائره المعارف؛ حسن الأمین؛ ج18، ص49.

4- سنن أبی داود

عنوان اصلی:

«السنن»؛ نام کتاب ابی داود است معروف و مشهور به «سنن أبی داود». خود او کتابش را به این نام خوانده است. در نامه ای که به مردم مکه نوشته چندین بار این نام را ذکر کرده و می گوید:

«فإنکم سألتم أن أذکر لکم الأحادیث التی فی کتاب «السنن» أهی أصح ما عرفت فی الباب؟».

و در جای دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شی ء».

و در جای دیگر چنین می گوید:

«ولم أصنف فی کتاب «السنن» إلاّ الأحکام...».(1)

ص: 99

1- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج1، ص49، نیز نک: الحطه فی ذکر الصحاح السته؛ ص384.

در «تقریب التهذیب» آمده است:

«مصنف السنن وغیرها».(1)

سنن ابی داود را، کتاب ابی داود، مصنف ابی داود و صحیح ابی داود نیز گویند.(2)

ولی نام کتاب همان است که در آغاز گفته شد.

گردآورنده آن:

«خطیب» او را چنین معرفی کرده است:

«سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شدّاد بن عَمْرو بن عمران، أبوداود الأزْدیّ السجستانی».(3)

و «ابن ابی حاتم»(4)

این چنین می گوید:

«سلیمان بن... عمروبن عامر الازدی، أبوداود السجستانی».

زادروزش:

به سال 202 ه-.ق در «سجستان» پا به عرصه دنیا نهاد.((5))

1- ابن حجر؛ ص190.
2- التغلیق؛ همان.
3- تاریخ بغداد؛ ج9، ص56.
4- الامام الحافظ الناقد شیخ الاسلام أبومحمد عبدالرحمن ابن الحافظ الکبیر أبی حاتم محمد بن ادریس بن المنذر التمیمی الحنظلی الرازی 240- 327 ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج3، ص831.
5- سیر أعلام النبلاء؛ ج13، ص204، و تهذیب الکمال؛ ج11، ص367.

وفاتش:

پس از 73 سال و در شانزدهم شوال و در بصره در سال 275ه-.ق در گذشت و در کنار «سفیان ثوری» به خاک سپرده شد.(1))

وصیت کرده بود تا «حسن بن المثنی»(2)

او را غسل دهد و «عباس بن عبدالواحد هاشمی» بر او نمازگزارد.(3)

زندگی علمی او:

ابی داود در آغاز در شهر خود سجستان حدیث شنید. او در سال 220 ه-.ق در بغداد بوده است؛ خود می گوید:

«ولدت سنه 202 ه-.ق وصلّیت علی «عفان»(4) سنه عشرین».(5)

یعنی اینکه او در هجده سالگی برای شنیدن حدیث به بغداد رفت و این نشان دهنده آن است که از همان نوجوانی شنیدن حدیث را آغاز کرده بود. او در کوفه، بصره، خراسان، شام، مصر، حجاز، و ری حدیث شنید و نوشت.

1- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص593.
2- الحسن بن المثنی بن معاذ بن معاذ العنبری.... مات فی رجب سنه 294ه-.ق، سیر أعلام النبلاء؛ ج13، ص527 (مؤسسهْ الرسالهْ).
3- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج9، ص60.
4- عفّان بن مسلم بن عبدالله الصفّار، أبوعثمان البصریّ، مولی عزره بن ثابت الانصاری، سکن بغداد... قال العجلی: عفان بصری ثقه ثبت... قال أبوداود: شهدت جنازته... ذکره ابن حبان فی الثقات. م 220 ه-.ق، تهذیب التهذیب؛ ج7، ص199.
5- تاریخ بغداد، ج9، ص57.

خطیب گوید:

«أحد من رحل وطوف وجمع وصنف، وکتب عن العراقیین و الخراسانیین و الشامیین و المصریین والجزریّین»(1).

بنا بر گفته «حاکم»، او پیش از رفتن به عراق افزون بر شهرش، در هرات و بغلان (شهری در اطراف بلخ) نیز حدیث شنید:

«وقد کتب بخراسان قبل خروجه إلی العراق، فی بلده وهراه. وکتب ببغلان... وبالرّی...».(2)از خودش نقل است که:

«دخلتُ الکوفه سنه إحدی وعشرین (221 ه-.ق) وما رأیت بدمشق مثل «أبی النضر الفرادیسی»، وکان کثیر البکاء، کتبت عنه سنه اثنتین وعشرین (222 ه-.ق)...»(3).

او چندین بار به بغداد رفت که آخرین آن، در سال 271 ه-.ق بود، پس از آن به بصره رفت و همانجا بود تا مُرد.(4)

1- همان، ص56.
2- سیر أعلام النبلاء؛ ج13، صص 212 - 213.
3- همان؛ ج13، ص213.
4- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج22، ص201.

«ابن عساکر»(1)

گوید:

«قال أبواسحاق: کان أبوداود مقیماً بهراه ثم خرج إلی البصره وتوفی بها سنه 275 ه-.ق»(2)

بنابر گزارش «ابن عساکر» او به نیشابور نیز رفته و در آنجا از «قتیبهْ بن سعید»،«اسحاق بن راهویه» «و «اسحاق بن منصور الکَوْسج»(3)

و دیگران حدیث شنیده و «أحمد بن حنبل» از او حدیث نوشته است.(4)

بنابر گفته ذهبی «ابوداود» از «اسحاق بن منصور» روایت نکرده است:

«روی عنه الجماعه سوی أبی داود».(5)

او در زندگی علمی خود بزرگان زیادی را دید و از آنها نوشت و شنید. «مزی» شیوخ او را نامبرده(6)، بزرگانی مانند: «أحمد بن محمد بن حنبل(7)، حجّاج بن الشاعر(8)،

1- ابوالقاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعی 499- 451 ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج 4، ص1328.
2- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص196.
3- أبویعقوب اسحاق بن منصور المروزی الفقیه، نزیل نیسابور. سمع سفیان بن عیینه، ویحیی بن سعید القطّان و... م 251 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج2، ص524.
4- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص191.
5- تذکره الحفاظ؛ ج2، ص524.
6- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج11، ص356 مؤسسهْ الرسالهْ.
7- همان احمد بن حنبل است.
8- المأمون، أبو محمد، حجاج بن یوسف بن حجاج الثقفی... روی عنه أبوداود و مسلم و... م 259ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج2، ص550.

سعید بن منصور(1)،

سلیمان بن داود الزّهرانیّ(2))،

سهل بن بکّار الدّارمیّ(3)،أبی بکر عبدالله بن محمّدبن أبی شیبهْ(4)،عبدالله بن مَسلمهْ القعنبیّ(5)،عثمان بن محمد بن أبی شیبهْ(6)،علی ابن المدینیّ(7)،عمرو بن عون الواسطیّ(8)،

قتیبهْ بن سعید(9)،موسی بن إسماعیل التبوذکیّ(10)،أبی الولید هشام بن عبدالملک الطیالسیّ(11)و...».

ص: 104

1- ابن شعبه، أبوعثمان المروزی... سمع مالکاً و... وعنه: أحمد ومسلم وأبوداود... قال أبوحاتم: ثقه من المتقنین الاثبات... م 227ه-.ق، همان؛ ص416.
2- ابوالربیع سلیمان بن داود الازدی... عنه الشیخان وابوداود وعلی ابن المدینی واسحاق وأحمد وأبویعلی والبغوی و... وثقه ابن معین وابوزرعه والنسائی، م 234ه-.ق؛ همان؛ ص468.
3- البرجمی، القیسی، ابوبشر البصری الضریر، روی عن شعبه و... قال ابوحاتم: ثقه، م 227، همان؛ ج1، ص398.
4- عبدالله بن محمد بن أبی شیبه ابراهیم بن عثمان بن خواستی العبسی مولاهم الکوفی، صاحب المسند والمصنف... عنه ابوزرعه والبخاری ومسلم وابوداود وابن ماجه... والبغوی وجعفر الفریابی... م 235ه-.ق؛ همان؛ ج2، ص432.
5- ابوعبدالرحمن الحارثی القعنبی المدنی نزیل البصره ثم مکه... قال أبوزرعه: ما کتبت عن أحد أجلّ فی عینی من القعنبی، وقال الخریبی: حدثنی القعنبی عن مالک وهو والله خیر من مالک... م 221ه-.ق، همان؛ ج1، ص384.
6- ابوالحسن عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان الکوفی صاحب المسند والتفسیر... عنه الجماعه سوی الترمذیّ...، م 239ه-.ق، همان؛ ج2، ص444.
7- ابوالحسن علی بن عبدالله بن جعفر بن نجیح السعدی، مولاهم المدینی ثم البصری، صاحب التصانیف... قال ابوحاتم: کان ابن المدینی علماً فی

الناس فی معرفه الحدیث والعلل وما سمعت أحمد بن حنبل سماه قطّ، انّما کان یکنیه تبجیلاً له... 161- 234 ه-.ق؛ همان؛ 428.
8- أبوعثمان السلمی الواسطی البزاز... عنه البخاری وابوداود وابوحاتم وابوزرعه و... وثقه جماعه... م225ه-.ق؛ همان، ص426.
9- أبورجاء الثقفی مولاهم البلخی البغلانی... عنه الجماعه سوی ابن ماجه... 149- 240 ه-.ق، همان، ص446.
10- أبوسلمه موسی بن اسماعیل المنقری مولاهم البصری... وإنّما سمّی التبوذکی لأنّه اشتری بتبوذک داراً... قال ابوحاتم: لا أعلم بالبصره ممن ادرکنا أحسن حدیثاً من أبی سلمه، م 223 ه-.ق؛ همان، ج1، ص395.
11- هشام بن عبدالملک البصری الحافظ... قال أحمد العجلی: ثقه ثبت، کانت الیه الرحله بعدأبی داود الطیالسی...، 133 - 227 ه-.ق؛ همان، ص382.

باتوجه به تاریخ مرگ شیوخش، باید گفت: ابوداود تا قبل از بیست و پنج سالگی توشه ای فراوان از حدیث اندوخته بوده است.

گفته شده، از جمله جاهایی که ابوداود به آنجا رفته، «طَرَسوس»(1)

است؛ و او در آنجا بیست سال سکونت کرد. در اینکه او به طرسوس رفته باشد اشکالی نیست، ولی اینکه او بیست سال که نزدیک به یک سوّم زندگی او می شود در آنجا بوده باشد، اختلاف است(2).

ابوداود شاگردان زیادی داشت و بسیاری از مؤلفان سنی، حدیث از او شنیده اند که از بزرگترین آنها، «نسائی» و «ترمذی» را می توان نام برد(3).

یادآوری می شود که «احمد بن حنبل» نیز از او روایت کرده است. «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

«سَمِع منه أحمد بن حنبل حديثاً واحداً، كان أبوداود يذكره»(4).

زمان نگارش سنن:

در اینکه ابوداود در چه زمانی کتاب خود را گردآوری کرده اختلاف است. گفته شده که او کتابش را به أحمد بن حنبل نشان داده و احمد آن را پسندیده است(5).

1- مدينه بثغور الشام، بين أنطاكيه وحلب وبلاد الروم... وبها قبر المأمون. مراصد الإطلاع؛ ج2، ص883.
2- نک: تغليق التعليق؛ ج1، ص24.
3- تاريخ مدينه دمشق؛ ابن عساكر؛ ج22، ص191، نيز نک: تاريخ بغداد؛ الخطيب البغدادی؛ ج9، ص57.
4- ج13، ص211، نيز نک: تاريخ بغداد، ج9، ص59 و تاريخ مدينه دمشق؛ ج22، ص192.
5- تاريخ مدينه دمشق؛ ج22، ص194.

با توجه به اینکه احمد در سال 241 ه-.ق از دنیا رفته، باید او در همان جوانی سنن را نوشته باشد.

از سوی دیگر «ابوداود» می گوید:

«ما فی کتاب السنن حدیث اِلاّ وقد عرضته علی أحمد بن حنبل ویحیی بن معین»(1).

اگر بر این سخن بتوان اعتماد کرد، او حتی کتاب خود را زودتر تدوین کرده چرا که مرگ یحیی بن معین در سال 233 ه-.ق بوده است و اگر ده سال برای گردآوری آن تلاش کرده باشد در حدود سال 223، یعنی در حدود بیست سالگی که تألیف سنن را آغاز کرده است باید گفت: پذیرش این دیدگاه مشکل است، چرا که او خود می گوید:

«کتبت عن رسول الله| خمسمائه ألف حدیث، انتخبت منها ما ضمنته هذا الکتاب - یعنی کتاب السنن - جمعت فیه أربعه آلاف وثمانمائه حدیث، ذکرت الصحیح وما یشبهه ویقاربه، ویکفی الانسان لدینه من ذلک أربعه أحادیث: 1- الأعمال بالنیات؛ 2- من حسن إسلام المرء ترکه ما لا یُعنیه؛ 3- لا یکون المؤمن مؤمناً حتی یرضی لأخیه ما یرضاه لنفسه؛ 4- الحلال بین والحرام بیّن وبیّن ذلک امور مشتبهات»(2).

1- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج1، ص53.
2- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج9، ص58.

هم چنین می گوید:

«دخلت الکوفه سنه إحدی وعشرین...»(1) و«... صلیت علی عفان ببغداد سنه عشرین...»(2).

از اینها روشن می شود که او در حدود بیست سالگی پایش به عراق باز شده است درصورتی که بسیاری از شیوخ او در سنن از عراق بوده اند، از سوی دیگر او می گوید: «من در آغاز 000/500 حدیث نوشتم و سپس 000/5 آن را در سنن برگزیدم» روشن است که برای شنیدن و نوشتن 000/500 حدیث سالیان درازی نیاز است، و پس از آن هم برای برگزیدن احادیث سنن ازمیان آنها نیز سالیانی نه چندان کم نیاز است. پس نمی توان پذیرفت که او زودتر از 35 تا 40 سالگی، گردآوری سنن را آغاز کرده باشد، ولی آنچه روشن است این است که اوسالیانی پیش از مرگش، سنن را به پایان رسانده است، چرا که او پس از انجام آن، آن را برای مردم خوانده است:

«ولمّا صنّف کتاب «السنن» وقرأه علی الناس صار کتابُه لأصحاب الحدیث کالمصحف یتبعونه ولا یخالفونه وأقرّ له أهل زمانه بالحفظ والتقدّم فیه»(3).

تنها توجیهی که می توان از سخن او که گفته است: «ما فی کتاب السنن حدیث

1- تاریخ بغداد؛ ج9، صص 57- 58.
2- همان.
3- تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج1، ص365.

إلاّ عرضته على أحمد بن حنبل ويحيى بن معين» كرد، اين است كه گفته شود احاديثى را كه او در سنن آورده (يعنى از آن 000/500 حديث)، پيش از گردآورى به احمد و يحيى عرضه كرده است؛ نه اينكه در زمان گردآورى سنن، هريک از احاديث را به آنها عرضه كرده باشد. يعنى سخن او درحقيقت اين گونه است

كه: «...عرضته قبل على أحمد بن حنبل ويحيى بن معين».

ستايش سنيان از او و كتابش:

ابوداود و كتابش درميان صحاح سته و صاحبانشان از جايگاه ويژه اى برخوردار است و همه بزرگان عامّه او را بسيار ستوده اند و كتاب او را پس از صحيحين، در جايگاه سوّم مى دانند؛ سبب آن نيز روشن است، چه آنكه سنن أبى داود مشتمل بر احاديث صحيح و نيز احاديث حسن مى باشد.

«مزى» مى گويد(1):«ثم اعلَموا أنّ الحديث عند أهله على ثلاثه أقسام: حديثٌ صحيحٌ، وحديثٌ حسنٌ، وحديث سقيم. فالصحيح عندهم: ما اتصل سندُهُ وعُدّلَت نَقَلَتُهُ. والحسنُ منه: ما عُرفَ مخرجُه، واشتهر رجاله، وعليه مدار اكثر الحديث، وهوالذى يقبله أكثر العلماء ويستعملهُ عامّهُ الفقهاء،

1- گويا از قول «أبوسليمان الخطّابى» مى گويد؛ (أبوسليمان حمد بن محمد بن ابراهيم ابن خطاب البستى الخطابى، صاحب التصانيف... روى عنه الحاكم... كان ثقه متثبتاً من أوعيه العلم ... مات فى سنه 388 ه-.ق)، تذكره الحفّاظ؛ ج3، ص1018.

وكتاب أبى داود جامعٌ لهذين النوعين من الحديث. فأمّا السقيم منه، فَعلى طبقاتٍ شرّها الموضوع، ثم المقلوب، ثم المجهول، وكتاب أبى داود خَلىٌ منها، برى ءٌ من جمله وجوهها؛ وإن وقع فيه شى ءٌ من بعض أقسامها لضربٍ من الحاجه تدعوه إلى ذكره، فإنّه لا يألو أن يبيّن أمرَه ويذكرَ عِلّتهُ، ويخرج من عهدته... ويُحكى لنا عن أبى داود أنّه قال: ما ذكرتُ فى كتابى حديثاً اجتمع الناس على تركه... وكان تصنيف علماء الحديث قبل زمان أبى داود الجوامع والمسانيد ونحوهما؛ فتجمع تلك الكتب إلى ما فيها من السّنن والأحكام أخباراً وقصصاً ومواعظ وآداباً، فأمّا السنن المحضه فلم يقصِدْ واحدٌ منهم جمعَها واستيفاءَها ولم يقدر على تحصيلها واختصار مواضعها من أثناء تلك الأحاديث الطويله ومن أدله سياقها على حَسب ما اتّفق لأبى داود، ولذلک حَلّ هذا الكتابُ عند أئمه الحديث وعلماء الأثر محلّ العَجَب، فضربت فيه اكبادُ الإبل، ودامت إليه الرَّحَلُ»(1).

برخی مؤلفان سنی کتاب ابی داود را حتی از نظر فقهی، بالاتر از صحیحین می دانند، برای نمونه «خطابی بستی» می گوید:(2)

«واعلموا رحمكم الله أن كتاب السنن لأبى داود كتاب

1- تهذیب الکمال؛ ج1، صص 171- 172.
2- معالم السنن؛ البستی؛ ج1، ص6.

شریف لم یصنف فی علم الدین کتاب مثله وقد رزق القبول من الناس کافه، فصار حکماً بین فرق العلماء وطبقات الفقهاء علی اختلاف مذاهبهم فلکل فیه ورد ومنه شرب وعلیه معول أهل العراق وأهل مصر وبلاد المغرب، وکثیر من مدن أقطار الأرض، فأمّا أهل خراسان فقد أولع أکثرهم بکتاب محمد بن إسماعیل ومسلم بن الحجاج ومن نحا نحوهما فی جمع الصحیح علی شرطهما فی السبک والانتقاد، إلا أنّ کتاب أبی داود أحسن وصفاً وأکثر فقها وکتاب أبی عیسی(1) أیضاً کتاب حسن...».

شرط ابی داود در سنن:

ابوداود خود شروط احادیثی را که در سنن آورده - اگر بتوان به آنها شرط گفت - یادآور شده است. در جایی می گوید:

«... جمعت فیه أربعه آلاف وثمانمائه حدیث، ذکرت الصحیح وما یشبهه ویقاربه...»(2).

«قنوجی» در تفسیر سخن أبی داود می گوید: «جائز است که مراد او از صحیح «صحیحٌ لذاته» باشد، و ممکن است مراد او از شبه صحیح، صحیحٌ لغیره باشد، و محتمل است که مرادش از «ما یقاربه» حدیث حَسَن باشد»(3).

1- «ترمذی» را می گوید.
2- تاریخ بغداد؛ ج9، ص58.
3- الحطه؛ القنوجی؛ ص393.

ابوداود در جایی دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شیء، وإذا کان فیه حدیث منکر بینته أنه منکر، ولیس علی نحوه فی الباب غیره»(1).

باید گفت اگر کسی به سنن او مراجعه کند خواهد دید که او به این شرط وفا نکرده است.

با وجود این نکته ای را نباید فراموش کرد و آن اینکه گاه برخی از راویان نزد برخی محدثان متروک الحدیثند، و نزد برخی دیگر چنین نیستند، و این فراوان است و بر کسی پوشیده نیست. دیگر آنکه ممکن است ابوداود سخنی در جرح ایشان نشنیده باشد به ویژه اگر مجروح دارای شهرت جرح نباشد، که البته این را به سختی می توان پذیرفت، به دلیل آنکه حدیثی را که او در سنن بواسطه افرادی که ذکر شد، آورده، برای شاهد بوده و نه به عنوان اصل. از این رو خود می گوید:

«وإذا کان فیه حدیث منکربینتُه أنه منکر».

از دیگر شروط او آوردن احادیث مشهور است؛ خود او می گوید:

«والأحادیث التی وضعتها فی کتاب السنن اکثرها مشاهیر، وهی عند کل من کتب شیئاً من الحدیث...»(2).

1- همان، ص384.
2- تغلیق التعلیق؛ ج1، ص85.

از دیگر شروط او، آوردن احادیث مرسل و مدلس است، در صورتی که حدیثی مسند، در آن باب نباشد:

«فإن لم یکن مسند غیر المراسیل، ولم یوجد المسند فالمراسیل یحتج به، ولیس هو مثل المتصل فی القوه»... «وإنّ من الأحادیث فی کتاب السنن ما لیس بمتصل، وهو مرسل ومدلس، وهو إذا لم توجد الصحاح عند عامّه أهل الحدیث علی معنی أنه متصل»(1).

دیگر از آنچه درباره احادیث سنن ابی داود می توان گفت آن است که او هر حدیثی را که درباره آن چیزی نگفته باشد، «شایسته» می داند. او خود می گوید: «وما لم أذکر فیه شیئاً فهو صالح»(2) یعنی اینکه شایسته پیروی و حجّت است.

«ابن عبدالبر»(3) نیز این سخن را پذیرفته و می گوید:

«کل ما سکت علیه أبوداود فهو صحیح عنده، لاسیّما إن کان لم یذکر فی الباب غیره»(4).

بر این گفته ابی داود، ایرادهایی گرفته شده که «ابن حجر» در «النکت» به آنها اشاره کرده است، از جمله اینکه او سخنی را از «نووی» آورده که می گوید:

1- همان؛ ص86.
2- الحطه؛ القنوجی؛ ص385.
3- یوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمری القرطبی المالکی، أبو عمرو م 463 ه-.ق.
4- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر؛ ج1، ص436.

«فی سنن أبی داود أحادیث ظاهره الضعف لم یبینها مع أنه متفق علی ضعفها، فلابد من تأویل کلامه»(1).

سخن «نووی» درست است، چرا که ابوداود، می گوید: «وما کان فی کتابی من حدیث فیه وهن شدید، فقد بینتُه»(2)، یعنی اینکه اگر در حدیثی وهن غیر شدید باشد، درباره آن چیزی نگفته، پس «صالح» است، و مشخص است که حدیثی که در آن وهن باشد، نمی تواند شایسته حجیّت باشد.

در بین محدثان عامه، آنچه را که ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شود، «المسکوت عنه عند أبی داود». می گویند. «ابن الصلاح»، این گونه روایات ابی داود را

«حسن» می داند، او می گوید:

«وعلی هذا ما وجدناه فی کتابه مذکوراً مطلقاً، ولیس فی واحد من الصحیحین، ولا نصّ علی صحته ممن یمیز بین الصحیح والحسن، عرفناه بأنّه من الحسن عند أبی داود».

به این سخن «ابن الصلاح» اعتراض شده است(3).

در اینجا تنها سخن «ابن حجر» را درباره آنچه ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شویم، او می گوید:

«...إن جمیع ما سکت علیه أبوداود لا یکون من قبیل

1- همان، ص444.
2- الحطه؛ القنوجی؛ ص385.
3- نک: تغلیق التعلیق؛ ج1، ص87.

الحسن الاصطلاحی، بل هو علی أقسام:

1- منه ما هو فی الصحیحین أو علی شرط الصحه.

2- ومنه ما هو من قبیل الحسن لذاته.

3- ومنه ما هو من قبیل الحسن إذا اعتضد (وهذان القسمان کثیر فی کتابه جدّاً).

4- ومنه ما هو ضعیف، لکنه من روایه من لم یجمع علی ترکه غالباً.

وکل هذه الأقسام عنده تصلح للاحتجاج بها(1). (چرا که درباره آنها سخنی نگفته و خود او گفته است که «صالح»اند.)

از همه چیزهایی که گفته شد، می توان نتیجه گرفت که هرآنچه را که او درباره آن سکوت کرده نمی توان صحیح یا حسن دانست، بلکه باید هر حدیث مسکوت عنه مورد بررسی سندی قرار بگیرد. باید دید چرا او آن حدیث را آورده است؟ آیا در آن بابی که آن حدیث آمده، حدیثی دیگر هم هست یا نه؟ آیا پس ازآوردن مسکوت عنه حدیث صحیحی را آورده است؟ (2)

در پایان به سخن «مقدسی» اشاره می شود، وی درباره شرط ابی داود می گوید:

«واما (أبوداود) فمن بعده فإنّ کتبهم تنقسم عَلی ثلاثه أقسام:

1- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ج1، ص435.
2- نک: تغلیق التعلیق؛ ج1، صص 89- 92.

(القسم الأول): صحيح وهو الجنس المخرج فى هذين الكتابين للبخارى ومسلم، فإنّ أكثر ما فى هذه الكتب مخرج فى هذين الكتابين، والكلام عليه كالكلام على الصحيحين فيما اتفقا عليه واختلفا فيه.

(القسم الثانى): صحيح على شرطهم. حكى أبوعبدالله بن منده؛(1) أن شرط أبى داودوالنسائى إخراج أحاديث أقوام لم يجمع على تركهم إذا صح الحديث باتصال الاسناد من غير قطع ولا إرسال ويكون هذا القسم من الصحيح...».

(القسم الثالث): أحاديث أخرجوها للضديه فى الباب المتقدم وأوردوها لا قطعاً منهم بصحتها وربما إبان المخرج لها عن علتها بما يفهمه أهل المعرفه.

فإن قيل لم أودعوها كتبهم ولم تصح عندهم؟ فالجواب من ثلاثه أوجه: أحدها: روايه قوم لها واحتجاجهم بها فأوردوها وبينوا سقمها لتزول الشبهه.

الثانى: أنهم لم يشترطوا ما ترجمه البخارى ومسلم رضى الله عنهما على ظهر كتابيهما من التسميه بالصحه... .

الثالث: أن يقال لقائل هذا الكلام رأينا الفقهاء وسائر العلماء يوردون أدله الخصم فى كتبهم مع علمهم أن ذلک

1- الحافظ الامام الرحال أبوعبدالله محمد بن يحيى بن منده، واسم منده، إبراهيم بن الوليد... م 301 ه-.ق، تذكره الحفاظ؛ ج2، ص741.

لیس بدلیل فکان فعلهما(1) هذا کفعل الفقهاء، والله أعلم(2).

(این توجیه سوّم، سخنی است پوچ). باید گفت: شروط ابی داود، همان است که خود گفته و نه آن چیزی که دیگران گفته اند.

شروح سنن ابی داود:

سنن ابی داود از سال 1271 ه-.ق به این سو بارها چاپ شده است.(3)

شروح زیادی نیز بر آن نوشته شده، که به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

1- معالم السنن؛ از خطابی بُستی (م 388 ه-.ق)، که از کهن ترین آنهاست.

2- شرح علاءالدین مغلطای (م 762 ه-.ق).

3- مرقاهٔ الصعود إلی سنن أبی داود؛ از سیوطی (م 911).

4- عون المعبود، شرح سنن أبی داود؛ شیخ شمس الحق العظیم آبادی (م1329ه-.ق)(4).

5- بذل المجهود فی حل سنن أبی داود؛ خلیل أحمد السهارنفوری (م 1346 ه-.ق).

1- یعنی ابوداود و نسائی.
2- شروط الأئمه السته؛ المقدسی؛ ص19.
3- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج1، ص75.
4- در 14 جلد، توسط انتشارات دارالفکر بیروت چاپ سوم، 1399ه-.ق - 1979 م و نیز توسط انتشارات دار الکتب العلمیهٔ بیروت (چاپ دوم، 1415ه-.ق - 1995م)، به چاپ رسیده است.

ویژگی های سنن ابی داود:

1- معتبرترین سنن چهارگانه بعد از صحیحین؛

2- کتابی است فقهی که تنها احکام را شامل می شود، (نخستین کتابی است که به سنن پرداخته است)؛

3- حسن ترتیب و تنسیق احادیث و آسانی رسیدن به آنها؛

4- آمدن اختلافات فقهی در این کتاب؛

5- درباره این کتاب گفته شده کسی که قصد حصر سنن را داشته باشد به سنن ابی داود مراجعه کند.(1)

بخش بندی سنن ابی داود:

با «کتاب الطهارة» آغاز و به «کتاب الأدب» پایان می پذیرد. دارای 42 کتاب است. هر کتاب از ابوابی تشکیل شده است. برای نمونه، «کتاب الجهاد» دارای 170 باب است.(2) کتاب دارای 5274 حدیث است.(3)

ابوداود خود گفته است: دارای 4800 حدیث است. علت این اختلاف چیست؟ «محمد محیی الدین عبدالحمید» پاسخ می دهد:

«والجواب عن ذلک أن نلفت نظرک إلی أمرین هامین:

1- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص43.
2- الکتب الستة، موسوعة الحدیث الشریف؛ سنن أبی داود، ص1616.
3- همان، ص1608.

الأمر الأول: أنا قد ذكرنا لک فی بیان روایات الکتاب أن بعضها ینقص عن بعض، وستجد من آثار اختلاف النسخ بالزیاده والنقصان ...الأمر الثانی: أن فی الکتاب أحادیث کثیره متکرره باسناد واحد یأتی تکرار الحدیث منها فی موضعین أو اکثر من أبواب الکتاب، بسبب اشتمال الحدیث الواحد علی عدّه أحکام، فالمؤلف یذکره فی الأبواب التی یتعرض فیها لبیان أدله الأحکام التی اشتمل علیها...».(1)

شاید، او پس از آنکه گفته سنن دارای 4800 روایت است، احادیثی را به آن افزوده است.

خلفای هم روزگار ابی داود:

همان خلفای هم روزگار ابن ماجه قزوینی اند.

دیگر آثارش:

او از جمله محدثانی است که دارای آثار فراوانی است، به جز سنن. به تعدادی از آثار او اشاره می شود:

1- تسمیهْ الأخوهْ الذین رووا الحدیث؛ کتاب به تحقیق «دکتر باسم الجوابرهْ» با کتاب «علی بن المدینی» به نام «الأخوهْ الرواهْ» که به سال 1408 ه-.ق چاپ شده است؛

1- سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید؛ ج1، ص16.

2- رساله او در وصف سننش، بارها چاپ شده، دکتر «محمد لطفی الصباغ» در سال 1394 ه-.ق آن را تحقیق کرده است.

3- سؤالات أبی عبد الآجری لأبی داود فی الجرح والتعدیل، به تحقیق دکتر «عبدالعلیم البستوی» به سال 1418 ه-.ق چاپ شده است.

4- سؤالات أبی داود للإمام أحمد فی الرجال، به تحقیق «زیاد محمد منصور» در سال 1414 ه-.ق چاپ شده است.

5- المراسیل، بارها چاپ شده، به تحقیق شعیب الأرناؤوط، به سال 1408 ه-.ق.

6- «الناسخ والمنسوخ» یا «ناسخ القرآن ومنسوخه».(1)

سِجِستان:

شهری است در مشرق، مُعرَب سیستان که ولایت و ناحیه بزرگی است. گویند: نام بلوکیست و نام شهرش زرنج است و تا هرات ده روز است، و در طرف جنوبی این شهر واقع شده، زمینش ریگزار سرابست و دائم باد می وزد (از معجم البلدان). اسم شهری است از شهرهای خراسان (المعرب، جوالیقی، ص198). عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند. (نزهةٌ القلوب). و سیستان را اصل سگستانست و از این رو به تازی سجستان نویسند که گاف را جیم گردانند. (فارسنامه ابن البلخی ص 65- 66)(2).

1- تغلیق التعلیق؛ ج1، ص41.
2- لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا؛ ج8، ص11885؛ نیز نک: سیستان، ص12244.

«یاقوت» می گوید:

«قال الاصطخری: أرض سجستان سبخه ورمال حاره، بها نخیل، ولا یقع بها الثلج، وهی أرض سهله لا یری فیها جبل... وبسجستان نخل کثیر وتمر... وفی رِجالهم عِظَم خلق وجلاده ویمشون فی أسواقهم وبأیدیهم سیوف مشهوره... وهم فرس ولیس بینهم من المذاهب غیر الحنفیه من الفقهاء اِلاّ قلیل نادر... ولا تخرج لهم امرأه من منزل أبداً وإن أرادت زیاره أهلها فباللیل... وبسجستان کثیر من الخوارج یظهرون مذهبهم ولا یتحاشون منه ویفتخرون به عند المعامله... وهم یتزیون بغیر زیّ الجمهور فهم معروفون مشهورون... وبها بلیده یقال لها «کَرْکُویَه» کلّهم خوارج.

قال محمد بن بحر الرُّهنی:... ما فی الدنیا سوقه أصح منهم معامله ولا أقل منهم مخاتله... ثم مسارعتهم إلی إغاثه الملهوف ومداراکه الضعیف، ثم أمرهم بالمعروف ولو کان فیه جدع الأنف؛ منها جریر بن عبدالله(1) صاحب أبی عبدالله جعفر بن محمد الباقر؛ رضی الله عنه؛... قال الرهنی: وأجلّ من هذا کلّه أنه لُعن علی بن أبی طالب،

1- جریر بن حازم بن زید بن عبدالله الأزدی، أبوالنضر البصری... ثقه... مات سنه 170 ه-.ق بعد ما اختلط لکن لم یحدّث فی حال اختلاطه. ع، تقریب التهذیب؛ ص77.

رضى الله عنه، على منابر الشرق والغرب ولم يُلعن على منبرها اِلاّ مرّه... وأى شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخى رسول الله|، على منبرهم وهو يُلعن على منابرالحرمين مكه والمدينه!! وبين سجستان وكرمان مائه وثلاثون فرسخاً... وذكر أبوالفضل محمد بن طاهر المقدسى، قال: سمعتُ محمد بن أبى نصر يقول: أبوداود السجستانى الامام، هو من قريه بالبصره يقال لها سجستان وليس من سجستان خراسان... وذكر ابن أبى نصر المذكور أنّه تتبع البصريين فلم يعرفوا بالبصره قريه يقال لها سجستان، غير أن بعضهم قال: إن بقرب الأهواز قريه تسمّى بشى ء من نحو ما ذكره... ولم يذكر أحدٌ من الحفاظ أنه(1) من غير سجستان المعروف؛ وينسب إليهاالسجزىّ...».(2)

1- يعنى ابوداود.
2- معجم البلدان؛ الحموى؛ ج3، صص 190- 192، نيز نک: مراصد الاطلاع؛ البغدادى م 739؛ ج2، ص694.

5- جامع یا سنن ترمذی

عنوان اصلی:

درباره اینکه نام کتاب حدیثی ترمذی چیست، اختلاف است.

«مبارکفوری» از «کشف الظنون»(1)

نقل می کند:

«قد اشتهر بالنسبه إلی مؤلّفه، فیقال: جامع الترمذی، ویقال له: السنن أیضاً، والأوّل أکثر».(2)

خود مبارکفوری نیز نام «جامع» رابرگزیده است. بنا بر گفته «سیوطی» در «تدریب الرّاوی»، خطیب آن را «صحیح الترمذی» و حاکم آن را «الجامع الصحیح» می خوانده است.(3)

مبارکفوری می گوید:

«وقد أطلق الحاکم علیه الجامع الصحیح، وأطلق الخطیب

1- ج1، ص441.
2- مقدمه «تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی»؛ المبارکفوری م 1353ه-.ق.
3- الإمام الترمذی و الموازنه بین جامعه وبین الصحیحین؛ نورالدین عتر؛ ص50.

علیه وعلی النسائی اسم الصحیح، کما فی التدریب. فإن قلت: کیف أطلق علی جامع الترمذی اسم الجامع الصحیح واسم الصحیح، وفیه الأحادیث الضعیفه أیضاً؟ قلت: أکثر أحادیث جامع الترمذی صحیحه قابله للاحتجاج، وأحادیثه الضعیفه قلیله بالنسبه إلیها، فقیل له: الجامع الصحیح علی التغلیب، کما قیل للکتب الستّه المشهوره،... الصحاح الست، مع أنّ فی السنن الأربعه أقساماً من الأحادیث من الصحاح والحسان والضعاف، فتسمیتها بالصحاح لست بطریق التغلیب...».(1)

یادآوری می شود که گویا «ابن اثیر» نیز نام کتاب را «الجامع الصحیح» می دانسته؛ چه اینکه درباره ترمذی می گوید:

«وأخذ عنه خلق کثیر، منهم محمد بن أحمد بن محبوب المحبوبی المروزی، ومن طریقه روینا کتابه «الجامع». وله تصانیف کثیره فی علم الحدیث، وهذا کتابه «الصحیح» أحسن الکتب وأکثرها فائده و...».(2)

کتاب او «السنن» نیز خوانده می شود، و این یکی از نام های مشهور کتاب اوست، که به نام گردآورنده آن اضافه شده و «سنن الترمذی» گفته می شود، تا با دیگر سنن اشتباه نشود. امّا اینکه چرا کتاب او را سنن می گویند؟

1- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ ص255.
2- جامع الاصول فی أحادیث الرسول؛ ابن الأثیر؛ ج1، ص193.

«نورالدین عتر» پاسخ داده و می گوید:

«ووجه هذه التسمیه، اشتماله علی أحادیث الأحکام، مرتبه علی ترتیب أبواب الفقه، وما کان کذلک یُسمی سنناً(1)، ولکن الکتاب فیه الأحکام وغیرها، ففی هذه التسمیه تجوز بتسمیه الکل ببعض أجزائه».(2)

سخن «عتر» درست است. امّا درباره سنن ابی داود می توان گفت: «تسمیهْ الکل بأغلب أجزائه»، هرچند که «اغلب» «بعض» را نیزشامل است، امّا هر «بعضی»، «أغلب» را شامل نمی شود، به ویژه اگر «بعض» به معنای «قلیل» باشد.

کتاب را «الجامع الکبیر» نیز گفته اند، که بسیار کم به این نام خوانده می شود.(3)

باید گفت شناخته شده ترین نام، برای کتاب حدیثی ترمذی، «الجامع» است، که با اضافه شدن به نام او «جامع الترمذی» خوانده می شود. نیز اینکه چرا به این نام خوانده می شود؟

«عتر» در پاسخ می گوید:

«...ووجه تسمیته بذلک: أن الجامع عند المحدثین ما کان مستوعباً لنماذج فنون الحدیث الثمانیه، وهی هذه: السیر، الآداب، التفسیر، العقائد، الفتن، الأحکام، الأشراط والمناقب،

1- همچون سنن نسائی و ابن ماجه.
2- الامام الترمذی؛ ص50.
3- الرسائل المستطرفه؛ الکتانی م 1345 ه-.ق؛ ص11.

فسمی الکتاب جامعاًلوجود هذه الأبواب فیه».(1)

مبارکفوری نیز به نقل از «شاه عبدالعزیز دهلوی» در «العجالهْ النافهْ»، جامع را این گونه معرّفی می کند:

«والجامع فی إصطلاح المحدثین ما یوجد فیه جمیع أقسام الحدیث أی أحادیث العقائد وأحادیث الأحکام وأحادیث المتعلقه بالتفسیر والتاریخ والسیر، وأحادیث الفتن، وأحادیث المناقب والمثالب...».(2)

«أحمد محمد شاکر» در تحقیق و شرح سنن یا جامع ترمذی، نام «الجامع الصحیح» را برگزیده و این گونه آن را معرفی کرده است: «الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی».(3)

این کار أحمد شاکر، «عبدالفتاح أبوغدّهْ»

را خوش نیامده و در اعتراض به او گفته است:

«والعجب أنّ شیخنا العلامه أحمد شاکر، حینما شرح کتاب الترمذی أثبت علی وجهه الجامع الصحیح، وهو سنن الترمذی».(4)

1- الامام الترمذی؛ ص50.
2- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ ص47.
3- دار الکتب العلمیهْ، بیروت، بی تا، روی جلد.
4- تحقیق إسمی الصحیحین وإسم جامع الترمذی؛ عبدالفتاح أبوغدّهْ؛ ص53.

گویا اعتراض ابوغدهْ کارگر افتاد؛ زیرا در چاپ بعدی کتاب ترمذی، به تحقیق و شرح أحمد شاکر، که به وسیله ی «دارالحدیث القاهرهْ» صورت گرفته، نام کتاب را «سنن الترمذی» چاپ کرده اند؛ ولی این بر روی جلد است، و بر روی برگه نخست کتاب، همان عنوان اوّل چاپ شده است. باید گفت هرچه باشد بهتر از هیچ است، چرا که خواننده و بیننده کتاب بیشتر از روی جلد با نام کتاب آشنا می شوند.

یادآور می شویم که «عبدالفتاح ابوغدهْ»

در کتاب خود نام درست سنن یا جامع ترمذی را این گونه می نویسد:

«الجامع المختصر من السّنن عن رسول الله| ومعرفه الصحیح والمعلولِ وما علیه العمل».(1)

بخشی از استدلال ابوغدهْ را در اینجا می آوریم، او می گوید:

«وسمّاه الحافظ أبوالقاسم الاسْعَرْدی(2) المتوفی سنه 692 رحمه الله تعالی، فی جزئه «فضائل الکتاب الجامع لأبی عیسی الترمذی»(3)، المسند الجامع. وهو لائق به. وسمّاه قبلَهُ الحافظ ابن خیر الاشبیلی(4)، المتوفی سنه 575ه رحمه الله تعالی، فی «فهرست ما رواه عن شیوخه»(5)،

1- همان، ص55. (برای آشنایی با دلائل ابوغدهْ نک: صص 53 - 65)
2- تقی الدین أبوالقاسم عبید بن محمد بن عباس بن محمد؛ 622 - 692 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج4، ص1476.
3- ص38.
4- ابوبکر محمد بن خیر بن عمر بن خلیفه، الاشبیلی؛ م 575 ه-.ق؛ همان، ص1366.
5- ص117.

بقوله: «الجامع المختصرُ من السنن عن رسول الله| ومعرفه الصحيح والمعلول وما عليه العمل»، وهذا الاسم مطابق لمضمون الكتاب، ووقفتُ عليه بعينه مثبتاً على مخطوطتين قديمتين، كُتبتْ إحداهما قبل سنه 479 ه-.ق ، وقبل ولاده الحافظ إبن خير بأكثر من عشرين سنه، فقد وُلد سنه 502 ه-.ق ، والنسخه الأخرى كُتبت فى سنه 528 ه-.ق...».

گردآورنده آن:

«محمد بن عيسى بن سَوْرَه بن موسى بن الضّحاک، وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سَوْره بن السّكن السُلَمىّ، أبو عيسى الترمذىّ الضرير...».(1)

«ابن كثير» نيز با او هم عقيده است و می گويد:

«...ويقال محمد بن عيسى بن سوره بن شداد بن عيسى السلمى....»(2)،

ديگران نيز كمابيش همين را گفته اند.(3)

1- تهذيب الكمال، مزى، ج26، ص250، مؤسسهْ الرسالهْ.
2- البدايه والنهايه؛ ج11، ص79.
3- الوافى بالوفيات؛ الصفدى؛ ج4، ص207 و وفيات الاعيان؛ ابن خلكان؛ ج4، ص279 و جامع الاصول؛ ابن الأثير؛ ج1، ص193 و... .

تولد:

ابن اثیر، سال 209 ه-.ق را نوشته است. صفدی می گوید: «ولد سنه بضع ومائتین...»؛ بسیاری از کتاب ها تراجم یا زادروزش را یادآور نشده اند یا اینکه گفته اند در دهه

اوّل بعد از 200 ه-.ق بوده است.(1)

احمد محمد شاکر پس از آنکه زادروزش را 209 ه-.ق می داند، می افزاید:

«...ولم أجد من نصّ علی ذلک صریحاً إلا ما کتبه العلامه الشیخ محمد عابد السندی بخطّه علی نسخته من کتاب الترمذی... ولعله نقل ذلک استنباطاً من کلام غیره من المتقدمین... وقد ذکر الحافظ الذهبی فی میزان الاعتدال، أنه مات سنه 279 وقال: وکان من أبناء السبعین...».(2)

باید گفت: مشهور، همان سال 209 ه-.ق است، هرچند ذهبی در «السیر» می گوید: «وُلد فی حدود سنهْ عشر ومائتین». گفته شده که اونابینا به دنیا آمد(3)،برخی نیز گفته اند: او به سبب گریه زیاد در آخر عمر نابینا شد(4).

ابن حجر داستانی را از ترمذی آورده و از آن نتیجه گرفته که او مادرزاد، نابینا نبوده است.(5)

1- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج13، ص271.
2- سنن الترمذی؛ ج1، ص62.
3- تهذیب الکمال؛ ج26، ص250.
4- تهذیب التهذیب؛ ج9، ص336.
5- همان؛ ج9، ص336.

وفاتش:

ابن اثیر، شب دوشنبه، 13 رجب سال 279 ه- را یادآور شده است،(1)

و مزی نیز با او هم عقیده است.(2) در اینکه او در این تاریخ درگذشته، تقریباً اختلافی نیست و بیشتر این را گفته اند(3)،امّا اینکه در کجا وفات یافته

است اختلاف است.

ابن اثیر (علی بن محمد، صاحب «الکامل فی التاریخ» و مبارک بن محمد صاحب «جامع الاصول»، این دو نفر با هم برادرند.) مرگ او را در «بوغ» می داند. بوغ روستایی است از روستاهای ترمذ(4).

سمعانی(5)

نیز در «الانساب» می گوید:

«إما أنّه کان من هذه القریه أو سکن هذه القریه إلی أن مات».(6)

«ابن خلکان» درباره «بوغ» می گوید:

«وهی قریه من قری ترمذ علی

سته فراسخ منها...»(7).

1- جامع الاصول، ج1، ص193.
2- تهذیب الکمال؛ 26، ص252، نیز: وفیات الاعیان؛ ج4، ص278.
3- مگر «سمعانی» م562 ه-.ق، که 275 ه-.ق را گفته؛ (وفیات الاعیان؛ ج4، ص278)، ابن اثیر (علی بن محمد) نیز گفته: «سنه نیف وسبعین ومائتین»، (اللباب؛ ج1، ص147)، خلیلی (الخلیل بن عبدالله بن أحمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی «367- 446 ه-.ق») مرگ او را پس از 280 ه-.ق می داند؛ (کتاب الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ ج3، ص905).
4- اللباب، ج1، ص147، نیز نک: معجم البلدان؛ ج2، ص27.

5- ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی، 506- 562 ه-.ق؛ تذکرهالحفاظ؛ ج4، ص1316.
6- الامام الترمذی؛ ص38.
7- وفیات الاعیان؛ ج4، ص278.

ابن کثیر و برخی دیگر محل مرگ او را ترمذ می دانند(1).

«نورالدین عتر» در توجیه اختلاف در مکان مرگ ترمذی می گوید:

«ولیس بین الکلامین تناقض، لأنّه یضاف إلی المرکز والعاصمه ما هو لبعض القری التابعه له، فمن قال ترمذ؛ ذکر المدینه التی تعرف بها قریته، ومن قال فی بوغ توخی الدقه وذلک معروف یجری علی الألسنه»(2).

باید گفت، سخن «عتر» برای توجیه خوب است ولی اطمینان بخش نیست.

یادآور می شویم که ترمذی را «بوغی» نیز می گفته اند، و این یا به سبب آن است که شاید زادگاهش در آنجا بوده، یا اینکه جای مرگش، امّا اینکه آیا او اصالتاً اهل آنجا یا حتی ترمذ باشد، مشکوک است. گویا او اصالتاً مروزی بوده، چه آنکه ابن اثیر می گوید:

«کان جدی مروزیاً انتقل من مرو أیام اللیث بن سیّار»(3).

زندگی علمی او:

ترمذی برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، مکه و مدینه سفر کرد؛ و بنابر گفته «ذهبی»، او به مصر و شام نرفته است.(4)

1- البدایه والنهایه؛ ج11، ص79.
2- الامام الترمذی؛ ص38.
3- جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج1، ص194.
4- سیر اعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج13، ص271.

«مزی» گوید:

«طاف البلاد، وسمع خلقاً کثیراً من الخراسانیین والعراقیین والحجازیین وغیرهم...».(1)

ترمذی از مصریان و شامیان با واسطه حدیث نقل کرد، و این سؤال که چرا او به این دو سرزمین نرفته، بی پاسخ مانده است. «نورالدین عتر» دلیل آن را این گونه بیان کرده است: «ولعله اضطراب الأحوال والفتن».(2)

گویا او به بغداد نرفته باشد، زیرا نه خطیب در تاریخ از او گفته، و نه شنیدن ترمذی از احمد ثابت شده است.(3)

سرگذشت علمی ترمذی زیاد روشن نیست، به این معنا که مشخص نیست او در چه سالی سفر آغاز کرده و در چه سالی در کدام سرزمین بوده، ولی آنچه «عتر» گفته چنین است:

«والذی یدلنا علیه الاستقراء أن الترمذی بدأ طلبه للعلم ورحلته حوالی سنه خمس وثلاثین ومائتین، وقد جاوز العشرین من عمره، لأنا نجده روی بالواسطه عن شیوخ توفوا قبل هذا التاریخ، ک: علی بن المدینی المتوفی به سامراء (234 ه-.ق) ومحمد بن عبدالله بن نُمیر الکوفی

1- تهذیب الکمال؛ ج26، ص250.
2- الامام الترمذی؛ ص23.
3- همان.

(م234 ه-.ق) أیضاً، وکذلک روی بالواسطه عن إبراهیم بن المنذر المدنی (م 236 ه-.ق)»(1).

این اشکال در سخن «عتر» وجود دارد، که اگر محدث به واسطه ای از محدث دیگری روایت کرده باشد، نمی تواند روشنگر زمان آغاز شنیدن حدیث به وسیله ی او باشد. ترمذی شیوخ فراوانی داشته، و با دیگر صاحبان صحاح ستّه هم روزگار بوده و در سماع از نُه شیخ با یکدیگر مشارکت داشته اند که عبارتند از:

1- محمد بن بشار بُندار.(2)

2- محمد بن المثنی.(3)

3- زیاد بن یحیی الحسّانی.(4)

4- عباس بن عبدالعزیز العنبری.(5)

5- أبوسعید الکندی.(6)

1- همان.
2- ابوبکر محمدبن بشار بن عثمان العبدی البصری النساج... حدّث عنه الجماعه... قال ابوداود: کتبت عن بندار خمسین ألف حدیث؛ 167- 252 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج2، ص511.
3- أبوموسی العنزی البصری... محدّث بصره...حدَّث عنه الجماعه، والنسائی أیضاً عن رجل عنه... 167- 252 ه-.ق؛ همان، ص512.
4- زیاد بن یحیی بن حسّان، أبوالخطّاب الحسّانی النُکری، البصری؛ ثقه، من العاشره مات سنه اربع وخمسین 254 ه-.ق؛ ع؛ تقریب التهذیب؛ ابن حجر، ص161.
5- ابوالفضل... البصری الحافظ... حدث عنه الجماعه، لکن البخاری تعلیقاً... قال النسائی: ثقه مأمون... مات سنه 246 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج2، ص524.
6- شیخ الاسلام أبوسعید عبدالله بن سعیدبن حصین الکندی الکوفی، الأشجّ، محدث الکوفه وصاحب التفسیر والتصانیف... حدث عنه الجماعه... ذکره

ابوحاتم. قال النسائی: صدوق، مات سنه 257ه-.ق وقد زاد علی التسعین؛ همان، ص501.

6- أبوحفص الفلاّس.(1)

7- الدَّوْرَقی.(2)

8- البحرانی.(3)

9- الجهضمی.(4)

برخی دیگر از شیوخ او از این قرارند:

قتیبهْ بن سعید(5)،إسحاق بن راهَوَیه، أبوکریب(6)،عمران بن موسی القزّاز(7)

و..(8).

«ذهبی» در «السیر» نزدیک به چهل نفر از شیوخ او را نام برده است(9).

1- عمرو بن علی بن بحر بن کُنیز، ابوحفص الباهلی البصری الصیرفی الفلاس أحد الاعلام، مولده بعید الستین ومائه... حدث عنه الستّه والنسائی أیضاً بواسطه... مات الفلاّس بسامراء سنه 249ه-.ق؛ همان، ص488.
2- یعقوب بن إبراهیم بن کثیر بن زَید بن افلح العبدی مولاهم، أبویوسف الدورقی: ثقه، من العاشره، مات سنه 252ه-.ق وله ست وثمانونٍ سنه،... ع؛ تقریب التهذیب، ص536.... حدث عنه الجماعه والنسائی أیضاً بواسطه ... وثقه النسائی وغیره.... (166- 252ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ، ج2، ص506.
3- أبوعبدالله محمد بن معمر بن ربعی القیسی البصری... عنه السته... توفی سنه 256ه-.ق؛ همان، ص563.
4- نصر بن علی الجهضمی الحافظ العلامه ابوعمرو الازدی البصری... حدث عنه الجماعه... قال أحمد: ما به بأس... قال النسائی: ثقه... مات سنه 250ه-.ق؛ همان، ص519.
5- أبورجاء الثقفی مولاهم البلخی البغلانی... حدث عنه الجماعه سوی ابن ماجه... قال ابن معین: ثقه وقال النسائی: ثقه مأمون... 149- 240ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج2، ص446.
6- محمد بن العلاء الهمدانی الکوفی الحافظ الثقه محدث الکوفه... قال ابوحاتم: صدوق. ....م 248ه-.ق؛ همان، ص497.

7- الليثى، أبوعمرو البصرى: صدوقٌ، من العاشره مات بعد الأربعين. ت س ق. تقريب التهذيب؛ ص367.
8- سير اعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج13، ص271.
9- همان.

او همچنین از بخاری و مسلم و ابوداود نیز حدیث شنید و می توان گفت: بزرگترین شیخ او بخاری بوده است. ترمذی از مسلم تنها یک روایت در کتاب خود آورده است. وی از «دارمی» و «ابوزرعه رازی» نیز بهره برده و در «کتاب العلل» خود که در پایان جامع او آمده از ایشان سخنانی نقل کرده است.(1)

یادآور می شود که بخاری خود بنابر گفته ترمذی روایتی را از او شنیده است، «ابن حجر» می گوید:

«قال الترمذی فی حدیثه عن علی بن المنذر بن فضیل عن

سالم بن أبی حفصه عن عطیه عن أبی سعید أن النبی| قال لعلی: «لایحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک»، سمع منّی محمد بن اسماعیل یعنی البخاری هذا الحدیث».(2) شماره این روایت در جامع ترمذی 3727 است(3).

شاگردان زیادی نیز در حوزه حدیث از ترمذی استفاده کردند و از او حدیث شنیدند که نامشان در «تهذیب الکمال» و «سیر اعلام النبلاء» آمده است.

برخی از آنان عبارتند از: أبوبکر أحمد بن إسماعیل بن عامر السمرقندیّ، أحمد بن علیّ المقری ء، الحسین بن یوسف الفربریّ، حمّاد بن شاکر الورّاق، أبوجعفر محمد بن

أحمد النسفیّ، و... .(4)

1- الامام الترمذی؛ نورالدین عتر؛ ص27.
2- تهذیب التهذیب؛ ج9، ص335؛ نیز نک: البدایه والنهایه؛ ابن کثیر؛ ج11، ص80.
3- جامع الترمذی؛ ص582 تک جلدی، بیت الأفکار الدولیهٔ.
4- تهذیب الکمال؛ ج26، ص251؛ نیز نک: سیر أعلام النبلاء؛ ج13، ص271.

«ابن کثیر»، بخاری را از جمله کسانی که از ترمذی روایت کرده آورده و می گوید:

«روی عنه غیر واحد من العلماء منهم محمد بن إسماعیل البخاری فی الصحیح و...»(1).

باید گفت: مشهورترین شاگرد او «محبوبی»(2)

است و او راوی کتاب جامع ترمذی است.

جامع ترمذی را شش نفر از شاگردانش روایت کرده اند که عبارتند از:

1- محمد بن أحمد بن محبوب.

2- أبوسعید الهیثم بن کلیب الشاشی.

3- أبوذر محمد بن إبراهیم.

4- أبومحمد الحسن بن إبراهیم القطّان.

5- أبوحامد أحمد بن عبدالله التاجر.

6- ابوالحسن الفزاری(3).

روایت محبوبی از همه صحیح تر است و جامع ترمذی که تاکنون به چاپ رسیده براساس همین روایت است، چرا که دیگر روایات به صورت متصل به ما نرسیده و تنها روایت محبوبی متصل است(4).

1- البدایه والنهایه؛ ج11، ص79.
2- أبو العباس محمد بن أحمد بن محبوب صاحب الترمذی م 346ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، ص863؛ نیز نک: عارضه الأحوذی؛ ابن العربی؛ ج1، ص11.
3- تحفه الأحوذی؛ المبارکفوری؛ مقدمه؛ ص250.
4- الامام الترمذی؛ عتر؛ ص68.

ستایش سنیان از او و کتابش:

او و کتابش نیز مانند دیگر کتاب های ششگانه و صاحبانشان مورد ستایش قرار گرفته اند.

خود ترمذی نیز می گوید:

«قال لی محمد بن إسماعیل:(1)

ما انتفعتُ بک أکثر مما انتفعتَ بی»(2).

«ذهبی» از «ابی سعید ادریسی» نقل می کند که:

«کان أبوعیسی یُضرب به المثل فی الحفظ»

سپس داستانی شگفت از حافظه او می آورد(3).

«عمر بن مالک»(4)

می گوید:

«مات محمد بن إسماعیل البخاری ولم یُخلف بخراسان مثل أبی عیسی فی العلم والحفظ والزهد والورع، بکی حتّی عَمی وبقی علی ضَرره سنین»(5).

1- بخاری.
2- تهذیب التهذیب؛ ج9، ص336.
3- تاریخ الاسلام؛ ج20، ص460.
4- ذهبی در تذکره «عمر بن علک» گفته.
5- همان، ص461.

گویند در مجلس «پیر هرات»(1)

از «ترمذی» یادی شد، پس گفت:

«کتابه أنفع من کتاب البخاری ومسلم؛ فإنّه لا یقف علی الفائده منهما إلاّ المتبحّر العالم، وکتاب أبی اسماعیل(2) یصل إلی فائدته کلّ واحد من الناس»(3).

جایگاه جامع ترمذی:

گفته شد که کتاب سنن ابی داود در میان

کتاب ها سته در جایگاه سوّم است، این را بیشتر دانشمندان حدیث نیز پذیرفته اند، ولی گویا کسانی نیز هستند که جامع ترمذی را کتاب سوّم می دانند.

برای نمونه «ابن العربی»(4)

در مقدمه شرح خود بر «جامع ترمذی» می گوید:

«إعلموا - أنارالله أفئدتکم - أن کتاب الجعفی هو الأصل الثانی فی هذا الباب، والموطّأ هو الأول واللباب، وعلیهما بناء الجمیع کالقشیری والترمذی، ولیس فیهم مثل کتاب أبی عیسی...»(5).

1- أبواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی الأنصاری الهروی من ذریه أبی أیوب الأنصاری رضی الله عنه... سمع جامع أبی عیسی من عبدالجبار بن محمد الجراحی،... وصنف الأربعین و... وکتاب منازل السائرین... وکان سیفاً مسلولاً علی المخالفین... وله مجلد فی مناقب الامام أحمد بن حنبل... حدث عنه: ... وابن طاهر المقدسی و... قال ابن طاهر: سمعته یقول: أحفظ اثنی عشر ألف حدیث اسردها سرداً... 396- 481 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، ص1183.
2- منظور «ابی عیسی» است، همان گونه که «أحمد شاکر» آورده، سنن الترمذی، ج1، ص71.
3- تذکره الحفاظ؛ ج3، ص1183.

4- محمدبن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن أحمدبن العربى المعافرى، 468 - 543 ه-.ق، عارضه الأحوذى؛ ج1، ص13.
5- عارضه الأحوذى؛ ج1، ص30.

این سخن «ابن العربی» بیانگر برتری کتاب ترمذی بر سنن ابی داود است.

«حاجی خلیفه» نیز، کتاب ترمذی را سوّم می داند، گذشته از اینکه او می گوید: «وهو ثالث الکتب السّته فی الحدیث»(1)، همین که او کتاب ترمذی را با عنوان «الجامع الصحیح» معرفی کرده و آنرا پس از بخاری و مسلم یادآور شده، خود نشان دهنده این است که او ترمذی را در جایگاه سوّم می داند. او کتاب ابی داود را با نام «سنن» معرفی کرده است.

«قنوجی» نیز افزون بر اینکه ترمذی را پس از مسلم و پیش از ابی داود آورده خود به صراحت می گوید: «وبالجمله فهو ثالث الکتب السّته»(2).

«مبارکفوری» در شرح خود بر جامع ترمذی فصلی را آورده با این عنوان: «فی بیان أن رتبه جامع الترمذی هل هی بعد الصحیحین أو بعد سنن أبی داود أو بعد سنن النسائی؟»، او در این فصل نتیجه گیری کرده است که کتاب ترمذی در جایگاه سوّم است. او در جواب ذهبی که گفته است:

«انحطت رتبه جامع الترمذی عن سنن أبی داود والنسائی لاخراجه حدیث المصلوب(3) والکلبی(4)) وأمثالهما»، می گوید:

1- کشف الظنون؛ ج1، ص441.
2- الحطّه؛ ص371.
3- محمدبن سعید بن حسان بن قیس، الأسدی، الشامی، المصلوب... کذبوه، وقال أحمد بن صالح: وضع أربعه آلاف حدیث، وقال أحمد: قتله المنصور علی الزندقه وصلبه، من السادسه. ت ق؛ تقریب التهذیب؛ ص415.
4- محمدبن السائب بن بِشر الکلبی، أبوالنضر الکوفی، النسابه المفسّر: متهم بالکذب، ورُمی بالرفض: من السادسه، م 146 ه-.ق، ت فق؛ همان.

«عندی نظر، والظاهر هو ما فی «کشف الظنون» من أنّه ثالث الکتب الصحاح السنّه، فإن الترمذی، وإن أخرج حدیث المصلوب والکلبی وأمثالهما، لکنّه بین ضعفه، فیکون حدیث المصلوب وأمثاله عنده من باب الشواهد والمتابعات...».(1)

سخن «مبارکفوری» درست است. ترمذی اگرچه از کسانی مانند کلبی و مصلوب نام برده، ولی ضعف آنها را نیز بیان کرده، و این نه تنها از جایگاه کتاب نمی کاهد بلکه حُسنی برای آن است. از سوی دیگر «حازمی» شرط ترمذی را بهتر و پسندیده تر از ابی داود دانسته و این خود بر جایگاه ترمذی می افزاید.

سخن حازمی این چنین است:

«وفی الحقیقه شرط الترمذی أبلغ من شرط أبی داود لأن الحدیث إذا کان ضعیفاً... فإنّه یبیّن ضعفه وینبه علیه فیصیر الحدیث عنده من باب الشواهد والمتابعات ویکون اعتماده علی ما صح عند الجماعه...»(2)

«عتر» نیز سخت تلاش کرده تا جایگاه ترمذی

را سوّم قرار دهد. سخنان او در کتابش خواندنی است.(3)

او در پایان سخنان خود می گوید:

«فقد تساوی الکتابان من حیث التخریج عن الرجال،

1- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ المبارکفوری؛ ص253.
2- شروط الأئمه الخمسه؛ الحازمی؛ ص58 دار الهجرهْ.
3- نک: الامام الترمذی والموازنه بین جامعه وبین الصحیحین؛ ص65.

وبقی امتیاز الترمذی بما ذکره الحازمی من أبلغیه شرطه، وتقدمه علی أبی داود، لأنه ینبه علی هؤلاء الضعفاء ولا یسکت عنهم،... وقد سکت أبوداود عن حدیث جماعه منهم، فمن الانصاف إذن ألاّ تنزل رتبه کتاب الترمذی عن الثالثه، فیکون الکتاب الثالث، تالیاً للصحیحین...»(1)

شرط ترمذی در جامع:

ترمذی می گوید:

«جمیع ما فی هذا الکتاب من الحدیث فهو معمولٌ به وبِهِ أخذ بعض أهل العلم ما خلا حدیثین...»(2).

اگر بتوان این را شرط دانست و اگر او به این شرط وفا کرده باشد، باید گفت شرط او در آوردن احادیث در این کتاب، - مگر شواهد و متابعات که در برخی از آنها ضعف است - ذکر احادیث صحیح و حسان است.

هرچند که «ابن الجوزی» در کتاب «الموضوعات» بیست و سه حدیث جامع ترمذی را موضوع دانسته، ولی باید گفت، زیاده روی او در موضوع دانستن احادیث مشهور است. «مبارکفوری» می گوید:

«ولا شک أنه متساهل فی الحکم

بالوضع»(3)

1- همان، صص 65- 66.
2- جامع الترمذی؛ کتاب العلل؛ ص608 تک جلدی، بیت الأفکار الدولیهْ.
3- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص252.

مبارکفوری همچنین در مقدمه «تحفه الأحوذی» فصلی را با این عنوان آورده است:

«الفصل السادس: فی بیان أنه لیس فی جامع الترمذی حدیث موضوعٌ»(1)

باید گفت: همه کسانی که درباره شروط أئمه ستّه گفت وگو کرده اند، نتوانسته اند سخن شفافی ارائه دهند، از این رو یا به بیان کلیات بسنده کرده اند یا سخنی نگفته اند. «نورالدین عتر» با آن استادی اش، نتوانسته چیز خاصی بگوید.(2)

«مبارکفوری» نیز سخنان «مقدسی» و «حازمی» را تکرار کرده است.(3)

تنها چیزی که «عتر» به خوبی آن را بیان کرده، موازنه

شرط ترمذی با شرط شیخین است، که البته بر آن نیز می توان خرده گرفت، و آن این که اساساً اینها شرط نیستند تا بتوان بین آنها موازنه برقرار کرد، وی می گوید:

«وبمعرفه شروط الأئمه الثلاثه نجد الترمذی: (أ) - یشترک فی شرطه مع الشیخین، فیخرج فی کتابه حدیث الطبقه الأولی والثانیه وهما شرط البخاری ومن شرط مسلم أیضاً، وحدیث الطبقه الثالثه التی یخرج مسلم عن بعض رجالها. (ب) - ویفترق کتاب الترمذی عن کتابی البخاری ومسلم، حیث ینزل فیکثر من حدیث الطبقه

1- همان.
2- نک: الامام الترمذی؛ ص61.
3- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص250.

الرابعه فینزل عنهما درجه أخری.»(1)

همانگونه که گفته شد اساساً اینها شروط

شیخین و ترمذی نیستند، هرچند که از روی تساهل به آنها شرط گفته می شود.

شروح جامع ترمذی:

از مشهورترین آنها می توان موارد زیر را نام برد:

1- عارضهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛

تألیف «محمّد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله أحمد بن العربی المعافری المالکی (م 468- 543 ه-.ق)، مشهورترین شرح، همین کتاب است.

2- قوت المغتذی علی جامع الترمذی؛ سیوطی (م 911 ه-.ق)؛

3- تحفهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛ تألیف محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحیم المبارکفوری (م 1353 ه-.ق).

ویژگی های جامع ترمذی:

1- اولین کتاب حدیثی است که در آن به حدیث «حسن» اشاره شده است؛

2- دارای حسن ترتیب وعدم تکرار است؛

3- یادآوری سخنان صحابه، تابعین، مذاهب فقها واستدلال آنها درمسائل فقهی است؛

1- الامام الترمذی؛ ص64.

4- انواع حدیث از صحیح و حسن و ضعیف و غریب و... در آن بیان شده است؛

5- اسامی راویان و ألقاب و کنیه های آنها توسط ترمذی یاد آوری شده است.(1)

زمان تدوین جامع ترمذی:

به خوبی روشن نیست او در چه زمانی گردآوری جامع را آغاز کرده و چند سال این کار به درازا کشیده است؟ تنها چیزی که بدان دست یافتم؛ سخنی است که «ابن النقطهْ» گفته؛ او می گوید:

«فرغ من کتابته یوم الأضحی من سنه 270 ه-.ق»(2) اگر این سخن درست باشد و ده سال را برای گردآوری جامع در نظر بگیریم باید در حدود 260 ه-.ق کار را آغاز کرده باشد.

این دیدگاه را با کمک گرفتن از سخن ذهبی می توان تقویت کرد، چرا که او در «تاریخ الاسلام» می گوید:

«وقال عبدالمؤمن بن خلف النسفیّ(3): قُرأ علیه «الجامع» فی دارنا بنسف وأنا صغیر ألعب»(4)؛

ضمیر در «علیه» به ترمذی باز می گردد.

1- الحطّه فی ذکر الصحاح السّته؛ القنوجی؛ ص372، و تراث الترمذی العلمی؛ العُمری؛ ص15.
2- التقیید لمعرفه رواه السنن؛ ابن النقطهْ؛ ص99.
3- ابن طفیل بن زید بن طفیل، أبویعلی النسفی التمیمی، 257- 346 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، ص866.
4- ج20، ص460.

باتوجه به اینکه «عبدالمؤمن» در (257 ه-.ق) چشم به جهان گشوده و باتوجه بسخن او، می توان با اطمینان بیشتری گفت که او گردآوری جامع را بین سال های 260 تا 265 ه-.ق آغاز کرده، یعنی درحدود پانزده تا بیست سال پیش از مرگش.

دیگر آثارش:

افزون بر جامع، آثار دیگر او عبارتند از:

1- الشمائل النبویهْ و الخصائل المصطفویهْ، المعروف بشمائل الترمذی؛

2- کتاب العلل الصغیر؛ (در پایان جامع ترمذی آمده)؛

3- کتاب العلل الکبیر، یا العلل المفرد؛

4- کتاب الزهد؛

5- التاریخ؛

6- أسماء الصحابه؛

7- الأسماء والکنی؛

8- کتابی در تفسیر.((1))

بخش بندی جامع ترمذی:

کتاب به بخش هایی به نام «ابواب» تقسیم شده است، مانند: «ابواب الطهارهْ»، «أبواب الزهد»، «ابواب المناقب»، و تنها «کتاب الدعوات» است که با عنوان کتاب

1- مقدمه جامع الترمذی؛ ص: ز، دارالفیحاء، دمشق / دارالسلام، الریاض، وتراث الترمذی العلمی؛ العُمری؛ ص14.

آمده است. در پایان جامع «کتاب العلل» و در چند صفحه آورده شده است.

جامع ترمذی دارای 3956 حدیث است.(1)

تِرمِذ:

بندری است تاریخی در ماوراء النهر؛ امروزه در جمهوری ازبکستان است و مرکز ولایت «سرخان دریا»، در ساحل راست آمودریا (رود جیحون)، در مرز با افغانستان.(2)

بنای ترمذ را به اسکندر مقدونی (356- 323 ق م) نسبت می دهند. ترمذ از واژه «ترمسته» گرفته شده، که در زبان باکتریایی(3)

به معنای ساحل راست است گرفته شده، و بعدها به آن ترمیته، ترمته، تَرمید و ترمیذ نیزمی گفتند.

در دوره اسلامی، سعید بن عثمان بن عفان نخستین فرماندار عرب در خراسان بود که به آن سوی رود جیحون لشکر فرستاد و پس از گشودن سمرقند، ترمذ را نیز گرفت.

ترمذ در دوران های بعد بین سامانیان و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان دست به دست شد.

در سده های یازدهم و دوازدهم، ترمذ همچون دیگر سرزمینهای ماوراء النهر، دستخوش کشمکش های فرمانروایان بلخ و بخارا بود و به ویرانه ای تبدیل شد، تا

1- موسوعهٔ الحدیث الشریف؛ الکتب السته؛ جامع الترمذی؛ ص2055.
2- دانشنامه جهان اسلام؛ ج7، ص233. با دخل و تصرف.
3- زبان بلخی.

آنکه در 1172 ه-.ق به دست «محمد رحیم خان بخاری» بازسازی شد. در نیمه دوم سده سیزدهم ترمذ بار دیگر ویران شد و تنها دو روستای «یتکه سر» و «صالح آباد» به جای ماند. روس ها در سال 1894 م (1311 ه-.ق) در یتکه سر دژی ساختند که آنرا «توپراق قرقان» می گفتند که ترمذکنونی در پیرامون این دژ ساخته شده.(1)

گویا در قدیم، صابون و بوریا و بادبزن ترمذ نیز معروف بوده است:

«و از وی صابون نیک و بوریای سبز و بادبیزن خیزد».(2)

1- دانشنامه جهان اسلام؛ ج7، ص233 - 235، با تلخیص و دستکاری برخی از واژگان.
2- لغت نامه؛ دهخدا؛ ج4، ص5835.

6- سنن نسائی

عنوان اصلی:

کتاب او به «سنن» معروف است، «صنف السنن وغیرها».(1)

مزی می گوید: «صاحب کتاب السنن».(2)

سنن نسائی را «السنن الصغری»، «المجتبی» و «المجتنی» نیز گفته اند، و این برای آن است که او در آغاز کتابی بزرگتر با احادیث بیشتر نگاشت و سپس گزیده آن را تدوین کرد.

در اینکه «المجتبی» را خود نسائی گردآورده و برگزیده یا اینکه شاگرد و راوی سنن او «ابن السنی»(3)

این کار را کرده، اختلاف است.

برخی همچون ذهبی سخن دوّم را درست می دانند.

1- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد؛ إبن الدّمیاطی؛ ج19، ص48.
2- تهذیب الکمال؛ ج1، ص328، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج23، ص105 و سیر أعلام النبلاء؛ ج14، ص125 و تاریخ مدینه دمشق؛ ج71، ص170 و تهذیب التهذیب؛ ج1، ص34.
3- أبوبکر أحمد بن محمد بن اسحاق الدینوری... راوی سنن النسائی... سمع النسائی و... اختصر السنن وسماه «المجتبی» م 364 ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج3، ص939.

او می گوید:

«قال ابن الأثیر: سأل أمیرٌ أبا عبدالرحمان(1) عن سُننه: أصحیح کلُه؟ قال: لا. قال: فاکتب لنا منه الصحیح. فجرّد المجتبی. قلتُ: هذا لم یصح، بل المجتبی اختیار ابن السنّی»(2)

گویا سخن ذهبی نادرست است و نسائی خود

«مجتبی» را برگزیده و مشهور میان محدثان نیز است. «فاروق حمّاد» در مقدمه کتاب «عمل الیوم واللیلهْ»، به خوبی از این دیدگاه دفاع کرده است.(3)

سیوطی نیز سخنانی گفته که مؤید این دیدگاه است و گویا دیدگاه خود او نیز هست.

او در مقدمه «زَهرالربی علی المجتبی» گوید:

«وقال محمد بن معاویه الأحمر(4) - الراوی عن النسائی - قال النسائی: کتاب السنن کله صحیح، وبعضه معلول، إلا أنه لم یبین علته، والمنتخب المسمی بالمجتبی صحیح کله و ذکر بعضهم أن النسائی لماصنف السنن الکبری أهداه إلی أمیر الرمله، فقال له الأمیر: أکل ما فی هذا صحیح؟

1- یعنی نسائی.
2- سیر أعلام النبلاء؛ ج14، ص131.
3- عمل الیوم واللیله؛ النسائی، ص69.
4- «ابن الأحمر» درست است، أبوبکر محمدبن معاویه بن عبدالرحمن... بن عبدالملک بن مروان الاموی... توفی فی رجب سنه 358 ه-.ق وقد قارب التسعین، سیر أعلام النبلاء؛ ج16، ص68.

قال: لا، قال: فجرّد الصحیح منه، فصنف المجتبی»(1)

«سندی»(2)

نیز همین سخن را در مقدمه حاشیه خود بر سنن نسائی آورده است.(3)

گردآورنده آن:

«أحمدبن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر، أبوعبدالرحمن النسائی»(4).

«مزی» می گوید:

«أحمد بن شعیب.... بن بحر

بن دینار...».(5)

«ذهبی» می گوید:

«أحمد بن شعیب... بن بحر الخراسانی...».(6)

زادروزش:

بیشتر سال 215 ه-.ق را گفته اند، هرچند 214 ه-.ق نیز گفته شده است.(7)

«سیوطی»

1- سنن النسائی بشرح السیوطی وحاشیه الإمام السندی زَهْرالربی؛ ج1، ص6.
2- محمد بن عبدالهادی التقوی المدنی م 1138 ه-.ق، همان، ص76- م.
3- همان، ص10.
4- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک؛ ابن الجوزی؛ ج13، ص155. (رافعی در «التدوین فی أخبار قزوین» گفته: «أحمد بن عثمان بن شعیب»؛ ج2،

ص197).
5- تهذيب الكمال؛ ج1، ص328.
6- سير أعلام النبلاء؛ ج14، ص125.
7- وفيات الاعيان؛ ابن خلكان؛ ج1، ص78.

زادروزش را (225 ه-.ق) گفته(1).

او در «نسا» شهری در خراسان پا بر زمین نهاد.

وفاتش:

وی روز دوشنبه، سیزدهم ماه صفر یا در ماه شعبان سال 303 ه- در گذشت. محل مرگش را مکه و نیز «رملهْ»(2)

گفته اند(3)،که اوّلی مشهورتر است. «ذهبی» مکان مرگ او را «رمله» می داند.(4)

روایاتی که مکان مرگ او را در مکه می دانند، گفته اند که قبر او میان صفا و مروه است.

زندگی علمی او:

نسائی از نوجوانی دنبال فراگیری حدیث بود. «ذهبی» می گوید:

«... طلب العلم في صغره فارتحل إلى قُتيبه فی سنه (230 ه-.ق)، فأقام عنده بِبَغلان سنةً، فأكثر عنه»(5)

گویا پس از شهر خود، نخستین جایی که رفته و در آنجا حدیث شنیده نیشابور بوده است؛ یعنی پیش از شنیدن از «ابن سعید» و پیش از پانزده سالگی.

1- عمل اليوم والليله؛ ص14.
2- در فلسطین.
3- وفیات الاعیان؛ همان.
4- تذکره الحفاظ؛ ج2، ص701.
5- سیر أعلام النبلاء، ج14، ص125؛ (در تاریخ الاسلام گفته: «...وأقمت عنده سنه وشهرین...»؛ ج23، ص106).

«ابن الجوزی» می گوید:

«کان اول رحلته إلی نیسابور، فسمع إسحاق بن ابراهیم الحنظلی و... ثم خرج إلی بغداد، فأکثر عن قتیبه، وانصرف علی طریق مرو، فکتب عن علی بن حجر(1) وغیره، ثم توجه إلی العراق فکتب عن أبی کریب وأقرانه، ثم دخل الشام ومصر...»(2)

او در سال دویست و هفتاد و اندی(3)

(275 ه-.ق)(4)

به قزوین رفت و در آنجا حدیث شنید.

مصر را برای ماندن برگزید و تا نزدیک مرگش در آنجا بود. (سیصد و اندی) (5)

او از بزرگان زیادی شنید. ذهبی در «السیر» نزدیک به هفتاد نفر از استادانش را نام برده است؛ کسانی مانند: «اسحاق بن راهویه، علی بن حُجْر، محمد بن بشار، محمد بن مثنی، نصر بن علی الجهضمی و...»(6)

او در سنن (المجتبی) از 334 شیخ خود روایت کرده و در دیگر آثارش از

1- ابوالحسن السعدی المروزی، عنه الجماعه سوی أبیداود وابن ماجه... توفی سنه 244 ه-، تذکره الحفاظ؛ ج2، ص450.
2- المنتظم؛ ج13، ص155.
3- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج1، ص436.
4- التدوین فی أخبار قزوین؛ الرافعی القزوینی؛ ج2، ص197.
5- الارشاد، همان.
6- ج14، ص125.

114 استاد غیر از آنها روایت کرده است.(1)

وی شاگردان بسیاری داشت(2)

که از میان آنها می توان به فرزندش «عبدالکریم»(3)

اشاره کرد؛ نامدارترین شاگرد او «طبرانی»(4)

است.

ستایش از او و کتابش:

«ابن مَندهْ»(5)) م 395 ه-.ق می گوید:

«الذین أخرجوا الصحیح وميّزوا الثابت من المعلول والخطأ من الثواب أربعه: أبوعبدالله البخاری ومسلم بن الحجاج النیسابوری وبعدهما أبوداود السجستانی وأبو عبدالرحمن النسائی»(6).

«خلیلی»(7) (م 446 ه-.ق) درباره نسائی می گوید:

«حافظ متقنٌ... رضیه الحفّاظ وکتابُه یُضاف إلی کتاب

1- سنن النسائی؛ بشرح السیوطی وحاشیهٌ السندی؛ ج1، ص47 م.
2- نک: تهذیب الکمال؛ ج1، صص 329- 333.
3- م 334ه-.ق.
4- ابوالقاسم سلیمان بن أحمدبن أیوب بن مطیراللخمی الشامی، مسند الدنیا، 260- 360 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3، ص912.
5- أبوعبدالله محمد ابن الشیخ أبی یعقوب اسحاق ابن الحافظ أبی عبدالله محمد بن أبی زکریا یحیی بن منده... 310- 395 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج3،ص1031.
6- التقیید؛ همان.
7- خلیل بن عبدالله بن أحمد القزوینی 367- 446 ه-.ق.

البخاری ومسلم وأبی داود... إتفقوا علی حفظه وإتقانه، ویُعتمد علی قَوله فی الجرح والتعدیل،وکتابه فی السنن مرضیٌّ»(1)

نسائی از بزرگان جرح و تعدیل است. دیگر صاحبان صحاح ستّه، هرچند که سخنانشان در جرح و تعدیل مقبول است، ولی هیچکدام به پای نسائی نمی رسند و اساساً نسائی افزون بر اینکه محدث است به عنوان یکی از بزرگترین جارحان و معدّلان نزد سنیان شناخته می شود. او در علم «رجال الحدیث» کتابی دارد به نام «الضعفاء والمتروکین» که معروف است.

«ابن طاهر مقدسی» (م 507 ه-.ق) می گوید:

«سألت سعد بن علی الزنجانی(2)) عن رجل، فوثقه، فقلت قد ضعفه النسائی !! فقال: یا بُنیّ ! إنّ

لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشدّ من شرط البخاری ومسلم».

ذهبی در تأیید سخن زنجانی می گوید:

«قلت: صدق، فإنّه لیّن جماعةً من رجال صحیحی البخاری ومُسلم»(3)

1- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج1، ص436.
2- أبوالقاسم سعد بن علی بن محمد بن علی بن الحسین، حدث عنه أبوبکر الخطیب وهو اکبر منه؛ نه از نظر سن، بلکه از از نظر شنیدن، چرا که زنجانی از نظر سن ده سال بزرگتر از خطیب بوده و منصور بن عبدالجبار السمعانی... و محمد بن طاهر المقدسی... (380- 471 ه-.ق)، تذکره الحفاظ؛ ج3، ص1176.
3- السیر؛ ج14، ص131.

«عبدالکریم رافعی» (م 623) می گوید:

«النسائی...

صاحب الکتاب المعروف بالسنن، وفیه دلاله ظاهرةً علی وفور علمه وحسن ترتیبه وتلخیصه وقوه نظره فی استنباط المعانی التی یفصح عنها تراجم الأبواب».(1)

«مزی» (م 742 ه-.ق) می گوید:

«أحد ائمه المبرزین والحفاظ المتقنین والأعلام المشهورین،

طاف البلاد وسمع...».(2)

شرط نسائی در سنن:

درباره شرط نسائی در سنن نیز چیز روشنی نمی توان گفت، از خود او هم چیزی به ما نرسیده که بتوان آنرا شرط او دانست؛ بار دیگر سخن «مقدسی» را یادآور می شوم که می گوید:

«إعلم أن البخاري ومسلماً ومن ذکرنا بعدهم لم ینقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج فی کتابی ما یکون علی الشرط الفلانی وإنّما یعرف ذلک من سبر کتبهم فیعلم بذلک شرط کل رجل منهم...»(3)

1- التدوین فی أخبار قزوین؛ ج2، ص198.
2- تهذیب الکمال؛ ج1، ص329
3- شروط الأئمه السته؛ ص13 دارالهجرة.

او همچنین در جای دیگر می گوید:

«حکی أبوعبدالله بن منده أن شرط أبی داود والنسائی أخراج أحادیث أقوام لم یجمع علی ترکهم إذا صح الحدیث باتصال الاسناد من غیر قطع ولا إرسال ویکون هذا القسم من الصحیح»(1)

درست است، نسائی خود می گوید: «لا یترک الرجل عندی حتی یجتمع الجمیع علی ترکه»(2) از این روست که گفته اند: نسائی در جرح و تعدیل رجال مذهبی متسع دارد.(3)

ولی باید گفت این در جایی است که نسائی بخواهد در جرح و تعدیل راوی از دیگران بهره ببرد، وگرنه اگر راوی خاصی نزد نسائی مجروح و متروک باشد او دیگر این قاعده را رعایت نخواهد کرد. از این روست که «ابن حجر» می گوید:

«...ظهر أن الذی یتبادر إلی الذهن من أن مذهب النسائی فی الرجال مذهب متسع، لیس کذلک، فکم من رجل أخرج له أبوداود والترمذی تجنب النسائی إخراج حدیثه... بل تجنب النسائی إخراج حدیث جماعه من رجال الصحیحین»(4)

1- همان؛ ص15.
2- النکت عَلی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر العسقلانی؛ ج1، ص482.
3- همان.
4- همان.

مؤید این سخن، کلام خود نسائی است، آنجا که می گوید:

«لما عزمت علی جمع کتاب السنن استخرت الله تعالی فی الروایه عن شیوخ کان فی القلب منهم بعض الشیء فوقعت الخیره علی ترکهم، فنزلت فی جمله من الحدیث کنت أعلو فیه عنهم»(1)

باتوجه به داستان او و امیر رمله درباره گردآوری احادیث صحیح از سنن کبری، که پیش از این گفته شد، و نیز همین سخن نسائی درباره استخاره، می توان گفت که کتاب نسائی از نظر صحت احادیث، اگر بالاتر از صحیحین نباشد، کمتر و پایین تر نیست و می توان جایگاه سنن نسائی را پس از صحیحین دانست، هرچند معمول بر این است که آن را در جایگاه پنجم ذکر می کنند.

فراموش نکنیم که درباره نسائی گفته شده:

«إن لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشد من شرط البخاری ومسلم»(2).

سخن «ابن حجر» نیز خواندنی است، او می گوید:

«وفی الجمله فکتاب النسائی أقل الکتب بعد الصحیحین حدیثاً ضعیفاً ورجلاً مجروحاً، ویقاربه کتاب أبی داود وکتاب الترمذی ویقابله فی الطرف الآخر کتاب ابن ماجه

1- شروط الأئمه السته؛ المقدسی؛ ص23 دارالهجرة.
2- همان.

فإنه تفرد فيه بإخراج أحاديث عن رجال متهمين بالكذب وسرقه الأحاديث...»(1)

«ابن الصلاح» می گوید:

«التاسع: من أهل الحديث من لا يُفردُ نوعَ الحسن ويجعلُهُ مندرجاً فی أنواع الصحيح؛ لاندراجه فی أنواع ما يُحتجّ به، وهو الظاهر من كلام الحاكم أبی عبدالله الحافظ فی تصرفاته، واليه يومئُ فی تسميته كتاب الترمذیّ ب-«الجامع الصحيح».

واطلق الخطيب أبوبكر أيضاً عليه اسم الصحيح، وعلی كتاب النّسائی».(2)

«ابن حجر» در ادامه سخن «ابن الصلاح»می گوید:

«قلت: وقد أطلق عليه(3) - أيضاً - اسم الصّحه أبوعلی النيسابوری، وأبوأحمد بن عدی(4))، وأبوالحسن الدارقطنی

1- النكت؛ ج1، ص484.
2- معرفه أنواع علم الحديث؛ ابن الصلاح؛ ص110.
3- علی كتاب النسائی.
4- أبو أحمد عبدالله ابن عدی بن عبدالله بن محمد ابن مبارک الجرجانی، ويعرف أيضاً بابن القطّان، صاحب كتاب الكامل فی الجرح والتعديل... سمع... وأبا عبدالرحمن النسائی... وابا يعلی الموصلی... وعنه أبوالعباس بن عقده شيخه...، وهو مصنف فی الكلام علی الرجال عارفا بالعلل... قال حمزه السهمی: سألت الدارقطنی أن يصنف كتاباً فی الضعفاء؛ فقال: أليس عندک كتاب ابن عدی؟ فقلت: بلی؛ قال: فيه كفايه لايزاد عليه... قال الخليلی: كان عديم النظير حفظاً وجلاله 277- 365 ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج3، ص940.

وابن منده وعبدالغنی بن سعید((1) وأبویعلی الخلیلی وغیرهم. وأطلق الحاکم إسم الصحه علیه وعلی کتابی أبی داود والترمذی...».(2)

درباره شرط نسائی نباید از سخن «حازمی» غافل شد. او پس از آنکه اصحاب «زهری»(3) را به پنج طبقه تقسیم می کند، می گوید:

«(والطبقه الثالثه) جماعه لزموا الزهری مثل أهل الطبقه الأولی، غیر أنهم لم یسلموا عن غوائل الجرح فهم بین الرد والقبول، وهم (شرط أبی داود والنسوی)»(4).

آثار نسائی:

او جز مجتبی یا «السنن الصغری» آثار دیگری نیز دارد.

«ابن الأثیر» می گوید:

«وله کتب کثیره فی الحدیث والعلل وغیر ذلک»(5)

برخی از آثار او از این قرار است:

1-) بن علی بن سعیدبن بشر بن مروان، أبومحمد الأزدی المصری... 332 - 409 ه-.ق؛ همان؛ ص1047.
2- النکت؛ ج1، ص481.
3- أبوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب القرشی الزهری المدنی، حدث عن... وأنس بن مالک وسعید بن المسیب... قال ابوداود: حدیثه ألفان ومائتان، النصف منها مسند 50- 124ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج1، ص108.
4- شروط الأئمه الخمسه؛ ص58.
5- جامع الأصول؛ ج1، ص195.

1- الکُنی؛ ذهبی می گوید:

«وقد صنّف مسند علیّ وکتاباً حافلاً فی الکُنی...»(1)

گویا این کتاب یا نابود شده یا گُم شده است.(2)

2- الضعفاء والمتروکین؛ این کتاب با کتاب «الضعفاء الصغیر» بخاری و «المنفردات الوحدان» مسلم در چاپخانه «دائرهْ المعارف العثمانیهْ» در «حیدرآباد دکن» چاپ شده و بار دیگر با ضعفاء الصغیر بخاری در «حلب» سوریه به چاپ رسیده است.

3- کتاب الطبقات؛ که به ذکر شیوخ وأحوال آنها و روایات آنها، طبقه به طبقه و عصر به عصر، تا زمان نسائی می پردازد، قسمتی از کتاب موجود است و به چاپ رسیده است.

4- الجرح والتعدیل.

5- تفسیر القرآن الکریم.

6- عمل الیوم واللیلهْ.

7- مسند علی بن أبی طالب؛ «ابن حجر» در تقریب و تهذیب رمز آن را (عس) قرار داده است.

8- السنن الکبری؛ نسخه خطی آن موجود است، گویا «عبدالصمد شرف

1- سیر أعلام النبلاء؛ ج14، ص133.
2- عمل الیوم والیله؛ فاروق حمادهْ؛ ص30.

الدین» در هند به چاپ آن پرداخته و تاکنون چند جلد آماده شده است(1)

«فاروق حمادهٔ» می گوید:

«المجلدان الکبیران من السنن الکبری الموجودان فی الخزانه الملکیه بالرباط تحت رقم 5952...».(2)

9- الجمعهٔ.(3)

10- خصائص علی؛ بارها چاپ شده، گویا بهترین چاپ آن تا سال (1406 ه-.ق) متعلق است به تحقیق «أحمد میرین البلوشی» که به وسیله ی «مکتبهٔ المعلا» در کویت به چاپ رسیده است(4).

ذهبی این کتاب را داخل در «السنن الکبیر» می داند.(5)

نوشتن خصائص علی × به وسیله ی او داستان معروفی دارد که تقریباً همه کسانی که ترجمه نسائی را نوشته اند به آن اشاره کرده اند. سخن ذهبی را می آوریم:

«قال محمد بن موسی المأمونی، صاحب النسائی: سمعتُ قوماً ینکرون علیه کتاب «الخصائص» لعلیّ رضی الله عنه وترکَه تصنیف فضائل الشیخین، فذکرتُ له ذلک، فقال: دخلتُ إلی دمشق والمنحرف عن علیّ بها کثیر، فصنّفتُ کتاب

1- مقدمه سنن النسائی؛ بشرح السیوطی وحاشیهٔ السندی؛ ج1، ص66- م پاورقی 12.
2- عمل الیوم واللیله؛ ص73.
3- نک: تاریخ التراث العربی؛ سزگین؛ ج1، ص331.
4- مقدمه سنن النسائی؛ السیوطی؛ ج1، ص66- م.
5- السیر؛ ج14، ص133.

«الخصائص» رجاء أن يهديهم الله. ثم صنّف بعد ذلک «فضائل الصحابه»، فقيل له وأنا أسمع: ألا تخرج فضائل معاويه؟ فقال: أىّ شىء أخرج؟ «اللهمّ لاتشبع بطنه»(1)؟!؟! فسكت السائل. قلتُ: لعلّ هذه فضيله لقول النبىّ|: «للهمّ من لعنته أو سببته فاجعل له ذلک زكاه ورحمه»(2)؟!

ذهبى در جاى ديگر مى گويد:

«إن النسائى خرج من مصر فى آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاويه وما رُوىَ فى فضائله فقال: لايرضى رأساً برأس حتّى يُفضل! فما زالوايدفعون فى حضنَيه(3) حتّى أُخرج من المسجد. ثم حُمل إلى الرمله وتوفى بها رحمه الله تعالى و رضى عنه.

وقال الدارقُطنىّ: إنّه خرج حاجاً فامتحن بدمشق، وأدرک الشهاده، فقال: إحملونى إلى مكه، فحُمل وتوفّى بها، وهو مدفون بين الصفا والمروه.(4)و(5)

1- اشاره به حديث پيامبر اكرم| درباره معاويهْ.
2- تاريخ الاسلام؛ ج23، ص107، والسّير؛ ج14، ص129.
3- جاهاى ديگر نيز گفته اند.
4- همان.
5- براى آگاهى بيشتر از آثار نسائى به مقدمه كتاب «عمل اليوم والليله» صص 28 - 38 و «سنن النسائى» و شرح سيوطى و حاشيه سندى، ج1، صص 65- 67 مراجعه كنيد.

ویژگی های سنن نسائی:

1- کمترین احادیث ضعیف و رجال مجروح را پس از صحیحین دارد.(1)

2- در مجتبی بیش از سایر کتاب های ششگانه

احادیث تکرار شده است.(2)

3- یادآوری سخنان و دیدگاه های صحابه و تابعین.

4- ذکر دیدگاه های فقهی خود در سنن.

5- آوردن برخی پرسش های فقهی و پاسخ دادن به آنها با احادیث.

6- کتاب او دارای مزایای پنج کتاب دیگر است.

«صبحی صالح» می گوید:

«ولکل من أصحاب الکتب الستّه میزه یعرف بها، فمن أراد التفقّه فعلیه بصحیح البخاری، ومن أراد قله التعلیقات فعلیه بصحیح مسلم، ومن رغب فی زیاده معلوماته فی فن التحدیث فعلیه بجامع الترمذی ومن قصد إلی حصر أحادیث الأحکام فبغیته لدی أبی داود فی سننه، ومن کان یعنیه حسن التبویب فی الفقه فابن ماجه یلبی رغبته، أما النسائی فقد توافرت له أکثر هذه المزایا»(3)

1- از دیدگاه دانشمندان عامّه، نک: سبل السلام؛ الصنعانی؛ ج1، صص 30.
2- التاج الجامع للأصول؛ ناصف؛ ج1، ص16.
3- علوم الحدیث ومصطلحه؛ ص119.

خلفای روزگار او:

او در زندگی خود با دوازده تن از خلفای عباسی هم روزگار بود که عبارتند از:

مأمون عباسی (198- 218 ه-.ق)؛ المعتصم بالله (218- 227 ه-.ق)؛ الواثق بالله (227- 232 ه-.ق)؛ المتوکل علی الله (232- 247 ه-.ق)؛ المنتصر بالله (247- 248 ه-.ق)؛ المستعین بالله (248- 252 ه-.ق)؛ المعتز بالله (252- 255 ه-.ق)؛ المهتدی بالله (255- 256 ه-.ق)؛ المعتمد علی الله (256- 279 ه-.ق)؛ المعتضد بالله (279- 289 ه-.ق)؛ المکتفی بالله (289- 295 ه-.ق)؛ المقتدر بالله (295- 320 ه-.ق).

نَسا:

«نَسا» نام چهار شهر است در چهار گوشه ایران، در خراسان، فارس، کرمان و همدان(1).

و أحمد بن شعیب از نسا در خراسان است، «یاقوت» گوید:

«وهی مدینه بخراسان، بینها وبین سرخس یومان، وبینها وبین مرو خمسه أیام... وبین نیسابور سته أو سبعه... وقد خرج منها جماعه من أعیان العلماء، منهم: أبو عبدالرحمن أحمد بن شُعیب بن علی النسائی...»(2)

«ذهبی» نیز او را خراسانی می داند.(3)

1- معجم البلدان؛ ج5، ص282.
2- همان.
3- سیر أعلام النبلاء؛ 14، ص125.

بخش دوّم:اهل بیت کیانند؟

اشاره

ص: 167

اهل بیت کیانند؟

در این بخش به شناسایی اهل بیت می پردازیم، تا روشن شود که مراد از اهل بیت در این پژوهش کیانند. منظور از اهل بیت در این پژوهش همانانی هستند که در قرآن از ایشان یاد شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

{وَقَرْنَ فِی بُیوتکنَّ وَلا تبرّجنَ تبرّجَ الجهلیهِ الأولی وَأَقِمنَ الصّلوهَ وءاتینَ الزکوهَ وَأَطِعنَ اللهَ ورسولَه، إِنّما یریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عنکم الرجسَ أهلَ البیتِ ویُطهّرَکم تطهیراً}(1)

«و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

اینک برای اینکه بدانیم اهل بیت چه کسانی هستند و در حقیقت مصادیق آن را که خداوند اراده کرده، بشناسیم، باید به روایات روی آوریم.

1- احزاب / 33.

در اینجا روایاتی را فقط و فقط از کتاب های حدیث، تفسیر و تاریخ عامّه می آورم تا مراد روشن شود. اگر کسی به دور از دشمنی ها و تعصُّبات و خواهش های نفسانی این روایات را بفهمد، کافی است تا بداند اهل بیت کیانند و دیگر نیازی به ده ها و شاید صدها کتابی که در این زمینه نگاشته شده نیست؛ و اگر بنای خواننده جز این باشد

ما را با او کاری نیست.

یادآور می شوم که درباره مراد خداوند از اهل بیت کتابهای زیادی نگاشته شده است و برخی خواسته اند مصداق هایی را به آیه تحمیل کنند؛ خواننده، اگر اهل تحقیق باشد، می داند که به چه کتاب هایی مراجعه کند.

برخی در این کتاب ها به معنای لغوی «اهل» پرداخته اند و خواسته اند «اهل بیت» را باتوجه به مفهوم لغوی «اهل»، معنا کنند، یا حداقل باتوجه به معنای لغوی «اهل»، مصداق هایی بر آن بیفزایند.(1) غافل از اینکه مراد خداوند از «اهل بیت» در آیه ذکر شده، مفهومی اصطلاحی و خاص است. اینک به روایات اشاره می کنم.

روایات علمای سنی در مورد اهل بیت

1- ابوداود طیالسی (م 204 ه-.ق):

روایت کرده و می گوید:

«حدثنا حماد بن سلمه عن علی بن زید عن انس عن

1- نک: سیره آل بیت النّبی|؛ عبدالحفیظ فرغلی و حمزهْ النشرتی و عبدالحمید مصطفی؛ ج1، ص32؛ نیز نک: مجموعه الفتاوی ابن تیمیه الحرّانی، م 728ه-.ق؛ ج22، صص 265- 272.

النبی|، أنّه کان یمرّ علی باب فاطمه شهراً قبل صلاه الصبح فیقول: الصلاه یا اهل البیت، إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»(1))((2)

2- عبدالرزاق صنعانی (م 211 ه-.ق):

2- عبدالرزاق صنعانی (م 211 ه-.ق):((3))

او در ذیل عنوان «تزویج فاطمهْ رحمهْ الله علیها»، در ضمن حدیث شماره 9782، که حدیثی است طولانی، با این سند می گوید:

«عبدالرزاق عن یحیی بن لاعلاءِ البجلی عن عمّه شعیب ابن خالد عن حنظله بن سمره بن المسیب عن أبیه عن جده عن ابن عباس قال:..... ثم التزمها فقال: اللهمّ إنّها منّی

1- مسند ابی داود طیالسی سلیمان بن داود بن جارود؛ ج3، ص538.
2- دکتر محمد بن عبدالمحسن الترکی، در تحقیق خود بر مسند طیالسی، پس از این روایت در پاورقی گفته: «إسناده ضعیف، لحال علی بن زید بن جدعان». باید گفت: درست است؛ ابن حجر در تقریب گفته: 5316- «علی بن زید بن عبدالله بن زهیر ابن عبدالله بن جدعان، وهو المعروف بعلی بن زید ابن جدعان، ینسب أبوه إلی جدّ جدّه، ضعیف، من الرابعه، مات سنه إحدی وثلاثین، وقیل: قبلها». «خلیل مأمون شیحا» نیز در تحقیق تقریب ابن حجر در پاورقی درباره علی بن زید گفته: «قال ابن سعد: کان کثیر الحدیث، قال أحمد: لیس بشیء قال عثمان الدارمی: لیس بذاک القوی، قال العجلی: کان یتشیع لا بأس به می گویم: علت ضعفش معلوم شد!!!، قال الجوزجانی: واهی الحدیث ضعیف، قال أبو زرعه: لیس بقوی، قال أبوحاتم: لیس بقوی، یکتب حدیثه ولا یحتج به، قال الترمذی: صدوق، قال النسائی: ضعیف». نخست باید گفت: این حدیث از طرق دیگری نیز نقل شده و متن حدیث صحیح است، دوّم اینکه ابن حجر در کنار ترجمه علی بن زید نوشته: (بخ 43)، پس در کل می توان حدیث وی را پذیرفت به ویژه اینکه ترمذی گفته صدوق است.
3- ابوبکر عبدالرزاق بن همّام بن نافع الصنعانی.

وأنا منها، اللهمّ كماأذهبت عنّی الرجس وطهّرتنی، فطهّرها، ثم دعا بمخضب آخر، ثم دعا علیّاً، فصنع به کما صنع بها ودعا له کما دعا لها...»((1))

یعنی: رسول| فاطمه را دربرگرفته و گفت: پروردگارا! همان گونه که همه ی پلیدی ها را از من دور کردی و پاکم گردانیدی دخترم را نیز پاک گردان، پس همین کار و همین دعا را نیز درباره علی × کرد.

3- ابن ابی شیبه (م 235 ه-.ق):

3- ابن ابی شیبه (م 235 ه-.ق):((2))

او چندین روایت آورده که یادآوری می شود در «کتاب الفضائل»، ذیل عنوان «ما ذکر فی فضل فاطمهْ رضی الله عنها ابنهْ رسول الله|»، چنین روایت کرده است:

الف - «حدثنا شاذان، قال حدثنا حماد بن سلمه، عن علی

بن زید عن أنس بن مالک أنّ النبی| کان یمر ببیت فاطمه سته أشهر إذا خرج إلی الفجر فیقول: «الصلاه یا اهل البیت، إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»((3))

ب - «حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبه عن صفیه بنت شیبه قالت: قالت عائشه: خرج

1- المصنف؛ ج5، ص489.
2- عبدالله بن محمد بن أبی شیبهْ الکوفی.
3- الکتاب المصنف فی الاحادیث والآثار؛ ج6، ص391.

النبی| غداه وعلیه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله معه، ثم جاء الحسین فأدخله معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فأدخله، ثم قال: انّما یرید الله لیُذهب عنکم الرجس اهلَ البیت ویطهّرکم تطهیراً»((1))

یعنی: رسول| بامدادان خارج شد درحالیکه برایشان پوششی پشمین از موی سیاه بود، پس حسن آمد و رسول او را در زیر آن پوشش جای داد، سپس حسین آمد و رسول همان کار بکرد، فاطمه آمد، پیامبر نیز همان کار بکرد در آخر علی آمد و رسول او را نیز در زیر پوشش جای داده و فرمود:

{انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهِّرکم تطهیراً}

ج - «حدثنا محمد بن مصعب عن الأوزاعی عن شداد أبی عمار، قال: دخلت علی واثله وعنده قوم فذکروا [علیّاً] فشتموه [فشتمته] معهم، فقال: ألا أخبرک بما سمعت من رسول الله|؟ قلت: بلی، قال: أتیت فاطمه أسألها عن علی فقالت: توجه إلی رسول الله| فجلس، فجاء رسول الله| ومعه علی وحسن وحسین وکل واحد منهما آخذاً بیده، فأدنی علیاً وفاطمه فأجلسهما بین یدیه؛ وأجلس حسناً وحسیناً کل واحد منهما علی فخذه، ثم لف

1- همان؛ ص373.

علیهم ثوبه، أو قال: کساءه، ثم تلا هذه الآیه: {انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت }، ثم قال: اللهمّ هؤلاء اهل بیتی، واهل بیتی احقّ»((1)).

یعنی: ابوعمار شداد گوید: که بر واثلهْ بن اسقع وارد شدم، گروهی نزد او بودند، درباره علی گفتند و او را دشنام دادند(!!!)، من نیز همان کار بکردم، پس واثله که از این کار ما اندوهگین شده بود گفت: ای اباعمار! آیا تو را از آنچه از رسول| شنیدم خبر دهم؟ گفتم: آری. پس گفت: سراغ علی را از فاطمه گرفتم، او گفت: علی به نزد رسول رفته. پس از مدتی پیامبر آمد و حال آنکه علی و حسن و حسین نیز با او بودند و دو برادر دست یکدیگر را گرفته بودند. پس پیامبر علی و فاطمه را به خود نزدیک کرد و آنها را در برابر خود نشاند و حسن و حسین را هریک بر روی پای خود نشاند و لباس یا عبایی بر روی آنها فرو افکند و این آیه را تلاوت فرمود: {انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت }، سپس فرمود: بار خدایا! ایناننند اهل بیت من، و اهل بیت من سزاوارترند به دوری از پلیدی و به اینکه پاک باشند.

1- همان.

4- اسحاق بن راهویه (م 238 ه-.ق):

او نیز روایتی را ذکر کرده و می گوید:

«اخبرنا یحیی بن آدم، نا ابن أبی زائده((1))، عن ابیه، عن مصعب بن شیبه، عن صفیه بنت شیبه عن عائشه قالت:

خرج رسول الله| ذات غداه وعلیه مرط مرحل من شعر أسود، فدعا رسول الله| حسناً فأدخله، ثم دعا حسیناً فأدخله، ثم دعا فاطمه فادخلها، ثم دعا علیاً فأدخله، ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»((2))

دکتر عبد الغفور بلوشی - محقق کتاب مسند ابن راهویه - در پاورقی درباره این حدیث می گوید: «صحیح، رواته کلهم ثقات، رجال الشیخین».

5- احمد بن حنبل (م 241 ه-.ق):

می گوید:

الف - «حدثنا عبدالله بن نُمیر، قال: حدثنا عبدالملک - یعنی ابن أبی سلیمان - عن عطاء بن أبی رباح، قال: حدثنی من

سمع أمّ سلمه، تذکر أنّ النبیّ کان فی بیتها، فأتته فاطمه ببُرمَه، فیها خَزیرَه، فدخلت بها علیه، فقال

1- یحیی بن زکریا بن أبی زائدهْ.
2- مسند اسحاق بن راهویه؛ ج3، ص678.

لها: ادعی زوجک وابنیک؛ قالت: فجاء علی والحسین والحسن فدخلوا علیه، فجلسوا یأکلون من تلک الخزیره وهو علی مَنامه له علی دکّان، تحته کساء خیبریّ، قالت: وأنا أصلیّ فی الحجره، فانزل الله عزّوجلّ هذه الآیه: انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجسَ اهل البیت ویطهرکم تطهیراً، قالت: فأخذ فضل الکساء فغشّاهم به، ثمّ أخرج یده فألوی بها إلی السماء، ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصّتی فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، اللهمّ هؤلاء اهل بیتی وخاصّتی فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً؛ قالت: فأدخلت رأسی البیت فقلت:

وأنا معکم یا رسول الله، قال: إنّک إلی خیر، إنّک إلی خیر»((1))

یعنی: امّ سلمه - همسر رسول خدا|- می گوید: پیامبر در خانه من بود که دخترش فاطمه دیگچه ای آورد که در آن «خزیره»((2)) بود؛ پیامبر به دخترش فاطمه فرمود: «شوهر و دو پسرت را بخوان»؛ علی و حسین و حسن آمدند و بر رسول خدا وارد شدند؛ نشستند و از آن غذا به خوردند درحالیکه پیامبر بر بسترش که بر سکویی بود و بر روی آن عبایی خیبری قرار داشت نشسته بود و من در اتاق نماز می گزاردم که آیه {انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

1- مسند الامام أحمد بن حنبل؛ ج44، ص118 مؤسسهْ الرسالهْ.
2- گونه ای خوراکی است، سوپ مانند.

اهل البیت ویطهرکم تطهیرا} نازل شد، پس رسول خدا| باقیمانده عبا را گرفت و فاطمه و علی و حسین و حسن را با آن پوشاند، آنگاه دستش را بیرون آورد و به آسمان بلند کرد و اشاره فرمود و گفت: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواصّ من هستند؛ پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان گردان. بار خدایا! اینان اهل بیت و خواصّ منند، پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن، پاک شدنی کامل». من سرم را به درون خانه برد، گفتم: «ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟ فرمود: تو به سوی خیری، تو به سوی خیری».

همان گونه که دیده می شود، راویِ از «ام سلمه» مبهم است و این ضعفی برای سند این روایت است. ولی حدیث صحیح است چرا که این حدیث سه سند دارد، یکی همان است که گذشت، دیگری این گونه است:

عبدالله بن نُمیر، عن عبدالملک بن أبی سلیمان، عن أبی الجَحّاف داودبن أبی عوف، عن شهربن حوشب، عن أمّ سلمه...

این سند هم ضعف دارد و آن «شهر» است.((1))

1- احمد عسقلانی در «تقریب» درباره «شهر» گفته: 3132- شهر بن حَوْشب الأشعری الشامی، مولی أسماء بنت یزید بن السکن، صدوق، کثیر الارسال والأوهام، من الثالثه، مات سنه اثنتی عشره. / بخ م 4. «مأمن شیحا» در تحقیق «تقریب» در زیرنویس گفته: قال ابن معین: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقه، قال أبو زرعه: لا بأس به، قال ابن حبان: کان ممن یروی عن الثقات المعضلات، قال ابن عدی: ضعیف جداً. ص341.

سند سوّم این چنین است:

عبدالله بن نُمیر، عن عبدالملک بن أبی سلیمان، عن أبی لیلی (الکندی)، عن ام سلمه...

این سند صحیح است و ضعفی ندارد.((1))

ب - «حدثنا قتیبه بن سعید، حدثنا حاتم بن إسماعیل، عن بُکَیر بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبیه((2))، قال: سمعت رسول الله| یقولُ له، وخلّفه فی

بعض مغازیه، فقال علیّ: یا رسول الله! أتخلّفنی مع النّساء والصّبیان؟ قال: یا علیّ! أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی؟ وسمعته یقوم یوم خیبر: لا عطینّ الرّایه رجلاً یحبّ اللهَ ورسولَهُ ویحبّه الله ورسولُه؛ فتطاولنا لها، فقال: ادعوا لی علیّاً؛ فأتی به ارمدَ، فبصق فی عینه ودفع الرّایه إلیه، ففتح الله علیه. ولمّا نزلت هذه الآیه: {ندع ابناءنا وابناءکم}((3))، دعا رسول الله| علیّاً وفاطمهَ وحسناً وحسیناً، رضوان الله علیهم فقال: اللهم هؤلاء أهلی»((4))

1- نک: مسند الامام احمد بن حنبل؛ ج44، صص 119- 120 مؤسسهْ الرسالهْ.
2- سعد بن ابی وقاص.
3- آل عمران / 61.
4- همان؛ ج3، ص160.

مراد قسمت پایانی حدیث است که می گوید: آنگاه که آیه شصت و یکم سوره آل عمران یعنی آیه «مباهله» نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها را برای مباهله با خود همراه کرده و فرمود: «بار خدایا! اینانند اهل من».

این روایت صحیح السند است.((1))

ج - «حدّثنا یحیی بن حَمّاد، حدّثنا أبو عوانه، حدثنا أبو بلج، حدثنا عمرو بن میمونَ قال: إنّی لجالس إلی ابن عباس، إذ أتاه تسعه رهط، فقالوا: یا أبا عباس((2))، إمّا أن تقوم معنا وإمّا أن تخلونا یا هؤلاء؟((3)) قال: فقال ابنُ عباس: بل أقوم معکم. قال: وهو یومئذ صحصح قبل أن یَعمی، قال: فابتدؤوا فتحدّثوا، فلا ندری ما قالوا((4))، قال: فجاء یَنفُضُ ثوبه ویقول:

أُفْ وتُفْ، وقعوا فی رجل له عشر، وقعوا فی رجل قال له النّبی|«لأبعثنّ رجلاً لا یخزیه أبداً، یحبّ الله ورسوله»؛ قال: فاتشرف لها من اتشرف، قال: «أین علیّ؟» قالوا: هو فی الرّحی یطحن. قال: وما کان أحدُکم

1- إسناده قوی علی شرط مسلم، رجاله ثقات رجال الشیخین غیر بکیر بن مسمار، فمن رجال مسلم، وهو صدوق؛ نک: مسند الإمام احمد؛ ج3، ص160 زیرنویس.
2- گویا «ابن عباس» باشد.
3- عبارت ایراد دارد، گویا اینگونه است که: «وإمّا أن تخلوا بنا من بین هؤلاء».
4- از علی × به بدی یاد می کردند.

ليطحنَ؟! قال: فجاء وهو أرمد لا يكاد يُبصر، قال: فنفث فى عينه، ثمّ هَزَّ الرايه ثلاثاً، فأعطاها إيّاه، فجاء بصفيهَ بنت حُيَىّ.

قال: ثم بعث «فلاناً»((1)) بسوره التوبه، فبعث عليّاً خلفه، فأخذها منه، قال: «لا يذهب

بها إلاّ رجلٌ منّى وأنا منه».

قال: وقال لبنى عمّه: «أيّكم يُوالينى فى الدنيا والآخره؟» قال: وعلىّ معه جالس، فابوا، فقال على: أنا أواليک فى الدنيا والآخره. قال: وكان أوّلُ من أسلم من الناس بعدَ الخديجه.

قال: وأخذ رسول الله ثوبه فوضعه على علىّ وفاطمه وحسن وحسين فقال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً].

قال: وشرى على نفسه؛ لبس ثوب النبى|، ثم نام مكانه، قال: وكان المشركون يرمون رسول الله|، فجاء ابوبكر وعلىّ نائم، قال: وأبوبكر يَحسبُ أنّه نبىّ الله، قال: فقال يا نبىّ الله! قال: فقال له علىّ: إنّ نبى الله| قد انطلق نحو بئر مَيمون، فأدركه. قال: فانطلق أبوبكر، فدخل معه الغار. قال: وجعل علىّ يرمى بالحجاره كما كان يرمى نبىّ الله، وهو يَتَصَوَّرُ، قد لفَّ رأسه فى الثوب لا يخرجُه حتى أصبح، ثمّ كشف عن رأسه، فقالوا: إنّک

1- يعنى ابوبكر را.

للئیم، کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور، وقد استنکرنا ذلک.

قال: وخرج بالناس فی غزوه تبوک، قال: فقال له علیّ: أخرج معک؟ قال: فقال له نبیّ الله: «لا»، فبکی علیّ، فقال له: «أما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّک لست بنبیّ، إنّه لا ینبغی أن أذهب إلاّ وأنت خلیفتی». قال: وقال له رسول الله|: «أنت ولیّ فی کلّ مؤمن بعدی»

قال: وسدّ أبواب المسجد غیر باب علیّ، فقال: فیدخل المسجد جنباً، وهو طریقه لیس له طریق غیره.

قال: وقال: «من کنت مولاه، فإنّ مولاه علیّ»...((1))((2))

مراد قسمتی از این حدیث است که به آیه شریفه «تطهیر» اشاره دارد.

این حدیث از نظر سندی صحیح است و ضعفی ندارد، هرچند برخی خواسته اند آنرا ضعیف نشان دهند،((3)) و آن به علت «أبو بلج» است؛ ولی باید گفت حدیث او مقبول است؛ «ابن معین»، «ابن سعد»، «نسائی» و «دار قطنی»، همگی او را ثقه دانسته اند «ابوحاتم» نیز درباره او می گوید: «صالح الحدیث» ولی «بخاری» درباره او گفته است: «فیه نظر» !؟

1- حدیث ادامه دارد.
2- مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ ج5، صص 178 - 181 مؤسسهٔ الرسالهٔ.
3- نک: همان؛ زیرنویس، ص181.

لازم به یاد آوری است که نام «ابو بلج»، «یحیی بن سلیم» یا «إبن أبی سلیم» یا «إبن أبی الأسود» است. شیخ الاسلام در تقریب در کنار ترجمه او علامت «ع» را گذاشته است. نیز باید گفت که «ابن تیمیهْ» در منهاج السنه اش((1))

این روایت را متذکر شده و بی هیچ شرمی چیزهایی درباره آن گفته است. برای شناختن او بد نیست خوانده شود:((2))

ومن العقول جداول وجَلامد ومن النفوس حرائر وإماءُ

6- مسلم (م 261 ه-.ق):

او نیز در «صحیح»، حدیثی را که از «ابن ابی شیبه» آورده شد، روایت کرده و چنین گفته است: باب فضائل اهل بیت النّبی | ((3))

الف) 2424- «حدّثنا أبوبکر بن أبی شیبه ومحمّد بن عبدالله بن نُمَیْر (واللّفظ لأبی بکر)، قالا: حدّثنا محمد بن بشر عن زکریّاء، عن مُصعب بن شیبه، عن صفیّه بنت شیبه، قالت: قالت عائشه: خرج النّبیّ | غداه وعلیه مِرْطٌ مُرَحَّل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علیّ، فأدخله، ثم جاء الحسینُ فدخل معه، ثم جاءت فاطمه

1- سنت خودش و نه سنت رسول پاکیها، محمد مصطفی’.
2- منهاج السنه؛ ج5، صص 30- 36، (اسم کتابش را «منهاج السنه النبویه» گزارده، نمی دانم مرادش کدام نبی و کدام نبوت است).
3- از اینکه «مسلم» چنین عنوانی برای باب، برگزیده و نیز تنها همین یک روایت را آورده، گویا روشن می شود که او نیز تنها اینان را اهل بیت می داند که در آیه آمده است.

فأدخلها، ثمّ جاء علىّ فأدخله، ثمّ قال: [إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً]»((1))

ب) 36- (2408) «حدّثنى زُهير بن حرب وشجاع بن مَخْلَد، جميعاً عن ابن عُلَيّه، قال زُهير: حدّثنا إسماعيل بن

إبراهيم، حدّثنى أبوحيّان، حدّثنى يزيد بن حيّان، قال: إنطلقتُ أنا وحُصَين بن سَبْرَه وعُمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلمّا جلسنا إليه، قال له حصين: لقد لقيت يا زيد! خيراً كثيراً، رأيت رسول الله|، وسمعت حديثه وغزوت معه وصلّيت خلفه، لقد لقيت يا زيدُ! خيراً كثيراً، حدّثنا يا زيدُ! ما سمعت من رسول الله|. قال: يابن أخى! والله! لقد كَبِرت سنّى وقَدُم عهدى ونسيتُ بعض الذى كنت أعى من رسول الله|، فما حدّثتكم فاقبلوا، وما لا فلا تكلّفونيه. ثمّ قال:

قام رسول الله| يوماً فينا خطيباً بماء يُدعى خُمّاً، بين مكه والمدينه، فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكّر. ثمّ قال: «أمّا بعد، ألا أيّها الناس! فإنّما أنا بشر يُوشِكُ أن يأتى

رسول ربّى فأجيب، وأنا تارک فيكم ثقلين: أوّلهما كتاب الله، فيه الهدى والنّور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به. فحَثّ على كتاب الله ورغّب فيه. ثم قال:

واهل بيتى، أذكّركم الله فى اهل بيتى، أذكركم الله فى

1- صحيح مسلم بشرح النّووى؛ ج10، ص6326، مكتبهْ نزار مصطفى الباز - الرياض.

اهل بیتی، أذکرکم الله فی اهل بیتی»

فقال له حُصین: ومن اهل بیته؟ یا زید! ألیس نساءه من اهل بیته؟ قال: نساؤه من اهل بیته. ولکن اهل بیته من حُرِم الصّدقه بعدَه. قال: من هُم؟ قال: هم آل علیّ وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس. قال: کلّ هؤلاء حُرم الصّدقه؟ قال: نعم»((1))

یعنی: زید بن ارقم می گوید: روزی پیامبر در غدیرخم خطبه خوانده و فرمودند: ای مردم! من بشرم و نزدیک است که فرستاده پروردگارم (فرشته مرگ) بیاید و من از دنیا بروم، پس من دو چیز گرانبها و گران سنگ در میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آن را بگیرید و به آن چنگ زنید؛ و دیگری اهل بیت من. و سه بار فرمود: خدا را درباره اهل بیتم تذکر می دهم.

پس از زید پرسیدند: اهل بیت رسول کیانند؟ آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟ پس زید گفت: زنانش از اهل بیتش هستند، و لیکن اهل بیت پیامبر آنانند که صدقه بر آنها حرام شده است. آنان آل علی و عقیل و جعفر و عباس اند.

گفته شد: صدقه بر همه آنان حرام است؟ گفت: آری.((2))

1- صحیح مسلم؛ محمدفؤاد عبدالباقی؛ ج4، ص1873، دارالحدیث - القاهرهْ.
2- ترجمه با دخل و تصرف صورت گرفته است.

یادآور می شود که نباید از این روایت پنداشت که زنان رسول الله| داخل در اهل بیت به معنای وارده در آیه هستند. این از سیاق کلام «زید» کاملاً روشن است. از او سؤال شد آیا زنان رسول از اهل بیت اند؟ او گفت: زنان او از اهل بیت پیامبراند. یعنی روشن است که هر مردی، زن یا زنانش از اهل بیت عرفی او هستند؛ نه تنها زنان، بلکه پدر، مادر، عموها، عمّه ها، خاله ها و دایی ها نیز اهل بیت هرکس شمرده می شوند.

زید با «لکن» استدراک کلام کرده، می گوید:

و لیکن مراد از اهل بیت که سه بار فرمود: «اذکّرکم الله فی اهل بیتی»، معنای اصطلاحی آن است و آنان آل علی، عقیل، جعفر و عباس اند که صدقه برایشان حرام است.

آنچه این کلام را اطمینان بخش تر می کند حدیثی است که همین «مسلم» بلافاصله پس از این روایت آورده، می گوید:

ج) 37- (2408) - «حدّثنا محمّدبن بکّار بن الرّیّان، حدّثنا حسّان (یعنی ابن إبراهیم) عن سعید (وهو ابن مسروق)، عن زید بن حیّان، عن زید بن أرقم، قال: دخلنا علیه فقلنا له: لقد رأیت خیراً؛ لقد صاحبتَ رسول الله| وصلّیت خلفه، وساق الحدیث بنحو حدیث أبی حیّان، غیرَ أنّه قال: ألا وإنّی تارک فیکم ثقلین: أحدهما کتاب الله عزّوجل، هو حبل الله، من اتبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی ضلاله.

وفيه: فقلنا من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا. وأيم الله! إن المرأه تكون مع الرجل العصر من الدّهر. ثمّ يطلّقلها فترجِع إلى أبيها وقومها. أهل بيته أصلُهُ وعَصَبَتُهُ الّذين حُرمواالصدقه بعده.»((1))

یعنی: زمانی که از زید سؤال شد: اهل بیت پیامبر کیانند؟ آیا زنانش هستند؟ گفت: نه؛ به خدا سوگند که گاهی مدتی زن با مرد است و همسر اوست و سپس او را طلاق می دهد و او به خانواده پدری و بستگانش برمی گردد و دیگر اهل آن مرد نیست. اهل بیت رسول خدا| ریشه او و گروه اویند که پس از او صدقه بر آنها حرام است. همان گونه که دیده می شود در این حدیث «زید» نساء النّبی را داخل در اهل بیت به معنای مراد روایت نمی داند.

وانگهی حدیث دوّم اعتبار بیشتری دارد چرا که در حدیث نخست، مسلم می گوید: «حدثنی»، و در دوّمی می گوید: «حدّثنا»؛ و اختلاف این دو اصطلاح بر اهل فن پوشیده نیست.

د) «حدّثنا قتیبه بن سعید ومحمّد بن عبّاد (وتقاربا فی

اللّفظ)، قالا: حدّثنا حاتم (وهو ابن إسماعیل) عن بُکیر بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبی وقاص عن أبیه.... : لمّا نزلت هذه الآیه: [فقُل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم]، دعا

1- همان؛ ص1874.

رسول الله| عليّاً وفاطمه وحسناً وحسيناً فقال: اللهمّ هؤلاء أهلى.»((1))

يعنى: وقتى آيه مباهله نازل شد، پيامبر|، على، فاطمه، حسن و حسين را فراخواند و فرمود: «خداوندا! اينان اهل و خاندان من اند».

7- ابوداود (م 275 ه-.ق):

مى گويد:

«حدّثنا مسدّد، حدّثنا عبدالوارث بن سعيد عن محمّد بن جحاده عن حمد الشامىّ عن سليمان المنبّهىّ، عن ثوبان مولى رسول الله| قال: كان رسول الله| إذا سافر كان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأوّل من يدخل عليها إذا قَدِم فاطمه، فقدم من غزاه له وقد عَلَّقت مِسْحا أو ستراً على بابها وحَلَّت الحسن والحسين قُلبين من فضّه، فقدم، فلم يدخل، فظنّت أنّ ما منعه أن يدخل ما رأى، فهتكت السّتر و فكّكت القلبين عن الصّبيّين و قطّعته بينهما، فانطلقا إلى رسول الله| و هما يبكيان، فأخذه منهما وقال: يا ثوبان! إذهب بهذا إلى آل فلان - اهل بيتٍ بالمدينه - إلاّ هؤلاء أهل بيتى أكره أن يأكلوا طيّباتهم فى حياتهم الدّنيا، يا ثوبان! إشتر لفاطمه قِلاده من عصب

1- همان؛ ص1871.

وسِوارین من عاجٍ.»((1))

یعنی: ثوبان غلام رسول خدا| می گوید:

[حضرت] رسول|، هرگاه مسافرت می کرد آخرین کسی که از خاندانش را می دید، دخترش فاطمه بود و نیز نخستین کسی را که در بازگشت از سفر می دید، فاطمه بود.

روزی پیامبر از جنگی بازگشت و دید که فاطمه بر در خانه پلاس یا پرده ای آویزان کرده و حسن و حسین را با دو دستبند سیمین آراسته است، پس پیامبر به خانه فاطمه نیامد؛ گویا فاطمه پی برد که پدر اینها را دیده و از اینرو به خانه او وارد نشده؛ پس پرده را پاره کرد و دو دستبند را از حسن و حسین گرفت و آنها را شکست و حسن و حسین گریه کنان نزد رسول خدا| رفتند. پیامبر دو دستبند را

گرفت و به ثوبان گفت: اینها را به خانواده ای از خانه های مدینه بده. من نمی پسندم که اهل بیتم طیباتشان را در دنیا بخورند.((2)) ای ثوبان! برای فاطمه گردنبندی از عصب و دو دستبند عاج بخر.

این روایت، برای شاهد آورده شد، وگرنه متن روایت جای بحث و بررسی

1- سنن أبی داود؛ ج4، ص1800، دارالحدیث - القاهرة.
2- کنایه است.

دارد. نیز روایت از نظر اسنادی ضعف دارد. «حمید» مجهول است، هرچند «ابن حبان» او را در «الثقات» ذکر کرده است. «احمد» درباره او می گوید: «لا أعرفه.»((1))

«سلیمان» نیز مجهول است. «ابن حبان» او را نیز در «الثقات» آورده است.((2))

8- ابن ابی عاصم (م 287 ه-.ق):

8- ابن ابی عاصم (م 287 ه-.ق):((3))

او نیز به سند خود روایت کرده و می گوید:

حدّثنا محمد بن المثنّی، حدثنا یحیی بن حماد، حدّثنا أبو عوانه، عن یحیی بن سُلیم أبی بلج، عن عمرو بن میمون، عن ابن عباس قال: ...ودعا رسول الله| الحسن والحسین وعلیّاً وفاطمه ومدّ علیهم ثوباً ثمّ قال: [اللهمّ هؤلاء أهل بیتی وخاصّتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً((4))]

9- ترمذی (م 297 ه-.ق):

او نیز افزون بر بیشتر روایاتی که تاکنون گذشت، روایت می کند که:

الف) «حدّثنا قتیبه بن سعید، حدّثنا محمّد بن سلیمان الاصبهانیّ، عن یحیی بن عُبید، عن عطاء بن أبی رَباح، عن

1- نک: تقریب التهذیب؛ ص203، دارالمعرفهْ.
2- همان؛ ص320، نیز نک: کتاب الثقات؛ ج4، ص304.
3- أبوبکر أحمد بن عمرو ابن أبیعاصم.
4- [کتاب] السنّه؛ ج2، ص900.

عمر بن أبی سلمَه - ربیب النبیّ| - قال: نزلت هذه الآیه علی النبی| {إِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} فی بیت ام سلمه، فدعا النبی| فاطمه وحسناً وحسیناً، فجلّلهم بکساء وعلیّ خلف ظهره فجلّله بکساء، ثمّ قال: اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً. قالت أمّ سلمه: وأنا معهم یا نبیّ الله؟ قال: أنتِ علی مکانک، وأنتِ إلی خیر.»((1))

یعنی: پسرخوانده پیامبر| می گوید: آیه تطهیر در خانه امّ سلمه نازل شد، پس پیامبر دخترش فاطمه و حسن و حسین را خواند و آنها را با عبایی پوشاند، علی را نیز که در پشت سرش بود، پوشاند و گفت: بار خدایا! اینانند اهل بیت من؛ پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن پاک کردنی.

در این هنگام امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من نیز با ایشان [از اهل بیت] هستم؟ پیامبر|فرمود: تو در جایگاه خود قرار داری و به سوی خیر و نیکی هستی.

این روایت صحیح است.

ب) حدّثنا محمود بن غَیلان، حدّثنا أبو أحمد الزّبیریّ حدّثنا سفیان عن زُبید، عن شهر بن حَوْشَب عن أمّ سلمه:

1- سنن الترمذی؛ ج5، ص479، دارالحدیث - قاهرهْ.

أنّ النبیّ| جلّل علی الحسن والحسین وعلیّ وفاطمه کساء، ثمّ قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصّتی، أذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهیراً. فقالت اُم سلمه: وأنا معهم یا رسول الله؟ قال: إنّک إلی خیر.»((1))

ابو عیسی در تعلیق این حدیث شریف می گوید:

هذا حدیث حسن صحیح، وهو أحسن شیء رُوی فی هذا الباب.

ج) حدّثنا إبراهیم بن سعید الجوهریّ، حدّثنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبدالله بن عطاء عن ابن بُریده عن أبیه قال: کان أحبّ النساء إلی رسول الله| فاطمه، ومن الرّجال علیّ.

قال ابراهیم بن سعید: یعنی من أهل بیته.((2))

یعنی: محبوب ترین زنان و مردان در نزد رسول خدا فاطمه و علی‘ بودند.

10- نسائی (م 303 ه-.ق):

او در «خصائص امیرالمؤمنین ×» روایاتی را در این معنی آورده؛ از آن جمله است:

أخبرنا قتیبه بن سعید، وهشام بن عمّار، قالا: حدثنا

حاتم، عن بکیر ابن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبی وقاص [عن أبیه] قال: أمر معاویه سعداً، فقال: ما منعک أن

1- همان؛ ص512.
2- همان؛ ص511.

تسبّ أباتراب؟ قال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ [له] رسول الله|، فلن أسبه، لأن تكون لی واحده منهن أحب إلیّ من حمر النعم. سمعت رسول الله| یقول: «أما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه لا نبوه بعدی؟؟ وسمعته یقول فی یوم خیبر: «لأعطین الرایه رجلاً یحب الله و رسوله، ویحبه الله ورسوله» فتطاولنا لها فقال: «ادعوا لی علیّاً»، فأتی به أرمد، فبصق فی عینیه، ودفع الرایه إلیه، ولما نزلت - زاد هشام - [إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت] دعا رسول الله|علیاً وفاطمه وحسناً وحسیناً، فقال: «اللهم هؤلاءأهلی»((1))

اسناد این روایت صحیح است.

11- ابویعلی موصلی (م 307 ه-.ق):

11- ابویعلی موصلی (م 307 ه-.ق):((2))

وی نیز روایاتی در این باب آورده است:

الف) حدّثنا حوثره بن أشرس، أبوعامر، قال: أخبرنی عقبه، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمه زوجه النبی| أن رسول الله| قال لفاطمه: «إئتنی بزوجک وابنیک»،

1- خصائص أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب رضی الله عنه؛ النسائی؛ ص30، تحقیق أحمد میرین البلوشی.
2- أحمدبن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی ابن هلال التمیمی صاحب المسند الکبیر. سمع علی بن الجعد ویحیی بن معین و... حدث عنه أبوحاتم بن حبان وابوعلی النیسابوری و... کان مولده فی شوال سنه عشر ومائتین... مات سنه سبع وثلاث مائه 210- 307ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص707.

فجاءت بهم، فألقى عليهم رسول الله| كساءً كان تحتى خيبرياً أصبناه من خيبر، ثم قال: «اللهم هؤلاء آل محمد×

فاجعل صلواتک وبرکاتک علی آل محمد، کما جعلتها علی آل إبراهیم إنک حمید مجید»، قالت أم سلمه: فرفعت الکساء لأدخل معهم، فجذبه رسول الله| من یدی وقال: «إنک علی خیر»((1)).

«حسین سلیم أسد»، در تخریج احادیث مسند موصلی می گوید: «إسناده ضعیف»((2)). درست است که در اسناد، «عقبهٌ» هست، اما او عقبهْ بن عبدالله الأصمّ الرفاعی است. شیخ الاسلام او را به شماره 5217 ترجمه کرده و می گوید:

«البصری، ضعیف، من الرابعه، وربما دلّس...»((3))

«مأمون شیحا» در زیرنویس تقریب آورده است:

«قال ابن معین: لیس بثقه، قال أبوحاتم: لین الحدیث،

قال النسائی: لیس بثقه، قال أبوداود: ضعیف، قال ابن عدی: بعض أحادیثه مستقیمه...»((4))

با وجود این، باید گفت حدیث صحیح است، چرا که ترمذی و ابن جریر و ابن حنبل این روایت را از حدیث «زبید عن شهر» آورده اند.

1- مسند أبی یعلی الموصلی؛ ج6، ص248 دار القبلهْ - جدّهْ.
2- همان؛ ج12، ص344 دار المأمون للتراث - دمشق.
3- تقریب التهذیب؛ ج2، ص31.
4- همان.

نیز احمد آن را از طریق «علی بن زید عن شهر» آورده است.

زبید، ثقه و ثبت است.((1))

علی ضعیف است؛ ولی عجلی درباره وی می گوید: «کان یتشیع لا بأسه به»؛ ترمذی می گوید: «صدوق».((2))

ترمذی پس از آوردن این حدیث((3))

می گوید:

«هذا حدیث حسن صحیح وهو أحسن شی ءٍ رُوی فی هذا

الباب»((4))

«اَلبانی»((5))

نیز بر صحیح بودن این حدیث اعتراف کرده است.((6))

ب) حدثنا محمدبن إسماعیل بن أبی سمینه البصری، حدثنا محمّد بن مصعب، حدثنا الأوزاعی، عن أبی عمار شداد، عن واثله بن الأسقع قال:

أقعد النبیّ| علیاً عن یمینه وفاطمه عن یساره، وحسناً وحسیناً بین یدیه، وغطّی علیهم بثوب وقال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی، وأهل بیتی أتوا إلیک لا إلی النار»((7))

1- همان؛ ج1، ص252.
2- همان؛ ج2، ص43.
3- مضمون حدیث با حدیث موصلی یکی است و نه متن آن.
4- جامع الترمذی؛ ص598 بیت الأفکار الدولیّهْ.
5- محمد ناصرالدین بن نوح نجاتی، 1914 - 1999ه-.ق.
6- همان.
7- مسند أبی یعلی الموصلی؛ ج6، ص479 دارالقبلهْ - جدهْ.

این حدیث صحیح است؛ هرچند که در اِسناد آن «محمد بن مصعب» هست.

«ابن حجر» درباره وی می گوید:

«...بن صَدَقه القُرقُسائی... صدوق کثیر الغلط...»((1))

در زیرنویس تقریب چنین آمده است:

«قال ابن حنبل: لا بأس به، قال النسائی: ضعیف، قال الخطیب: کان کثیر الغلط لتحدیثه من حفظه، قال ابن عدی: لیس عندی بروایته بأس، قال ابن حبان: ساء حفظه»((2))

این حدیث را «ابن حبان» از طریقی آورده که محمد در آن نیست و اِسناد آن صحیح است.((3))

12- ابوجعفر طبری (م 310 ه-.ق):

او در تفسیر خود «جامع البیان عن تأویل آیات القرآن»، روایات فراوانی را آورده ودر تفسیر و معنای آیه تطهیر سخن ها رانده.((4))

1- تقریب التهذیب؛ ج2، ص217 دارالمعرفهْ.
2- همان.
3- صحیح إبن حبّان؛ ج15، ص432 مؤسسهْ الرسالهْ.
4- محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الآمُلیّ الطّبریّ أبوجعفر، صاحب التصانیف المشهوره. إستوطن بغداد وأقام بها إلی حین وفاته. وکان قد رحل فی طلب الحدیث وسمع بالعراق والشام ومصر عن خلق کثیر وحدث بأکثر مصنفاته... قال ابن خزیمه وقد نظر تفسیر محمد بن جریر: قد نظرت فیه من أوله إلی آخره، و مولد أبی جعفر بامل فی سنه أربع وعشرین مائتین، ووفاته ببغداد فی یوم السبت... سنه عشر وثلاثمائه 224 - 310ه-.ق؛ طبقات المفسّرین؛ الحافظ شمس الدین محمد بن علی بن أحمد الداوودی (م 945ه-.ق)؛ ج2، ص110. رأس المفسرین علی الاطلاق، أحد الأئمه جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه أحد من أهل عصره، فکان... عالماً بالسنن وطرقها صحیحها وسقیمها، ناسخها ومنسوخها... سمع من... أبی کریب و... وروی عنه الطبرانی و... وله التصانیف العظیمه منها: تفسیر

القرآن، وهو أجل التفاسير، لم يؤلف مثله كما ذكره العلماء قاطبه، منهم النووى فى تهذيبه...؛ طبقات المفسرين؛ أحمد بن محمد الأدنَه وى (ق11ه-.ق)؛ ص48.

او در تفسیر و تأویل و معنای واژه «رجس» می گوید:

«...یقول: إنّما یرید الله لیذهب عنکم السوء والفحشاء یا اهلِ بیت محمد ویطهّرکم من الدنس الذی یکون فی أهل المعاصی الله تطهیراً. وبنحو الذی قلنا فی ذلک قال أهل التأویل»((1))

او سپس به مرادِ از اهل بیت در این آیه پرداخته و در آغاز آنها را رسول خدا|، علی، فاطمه، حسن و حسین‘ معرفی کرده و می گوید:

«واختلف أهل التأویل فی الذین عُنو بقوله: (اهل البیت)؛ فقال بعضهم: عُنی به رسول الله|، وعلیٌّ وفاطمهُ والحسن والحسین، رضوان الله علیهم.((2))

وی برای تأیید این دیدگاه روایاتی راذکر می کند:

الف) حدّثنا((3)) محمد بن المثنی، قال: ثنا بکر بن یحیی بن

1- طبری، جامع البیان، ج22، ص5، دارالمعرفهٔ؛ و ج19، ص101، (دار هجی).
2- همان.
3- در چاپ دارالمعرفهْ، گفته: «حدثنی».

زبّان العَنَزیّ، قال: ثنا مندل عن الأعمش عن طیّه عن أبی سعید الخدریّ، قال: قال رسول الله|، «نزلت هذه الآیه فی خمسه، فیّ وفی علیّ رضی الله عنه وحسن و حسین رضی الله عنه وفاطمه رضی الله عنها؛ [انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیرا((1))].

ب) حدثنی محمد بن عُماره قال: ثنا إسماعیل بن أبان، قال: ثنا الصباح بن یحیی المرّیّ عن السدیّ عن أبی الدیلم، قال: قال علیّ بن الحسین لرجل من أهل الشام: أما قرأت فی الأحزاب [انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطیهرا]؟ قال: ولأنتم هم؟ قال: نعم((2)).

او روایات فراوان دیگری را که کمابیش، پیش از این از محدثان دیگر گفته شد، به سند خود آورده است، که مصداق های اهل بیت را رسول خدا| و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام معرفی می کنند.

اکنون ما سخن پیامبر| را در تفسیر و تأویل اهل بیت بگیریم یا سخن عکرمه و مانند عکرمه را؟

عکرمه کسی است که بنا بر گزارش «عقیلی»((3))

معتقد است:

1- همان.
2- همان؛ ص7 دار المعرفهٔ و ص106 (دار هجر).
3- ابوجعفر محمد بن عمرو بن موسی بن حماد العقیلی، صاحب کتاب الضعفاء الکبیر... قال الحافظ أبوالحسن بن سهل القطان: ابوجعفر ثقه جلیل القدر، عالم بالحدیث مقدم بالحفظ، م 322ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص833.

«إنّما أنزل الله متشابَه القرآن ليضل به»((1)). یعنی خداوند متشابهات را بدین سبب نازل کرد تا مردم را به وسیله آن گمراه کند، یا مردم بوسیله آن گمراه شوند.(؟!)

نیز از همو روایت شده که پیامبراعظم| درحال اِحرام، ازدواج کرد: «إنّ رسول الله|تزوّج وهو محرم».((2))

علی بن عبدالله بن عباس، عکرمه را «خبیث» خوانده و گفته که او بر پدرم دروغ می بندد: «فإن هذا الخبیث یکذب علی أبی»((3))

«یحیی بن سعید»((4)) او را «کذاب» می داند.((5))

«ابن سعد»((6)) در کتاب خود «الطبقات الکبری» روایت می کند که عکرمه انگشتری زرّین در دست می کرده است: «...رأیت فی ید عکرمه خاتماً من ذهب»((7)). ابن سعد همچنین گزارش می کند که به حدیث عکرمه احتجاج نمی شده.((8))

1- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج3، ص374.
2- همان.
3- همان.
4- یحیی بن سعید بن أبان بن سعید... المحدث الثقه... حدث عنه ابنه سعید بن یحیی صاحب المغازی واحمد بن حنبل... قال یحیی بن معین: ثقه... م 194ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ 1، ص325.
5- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج3، ص373.
6- محمدبن سعد، مولی بنی هاشم، مصنف الطبقات الکبیر والصغیر ومصنف التاریخ، ویعرف بکاتب الواقعدی م230ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص425.
7- ج5، ص292.
8- همان، ص293، «ولیس یُحتجّ بحدیثه ویتکلّم الناس فیه».

نیز بنا بر گزارش های رسیده، او بر دیدگاه خوارج بوده و این را بر عبدالله بن عباس هم بسته:

«وکان عکرمه یری رأی الخوارج، وادعی علی عبدالله بن عباس أنه کان یری رأی الخوارج»((1)).

مالک، عکرمه را ثقه نمی دانسته و دستورداده بود که از او چیزی گرفته نشود:((2))

«وکان مالک لایری عکرمه ثقه، ویأمر أن لایؤخذ عنه»((3)).

ذهبی در میزان انحرافات عقیدتی عکرمه سخن رانده و گفته است: مسلم حدیث او را نپذیرفته و مالک از او روی گردان بوده:

«...تُکلّم فیه لرأیه لالحفظه، فاتّهم برأی الخوارج. وقد وثقه جماعه واعتمده البخاری وأما مسلم فتجنّبه، وروی له قلیلاً متروفاً بغیره، وأعرض عنه مالک...».((4))

ذهبی نیز در تذکره درباره او می گوید:

«...وقد تکلم فیه بانه علی رأی الخوارج ومن ثَمّ أعرض

1- مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر؛ ابن منظور؛ ج17، ص144.
2- مراد، حدیث است.
3- همان؛ ص151.
4- ج3، ص193 دارالمعرفهٔ.

عنه المالک الامام ومسلم»((1))

آری عکرمه می گوید که آیه تطهیر درخصوص زنان پیامبر نازل شده است؛ این رأی شخص اوست و بیانگر کینه و عداوت وی با اهل بیت علیهم السلام است.

13- ابن حبان (م 354 ه-.ق):

13- ابن حبان (م 354 ه-.ق):((2))

روایت او این چنین است:

«أخبرنا عبدالله بن محمد بن سَلْم، حدّثنا عبدالرحم بن إبراهیم، حدّثنا الولید بن مسلم، وعمر بن عبدالواحد، قالا: حدّثنا الأوزاعیّ، عن شداد أبی عمار عن واثله بن الأسقع قال: سألت عن علیّ فی منزله، فقیل لی: ذهب یأتی برسول الله|، إذ جاء، فدخل رسول الله|، ودخلت، فجلس رسول الله|علی الفراش، وأجلس فاطمه عن یمینه وعلیاً عن یساره، وحسناً وحسیناً بین یدیه وقال: [إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیرا]، اللهم هؤلاء أهلی، قال واثله: فقلت من ناحیه البیت: وأنا یا رسول الله من أهلک؟ قال: «وأنت من أهلی»، قال واثله: إنها لَمِن أرجی ما أرتجی.((3))

1- ج1، ص96.
2- ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان... التمیمی البستی، ...صنف المسند الصحیح... قال الخطیب: کان ثقه بنیلاً فهما...، تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص920.
3- صحیح إبن حبان؛ ج15، ص432 مؤسسهْ الرسالهْ.

إسناد صحیح است. روایت هم صحیح است؛ مگر آنکه به آن افزوده شده، و آن بخش پایانی آن است.

واثله چه ویژگی ای دارد که از اهل بیت پیامبر شود؟ چگونه است پیامبر به زنان خود می گوید شما داخل در اهل بیت نیستید((1)) و به واثله می گوید: تو از اهل منی؟

مگر آنکه گفته شود پیامبر از روی استفهام به او پاسخ داده باشد؛ یعنی فرموده باشد: تو از اهل منی؟ تو کیستی که از اهل من باشی؟ این چه گستاخی است در تو، که خود را مشمول آیه می خوانی؟

نکته دیگر اینکه در روایت، واژه ای حذف شده، و آن «بیت» است. در چاپ کهن تر صحیح ابن حبان آمده که پیامبر فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بیتی»((2))

پیامبر - اگر فرموده باشند - به واثله فرمود: «وانت من أهلی»، و نفرمود: «وأنت من أهل بیتی»، و انسان زیرک فرق این دو را می داند.

آری یاران پیامبر| و همه آنانی که به درستی به او ایمان آورده اند اهل اویند، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «ملة أبیکم ابراهیم»؟ پیامبر| نیز پدر روحانی همه امت اسلام است.

«ابن منظور» در لسان العرب می گوید:

«أهل کل نبیّ: أمّته»((3))

1- همان گونه که گذشت.
2- نک: صحیح ابن حبان؛ ج9، ص61 دارالفکر.
3- ج1، ص253 (دار إحیاء التراث العربی - مؤسسهٔ التاریخ العربی).

دیگر آنکه بنا بر گزارش های رسیده، او آخرین فرد از اصحاب است که در دمشق از دنیا رفت. «ابن حجر» می گوید:

«...وقال سعید بن بشیر عن قتاده، کان آخر الصحابه موتاً بدمشق...»((1))

نیز می گوید:

«مات بدمشق فی خلافه عبدالملک... سنه ثلاث وثمانین (83 ه-.ق) وهو ابن مائه وخمس سنین...»((2))

او عمری را در شام و در مرکز خلافت اموی مروانی گذرانده و گویا زرد و سفید و زر وسیم دستگاه خلافت نیز به او رسیده بود.

به هرحال، آنچه روشن است این است که حتی اگر پیامبر| به واثله فرموده باشد تو نیز از اهل منی، او مشمول «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...» نمی شود. پیامبر عایشه، زینب و ام سلمه را از داخل شدن در اهل بیت به معنای اصطلاحی و آیه ای آن باز داشت، آن هم پس از درخواست آنها برای داخل شدن در معنای آیه، پس چگونه است که پیامبر واثله را داخل در اهل خود، آن هم به معنای مورد نظر آیه و پیامبر، می داند؟

گذشته از همه اینها، اساساً اینکه پیامبر|خود و علی و فاطمه و حسن و

1- تهذیب التهذیب؛ ج11، ص101 دار صادر.
2- همان.

حسین علیهم السلام را زیر پوششی قرار داده و سپس درباره آنها دعا می کند و آنها را به عنوان اهل بیت می خواند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده، خود، این معنا را می رساند که ایشان این کار را از آن رو کردند تا سایر مردان و زنان را جدا کنند، و گویا حکمت زیر پوشش

رفتن نیز همین بوده است. آری! این همان چیزی است که علامه شرف الدین رحمه الله تعالی به زیباترین و شیواترین بیان گفته است؛ آنجا که می نویسد:

«...ثمّ غشاهم ونفسه بذلک الکساء، تمییزاً لهم عن سائر الأبناء والأنفس والنساء، فلما انفردوا تحته عن کافه أُسرته، واحتجبوا به عن بقیه أُمته، بلغهم الآیه وهم علی تلک الحال، حرصاً علی أن «یطمع بمشارکتهم فیها أحد من الصحابه والآل. فقال - مخاطباً لهم وهم معه فی معزل عن کافه الناس - : «إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»فأزاح| بحجبهم فی کسائه حینئذ حجب الریب، وهتک سدف الشبهات، فبرح الخفاء بحکمه البالغه،وسطعت أشعه الظهور ببلاغه المبین، والحمد لله رب العالمین»((1))

در پایان لازم به یادآوری است که «ابن ابی حاتم» در تفسیر خود روایت واثله را آورده و در آن خبری از ورود و دخول واثله

1- الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء؛ العلامهْ عبدالحسین شرف الدین؛ ص15 به خواننده گرامی پیشنهاد می شود این کتاب را حتماً بخواند.

در اهل پیامبر نیست.((1))

14- ابن ابی حاتم رازی (م 327 ه-.ق):

14- ابن ابی حاتم رازی (م 327 ه-.ق):((2))

او نیز در تفسیر خود روایات زیادی را در این معنا آورده است؛ از جمله روایت ابوسعید خدری(رضی الله عنه) راکه پیش از این به نقل از طبری یادآوری شد که پیامبر فرمود:

نزلت هذه الآیه فی خمسه: فیّ وفی علی وفاطمه وحسن وحسین {إنما یریدالله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}.

او روایتی را نیز به نقل از عایشه آورده که در آن نیامده که عایشه خواستار دخول در اهل بیت باشد.

او در پایان روایتی که راوی آن ام سلمه است، می گوید:

«...فأدخلت رأسی فی الستر تطهیراً، فقلت: یا رسول الله، وأنا معکم؟ فقال: إنکِ إلی خیر، مرتین».

همچنین در پایانِ روایتی، از امام حسن × روایت می کند که فرمودند:

«...یا أهل العراق! إتقوا الله فینا فإنا أمراؤکم وضیفانکم،

1- تفسیر القرآن العظیم؛ ج9، ص3132.
2-) أبو محمد عبدالرحمن ابن أبی حاتم، محمد بن إدریس بن المنذر التمیمی الحنظلی الرازی... کتابه فی التفسیر عده مجلدات... تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص829.

ونحن أهل البيت الذی قال الله: {إنما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}»((1))

15- طبرانی (م 360 ه-.ق):

سلیمان بن احمد طبرانی نیز روایات فراوانی را در این باب آورده است:

الف - به سند خود از ابوسعید خدری از ام سلمهْ: ...((2))

ب - به سند خود از عبدالله بن زمعهْ از ام سلمهْ: ...((3))

ج - به سند خود از شهر بن حوشب از ام سلمهْ: ...((4))

...فرفعت الکساء لأدخل معهم، فجذبه من یدی وقال: «إنکِ علی خیرٍ»((5))

د - نیز به سند خود از شهر از ام سلمهْ:

أن رسول الله| قال لفاطمه: «ائتینی بزوجک وابنیکِ»، فجاءت بهم، فألقی علیهم رسول الله| کساء ثم قال: «اللهمّ هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتِک وبرکاتک علی آل محمد کما جعلتها علی إبراهیم إنک حمید مجید»((6))

1- تفسیر القرآن العظیم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعین؛ ج9، صص 3131- 3133.
2- المعجم الکبیر؛ ج3، ص52 حدیث شماره 2662.
3- همان، ص53.
4- همان، ص53.
5-) همان، ص53.
6- همان، ص53.

ه- - در روایات دیگری از ام سلمهْ، در پایان می خوانیم:

...فأدخلت رأسی البیت فقلت: یا رسول الله وأنا معکم؟ قال: «أنت علی خیر» مرتین.((1))

از این روایت روشن می شود که گویا در هنگام نزول آیه، اساساً ام سلمه (رضی الله عنها) در خانه نبوده است.

و - در حدیثی دیگر ام سلمهْ می گوید:

...وأنا معهم یا رسول الله؟ قال: «أنت زوج النبی، وإلی - او علی - خیر»((2)).

ز - به سند خود از عطاء بن یسار از ام سلمهْ: ...((3)).

ح - به سند خود از عمر بن أبی سلمهْ:

نزلت هذه الآیه علی رسول الله| وهو فی بیت ام سلمه {إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}. فدعا الحسن والحسین... ، فقالت أم سلمه: وأنا معهم یا رسول الله؟ فقال: «وأنتِ مکانکِ وأنتِ علی خیرٍ»((4))

1- همان، ص54 حدیث شماره 2666.
2- همان، ص55 حدیث شماره 2667.
3- همان، ج23، ص286 حدیث شماره 627.
4- همان، ج9، ص25 حدیث شماره 8295.

ط - از ام سلمه روایت می کند:

...ثم قال: «اللهم هؤلاءعترتی وأهلی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً»، فقالت أم سلمه: وأنا من أهل بیتک؟ فقال: «وأنتِ إلی خیر»((1))

طبرانی در «اوسط» می نویسد:

از شهر از ام سلمه((2))؛ و نیز به سند خود از ابوهریره از ام سلمه. در پایان این روایت آمده است:

...فقال: «اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، ثلاث مرّات»((3)).

در «صغیر» نیز روایت کرده؛ در پایان روایتی از ام سلمه آمده است:

...فلما اجتمعوا عنده، قال لهم: «هؤلاء حامیتی وأهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً»((4)).

1- همان، ج23، ص396 حدیث شماره 947.
2- المعجم الاوسط؛ ج3، ص136 حدیث شماره 2281.
3- الروض الدانی إلی المعجم الصغیر للطبرانی؛ ج1، ص120.
4- همان.

16- ابوبکر شافعی (م 354 ه-.ق):

16- ابوبکر شافعی (م 354 ه-.ق):((1))

وی روایت کرده و می گوید:

حدّثنی إسحاق بن الحسن بن میمون الحربی، ثنا أبوغسان، ثنا فضیل عن عطیه عن أبی سعید الخدری عن أم سلمه قالت: نزلت هذه الآیه فی بیتی: {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً}، قلت: یا رسول الله! ألست من أهل البیت؟ قال: إنک إلی خیر، إنک من أزواج رسول الله. قالت: وأهل البیت، رسول الله| وعلی

وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام ((2)).

17- طحاوی (م 321 ه-.ق):

17- طحاوی (م 321 ه-.ق):((3))

وی می گوید:

حدّثنا الربیع المرادی، حدّثنا أسد بن موسی، حدّثنا حاتم بن إسماعیل، حدّثنا بُکیر بن مسمار، عن عامر بن

1- أبوبکر الشافعی، محمد بن عبدالله بن إبراهیم بن عبدویه البغدادی الشافعی البزار. مولده.. سنته 260ه-.ق... حدث عنه الدارقطنی و... مات فی... سنه (354ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص880.
2- کتاب الفوائد، الشهیر ب الغیلانیات؛ ص264.
3- أبوجعفر أحمدبن محمدبن سلامه... المصری الحنفی، وطحا من قری مصر،... روی عنه... والطبرانی، ...قال ابن یونس: ولد سنه 237 ه-.ق صنف: ... وکتاب معانی الآثار... مات فی سنه (321ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص808.

سعد، عن أبیه، قال: لما نزلت هذه الآیه((1))، دعا رسول الله| علیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً علیهم السلام ، فقال: «اللهمّ هؤلاء أهلی».

او پس از نقل این حدیث می گوید:

«ففی هذا الحدیث أن المرادین بما فی هذه الآیه هم رسول الله| وعلی وفاطمه وحسن وحسین»((2)).

حدیث صحیح است.

او روایت دیگری را از ام سلمه نقل کرده، که ام سلمه در پایان حدیث می گوید:

فقلت: یا رسول الله| فتُدخلنی معهم، قال: «أنتِ من أهلی»((3))

از این روایت و سیاق آن به خوبی روشن می شود که مراد از اهل در اینجا به معنای زوجیّت است و نه اینکه ام سلمه داخل در اهل بیتی باشد که خداوند در آیه آن را اراده کرده است؛ چون اگر او را شامل می شد اجازه ورود در زیر کساء به او داده می شد. همچنین باید گفت اسناد این روایت ضعیف است، چون در سند «خالد بن مخلد قطوانی» و

«موسی بن یعقوب زمعی» به چشم می خورند((4)).

1- یعنی آیه تطهیر.
2- شرح مشکل الآثار؛ الطحاوی؛ ج2، ص235.
3- همان؛ ص237.
4- نک: تقریب التهذیب؛ ج1، ص216 و ج2، ص294.

او همچنین روایت دیگری را به سند خود از ام سلمه آورده که می گوید:

نزلت هذه الآیه فی بیتی: «إنما یرید...» یعنی فی سبعه: جبریل ومیکائیل و رسول الله| وعلی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام ، وأنا علی باب البیت، فقلت: یا رسول الله! ألست من أهل البیت، قال: «إنکِ من أزواج النبی ×» وما قال: إنکِ من أهل البیت((1)).

«شعیب الأرنؤوط» در زیر نویس این حدیث می گوید که اسناد آن ضعیف است و بی جهت چنین نسبتی داده است؛ زیرا روایت صحیح است. البته او ضعف یکی از راویان این روایت را بهانه کرده که نامش «مُخَوَّل» است.

شیخ الاسلام در تقریب درباره او می گوید:

«ثقهْ»((2)).

در پاورقی ترجمه «مخول» می خوانیم:

«قال ابن معین: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال أبوحاتم: یکتب حدیثه، قال العجلی: ثقه، ذکره ابن حبّان فی الثقات»((3))

او بر این همه توثیق چشم بسته و تنها جرح عقیلی را بهانه کرده (؟!) الغریق یتشبث بکل حشیش. او همچنین درباره «عمرهْ بنت أفعی»، که یکی دیگر از

1- شرح مشکل الآثار؛ ج2، ص239.
2- ج2، ص243.
3- همان؛ زیرنویس.

رجال((1))

سند است خرده گرفته و می گوید:

«... لم یرو عنها غیر عمار الدُهنی، ولم یوثقها غیر ابن حبان»((2)).

باید پرسید آیا اینکه جز عمار از او روایت نکرده یا اینکه تنها ابن حبان او را توثیق کرده، برای عمرهْ جرح است؟

و اما اگر سخن روی عمار است، او نیز ثقه است. شیخ الاسلام می گوید:

«عمار بن معاویه الدُّهنی... صدوق یتشیع...»((3))

در زیرنویس ترجمه او می خوانیم:

«قال أحمد: ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال أبوحاتم: ثقه، قال النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((4))

وکم من عائبٍ قولاً صحیحاً وآفته من الفهم السقیمِ((5))

در پایان باید گفت که طحاوی سخن جالبی درباره اینکه مراد از اهل بیت در آیه شریفه کیانند، رانده که خواندنی است((6)).

1- به معنای اصطلاحی آن، وگرنه او از نساء است.
2- کتاب الثقات؛ إبن حبان؛ ج5، ص288: «عمره بنت الشافع، تروی عن أم سلمه، روی عنها عمار الدهنی».
3- تقریب التهذیب؛ ج2، ص54.
4- همان.
5- متنبّی.
6- نک: شرح مشکل الآثار؛ ج2، صص 246- 248.

18- ابن سعد (م 230 ه-.ق):

روایت کرده، می گوید:

أخبرنا يزيد بن هارون، قال: أخبرنا العوام بن حوشب، عن هلال بن يساف، قال: سمعت الحسن بن على وهو يخطب وهو يقول: يا أهل الكوفه، اتقوا الله فينا، فإنا أمراؤكم وإنا أضيافكم، ونحن أهل البيت الذين قال الله: {إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً}، قال: فما رأيت يوماً قط أكثر باكياً من يومئذ.((1))

19- ابن حيّان (م 369 ه-.ق):

19- ابن حيّان (م 369 ه-.ق):((2))

به سند خود از ابوسعيد خدرى روايت مى كند كه:

عن النبى| حين نزلت: «وأمر أهلک بالصلوه واصطبر عليها»،((3)) كان يجىء نبى الله| إلى باب علىّ صلاه الغداه ثمانيه أشهر يقول: «الصلاه - رحمكم الله - {انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهّركم تطهيراً}((4))

1- كتاب الطبقات الكبير؛ ج6، ص380.
2- ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر ابن حيّان الأنصارى... قال ابن مردويه: ثقه مأمون... قال ابوبكر الخطيب: كان حافظاً ثبتاً متقناً 274 - 369ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج3، ص945.
3- طه / 132.
4- طبقات المحدثين باصبهان والواردين عليها؛ ج4، ص149.

20- حاکم نیشابوری (م 405 ه-.ق):

ابوعبدالله در «کتاب التفسیر» مستدرک خود ذیل عنوان «تفسیر سورهْ الاحزاب» روایاتی

را ذکر کرده؛ از آن جمله است:

الف - به سند خود از ام سلمه:

«...انّها قالت: فی بیتی نزلت هذه الآیه {انما یرید الله... }، قالت: فأرسل رسول الله| إلی علی وفاطمه والحسن والحسین رضوان الله علیهم اجمعین، فقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی. قالت ام سلمه یا رسول الله ما أنا من أهل البیت؟ قال: إنکِ أهلی خیر وهؤلاء أهل بیتی، اللهم أهلی أحق»

نیشابوری در پایان این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه»((1))

ابو عبدالله ذهبی در ذیل این روایت شریفه می گوید: «سمعه الولید بن مزید من الاوزاهی»((2))

ب - حدیث دیگری را به سند خود از «واثله» نقل کرده، و در پایان می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»((3))

1- المستدرک علی الصحیحین؛ ج2، ص416 دارالمعرفه.
2- همان.
3- همان.

باید گفت: در این روایت ذکری از اینکه واثله داخل در اهل پیامبر باشد درمیان نیست. او همچنین در کتاب «معرفهْ الصحابه» از کتاب مستدرک می گوید:

ج - «أخبرنی جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی ببغداد، ثنا موسی بن هارون، ثنا قتیبه بن سعید، ثنا حاتم بن اسمعیل، عن بکیربن مسمار، عن عامربن سعد عن أبیه، قال: لما نزلت هذه الآیه: {ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسناوانفسکم}، دعا رسول الله| علیّا وفاطمه وحسنا وحسینا رضی الله عنهم فقال: اللهم هؤلاء أهلی»

سپس می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه»((1))

د - کتب إلی أبو اسمعیل محمد بن النحوی بذکر أنّ الحسن بن عرفه حدثهم، قال حدثنی علی بن ثابت الجزدی، ثنا بکیر بن مسمار مولی عامر بن سعد، سمعت عامر بن سعد یقول، قال سعد: نزل علی رسول الله| الوحی، فأدخل علیّا وفاطمه وابنیهما تحت ثوبه ثم قال: «اللهم هؤلاء اهلی وأهل بیتی»((2))

1- همان؛ ج3، ص150.
2- همان؛ ص147.

مصداق اهل بیت از نظر علمای دیگر اهل تسنن

در اینجا به ذکر روایاتی که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر را روشن می سازند بسنده می کنم و از سده چهارم هجری فراتر نمی رویم، چرا که کتاب های نوشته شده تا پایان سده چهارم در دانش حدیث دارای ویژگی هایی هستند که بر اهل فن پوشیده نیست.

دیگر آنکه در کتابهای دیگری که پس از این سده تا سده چهاردهم نگاشته شده اند، نگارندگان، بیشتر همین احادیثی را که پیش از این ذکر شد، با سند خود و یا بدون سند و به صورت نقل از کتاب های دیگر، آورده اند. البته نباید از آنها غافل بود؛ از این رو به شماری از آنها همراه با شماره جلد وبرگه و نیز چاپ آنها پرداخته می شود؛ خواننده گرامی با روی آوردن به این مصادر، روایاتی را که مرادِ از اهل بیت در آیه تطهیر را پیامبر| و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می دانند، خواهد دید:

1- الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی)((1))،

(م 427 ه-.ق)، ج 8، صص 42- 44، دار إحیاء التراث العربی - بیروت.

1- أبو اسحاق أحمد بن محمّد بن إبراهیم النیسابوری... المفسر؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص109 در تذکره، ترجمه ای برای او نیامده، بلکه در ذیل ترجمه «حمزهْ بن یوسف»، یادی از او شده.

2- النکت والعیون (تفسیر الماوردی)((1))

(م 450 ه-.ق)، ج 4، ص 401، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

3- السنن الکبری، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی((2)) (م 458 ه-.ق). ج 7، ص 63،دارالمعرفهْ - بیروت.

4- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی((3))

(م 463 ه-.ق)، ج 10، ص 277، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

نیز نگاه کنید: «زوائد التاریخ بغداد علی الکتب الستّهْ»، ج 6، ص 616، حدیث شماره 1357، دارالقلم - دمشق.

5- الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، الواحدی النیسابوری((4)) (م 468 ه-.ق)، ج 3،ص 470، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

1- أبوالحسن علی بن محمد بن الحبیب الماوردی البصری 364 - 450ه-.ق؛ نک: مقدمه تفسیر ماوردی، 4 ج1، ص9.
2-) ابوبکر احمد بن الحسین بن علی ابن موسی الخسروجردی البیهقی... سمع... وابا عبدالله الحاکم... وابا عبدالرحمن السلمی... عن امام الحرمین أبی المعالی قال: ما من شافعی إلا وللشافعی علیه منّه إلا ابابکر البیهقی فان له المنه علی الشافعی لتصانیفه فی نصره مذهبه... 384 - 458 ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج3، ص1132.
3- محدث الشام والعراق، أبوبکر أحمدبن علی بن ثابت بن أحمد بن مهدی البغدادی... قال ابن ماکولا: ...ولم یکن للبغدادیین بعد الدارقطنی مثله... 392 - 463ه-.ق؛ همان؛ ص1135 (ابن قایماز خیلی به ترجمه ابوبکر پرداخته؛ بیش از ده صفحه).
4- أبوالحسن علی بن أحمدبن محمدبن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، صاحب التفسیر وإمام علماء التأویل... وأصله من ساؤه... سمع من: ... حدّث عنه: ... صنّف التفاسیر الثلاثه: «البسیط» و«الوسیط» و«الوجیز»... ولأبی الحسن کتاب «أسباب النزول»... مات بنیسابور... سنه 468. سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج18، ص339.

6- شواهد التنزيل، الحاكم الحسكانى((1))

(م 490 ه-.ق)، ج 2، صص 10 - 92، مؤسسهٔ الأعلمى للمطبوعات - بيروت.

او ده ها روايت را در اين باب ذكر كرده است. اگر كسى اسانيد او را ببيند و بخواند، شگفت زده خواهد شد.

7- شرح السنه، الحسين بن مسعود البغوى((2))(م 516 ه-.ق)، ج 7، صص 203 - 206، دارالكتب العلميهٔ - بيروت.

8- تفسير البغى (معالم التنزيل)، م 516 ه-.ق ، ج 3، ص 529، دارالمعرفهٔ - بيروت.

9- المناقب، الخوارزمى((3)) (م568 ه-.ق) صص60-63، مؤسسهٔ النشر الإسلامى - قم.

10- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر (م 571 ه-.ق)، ج13، ص206، ج14، صص 138 و 139 و 143، ج 26، ص 321، دارالفكر - بيروت.

11- الأحكام الشرعيه الكبرى، الإشبيلى((4)) (م 581 ه-.ق)، ج 4، صص 378 و 395، مكتبهٔ الرشد - الرياض.

1- القاضى المحدّث، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله بن أحمد... بن حسكان القرشى العامرى النيسابورى الحنفى الحاكم ويعرف بابان الجذاء [الحافظ]، شيخ متقن ذو عنايه تامه بعلم الحديث... حدث عن... وابى عبدالله الحاكم... وقد توفى بعد 470ه-.ق...؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبى؛ ج3، ص1200.
2- محى السنّه ابومحمّد... الشافعى... ويلقبونه أيضاً ركن الدين... توفى محيى السنه بمدينه مرو... 516ه-.ق؛ همان؛ ج4، ص1257.
3- الموفق بن أحمد بن محمد المكّى الخوارزمى.
4- عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله... أبومحمد الازدى الاشبيلى ويعرف أيضاً بابن الخراط 510- 581ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبى؛ ج4، ص1350.

12- زاد المسير فى علم التفسير، ابن الجوزى (م 597 ه-.ق)، ج 6، ص 198، دارالفكر - بيروت.

13- تفسير الفخر الرازى (التفسير الكبيريا مفاتيح الغيب)، محمد بن عمر([1])

(م 604 ه-.ق)، ج 8، ص 89، ج 25، ص 210، دارالفكر - بيروت.

14- جامع الأصول من أحاديث الرسول، ابن الأثير الجزرى (مبارک بن محمد)([2])،

(م 606 ه-.ق)، ج 9، ص 470، ج 10، ص 101، مؤسسةٌ التاريخ العربى و دار إحياء التراث العربى - بيروت.

15- مطالب السؤول فى مناقب آل الرسول، أبوسالم كمال الدين محمد بن طلحهْ القرشى العدوى النصيبى الشافعى (م 652 ه-.ق)، صص 49-50، مؤسسةٌ البلاغ - بيروت.

16- تذكره الخواص، يوسف بن فرغلى (سبط ابن الجوزى)، م 654 ه-.ق ، صص 23- 24، مؤسسةٌ أهل البيت - بيروت.

17- كفايه الطالب فى مناقب على ابن ابى طالب×، محمد بن يوسف الگنجى الشافعى (كشته شده به سال 658 ه-.ق)، ص 54، المطبعهْ الحيدريهْ - النجف.

1- بن الحسين بن الحسن بن على التميمى البكرى الطبرى... الفقيه الشافعى، ابوعبدالله. 544 - 604ه-؛ نک: مقدمه تفسير فخر رازى؛ ج1، ص3.
2- مجدالدين أبوالسعادات... الشيبانى... الموصلى 544 - 606ه-.ق؛ سير أعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج21، ص488.

18- کتاب المیسّر فی شرح مصابیح السنه، النوربشتی((1))

(م 661 ه-.ق)، ج 4، ص1331، مکتبه نزار مصطفی الباز - مکهْ المکرمهْ.

19- الجامع لأحکام القرآن، محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی((2))

(م 671 ه-.ق)، ج 14، ص 119، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

20- تفسیر البیضاوی (عبدالله بن عمر)((3))،

(م 685 ه-.ق)، ج 3، ص 382، مؤسسهْ الأعلمی

للمطبوعات - بیروت.

نیز نگاه کنید به: «حاشیهْ محیی الدین شیخ زاده((4))

علی تفسیر البیضاوی»، ج 6، ص 635، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

21- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین الطبری((5))

(م 694 ه-.ق)، صص 55- 63 (الباب السادس: فی بیان أن فاطمهْ وعلیّاً والحسن والحسین هم المشار إلیهم فی قوله «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت...»).ص157، مکتبهْ الصحابهْ - جدّهْ.

1- الامام ابوعبدالله فضل الله بن حسن بن حسین النوربشتی الشافعی؛ نک: مقدمه کتاب المیسّر؛ ج1، ص25.
2- أبوعبدالله محمد بن أحمد بن أبیبکر بن فرْح الأنصاری الخزرجی الأندلسی القرطبی؛ نک: مقدمه تفسیر قرطبی الجامع لأحکام القرآن؛ ج1.
3- أنوار التنزیل وأسرار التأویل فی التفسیر لناصرالدین أبی سعید عبدالله بن عمر البیضاوی الشافعی المتوفی بتبریز سنه 692ه-.ق؛ کشف الظنون؛ حاجی خلیفهْ؛ ج1، ص197 (دارالفکر).
4- م 951ه-.ق.
5- محب الدین أبوالعباس أحمد بن عبدالله بن محمد بن أبیبکر الطبری... الشافعی... 615- 694ه-.ق؛ تاریخ الإسلام؛ الذهبی؛ ج52، ص211 وتذکره

الحفاظ؛ ج4، ص1474.

22- الرياض النضره فى مناقب العشره، محب الدين الطبرى (م 694 ه-.ق)، ج3، صص 130- 131 (ذكر اختصاصه بأنه((1)) وزوجته وابنيه أهل البيت)، دارالمعرفهْ - بيروت.

23- فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد الجوينى الخراسانى.((2))

24- تفسير البحر المحيط، ابوحيان الأندلسى((3))

(م 745 ه-.ق)، ج7، ص224، دارالكتب العلميهْ - بيروت.

25- جلاء الأفهام، ابن قيم الجوزيّه((4)) (م 751 ه-.ق)، ص 248، دار عالم الفوائد - مكهْ.

26- البدايه والنهايه، أبوالفداء (ابن كثير)((5))،

(م 774 ه-.ق)، ج5، ص304، ج6، ص 264، ج7، ص321، ج8، ص194، دارالحديث -

القاهرهْ.

27- تفسير القرآن العظيم، ابن كثير الدمشقى (م 774 ه-.ق)، ج6، صص 365- 370، دارالكتب العلميهْ - بيروت.

1- ضمير به حضرت على × بر مى گردد.
2- صدرالدين... وكان شديد الاعتناء بالروايه وتحصيل الاجزاء... [...ديناً، صالحاً...] على يده أسلم غازان الملک، مات سنه 722ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج4، ص1505 (او شيخ ذهبى است).
3- محمدبن يوسف بن على بن يوسف بن حيان النفزى الأندلسى... الشافعى 654 - 745ه-.ق؛ نک: مقدمه تفسير البحر المحيط؛ ج1، ص27.
4- الامام أبوعبدالله محمد بن أبيبكر بن أيوب ابن قيّم الجوزيه 691- 751ه-.ق.
5- إسماعيل بن عمر بن كثير... البصروى... الشافعى 700- 774ه-.ق؛ نک: مقدمه البدايه والنهايه؛ ج1، ص7- م دارالمعرفهْ.

او روایات زیادی را در این معنی آورده است؛ اما امانت را رعایت نکرده است.

28- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهیثمی((1))

(م807 ه-.ق)، ج9، صص262- 264، دارالفکر - بیروت.

29- الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، علی بن محمد المالکی (ابن الصباغ)، (م 855 ه-.ق)، ج 1، صص 113- 140، دارالحدیث - قم.

30- جواهر المصائب، الباعونی((2))

(م 871 ه-.ق)، ج 1، ص 171، مجمع إحیاء الثقافهٌ الإسلامیهْ - قم.

31- الأجوبه المرضیه، السخاوی((3)) (م 902 ه-.ق)، ج 2، ص 419، دارالرایهْ، الریاض.

32- الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبدالرحمن السیوطی (م911 ه-.ق)، ج12، صص36- 44، مرکز هجر - القاهره، او در آوردن احادیث کوتاهی نکرده است.

33- الأئمه الاثناعشر، شمس الدین محمد بن طولون (مورخ دمشق)، م 953 ه-.ق ، ص 53، منشورات الشریف الرضی - قم.

34- الصواعق المحرقه، أحمد بن محمد ابن حجر الهیثمی (م 973 ه-.ق)، ج2، صص 421- 428، مؤسسهْ الرسالهْ - بیروت.

1- نورالدین أبوالحسن علیّ بن أبی بکر بن سلیمان.. القاهری الشافعی الحافظ، 735- 807 ه-.ق؛ نک: مقدمه مجمع الزوائد؛ ج1، ص35.
2- شمس الدین أبوالبرکات محمد بن أحمد الدمشقی الشافعی.
3- الحافظ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد... الشافعی 831- 902؛ نک: مقدمه الأجوبه المرضیه؛ ج1، ص25 م.

35- کنزالعمال، المتقی الهندی([1])

(م 975 ه-.ق)، ج 13، صص 258- 259 و صص 275- 278، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

36- نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البیت الأطهار، الحافظ محمد بن معتمدخان البدخشانی الحارثی (م پس از 1126 ه-.ق)، ص 32 و صص 48- 49، شرکهْ الکتبی - بیروت.

37- نورالأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، الشیخ مؤمن الشبلنجی (ق13 ه-.ق)، صص 224- 226، منشورات الشریف الرضی - قم.

38- ینابیع المودّه لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م 1294 ه-.ق)، ج1، ص111 و صص 319- 323؛ ج2، صص 41، 59، 119، 221؛ 224، 226، 323 و423؛ ج 3، ص 364 و 368؛ دارالأسوهٌ للطباعهٌ والنشر - قم، تهران.

39- تفسیر المراغی (أحمد مصطفی المراغی)، (ق 14 ه-.ق)، ج 22، ص 7؛ دار إحیاء التراث العربی - بیروت.

40- التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول، منصورعلی ناصف (ق 14 ه-.ق)، ج 3، صص 347- 350 (الفصل الرابع: فی مناقب أهل البیت علیهم السلام)؛ دارالفکر - بیروت.

یادآور می شود که نگارنده به یک یکِ همه منابع و مصادری که اشاره شد، مراجعه کرده و مجلدات و صفحات آنها را بررسی کرده است؛ از این رو خواننده گرامی می تواند به شماره مجلدات و برگ ها، اطمینان کامل داشته باشد و در صورت نیاز از آنها بهره ببرد.

1- الشیخ الامام العالم الکبیر المحدّث علی بن حسام الدین 885- 975ه-.ق؛ نک: مقدمه کنزالعمال؛ ج1، ص4.

باید گفت: اینها همه تنها بخشی از نوشته هایی است که خواننده با روی آوردن به آنها، احادیثی را در این معنی خواهد دید.

نگارنده خود ده ها کتاب دیگر می شناسد که به دلیل اختصار از آنها یاد نشد.

ائمه اطهار(ع) از اهل بیت هستند

بر پایه روایاتی که تاکنون به آن ها اشاره شد، روشن شد که مراد پروردگار از واژه «اهل بیت علیهم السلام » در آیه تطهیر، پیامبر اسلام، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و با توجه به روایاتی که از امام چهارم شیعیان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به آنها اشاره شد، ایشان هم داخل در مفهوم و مراداهل بیت در آیه تطهیرند. منظور ما نیز در این پژوهش که بررسی آماری روایات فضائل اهل بیت در کتاب ها ستّه است، همین بزرگوارانند: ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام ، پیامبر اسلام| و دختر گرامی ایشان فاطمه÷.

هرچند که بیشتر کار با موضوعیت فضائل علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام دنبال می شود؛ چرا که اساساً روایاتی که در مجامع حدیثی عامّه درباره فضائل افراد آمده است از صحابه فراتر نمی رود.

با وجود این روایات دیگری نیز در فضیلت اهل بیت به شیوه عام آمده است که از این روایات با توجه به روایات دیگری که به آنها اشاره خواهد شد، روشن می شود که واژه «اهل بیت» در این روایات، سایر ائمه ی اهل بیت یعنی امام ششم تا دوازدهم را نیز شامل می شود. گذشته از آنکه درباره امام دوازدهم یعنی مهدی موعود×، صراحتاً روایاتی در صحاح و سایر کتاب های دست اوّل حدیثی آمده

که می توان آنها را از فضائل حضرتش دانست. برای نمونه ترمذی به سند خود از عبدالله((1))

روایت کرده و می گوید:

«قال رسول الله|: لا تذهب الدنیا حتی یملک العربَ رجل من أهل بیتی یواطی ء اسمه اسمی». (حسن صحیح)((2))

نیز احمد حنبل در مسند به نقل از عبدالله بن مسعود می گوید:

«عن النبی|: لا تقوم الساعه حتی یلی رجل من أهل بیتی یواطی ء إسمه إسمی»((3))

یا این روایت که می فرماید:

«المهدی - منا أهل البیت یصلحه الله فی لیله»((4))

به دیگر سخن و نیز بهتر و روشن تر اینکه، ما، در مجامع حدیثی عامّه، روایاتی را می بینیم که در آنها نام کسی برده نشده، ولی واژه ای به کار رفته که کسانی را فرا می گیرد. برای نمونه اگر پیامبر فرموده اند:

«...وأنا تارک فیکم ثقلین: أولهما کتاب الله فیه الهدی

1- گویا «ابن مسعود» است.
2- ج3، ص369، ح 2230، بیت الأفکار الدولیه و ج3، ص344، باب 44 - ماجاء فی المهدی، ح 2313، دارالکفر، بیروت (محقق).
3- ج2، ص10 دارالفکر.
4- ج1، ص183. در این باره در کتاب «الحجج البالغه فی حقانیه التشیع» که به همت این مجمع به چاپ رسید در ص438 مطالب مفیدی چاپ شده است. (محقق)

والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به... وأهل بيتى...»((1))

يعنى كتاب الله و على ×، كتاب الله و فاطمه ÷، كتاب الله و حسن ×، كتاب الله و حسين ×، كتاب الله و على بن الحسين ×... كتاب الله ومهدى رحمهم الله.

ديگر امامان عليهم السلام نيز مشمول فضيلت رواياتى هستند كه در آنها واژه هايى چون «اهل بيت»، «عترت» و «آل» ديده مى شود، چرا كه درست است كه عامّه، ايشان را به عنوان فرمانروايان سياسى و جانشينان پيامبر نمى دانند؛ ولى به پيشوايى ايشان باور دارند و همگى از آنها به بزرگى ياد كرده اند و آنها را ائمه اهل بيت مى دانند و مى خوانند((2)). از اين رو اگر براى مثال، در زمان امام على بن محمد هادى ×، از روايت ثقلين يادى مى شد، بى گمان چشم ها در معنى و مصداق اهل بيت به سوى ايشان خيره مى شد و سر انگشتان ايشان را نشان مى داد و فضيلت و برترى ايشان بود.

دليل اين سخن نوشته هاى برجاى مانده از بزرگان دانشمندان عامه در اين زمينه است؛

كتابهايى چون:

تذكرهْ الخواص سبط، كفايهْ الطالب گنجى، فصول المهمه ابن صباغ، مطالب السئول ابن طلحه، فرائد جوينى، ينابيع الموده ى قندوزى، نور الأبصار مؤمن و... .

1- صحيح مسلم؛ ص618 تک جلدى، مكتبهْ الرشد.
2- مگر اندكى كه به بدبختى گرفتارند و تعصب جاهلانه باعث شده است فضائل اميرالمؤمنين × و ائمه اطهار عليهم السلام را به نحوى توجيه يا رد كنند. معروف ترين اين عده ابن تيميه سركرده و سلسله جنبان وهابيان معاصر است كه به نحوى علماى ديگر سلف سنى را نيز تخطئه كرده كه چرا تا به اين حد از فضائل حضرت على × نوشته اند.

اینها همه گذشته از برخی روایاتی است که در آنها به نامِ تک تکِ ائمه اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول خدا| اشاره شده است. برای نمونه جوینی به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده و می گوید:

«سمعت رسول الله| یقول: أنا وعلی والحسن والحسین وتسعه من ولد الحسین مطهّرون معصومون»((1))

یعنی: من و علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

نیز از ابن عباس روایت کرده، می گوید:

«قدم یهودی علی رسول الله| یقال له نعثل، فقال له: یا محمد إنّی أسألک عن أشیاء تلجلج فی صدری منذ حین فإن أجبتنی عنها أسلمت علی یدک. قال: سل یا أبا عماره. قال: ...فأخبرنی عن وصیّک من هو؟ فما من نبیّ إلا وله وصیّ، وإنّ نبیّنا موسی بن عمران أوصی إلی یوشع بن نون.

فقال: نعم، إن وصیّ والخلیفه من بعدی علی بن أبی طالب× وبعده سبطای: الحسن ثم الحسین یتلوه تسعه من صلب الحسین أئمه أبرار قال: یا محمد فسمّهم لی. قال: نعم، إذا مضی الحسین فابنه علی فإذا مضی علیّ فابنه محمّد، فإذا مضی محمد فابنه جعفر، فإذا مضی جعفر فابنه موسی، فإذا مضی موسی فابنه علیّ، فإذا مضی علیّ فابنه محمّد، ثم ابنه علیّ، ثم ابنه الحسن، ثم الحجه بن

1- فرائد السمطین؛ الجوینی؛ ج2، ص133.

الحسن، فهذه اثناعشر أئمه عدد نقباء بنی إسرائیل...»((1))

شخصی یهودی که نامش نعثل بود نزد رسول خدا| آمد و گفت: ای محمد! می خواهم از چیزهایی که مدتها در سینه دارم از تو پرسش کنم؛ پس اگر مرا پاسخ گفتی مسلمان خواهم شد. پیامبر فرمودند: بپرس. او پس از پرسش هایی گفت: به من بگو که وصی تو کیست؟ چرا که هیچ پیامبری نیست مگر آنکه او را وصی ای است. برای نمونه پیامبر ما موسی، یوشع بن نون را وصی خویش قرار داد.

پیامبر| در پاسخ او فرمودند: آری! وصی و جانشین من پس از من علی بن ابی طالب و سپس فرزند دختری ام حسن و پس از او برادرش حسین و نه تن از فرزندان حسین اند. پیشوایانی نیک سرشت و نیک کردار.

نعثل گفت: آنها را به نام، برای من بازگو کن.

پیامبر| فرمود: آری! آنگاه که حسین از جهان رفت فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش جعفر، پس از جعفر فرزندش موسی، پس از موسی فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش علی، پس از علی فرزندش حسن و پس از او حجهٔ بن الحسن. ایناننند دوازده امام و پیشوا به شماره نقبای بنی اسرائیل».

البته ما نمی خواهیم در این پژوهش به اینگونه روایات آنهم از کسانی همچون جوینی با سند ویژه خود دست بیاویزیم؛ هرچند که اینگونه روایات درست است

1- همان.

و در کتاب های شیعه امامیه نیز از اینگونه روایات فراوان به چشم می خورد((1)).

در اینجا به بخش دوّم پایان می دهیم.

رَوینا یابن عسکر الهُماما ولم یترُک نَداک بنا هُیاما

وصار أحبَّ ما تُهدِی إلینا لغیر قِلیً وَداعک والسَّلاما((2))

1- نک: «کتاب الحجه» از اصول کافی.
2- متنبّی.

بخش سوّم: آمار روایات فضائل اهل بیت (ع) در صحاح سته

اشاره

ص: 229

ص: 230

آمار روایات فضائل اهل بیت(ع) در صحاح

اشاره

در این بخش - به یاری پروردگار - به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و ذکر متن آنها می پردازیم.

پیش از ورود، باید گفت که ذکر این روایات در کتاب های ششگانه از نظر مکانی به دو گونه است؛ گاهی این روایات در جای ویژه ی روایات فضائل آمده و گاه در جاهای دیگر و به مناسبت های گوناگون، که به هر دوی آنها پرداخته خواهد شد؛ هرچند که آمار این احادیث در کتاب های فضائل پراهمیت تر است؛ چرا که خواننده ی این کتاب ها بیشتر برای پی بردن به روایات فضائل، به این بخش ها روی می آورد؛ و شایسته است که نویسنده ی کتاب هر آنچه از روایات را که درفضائل است در اینگونه بخش ها یادآور شود.

دیگر اینکه در آوردن متن روایات فضائل، از ذکر بعضی از اسناد خودداری می کنیم؛ چرا که در این بخش آوردن آن سودی ندارد.

همانند بخش نخست، به ترتیب: بخاری، مسلم، ابن ماجه، ابن داود، ترمذی و نسائی پیش خواهیم رفت.

ص: 231

1- صحیح بخاری (م 256 ه-.ق)

اشاره

محمد بن اسماعیل در صحیح خود((1))،

کتاب هایی را به بیان فضل و فضائل و برخی موضوعات دیگر اختصاص داده که به شرح زیر است:

1- کتاب فضل الصلاهْ فی مسجد مکّهٌ والمدینهٌ.

2- کتاب فضائل المدینهْ.

3- کتاب فضل لیلهْ القدر.

4- کتاب الهبهْ وفضلها والتحریض علیها.

5- کتاب المناقب.

6- کتاب فضائل أصحاب النبی|.

7- کتاب مناقب الأنصار.

8- کتاب فضائل القرآن.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در صحیح بخاری، در «کتاب فضائل اصحاب النبی|»، بخشی را با این عنوان می بینیم: «بابُ مناقب علی بن أبی طالب القُرشیّ الهاشمیّ أبی الحسن رضی الله عنه».

در زیر این عنوان 9 روایت آمده است که دو روایت بی سند است:

1- وقال النبی|لعلیّ: «أنت منی وأنا منک».

1- موسوعه الحديث الشريف؛ الكتب الستّهْ؛ صحيح البخارى دار السلام للنشر والتوزيع، الرياض، 1420ه-.ق.

2- وقال عمرُ: توفّی رسول الله| وهو عنه راضٍ((1)).

دو روایت دیگر از این روایات تکراری است که هر دو، روایتِ فتح خیبر است که پیامبر| فرمودند:

3701- «... لأعطینّ الرّایه غدا رجلاً یفتح الله علی یدیه...»

3702- «... لأعطینّ الرّایه أو لیأخذنّ الرّایه غدا رجل یحبّه الله و رسوله - أو قال: یحبّ الله ورسوله - یفتح الله علی یدیه...»((2)).

البته روایت دوم، فضیلت بیشتری را شامل می شود.

یکی از این روایات نُه گانه چنین است:

3706- «... قال النبیّ| لعلیّ: «أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی»؟((3)).

با دقت در این روایات نُه گانه، می توان گفت که بخاری تنها 2 روایت از روایات فضائل علی× را آورده؛ و اگر روایت بی سند «أنت منی و أنا منک» را نیز به شمار آوریم، تعداد این روایات به 3 خواهد رسید((4)).

یادآوری می شود که روایت «أنت منی وأنا منک» به شماره ی حدیث 2699 در

1- همان؛ ص302.
2- همان (این روایت در جاهای گوناگون صحیح بخاری آمده است).
3- همان.
4- در بخش آینده به دلیل این سخن خواهیم پرداخت.

«کتاب الصلح»، باب «کیف یُکب: هذا ما صالح فلان بن فلان ...»، نیز، همراه با سند آمده؛ که البته این گزاره، بخشی از این روایت است((1)).

یک روایت نیز درباره سوره برائت و تأذین علی × در صحیح بخاری دیده می شود؛ که البته در جاهای گوناگونی از صحیح آمده است((2))،((3)).

روایت «أنت منی بمنزله»، در «الکتاب المغازی»؛ باب «غزوهْ تبوک ...» تکرار شده که البته «... إلاّ أنّه لیس نبیٌّ بعدی» را نیز دارد((4)).

شماره 4416.

یک روایت نیز در «کتاب الأذان» باب «إتمام التکّبیر فی الرکوع»، دیده می شود که می توان آن را از فضائل امیر المؤمنین علی × دانست((5)).

همچنین در «کتاب التفسیر»، سوره بقره، «باب قوله ما ننسخ من آیهْ أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها»، روایتی، به شماره 4481، آمده است که بخشی از آن را می توان از

فضائل امام علی × دانست:

«... قال عمر: أقرؤنا أبیّ وأقضانا عَلیّ ...»((6)).

1- ص214.
2- ص385.
3- برای نمونه نگاه کنید به «کتاب الصلاه»، باب «ما یستُرُ من العورهْ» شماره 369.
4- ص361.
5- قال ابن عباس عن النبی| وفیه مالک بن الحویرث حدثنا إسحاق الواسطی قال حدثنا خالد عن الجریری عن أبی العلاء عن مطرف عن عمران بن حصین قال صلی مع علی رضی الله عنه بالبصره فقال ذکرنا هذا الرجل صلاه کنا نصلیها مع رسول الله| فذکر أنه کان یکبر کلما رفع وکلما وضع. (محقق) - ص62 و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق، ج1، ص190، (روایت دیگری نیز مانند آن در همین صفحه هست).
6- ص367.

روایت 4251 نیز بیانگر یکی دیگر از فضائل علی × است؛ (کتاب المغازی؛ باب عمرهْ القضاء)((1)).

در همان «کتاب التفسیر»، در تفسیر سوره ی حج، روایت شماره 4744، دو روایت از فضائل امام × دیده می شود:

«... هم الذین بارزوا یوم بدر: عَلیٌّ وحمزه وعبیده... أنا اوّل من یجثو بین یدی الرّحمن للخصومیه یوم القیامه...»((2)).

روایت شماره 441 از «کتاب الصلاهْ؛ باب

نوم الرجال فی المسجد»((3))؛

روایت شماره 6204 از «کتاب الأدب؛ باب التکنّی بأبی تراب وإن کانت له کنیهْ أخری»((4))؛

روایت شماره 6280 از «کتاب الاستئذان؛ باب القائلهٔ فی المسجد»؛((5))

روایت شماره 2942 از «کتاب الجهاد؛ باب دعاء النبی| إلی الاسلام والنبوهْ»؛((6)) در همان کتاب، «باب فضل من أسلم علی یدیه رجلٌ» حدیث شماره 3009((7)):

1- ص348.
2- همان؛ ص399.
3- همان؛ ص37.
4- همان؛ ص522.
5- همان؛ ص529.
6- همان؛ ص237.
7- حدثنا قتیبه بن سعید حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله ابن عبد القاری عن أبی حازم قال أخبرنی سهل رضی الله عنه قال قال النبی| یوم خیبر لأعطین الرایه غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فبات الناس لیلتهم أیهم یعطی فغدوا کلهم یرجوه فقال أین علی فقیل یشتکی عینیه فبصق فی عینیه ودعا له فبرأ کان لم یکن به وجع فأعطاه الرایه فقال أقاتلهم حتی یکونوا مثلنا فقال انفذ

على رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلی الاسلام وأخبرهم بما یجب علیهم فوالله لان یهدی الله بک رجل خیر لک من أن تکون لک حمر النعم. همان؛ ص242، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق، ج4، ص20. (محقق)

روایات 4209 و 4210 از «کتاب المغازی؛ باب غزوهْ خیبر»؛((1))

ب - فضائل حضرت فاطمه [زهرا(ع)] دختر پیامبراعظم(ص):

در کتاب «فضائل أصحاب النبی|»، باب «مناقب قرابهْ رسول الله| و منقبهْ فاطمهْ ÷ بنت النبیّ|»؛ شش روایت آمده است.

یکی از آنها بی سند است: «وقال النبیّ|: فاطمه سیده نساء اهل الجنه»((2)).

1- حدثنا عبد الله بن مسلمه حدثنا حاتم عن یزید ابن أبی عبید عن سلمه رضی الله عنه قال کان علی رضی الله عنه تخلف عن النبی| فی خیبر وکان رمدا فقال انا أتخلف عن النبی| فلحق به فلما بتنا اللیله التی فتحت قال لأعطین الرایه غدا أو لیأخذن الرایه غدا رجل یحبه الله ورسوله یفتح علیه فنحن نرجوها فقیل هذا علی فأعطاه ففتح علیه. - حدثنا قتیبه بن سعید حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن أبی حازم قال أخبرنی سهل بن سعد رضی الله عنه ان رسول الله| قال یوم خیبر لأعطین هذه الرایه غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال فبات الناس یدوکون لیلتهم أیهم یعطاها فلما أصبح الناس غدوا علی رسول الله| کلهم یرجو ان یعطاها فقال أین علی بن أبی طالب فقیل هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال فأرسلوا إلیه فأتی به فبصق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عینیه ودعا له فبرأ حتی کأن لم یکن به وجع فأعطاه الرایه فقال علی یا رسول الله أقاتلهم حتی یکونوا مثلنا فقال علیه الصلاه والسلام انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلی الاسلام وأخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من أن یکون لک حمر النعم. (محقق) همان؛ ص345، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق، ج5، صص 77- 76.
2- همان؛ ص303.

یعنی فاطمه سرور زنان بهشت است. از جمله ی آنها این روایت است:

«... أنّ رسول الله| قال: فاطمه بضعه منّی، فمن أغضبها أغضبنی».((1))

یعنی، فاطمه پاره تن من است؛ پس هر آنکس که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است. (3714)

در واقع در صحیح بخاری بیش از 4 روایت در فضایل فاطمه÷، در این بخش نیامده. البته در بابی دیگر به نام «باب مناقب فاطمهْ÷»، دو روایت دیگر آمده است که یکی همان حدیث: «فاطمه سیّده نساء أهل الجنه» است((2)) و دیگری روایت «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی»، که با همان اسناد ذکر شده است.((3))

یک روایت نیز در «کتاب النکاح»، باب «ذبّ الرّجل عن ابنهٌ ...»، آمده است که بخشی از آن از فضایل حضرت فاطمه÷ است: «... فإنّما بضعه منی، یُریبنی ما أرابها، و یؤذینی ما آذاها»((4)) این روایت در دیگر بخش های صحیح بخاری نیز آمده است.

همچنین یک روایت در «کتاب المناقب»، باب «علامات النبوّهْ فی الاسلام»،

1- همان.
2-) که باز بی سند آمده؛ ص306.
3- ص306.
4- ص452.

حدیث 3624 آمده است:

«...أما ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنه أو نساء المؤمنین؟...»((1)).

این روایت در جاهای دیگر صحیح بخاری نیز آمده است؛ از جمله در «کتاب الأستئذان»، باب «من ناجی بین یدی الناس ولم یُخبر بسرّ صاحبه فإذا مات أخبر به»؛ در حدیث شماره 6286 آمده است:

«... یا فاطمه ألا ترضین أن تکونی سیده نساء المؤمنات أو سیّده نساء هذه الأُمّه؟»((2)).

روایت شماره 3113 از «کتاب فرض الخمس؛ باب الدلیل علی أنّ الخمس لنوائب رسول الله| والمساکین» را نیز می توان در شمار فضائل فاطمه÷ دانست.((3))

روایت شماره 5361، «کتاب النفقات؛ باب عمل المرأهْ فی بیت زوجها»؛ ((4))

روایت شماره 6318، «کتاب الدعوات؛ باب التکبیر والتسبیح عند المنام»؛ ((5))

روایت شماره 3110 از «کتاب الخمس؛ باب ما ذُکر من درع النبی|...»؛

1- ص295.
2- ص530.
3- ص251.
4- ص463.
5- ص532.

«...إنّ فاطمه منّی...»((1))

روایت شماره 3729 از «کتاب فضائل أصحاب النّبی|؛ [باب] ذکر أصهار النبی| منهم أبو العاص بن الرَّبیع»؛

«...إنّ فاطمه بضعه منّی وإنی أکره أن یسوءها...»((2))

ج - فضائل امام حسن و امام حسین(ع):

در «باب مناقب الحسن والحسین» (رضی الله عنه)، نُه روایت به چشم می خورد؛ که می توان 5 روایت را از فضائل آنها دانست؛ دو روایت در فضیلت امام حسن×، و سه روایت هم در فضیلت امام حسن و هم امام حسین‘ ذکر شده است.((3))

1- ص250.
2- ص304.
3- قال نافع بن جبیر عن أبی هریره عانق النبی| الحسن حدثنا صدقه حدثنا ابن عیینه حدثنا أبو موسی عن الحسن سمع أبا بکره سمعت النبی| علی المنبر والحسن إلی جنبه ینظر إلی الناس مره والیه مره ویقول ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین. - حدثنا مسدد حدثنا المعتمر قال سمعت أبی قال حدثنا أبو عثمان عن أسامه بن زید رضی عنهما عن النبی| انه کان یأخذه والحسن ویقول اللهم إنی أحبهما فأحبهما أو کما. - قال حدثنی محمد بن الحسین بن إبراهیم قال حدثنی حسین بن محمد حدثنا جریر عن محمد عن أنس بن مالک رضی الله عنه أتی عبید الله بن زیاد برأس الحسین بن علی فجعل فی طست فجعل ینکت وقال فی حسنه شیئا فقال أنس کان أشبههم برسول الله| وکان مخضوبا بالوسمه. - حدثنا حجاج ابن المنهال حدثنا شعبه قال أخبرنی عدی قال سمعت البراء رضی الله عنه قال رأیت النبی| والحسن بن علی علی عاتقه یقول اللهم إنی أحبه فأحبه. - حدثنا عبدان أخبرنا عبد الله قال أخبرنی عمر بن سعید بن أبی حسین عن ابن أبی ملیکه عن عقبه بن الحرث قال رأیت أبا بکر وحمل الحسن وهو یقول بأبی شبیه بالنبی لیس شبیه بعلی وعلی یضحک. - حدثنا یحیی ابن معین وصدقه قالا أخبرنا محمد بن جعفر عن شعبه عن واقد بن محمد عن أبیه عن ابن عمر قال قال أبوبکر ارقبوا محمدا| فی أهل

بیته. - حدثنا إبراهیم بن موسی أخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری عن أنس وقال عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهری أخبرنی أنس قال لم یکن أحد أشبه بالنبی| من الحسن بن علی. (محقق) - صحیح البخاری، البخاری، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401ه-.ق، ج4، صص 216- 217.

3753- حدثنا محمد بن بشار حدثنا غندر شعبه عن محمد بن أبی یعقوب سمعت ابن أبی نعم سمعت عبد الله بن عمر وسأله عن المحرم قال شعبه احسبه یقتل الذباب فقال أهل العراق یسألون عن الذباب وقد قتلوا ابن ابنه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال النبی صلی الله علیه وسلم هما ریحانتای من الدنیا.((1))

گویا این سخن را عبدالله بن عمر در پاسخ کسی از اهل عراق که از او درباره کفاره کشتن مگسی در حال احرام پرسش کرده، بر زبان آورده باشد.

این روایت در «کتاب الأدب»، باب «رحمةٌ الولد و تقبیله ومعانقته»، شماره 5994 آمده است((2)).

در همین کتاب، باب «وضع الصّبی علی افخذ»، یک روایت به شماره 6003 آمده که فضیلتی برای امام حسن × است((3)).

در «کتاب أحادیث الأنبیاء» نیز، یک روایت به چشم می خورد که می توان آن

1- همان؛ ص305.
2-) ص508.
3- همان.

را از فضائل امام حسن و حسین‘ شمرد.

3371- «کان النبی| یُعوّذ الحسن والحسین ویقول: «إنّ

أباکما((1)) کان یُعوّذ إسماعیل وإسحاق، أعوذ بکلمات الله التّامّه، من کلّ شیطان وهامّه ومن کلّ عین لامّه»((2))

در «کتاب فضائل أصحاب النّبی|؛ [باب] ذکر أُسامهْ بن زید» روایات شماره 3735 و 3544 در فضیلت امام حسن × به چشم می خورد.((3))

در «کتاب الفتن»؛ باب قول النّبی| للحسن بن علی ×:

«إنّ ابنی هذا سیّد ولعلّ الله أن یُصلح به بین فئتین من المسلمین».

روایت شماره 7109 بیانگر فضیلت امام حسن × است.((4))

روایت شماره 2122 از «کتاب البیوع؛ باب ما ذُکر فی الاسواق»؛ درباره امام حسن × است.((5))

روایت شماره 5884 از «کتاب اللباس؛ باب السّخاب للصبیان»؛ درباره امام حسن × است.((6))

1- گویا ابراهیم × مراد است.
2- ص274.
3-) ص304.
4- ص593.
5- ص166.
6- حدثنی إسحاق بن إبراهیم الحنظلی أخبرنا یحیی بن آدم حدثنا ورقاء بن عمر عن عبیدبن أبی یزید عن نافع بن جبیر عن أبی هریره رضی الله عنه قال کنت مع رسول الله| فی سوق من أسواق المدینه فانصرف فانصرفت فقال أین لکع ثلاثا ادع الحسن ابن علی فقام الحسن بن علی یمشی وفی عنقه السخاب فقال النبی| بیده هکذا فقال الحسن بیده هکذا فالتزمه فقال اللهم إنی أحبه وأحب من یحبه قال أبو هریره فما کان أحد أحب إلی من

الحسن بن على بعدما قال رسول الله| ما قال. (محقق) ص501، و در نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1401 ه-.ق، ج7، ص55.

روایت شماره 5997 از «کتاب الأدب؛ باب رحمهْ الولد و ...»؛ درباره امام حسن و امام حسین‘ است.((1))

د - فضائل اهل بیت(ع):

بخاری در «کتاب الدعوات»، باب الصّلاهْ علی النبیّ| دو روایت آورده که آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست. روایات شماره 6357 و 6358؛

- اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد، کما صلّیت علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم إنّک حمید مجید.((2))

این روایت در تفسیر آیه 56 سوره احزاب در کتاب التفسیر نیز آمده است.

1- حدثنا موسی بن إسماعیل حدثنا مهدی حدثنا ابن أبی یعقوب عن ابن أبی نعم قال کنت شاهدا لابن عمر وسأله رجل عن دم البعوض فقال ممن أنت فقال من أهل العراق قال انظروا إلی هذا یسألنی عن دم البعوض وقد قتلوا ابن النبی| وسمعت النبی| یقول هما ریحانتای من الدنیا. (محقق) ص508 و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق، ج7، ص74.
2- همان؛ ص534.

همچنین در «کتاب أحادیث الأنبیاء»، حدیث شماره 3370، این روایت آمده است:

- «فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول کیف الصلاه علیکم أهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم قال قولوا اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم انک حمید مجید»((1)).

در «کتاب الزکاهْ»، باب «أخذ صدقهْ التمر عند صِرام النّخل وهل یُترک الصّبی فیمسُّ تمر الصدقهْ»، روایتی ذکر شده که آن را هم می توان از فضائل آل البیت علیهم السلام و هم از فضائل امام حسن و امام حسین علیهم السلام دانست: «... أما علمت أنّ آل محمّد لایأکلون الصدقه؟»((2)). به روایت 1491 و 3072 نیز نگاه کنید.((3))

در دو روایت 3713((4)) و 3751((5))،

که هر دو یکی است نیز دیده می شود:

- «... قال ابوبکر: ارقبوا محمدا|فی أهل بیته».

1- ص274، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق، ج4، صص 118- 119.
2-) ص117.
3- کتاب الجهاد، بابُ من تکلّم بالفارسیهْ والرّطانه، ص247.
4- ص303.
5- ص305.

ه - فضائل حضرت مهدی:

در حدیث شماره 3449 از «کتاب أحادیث الأنبیاء؛ [باب] نزول عیسی بن مریم÷» روایتی بدین مضمون آمده است:

«کیف أنتم إذا نزل ابنُ مریم فیکم وإمامکم منکم؟»((1)).

و - فضائل علی بن الحسین(ع):

روایت شماره 2517 در «[کتاب العتق]؛

[بابٌ]: فی العتق وفضله»، در فضیلت ایشان است:

- «... سعید بن مرجانه صاحب علیّ بن الحسین قال: قال لی أبوهریره. قال النبیّ|: «أیما رجل أعتق امرءا مُسلما استنقذ الله بکل عضو منه عضوا من النار». قال سعید بن مرجانه: فانطلقت به إلی علیّ بن الحسین فعمد علی بن الحسین رضی الله عنه إلی عبد له قد أعطاه به عبدالله بن جعفر عشره آلاف درهم، أو ألف دینار أعتقه»((2))

2- صحیح مسلم (م 261 ه-.ق)

اشاره

سه کتاب در آن با موضوع فضائل نگاشته شده است:

1- کتاب فضائل القرآن وما یتعلق به.

1- ص282.
2- ص198.

2- کتاب الفضائل.

3- کتاب فضائل الصحابهْ.

الف - فضائل علی بن ابی طالب(ع):

در کتاب «فضائل الصحابهٌ»، در بخش «باب من فضائل علیّ بن أبی طالب رضی الله عنه»، ده روایت آمده است. با دقت در این روایات و با توجه به حدیث های تکراری می توان گفت در حقیقت سه روایت در فضیلت امام × ذکر شده است؛

6217- «... قال رسول الله| لعلیّ: أنت منّی بمنزله هارون من موسی، إلاّ أنّه لانبیّ بعدی»((1)).

روایت شماره 7562 نیز در فضائل امام × است.((2))

در «مکاتب الایمان»، «باب الدلیل علی أن حبّ الأنصار و علیّ رضی الله عنه من الایمان و علاماته وبغضهم من علامات النفاق»، روایت شماره 240 می گوید:

«قال علی: والذی فلق الحبّه وبَرَأالنسمه إنّه لعهد النّبی

1- الکتب الستهْ؛ صحیح مسلم؛ ص1101.
2- «حدثنا عمرو بن زراره حدثنا هشیم عن أبی هاشم عن أبی مجلز عن قیس بن عباد قال سمعت أبا ذر یقسم قسما ان هذان خصمان اختصموا فی ربهم انها نزلت فی الذین برزوا یوم بدر حمزه وعلی و...». - «حدثنا أبو بکر بن أبی شیبه حدثنا وکیع و حدثنی محمد بن المثنی حدثنا عبد الرحمن جمیعا عن سفیان عن أبی هاشم عن أبی مجلز عن قیس بن عباد قال سمعت أبا ذر یقسم لنزلت هذان خصمان بمثل حدیث هشیم». (محقق) همان؛ ص1202 (کتاب التفسیر؛ بابٌ فی قوله تعالی: هذان خصمان اختصموا فی ربهم)، و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج8، صص 246- 245.

[الأمی]| إلی: أن لایحبنی إلاّ مؤمن ولایبغضنی إلاّ منافق»((1))

همچنین دو روایت در «کتاب الطهارهْ، باب التوقیت فی المسح علی الخفین» به شماره های 639 و 641 به چشم می خورد که می توان این دو روایت را فضیلتی برای امام × دانست:

639- «... أتیتُ عائشه أسألُها

عن المسح علی الخفین، فقالت: علیک بابن أبی طالب فَسَلْهُ، فإنه کان یُسافرمع رسول الله| ...».

641- «... سألت عائشه عن المسح علی الخفین، فقالت: إیت علیّا فإنّه اعلَمُ بذلک منی ...»((2)).

روایت شماره 4678 که روایتی بسیار طولانی است. در بخش پایانی این روایت آمده است:

«... ثم أرسلنی إلی عَلیّ، وهو أرمدُ، فقال: لأعطینّ الرایه رجلاً یحبّ الله تعالی ورسولَه| أو یحبّه الله ورسوله» قال: فأتیت علیا فجئت به أقوده و هو أرمد، حتّی أتیت به رسول الله| فبسق فی عینیه فبرأ وأعطاه الرّایه، وخرج مرحبٌ فقال:

1- همان، ص692.
2- همان، ص725.

قد علمت خيبرُ أنّى مرحبٌ شاكى السّلاح بطل مجرّب

إذا المروب أقبلت تلهّبُ

فقال علىّ:

أنا الذى سمّتنى أمى حيدره كليث غابات كريه المنظره

أو فيهمُ بالصّاع كيل السندره

قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم كان الفتح على يديه». (كتاب الجهاد؛ باب غزوه خيبر)((1)).

ب - فضائل حضرت فاطمه زهرا(س) دختر پيامبر اكرم(ص):

در «بابُ من فضائل فاطمهْ بنت النبىّ رضى الله عنه»، هفت روايت به چشم می خورد كه در واقع سه روايت بيشتر در فضائل آن حضرت نيست؛ كه روايت شماره 6314 از آن جمله است؛

«... يا فاطمه! اما ترضى أن تكونى سيّده نساء المؤمنين، أو سيده نساء هذه الامّه ...»((2)).

روايت شماره 6915 و 6918 را نيز می توان يک روايت به شمار آورد: كه در «كتاب الذكر والدعاء؛ باب التسبيح أول النّهار وعند النوم»، و درباره دستور

1- همان، ص1000.
2- همان، ص1108.

تسبیحات به حضرت زهرا÷ است تکرار شده است((1)).

ج-فضائل امام حسن وامام حسین (ع)

در «بابُ من فضائل الحسن و الحسین رضی الله عنه»، پنج روایت آمده است؛ که در واقع تنها یک روایت آن، در فضیلت امام حسن× است((2)).

و یک روایت دیگر را نیز می توان ازفضائل هر دو امام دانست.((3))

1- همان؛ ص1151.
2- «حدثنی أحمد بن حنبل حدثنا سفیان بن عیینه حدثنی عبید الله بن أبی یزید عن نافع بن جبیر عن أبی هریره عن النبی| أنه قال لحسن اللهم إنی أحبه فأحبه واحبب من یحبه». - «حدثنا ابن أبی عمر حدثنا سفیان عن عبید الله بن أبی یزید عن نافع بن جبیر بن مطعم عن أبی هریره قال خرجت مع رسول الله| فی طائفه من النهار لا یکلمنی ولا أکلمه حتی جاء سوق بنی قینقاع ثم انصرف حتی اتی خباء فاطمه فقال أثم لکع أثم لکع یعنی حسنا فظننا انه إنما تحبسه أمه لان تغسله وتلبسه سخابا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله| اللهم إنی أحبه فأحبه واحبب من یحبه». - «حدثنا عبید الله بن معاذ حدثنا أبی حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت حدثنا البراء بن عازب قال رأیت الحسن بن علی علی عاتق النبی| وهو یقول اللهم إنی أحبه فأحبه» - «حدثنا محمد بن بشار وأبو بکر بن نافع قال ابن نافع حدثنا غندر حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت عن البراء قال رأیت رسول الله| واضعا الحسن بن علی علی عاتقه وهو یقول اللهم إنی أحبه فأحبه». - «حدثنی عبد الله بن الرومی الیمامی وعباس بن عبد العظیم العنبری قالا حدثنا النضر بن محمد حدثنا عکرمه وهو ابن عمار حدثنا ایاس عن أبیه قال لقد قدت بنبی الله| والحسن والحسین بغلته الشهباء حتی أدخلتهم حجره النبی| هذا قدامه وهذا خلفه». صحیح مسلم، چاپ بیروت، دارالکفر، ج7، صص 130- 129. (محقق)، همان، ص1104.
3- حدثنا عبید الله بن معاذ العنبری حدثنا أبی حدثنا شعبه عن محمد وهو ابن زیاد سمع أبا هریره یقول اخذ الحسن بن علی تمره من تمر الصدقه فجعلها فی فیه فقال رسول الله صلی علیه وسلم کخ کخ ارم بها اما علمت

انا لا نأكل الصدقه. (محقق). صحيح مسلم، نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ج3، ص117.

د - مناقب اهل بیت(ع):

البته نباید نکته ای را فراموش کرد و آن اینکه مسلم پس از بیان روایت پایانی در این باب، حدیث کساء را تحت عنوان «باب فضائل أهل بیت النبیّ |» آورده است.((1))

با توجه به اینکه مسلم این عنوان را در کتابش نیاورده و پس از او دیگران کتاب اورا باب بندی کرده اند، می توان گفت: او این روایت را به عنوان فضائل امام حسن و امام

حسین‘ نیز آورده است.((2))

یک روایت دیگر به شماره 2473 به چشم می خورد که می توان آن را فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام به شمار آورد.((3))

دو روایت دیگر به شماره های 2481 و2482 در کتاب الزکاةٌ دیده می شود که می توان آن دو را یک روایت و در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست:

«... إنّ هذه الصدقات إنما هی أوساخ الناس و إنها لاتملّ

1- حدثنا أبوبکر بن أبی شیبه ومحمد بن عبد الله بن نمیر و اللفظ لأبی بکر قالا حدثنا محمد بن بشر عن زکریاء عن مصعب بن شیبه عن صفیه بنت شبیه قالت قالت عائشه خرج النبی صلی علیه وسلم غداه وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا} همان، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج7- ص130. (محقق)
2- همان.
3- همان، ص848؛ (باب تحریم الزکاةٌ علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی آله وهم بنو هاشم و بنو المطلب دون غیرهم).

لمحمّدٍ ولا لآل محمد...»((1))

مسلم در قسمت بیان فضائل امیرالمؤمنین × «حدیث ثقلین» را آورده است که در حقیقت روایت شماره 6225 از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید:

«... أمّا بعدُ، ألا أیّها الناس! فانّما أنا بشرٌ یوشیکُ أن یأتی رسول ربّی فأُجیبَ، وأنا تارکٌ فیکم ثقلین: اوّلهما کتاب الله، فیه الهُدی والنّور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به، فحثّ علی کتاب الله و رغّب فیه، ثم قال: وأهل بیتی، أُذکّرکم الله فی أهل بیتی، أذکرّکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی ...»((2))

همچنین در، «کتاب الصلاةٌ، باب الصلاةْ علی النّبی بعد التشهد»، سه روایت آمده که می توان هر سه را روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آورد((3)).

907- «... قولوا: اللهم! صلّ علی محمدٍ وعلی آل محمد...»

روایت شماره 593 نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است:

- «... إنّ الله عز وجل اصطفی کنانه من ولد إسماعیل ×، واصطفی قریشا من کنانه، واصطفی من

1- همان، ص849؛ (باب ترک الستعمال آل النبی علی الصدقةْ).
2- همان، ص1102.
3-) همان، ص742.

قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم»((1)).

ه - فضائل حضرت مهدی(ع):

در روایت شماره 394 از «کتاب الایمان؛ باب نزول عیسی بن مریم ...»، آمده است:

- «... کیف أنتم إذا نزل فیکم ابنُ مریم فأمّکم منکم؟ ... عن أبی هریره: وإمامکم منکم ...».

روایت 392 نیز همان گونه است:

- «... کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منک؟»((2))

و - فضائل حضرت علی بن الحسین(ع):

روایت شماره 3798 از «کتاب العتق؛ (باب فضل العتق)»؛ این روایت با اندکی تفاوت مانند روایت بخاری است که گذشت.((3))

1- همان، ص1081.
2- همان؛ ص704.
3- همان؛ ص939.

3- سنن ابن ماجه (م 276 ه-.ق)

الف - فضائل على بن ابى طالب(ع):

او در سنن خود بابى را با اين عنوان دارد: «بابٌ فى فضائل أصحاب رسول الله|». او در بخش «فضل على بن أبى طالب رضى الله عنه»، هشت روايت آورده است. رواياتى را كه او آورده بسيار ارزشمند است كه در واقع بيانگر هفت فضيلت از فضائل آن امام است.((1))

ص: 252

1- حدثنا على بن محمد. ثنا وكيع، و أبو معاويه، و عبد الله بن نمير، عن الأعمش، عن عدى بن ثابت، عن زربن حبيش، عن على، قال: عهد إلى النبى الأمى| أنه لا يحبنى إلا مؤمن، ولا يبغضنى إلا منافق. 115- حدثنا محمد بن بشار. ثنا محمد بن جعفر. ثنا شعبه، عن سعد بن إبراهيم، قال: سمعت إبراهيم بن سعدبن أبى وقاص، يحدث عن أبيه، عن النبى|، أنه قال لعلى ألا ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى؟ 116- حدثنا على بن محمد. ثنا أبو الحسين. أخبرنى حماد بن سلمه، عن على ابن زيد بن جدعان، عن عدى بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: أقبلنا مع رسول الله| فى حجته التى حج. فنزل فى بعض الطريق. فأمر الصلاه جامعه. فأخذ بيد على، فقال ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى. قال ألست أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. قال فهذا ولى من أنا مولاه. اللهم وال من والاه. اللهم عاد من عاداه. 117- حدثنا عثمان بن أبى شيبه. ثنا وكيع. ثنا ابن أبى ليلى. ثنا الحكم، عن عبد الرحمن بن أبى ليلى، قال: كان أبو ليلى يسمر مع على. فكان يلبس ثياب الصيف فى الشتاء، وثياب الشتاء فى الصيف. فقلنا: لو سألته. فقال: إن رسول الله| بعث إلى وأنا أرمد العين، يوم خيبر. قلت: يا رسول الله! إنى أرمد العين. فتفل فى عينى. ثم قال اللهم أذهب عنه الحر والبرد قال: فما وجدت حرا ولا بردا بعد يومئذ. وقال لأبعثن رجلا يحب الله ورسوله، ويحبه ورسوله، ليس بفرار فتشرف له الناس. فبعث إلى على. فأعطاها إياه. 118 - حدثنا محمد بن موسى الواسطى. ثنا المعلى بن عبد الرحمن. ثنا ابن أبى ذئب، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله| الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنه. وأبوهما خير منهما. 119- حدثنا أبو بكر بن أبى شيبه، وسويد بن سعيد، وإسماعيل بن موسى، قالوا: ثنا شريک، عن أبى إسحاق، عن حبشى بن جناده، قال: سمعت رسول الله| يقول: على منى وأنا منه. ولا يؤى عنى إلا

على. 120- حدثنا محمد بن إسماعيل الرازى. ثنا عبيد الله بن موسى. أنبأنا العلاء ابن صالح، عن المنهال، عن عباد بن عبدالله، قال: قال على: أنا عبدالله، وأخو رسوله|. وأنا الصديق الأكبر. لا يقولها بعدى إلا كذاب. صليت قبل الناس لسبع سنين. فى الزوائد: هذا إسناد صحيح. رجاله ثقات. رواه الحاكم فى المستدرک عن المنهال. و قال: صحيح على شرط الشيخين. اين حديث صحيح است ص30، بيت الأفكار الدّوليّه. 121- حدثنا على بن محمد ثنا أبو معاويه ثنا موسى بن مسلم، عن ابن سابط، وهو عبد الرحمن، عن سعد بن أبى وقاص، قال: قدم معاويه فى بعض حجاته، فدخل عليه سعد، فذكروا عليا فنال منه. فغضب سعد، وقال: تقول هذا لرجل سمعت رسول الله| يقول من كنت مولاه فعلى مولاه وسمعته يقول أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى. وسمعته يقول لأعطين الرايه اليوم رجلا يحب الله ورسوله؟ (محقق) - الكتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه، ص2484 - 2483 و دارالكفر ج1، ص45- 42.

در بخش «فضل سلمان و أبی ذرّ و المقداد»، روایتی هست که در آن فضیلتی از امام ×دیده می شود:

«... قال رسول الله|: إنّ الله در بخش «فضل سلمان و أبی ذرّ و المقداد»، روایتی هست که در آن فضیلتی از امام ×دیده می شود:

«... قال رسول الله|: إنّ الله أمرنی بحبّ أربعه وأخبرنی أنّه یحبّهم. قیل: یا رسول الله من هُم؟ قال: علیٌّ منهم، یقول ذلک ثلاثا، وابوذرّ وسلمان ومقداد»((1)).

روایتی در «کتاب الصلاهْ؛ باب الاشارهْ فی التشهد» نقل شده است که می توان آن را از فضائل امام × برشمرد:

«... عن أبی موسی قال: صلّی بنا علیٌ یوم الجمل؛ صلاهً ذکرّنا صلاه رسول الله|. فإمّا أن نکون نسیناها وإمّا أن نکون ترکناها، فسلّم علی یمینه وعلی شماله».((2))

1- الکتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه؛ ص2486، ح 149.
2- همان؛ ص2531، ح 917.

حدیث شماره 552 نیز در فضیلت امام × است((1)).

در «أبواب الأحکام؛ بابُ ذکر القضاهْ» نیزیک روایت در فضیلت آن امام همام به چشم می خورد:

«... عن علیّ قال: بعثنی رسول الله| إلی الیمن. فقلت: یا رسول الله تبعثنی وأنا شابّ أقضی بینهم، ولا أدری ما القضاء؟ قال، فضرب بیده فی صدری، ثم قال: «اللهم اهدِ قلبه وثبّت لسانه»، قال: فما شککتُ بعدُ فی قضاءٍ بین اثنین».((2))

روایت شماره 2835 در «ابواب الجهاد؛ باب المبارزهْ والسلب»، نیز بیانگر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی × است.((3))

ب - فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین(ع):

ابن ماجه، در باب فضائل یاران پیامبر، عنوانی را به دختر پیامبر| اختصاص نداده؛ ولی زیر عنوان «فضل الحسن والحسین ابنی علیّ بن أبی طالب رضی الله

1- همان؛ ص2509.
2- همان؛ ص2615، ح 2310.
3- حدثنا یحیی بن حکیم وحفص بن عمرو، قالا: ثنا عبد الرحمن ابن مهدی. ح وحدثنا محمدبن إسماعیل. أنبأنا وکیع قالا: ثنا سفیان عن أبی هاشم الرمانی) قال أبو عبد الله: هو یحیی بن الأسود (عن أبی مجلز، عن قیس بن عباد، قال: سمعت أبا ذر یقسم: لنزلت هذه الآیه فی هؤاء الرهط السته یوم بدر) هذان خصمان اختصموا فی ربهم (إلی قوله) إن الله یفعل ما یرید (فی حمزه بن عبد المطلب، وعلی بن أبی طالب، و... اختصموا فی الحجج، یوم بدر. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دارالفکر، ج2، ص946. (محقق) همان؛ ص2648.

عنه»

، چهار روایت آورده که یک روایت در فضیلت امام حسن ×، یک روایت در فضیلت امام حسین ×، یک روایت در فضیلت هر دوی ایشان و یک روایت در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.((1))

این چهار روایت چنین است:

142- حدثنا أحمد بن عبده. ثنا سفیان بن عیینه، عن

عبید الله بن أبی یزید، عن نافع بن جبیر، عن أبی هریره، أن النبی صلی علیه وسلم قال للحسن: «اللهم إنی أحبه. فأحبه وأحب من یحبه» قال وضمه إلی صدره.

143- حدثنا علی بن محمد. ثنا وکیع، عن سفیان، عن داود بن أبی عوف أبی الجحاف، وکان مرضیا، عن أبی حازم، عن أبی هریره، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من أحب الحسن والحسین فقد أحبنی، ومن أبغضهما فقد أبغضنی». فی الزوائد إسناده صحیح، رجاله ثقات.

144- «... وقال: حسین منی وأنا من حسین، أحب الله من أحبّ حسینا، حسین سبط من الأسباط».

145- ... قال رسول الله | لعلیّ وفاطمه والحسن والحسین: «أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم».((2))

1- همان؛ صص 2485- 2486.
2- همان؛ ص2486- نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج1- ص51. (محقق)

دو روایت به شماره های 1998 و 1999 در بیان فضیلت حضرت فاطمه ÷ است که هر دوی آنها را یک روایت می توان برشمرد.((1))

همچنین در «أبواب ما جاء فی الجنائز؛ بابُ من جاء فی ذکر مرض رسول الله|»، شماره روایت 1621 از فضائل فاطمه ÷ شمرده می شود:

«... ألا تَرْضَیْنَ أن تکونی سیّده نساء المؤمنین، أو نساء هذه الأمّه...».((2))

این حدیث صحیح است.

در «أبواب الطّب؛ باب ما عوّذ به النبی| وما عوّذ به»، حدیث شماره 3525 را می توان یک روایت در فضائل امام حسن و امام حسین ‘ شمرد((3)).

نیز در «کتاب اللباس؛ باب لبس الأحمر للرجال»، روایت شماره 3600 در فضائل آن دو بزرگوار است:

«... رأیت رسول الله| یخطب. فأقبل حسن و حسین. علیها قمیصان أحمران. یعثران ویقومان. منزل النبی|، فأخذهما فوضعهما فی حجره... ثم أخذ فی خطبته»((4))

1- همان؛ ص2596، «فإنما هی بضعه منی. یریبنی ما رابها، ویؤذینن ما آذاها»، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج1، ص644. (محقق)
2- همان؛ ص2573.
3- همان؛ ص2689.
4- همان؛ ص2693.

روایت شماره 1911 «ابواب النکاح؛ باب الولیمهْ» را می توان بیانگر فضائل فاطمه ÷ برشمرد:

«... فما رأینا عُرسا أحسن من عُرس فاطمه»((1)).

روایت شماره 3923، «أبواب تعبیر الرؤایا؛ باب التعبیر الرؤیا»؛ در فضیلت هر دو امام یا هر یک از آن دو‘ است.((2))

روایت شماره 3666 از «أبواب الأدب؛ باب بر الوالد والاحسان إلی البنات»، روایتی در فضیلت دو امام‘ است((3)).

ج - فضائل اهل بیت(ع):

ابن ماجه در «کتاب الصلاهْ؛ باب الصلاهْ علی النبیّ|»، چهار روایت آورده که می توان آنها را در شمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام شمرد، که البته مضمون همه آنها با اندکی تفاوت، یکی است و یک روایت به شمار می آید؛ از جمله آنها روایت شماره 906 است.

«... عن عبدالله بن مسعود قال: إذا صلّیتم علی رسول

1- همان؛ ص2591.
2- قال: قالت أم الفضل: یا رسول الله ! رأیت کأن فی بیتی عضوا من أعضائک. قال خیرا رأیت. تلد فاطمه غلاما فترضعیه فولدت حسینا أو حسنا. فأرضعته بلبن قثم. قالت: فجئت به إلی النبی|، فوضعته فی حجره فبال. فضربت کتفه. فقال النبی| أوجعت ابنی. رحمک الله ! همان؛ ص2711، و نسخه چاپ بیروت، دارالکفر، ج2، ص1293. (محقق)
3- همان؛ ص2696.

الله| فأحسنوا الصلاه عليه، فإنكم لاتدرون لعل ذلک يُعرض عليه ... قالوا: اللهم اجعل صلاتک ورحمتک وبرکاتک على سيّد المرسلين وإمام المتّقين وخاتم النبيّين، محمدٍ عبدک ورسولک، إمام الخيرِ وقائد الخير ورسول الرّحمه، اللهم ابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاوّلون والأخرون. أللهم صل على محمد و على آل محمد کما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنک حميد مجيد، أللهم بارک على محمّد وعلى آل محمد کما بارکت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم

إنک حميد مجيد»((1)).

روايت شماره 4087 نيز در «کتاب الفتن» ديده می شود در «باب خروج المهدی» که در فضيلت اهل بيت عليهم السلام است:

«... عن أنس بن مالک قال: سمعت رسول الله|يقول: نحن ولد عبدالمطلب ساده أهل الجنّه، أنا وحمزه وعلیّ وجعفر والحسن والحسين والمهدّی»((2))؛

اين روايت از فضائل هر يک از ايشان به شمار می رود.

روايت شماره 140 نيز در فضيلت اهل بيت عليهم السلام است:

«... وَالله لايدخلُ قلبَ رجلٍ الايمانُ حتى يُحبّهم((3)) لله

1- همان، ص2530.
2- ص2725.
3- يعنى اهل بيت عليهم السلام را.

ولِقرابتهم منّی»((1))

حدیث شماره 4082 در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... بینما نحن عند رسول الله إذ أقبل فتیه من بنی هاشم، فلما رأهم النبیّ| اغرو رقت عیناه((2)) وتغیّر لونه. قال: قلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه. فقال: إنا أهل بیتٍ اختار الله لنا الأخره علی الدنیا وإن اهل بیتی سیلقون بعدی بلاءً وتشریداً وتطریدا. حتی یأتی قومٌ من قبل المشرق معهم راياتُ سود، فیسألون الخیر، فَلا یعطونه، فیقاتلون فینصرون، فیعطون ما سألوا، فلا یقبلونه حتّی یدفعهوها إلی رجل من أهل بیت، فیملأها قسطا کما مَلأوها جورا. فمن

أدرک ذلک منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج»((3))

این روایت را می توان از فضائل حضرت مهدی× برشمرد.

روایت شماره 2779 نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است که می توان آن را از فضائل حضرت مهدی× دانست. این روایت در «ابواب الجهاد؛ باب ذکر الدیلم وفضل قزوین» آمده:

«... لو لم یبق من الدنیا یومٌ لطوّله الله عزّ و جل حتی یملک

1- سنن ابن ماجه، ص2485 دارالسلام.
2- یعنی چشمانش اشک بار شد.
3- همان، ص2725.

رجل من أهل بیتی، یملک [جبل] دیلم والقسطنطنیه»((1)).

د - فضائل حضرت مهدی(ع):

روایات شماره 4082، 4083، 4084، 4085، 4086، 4087 و 4088 را می توان در فضیلت آن وجود نازنین دانست.((2))

این روایت را از فضائل فاطمه÷ نیز می توان برشمرد.

1- همان؛ ص2644.
2- همان، ص2725؛ 4083- حدثنا نصر بن علی الجهضمی. ثنا محمد بن مروان العقیلی. ثنا عماره بن أبی حفصه عن زید العمی، عن أبی صدیق الناجی، عن أبی سعید الخدری، أن النبی|، قال یکون فی أمتی المهدی إن قصر، فسبع وإلا فتسع. فتنعم فیه أمتی نعمه لم ینعموا مثلها قط. تؤی أکلها ولا تدخر منهم شیئا والمال یومئذ کدوس فیقوم الرجل فیقول: یا مهدی ! أعطنی. فیقول: خذ. 4084 - حدثنا محمد بن یحیی وأحمد بن یوسف، قالا: ثنا عبد الرزاق عن سفیان الثوری، عن خالد الحذاء، عن أبی قلابه، عن أبی أسماء الرحبی، عن ثوبان، قال: قال رسول الله|: «یقتتل عند کنزکم ثلاثه کلهم ابن خلیفه ثم لا یصیر إلی واحد منهم. ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق. فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم. ثم ذکر شیئا لا أحفظه. فقال فإذا رأیتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج. فإنه خلیفه الله، المهدی. فی الزوائد: هذا إسناد صحیح. رجاله ثقات. ورواه الحاکم فی المستدرک، وقال: صحیح علی شرط الشیخین. 4085- «...المهدی منّا أهل البیت، یُصلِحُه الله فی لیلهٍ». 4086- «...المهدی من ولد فاطمه».بیروت دارالکفر، ج2، ص1368 - 4087 1366- حدثنا هدیه بن عبد الوهاب ثنا سعد بن عبد الحمید بن جعفر، عن علی بن زیاد الیمامی، عن عکرمه بن عمار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبی طلحه، عن أنس بن مالک، قال: سمعت رسول الله| یقول: «نحن ولد عبد المطلب، ساده أهل الجنه. أنا وحمزه وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی». 4088- حدثنا حرمله بن یحیی المصری، وإبراهیم بن سعید الجوهری، قالا: ثنا أبو صالح عبد الغفار بن داود الحرانی. ثنا ابن لهیعه عن أبی زرعه عمرو بن جابر الحضرمی، عن عبد الله بن الحرث بن جزء الزبیدی، قال: قال رسول الله|: «یخرج ناس من المشرق، فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه». (محقق)

4- سنن ابی داود (م 275 ه-.ق)

اشاره

او در سنن خود کتابی دارد به نام «کتاب السنن» که در آن ابوابی است، مانند: «باب فی التفضیل»، «باب فی الخلفاء» و «باب فی فضل أصحاب النبیّ |»((1)).

در هیچ یک از این بخش ها، روایتی ویژه حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دیده نمی شود.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در «کتاب الصلاهْ؛ باب تمام التکبیر»

روایت شماره 835 در فضیلت امام علی × است.((2))

روایت شماره 3582 در «کتاب القضاء؛ باب کیف القضاء» بیانگر یکی دیگر از فضائل ایشان است: «... إنّ الله سیهدی قلبک ویهدی لسانک ...».((3))

حدیث شماره 4073 در «کتاب اللباس» را نیز می توان از فضائل امام × دانست:

«... رأیت رسول الله | بمنیً یخطب علی بغله وعلیه برد أحمر، وعلیّ أمامه یُعبّر عنه»((4))

روایت شماره 4399 از «کتاب الحدود؛ باب فی المجنون یسرق أیصیب حدّا»

1- الکتب الستهْ، سنن أبی داود؛ صص 1563 و 1565.
2- همان؛ ص1284.
3- همان؛ ص1488.
4- همان؛ ص1520.

را می توان از فضائل امام× دانست. در این روایت علی× به عمر، فقه یاد می دهد((1)).

این حدیث صحیح است.

ب - فضائل حضرت فاطمه(ع) دختر پیامبر اکرم(ص):

روایت شماره 5217 از «کتاب الأدب؛ باب فی القیام» در فضیلت فاطمه زهرا÷ است:

«... عن أمّ المؤمنین عائشه أنها قالت: ما رأیت أحدا کان أشبه سمتا ودَلاًّ وهدْیا ... برسول الله| من فاطمه - کرم الله وجهها - کانت إذا دخل علیها قامت إلیه فأخذت بیده فقبلته وأجلسته فی مجلسها».((2))

این روایت صحیح است.

بخشی از روایت شماره 2071 در «کتاب النکاح؛ باب مایکره أن یجمع بینهن من النساء» فضیلتی از سرور زنان هر دو جهان است.((3))

1- همان؛ ص1544؛ - حدثنا عثمان بن أبی شیبه، ثنا جریر، عن الأعمش، عن أبی ظبیان، عن ابن عباس، قال: أتی عمر بمجنونه قد زنت، فاستشار فیها أناسا فأمر بها أن ترجم، فمر بها علی علی بن أبی طالب رضوان الله علیه، فقال: ما شأن هذه؟ قالوا: مجنونه بنی فلان زنت فأمر بها عمر أن ترجم، قال: فقال: ارجعوا بها، ثم أتاه فقال: یا أمیر المؤمنین، أما علمت أن القلم قد رفع عن ثلاثه: عن المجنون حتی یبرأ، وعن النائم حتی یستیقظ، وعن الصبی حتی یعقل؟ قال: بلی، قال: فما بال هذه ترجم؟ قال: لا شئ، قال: فأرسلها، قال: فأرسلها، قال: فجعل یکبر. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، صص 339- 338. (محقق)
2- همان؛ ص1604.
3- همان؛ ص1375؛ - حدثنا أحمد بن یونس وقتیبه بن سعید، المعنی، قال أحمد: ثنا اللیث، حدثنی عبد الله بن عبید الله بن أبی ملیکه القرشی التیمی، أن المسور بن مخرمه حدثه، أنه سمع رسول الله| علی المنبر یقول: إن بنی هشام بن المغیره استأذنونی أن ینکحوا ابنتهم من علی بن

أبی طالب، فلا آذن، ثم لا اذن ثم لا آذن إلا أن یرید ابن أبی طالب أن یطلق ابنتی وینکح ابنتهم، فإنما ابنتی بضعه منی، یریبنی ما أرابها، ویؤذینن ما آذاها. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج1، ص460 و نیز نگاه کنید به روایت شماره 2069. (محقق)

در روایت شماره 4213 در «کتاب الترجل؛ باب فی الانتفاع بالعاج» آمده است:

«... کان رسول الله| إذا سافر کان آخر عهده بانسان من أهله فاطمه واوّل من یدخل علیهاإذا قدم فاطمه ...»((1))

در روایت شماره 5063 از «کتاب الأدب؛ باب فی التسبیح عند النوم»، آمده است:

«... ألا أحدثک عنی وعن فاطمه بنت رسول الله| وکانت أحبّ أهله إلیه ...»((2))

و روایات 5062 و 2988((3))

و 4284((4))

نیز در همین موضوع آمده است.

ج - فضائل امام حسن و امام حسین:

روایت شماره 1109 در «کتاب الصلاة؛ باب الامام یقطع الخطبة للأمر یحدث» در فضیلت هر دوی ایشان آمده است.((5))

1- همان؛ ص1529.
2-) همان، ص1593.
3- همان؛ ص1447؛ کتاب الخراج.
4- همان؛ ص1535 (المهدی من عترتی من ولد فاطمة).
5- همان؛ ص1305.

روایت شماره 4737 در «کتاب السنهْ؛ باب فی القرآن» در فضیلت امام حسن و امام حسین × است.((1))

روایت شماره 4131 در «کتاب اللباس؛ باب فی جلود النمور والسباع» هست که هم می توان بخشی از آن را تنها فضیلتی برای امام حسن × دانست و هم فضیلتی برای هر دو امام‘. روایت چنین است:

«... وفد المقدام بن معدیکرب و عمرو بن الأسود ورجلٌ من بني أسد من أهل قِنَّسرین إلی معاویه بن أبی سفیان، فقال معاویه للمقدام: أعلمت أنّ الحسن بن علی توفّی، فرجّع المقدام((2))، فقال له فلانٌ: أتعدّها مصیبةً؟ فقال له: ولم لا أراها مصیبه وقد وضعه رسول الله| فی حجره فقال: «هذا منّی وحسینٌ من علیّ»، ... ثم قال: یا معاویه! إن أنا صدقت فصدّقنی، وإن أنا کذبت فکذّبنی. قال: أفعل. قال: فأنشدک بالله! هل سمعت رسول الله| ینهی عن لُبس جلود السّباع والرکوب علیها؟ قال: نعم. قال: فوالله! لقد رأیت هذا کلّه فی بیتک یا معاویه! فقال

1- همان؛ 1571؛ - حدثنا عثمان بن أبی شیبه، ثنا جریر، عن منصور، عن المنهال بن عمرو، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، قال: کان النبی| یعوذ الحسن والحسین أعیذکما بکلمات التامه، من کل شیطان وهامه، ومن کل عین لامه ثم یقول: (کان أبوکم یعوذ بهما إسماعیل وإسحاق). و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص421. (محقق)
2- یعنی لب به «إنا لله وإنا إلیه راجعون» گفتن گشود.

معاویه: قد علمتُ أنّی لن أنجو منک یا مقدام! ...»((1)).

این حدیث صحیح است.

روایت شماره 4290، نیز درباره امام حسن ×

است.((2))

روایت شماره 5218 در «کتاب الأدب، باب فی قبلةٌ الرجل ولده»، در فضیلت امام حسین ×است.((3))

روایت شماره 5221 در همان کتاب «باب قبلةْ الخد» روایتی هست که می توان آن را از فضائل امام حسن × دانست.((4))

روایت شماره 5105 نیز در همان کتاب «باب فی المولود یؤذن فی أذنه»، یک روایت به شمار می آید.((5))

1- همان؛ ص1524.
2- همان؛ ص1535؛- قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغیره، قال: ثنا عمرو بن أبی قیس، عن شعیب بن خالد، عن أبی إسحاق، قال: قال علی رضی الله عنه ونظر إلی ابنه الحسن فقال: إن ابنی هذا سید کما سماه النبی| وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق، ثم ذکر قصه: یملأ الأرض عدلا. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص311. (محقق)
3- همان؛ ص1604؛- حدثنا مسدد، ثنا سفیان، عن الزهری، عن أبی سلمه، عن أبی هریره أن الأقرع بن حابس أبصر النبی| وهو یقبل حسینا فقال: إن لی عشره من الولد ما فعلت هذا بواحد منهم، فقال رسول الله|: من لا یَرحم لا یُرحم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج 2، ص522. (محقق)
4- همان.
5- همان؛ ص1597؛ - حدثنا مسدد، ثنا یحیی، عن سفیان، قال: حدثنی عاصم بن عبید الله، عن عبید الله بن أبی رافع، عن أبیه، قال: رأیت رسول

الله| أذن فی أذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمه بالصلاه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص499. (محقق)

روایت شماره 2841، در فضیلت هر دو امام × است.((1))

در «کتاب السنّهْ؛ باب ما یدل علی ترک الکلام فی الفتنهْ» روایت شماره 4662، در فضیلت امام حسن × است:

«...إنّ ابنی هذا سیدٌ و إنّی ارجو أن یصلح الله بین فئتین من امتی...»؛ ((2))

د - فضائل اهل بیت(ع):

در «کتاب الصلاهْ؛ باب الصلاهْ علی النبی| بعد التشهد»، هفت روایت آمده که همه ی آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست((3)).

1- همان؛ 1435؛ - حدثنا أبو معمر عبد الله بن عمرو، ثنا عبد الوارث، ثنا أیوب، عن عکرمه، عن أبن عباس، أن رسول الله| عق عن الحسن والحسین کبشا کبشا. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج1، ص648. (محقق)
2- همان؛ ص1566. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص405. (محقق)
3- همان؛ ص1295. 976- حدثنا حفص بن عمر، ثنا شعبه، عن الحکم، عن ابن أبی لیلی، عن کعب بن عجره، قال:قلنا، أو قالوا، یا رسول الله، أمرتنا أن نصلی علیک وأن نسلم علیک فأما السلام فقد عرفناه، فکیف نصلی علیک؟ قال: قولوا: اللهم صل علی محمد وآل محمد، کما صلیت علی إبراهیم، وبارک علی محمد وآل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم، إنک حمید مجید. 977- حدثنا مسدد، ثنا یزید بن زریع، ثنا شعبه، بهذا الحدیث قال: صل علی محمد وعلی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم. 978- حدثنا محمد بن العلاء، ثنا ابن بشر، عن مسعر، عن الحکم، بإسناده بهذاقال: اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم، إنک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید قال أبو داود: رواه الزبیر بن عدی عن ابن أبی لیلی کما رواه مسعر إلا أنه قال: کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید، وبارک علی محمد وساق مثله. 980- القعنبی، عن مالک، عن نعیم

بن عبد الله المجمر، أن محمد بن عبد الله بن زيد - و عبد الله بن زيد هو الذى أرى النداء بالصلاه - أخبره عن أبى مسعود الأنصارى أنه قال: أتانا رسول الله| فى مجلس سعد بن عباده فقال له بشير بن سعد: أمرنا الله أن نصلى عليک يا رسول الله فكيف نصلى عليک؟ فسكت رسول الله| حتى تمنينا أنه لم يسأله ثم قال رسول الله|: قولوا فذكر معنى حديث كعب بن عجره زاد فى آخره: فى العالمين إنک حميد مجيد. 981- حدثنا أحمدبن يونس، ثنا زهير، ثنا محمد بن إسحاق، ثنا محمدبن إبراهيم بن الحارث، عن محمدبن عبدالله بن زيد، عن عقبه بن عمرو، بهذا الخبر قال: قولوا اللهم صل على محمدالنبى الأمى وعلى آل محمد. 982- حدثنا موسى بن إسماعيل، ثنا حبان بن يسار الكلابى، حدثنى أبو مطرف عبيد الله بن طلحه بن عبيد الله بن كريز، حدثنى محمد بن على الهاشمى، عن المجمر، عن أبى هريره، عن النبى| قال: من سره أن يكتال بالمكيال الأوفى إذا صلى علينا أهل البيت فليقل: اللهم صلى على محمد النبى... وذريته وأهل بيته كما صليت على آل إبراهيم إنک حميد مجيد. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1410 ه-.ق، ج1- صص 222 و 221، ح 976- 978 و 980- 985. (محقق)

روایت شماره 2982 نیز در «کتاب الخراج؛ باب فی بیان مواضع قسم الخمس وسهم ذی القربی».((1))

روایت شماره 2980 را نیز می توان به شمار آورد.((2))

1- همان؛ 1446؛ - حدثنا أحمد بن صالح، ثنا عنبسه، ثنا یونس، عن ابن شهاب أخبرنی یزید بن هرمز أن نجده الحروری حین حج فی فتنه ابن الزبیر أرسل إلی ابن عباس یسأله عن سهم ذی القربی، ویقول: لمن تراه؟ قال ابن عباس: لقربی رسول الله|، قسمه لهم رسول الله|، وقد کان عمر عرض علینا من ذلک عرضا رأیناه دون حقنا فرددناه علیه وأبینا أن نقبله. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص26.(محقق)
2- - حدثنا مسدد، ثنا هشیم، عن محمد بن إسحاق، عن الزهری، عن سعید بن المسیب، أخبرنی جبیر بن مطعم، قال: لما کان یوم خیبر وضع رسول الله سهم ذی القربی فی بنی هاشم، وبنی المطلب، وترک بنی نوفل، وبنی عبد شمس، فانطلقت أنا وعثمان بن عفان حتی أتینا النبی|، فقلنا: یا رسول الله، هؤلاء بنو هاشم لا ننکر فضلهم للموضع الذی وضعک الله به منهم فما بال إخواننا بنی المطلب أعطیتهم وترکتنا، وقرابتنا واحده؟ فقال رسول الله|أنا وبنو المطلب لا نفترق فی جاهلیه ولا إسلام، وإنما نحن وهم شئ واحد وشبک بین أصابعه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص26. (محقق)

نیز روایت 4213 را که در فضائل فاطمه÷ گذشت، می توان یک روایت شمرد.((1))

روایت 4290 را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست.((2))

روایت 4282 و 4283، دو روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام .((3))

1- حدثنا مسدد، ثنا عبد الوارث بن سعید، عن محمد بن جحاده، عن حمید الشامی، عن سلیمان المنبهی، عن ثوبان مولی رسول الله|: قال: کان رسول الله| إذا سافر کان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأول من یدخل علیها إذا قدم فاطمه، فقدم من غراه له وقد علقت مسحا أو سترا علی بابها، وملت الحسن والحسین قلبین من فضه، فقدم فلم یدخل، فظنت أن ما منعه أن یدخل ما رأی، فهتکت الستر وفککت القلبین عن الصبیین، وقطعته بینهما، فانطلقا إلی رسول الله| وهما یبکیان، فأخذه منهما، وقال: یا ثوبان، اذهب بهذا إلی آل فلان (أهل بیت بالمدینه إن هؤلاء أهل بیتی أکره أن یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا. یا ثوبان، اشتر لفاطمه قلاده من عصب وسوارین من عاج). نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، صص 292 - 291. (محقق)
2- همان؛ ص1535؛- قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغیره، قال: ثنا عمرو بن أبی قیس، عن شعیب بن خالد، عن أبی إسحاق، قال: قال علی رضی الله عنه ونظر إلی ابنه الحسن فقال: إن ابنی هذا سید کما سماه النبی| وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق، ثم ذکر قصه یملأ الأرض عدلاً... . نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص311. (محقق)
3- همان؛- حدثنا مسدد، أن عمر بن عبید حدثهم، وثنا محمد بن العلاء، ثنا أبو بکر یعنی ابن عیاش وثنا مسدد، ثنا یحیی، عن سفیان، وثنا أحمد بن إبراهیم، ثنا عبید الله بن موسی، أخبرنا زائده، وثنا أحمد بن إبراهیم، حدثنی عبید الله بن موسی، عن فطر، المعنی واحد کلهم عن عاصم، عن زر، عن عبد الله، عن النبی| قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم قال زائده فی حدیثه: (لطول الله ذلک الیوم) ثم اتفقوا (حتی یبعث فیه رجلا منی) أو (من أهل بیتی، یواطئ اسمه اسمیواسم أبیه اسم أبی) زاد فی حدیث فطر (یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا) وقال فی حدیث سفیان: (لا

تذهب، أو لا تنقضى، الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتى، يواطئ اسمه اسمى) قال أبو داود: لفظ عمر وأبى بكر بمعنى سفيان. - حدثنا عثمان بن أبى شيبه، ثنا الفضل بن دكين، ثنا فطر عن القاسم بن أبى بزه عن أبى الطفيل، عن على رضى الله تعالى عنه، عن النبى| قال: «لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتى يملأها عدلا كما ملئت جورا». (محقق)

ه- - فضائل حضرت مهدی(ع):

ابوداود در سنن، کتابی به نام «کتاب المهدی» دارد. می توان گفت پنج روایت در فضائل امام مهدی × در این کتاب آمده است:

«... لاتذهب الدنیا أو لاتنقضی الدنیا حتی یَمْلک العرب رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی». شماره 4282.

«... لو لم یبق من الدّهر إلاّ یومٌ لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملأها عدلاً کما ملئت جورا». شماره 4283.

«... المهدی من عترتی من ولد فاطمه». شماره 4284.

این روایت را از فضائل فاطمه ÷ نیز می توان دانست.((1))

بخشی از روایت 4290 را می توان فضیلتی از فضائل امام حسن × دانست: «... إنّ ابنی هذا سیّدٌ کما سمّاه النبیّ| ...»، ادامه این روایت در فضیلت حضرت مهدی × است((2)).

1- حدثنا سهل بن تمام بن بزیع، ثنا عمران القطان، عن قتاده، عن أبی نضره، عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله|: المهدی منی أجلی الجبهه، أقنی الانف، یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما، یملک سبع سنین. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1410 ه-.ق، ج2، ص310، ح 4285. (محقق)
2- همان، ص1535.

5- جامع ترمذی (م 279 ه-.ق)

اشاره

او در جامع ابوابی را با موضوعیت فضائل و مناقب به شرح ذیل آورده است:

1- أبواب فضائل الجهاد؛

2- أبواب فضائل القرآن؛

3- أبواب المناقب.

الف - فضائل حضرت على بن ابى طالب(ع):

در جامع ترمذی در «أبواب المناقب»، بابی است با این عنوان: «باب مناقب على بن أبى طالب قدس سره ... وله كنيتان: أبو تراب وأبو الحسن»؛ در این باب چندین روایت از فضائل امام × بیان شده است.((1))

1- همان؛ ص2034، ح 3712 به بعد؛ - حدثنا قتيبه بن سعيد أخبرنا جعفر بن سليمان الضبعى عن يزيد الرشک بن مطرف بن عبدعن عمران بن حصين قال: بعث رسول الله| جيشا واستعمل عليهم على بن أبى طالب ؛ فمضى فى السريه فأصاب جاريه فأنكروا عليه وتعاقد أربعه من أصحاب رسول الله| فقالوا أن لقينا رسول الله| أخبرناه بما صنع على. وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله| فسلموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم، فلما قدمت السريه سلموا على النبى|، فقام أحد الأربعه فقال يا رسول الله: ألم تر إلى على بن أبى طالب صنع كذا وكذا فأعرض عنه رسول الله|، ثم قام الثانى فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فأقبل إليه رسول الله| والغضب يعرف فى وجهه فقال ما تريدون من على، ما تريدون من على، ما تريدون من على، إن عليا منى وأنا منه، وهو ولى كل مؤمن من بعدى. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن سلمه بن كهيل قال سمعت أبا الطفيل يحدث عن أبى سريحه أو

زيد بن أرقم شک شعبه عن النبی| قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. هذا حديث حسن. وروى شعبه هذا الحديث عن ميمون أبی عبد الله عن زيد بن أرقم عن النبی| نحوه. وأبو سريحه هو حذيفه بن أسيد صاحب النبی|. - حدثنا أبو الخطاب زياد بن يحيى البصرى أخبرنا أبو عتاب سهل بن حماد أخبرنا المختار بن نافع أخبرنا أبو حبان التيمى عن أبيه عن على قال قال رسول الله|: ... رحم عليا؛ اللهم أدر الحق معه حيث دار. - حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا أبى عن شريک عن منصور عن ربعى بن حراش قال أخبرنا على بن أبى طالب بالرحبه فقال: لما كان يوم الحديبيه خرج إلينا ناس من المشركين فيهم سهيل بن عمرو وأناس من رؤساء المشركين فقالوا يا رسول الله خرج إليک ناس من أبنائنا وإخواننا وأرقائنا وليس لهم فقه فى الدين، وإنما خرجوا فرارا من أموالنا وضياعنا فاردهم إلينا فإن لم يكن لهم فقه فى الدين سنفقههم؟ فقال النبی|: يا معشر قريش لتنتهن أو ليبعثن الله عليكم من يضرب رقابكم بالسيف على الدين، قد امتحن الله قلوبهم على الايمان، قالوا من هو يا رسول الله فقال له أبوبكر: من هو يا رسول الله؟ وقال عمر: من هو يا رسول الله؟ قال هو خاصف النعل وكان أعطى عليا نعله يخصفها، قال ثم التفت إلينا على فقال إن رسول الله| قال: من كذب على متعمدا فليتبوأ معقده من النار. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا قتيبه أخبرنا جعفر بن سليمان عن أبى هارون العبدى عن أبى سعيد الخدرى قال: إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار ببغضهم على بن أبى طالب ... وقد تكلم شعبه فى أبى هارون العبدى وقد روى هذا عن الأعمش عن أبى صالح عن أبى سعيد. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا محمد بن فضيل عن عبدالله بن عبدالرحمن أبى نصر عن المساور الحميرى عن أمه قالت: دخلت على أم سلمه فسمعتها تقول كان رسول الله| يقول لا يحب عليا منافق، ولا يبغضه مؤمن. وفى الباب عن على. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى الفزارى ابن بنت السدى أخبرنا شريک عن أبى ربيعه عن ابن بريده عن أبيه قال قال رسول الله|: إن الله أمرنى بحب أربعه وأخبرنى أنه يحبهم، قيل يا رسول الله سمهم لنا؟ قال على منهم يقول ذلک ثلاث وأبو ذر والمقداد وسلمان وأمرنى بحبهم وأخبرنى أنه يحبهم. هذا حديث حسن... . - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا شريک عن أبى إسحاق عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله|: على منى وأنا من على ولا يؤدى عنى إلا أنا أو على. هذا حديث حسن ... صحيح. - حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادى أخبرنا على ابن قادم أخبرنا على بن صالح بن حى عن حكيم بن جبير عن جميع بن عمير التيمى عن ابن عمر قال: آخى رسول الله| بين أصحابه فجاء على تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابک ولم تؤخ بينى وبين أحد، فقال له رسول الله| أنت أخى فى الدنيا والآخره. هذا حديث حسن... وفيه عن زيد بن أبى أوفى. -

حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا عبيد الله بن موسى عن عيسى بن عمر عن السدى عن أنس بن مالك قال: كان عند النبى | طير فقال اللهم ائتنى بأحب خلقك إليک يأكل معى هذا الطير فجاء على فأكل معه ... والسدى اسمه إسماعيل ابن عبد الرحمن وقد أدرک أنس بن مالک ورأى الحسين بن على. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادى أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا عوف عن عبد الله بن عمرو بن هند الجملى قال: قال على كنت إذا سألت رسول الله | أعطانى وإذا سكت ابتدأنى. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا محمد بن عمر بن الرومى أخبرنا شريک عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحى عن على قال قال رسول الله |: أنا دار الحكمه وعلى بابها. - حدثنا قتيبه أخبرنا حاتم بن إسماعيل عن بكير ابن مسمار عن عامر بن سعد بن أبى وقاص عن أبيه قال: أمر معاويه بن أبى سفيان سعدا فقال ما منعک أن تسب أبا تراب ؟ قال أما ما ذكرت ؛ ثلاثا قالهن رسول الله | فلن أسبه لان تكون لى واحده منهن أحب إلى من حمر النعم، سمعت رسول الله | يقول لعلى وخلفه فى بعض مغازيه؟ فقال له يا رسول الله تخلفنى مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله |: أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبوه بعدى. وسمعته يقول يوم خيبر لأعطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لى علياقال فأتاه وبه رمد فبصق فى عينه فدفع الرايه إليه ففتح الله عليه وأنزلت هذه الآيه ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم الآيه دعا رسول الله | عليا وفاطمه وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى. هذا حديث حسن... صحيح من هذا الوجه. - حدثنا عبدالله بن أبى زياد أخبرنا الأحوص بن جواب عن يونس بن أبى إسحاق عن أبى إسحاق عن البراء قال: بعث النبى | جيشين وأمر على أحدهما على بن أبى طالب وعلى الآخر خالدبن الوليد وقال إذا كان القتال فعلى، قال فافتتح على حصنا فأخذ منه جاريه فكتب معى خالد كتابا إلى النبى | بشئ به، قال فقدمت على النبى | فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى فى رجلا يحب الله ورسوله ويحبه ورسوله، قال قلت أعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله وإنما أنا رسول فسكت. هذا حديث حسن. - حدثنا على بن المنذر الكوفى أخبرنا محمد بن فضيل عن الأجلح عن أبى الزبير عن جابر قال: دعا رسول الله | عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله | ما انتجيته ولكن الله انتجاه. هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث الأجلح وقد رواه غير ابن فضيل عن الأجلح. ومعنى قوله: ولكن الله انتجاه يقول إن الله أمرنى أن أنتجى معه. - حدثنا على بن المنذر أخبرنا ابن فضيل عن سالم ابن أبى حفصه عن عطيه عن أبى سعيد قال قال رسول الله | لعلى: يا على لا يحل لاحد أن يجنب فى هذا المسجد غيرى وغيرک. قال على بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنى هذا الحديث؟

قال لا يحل لاحد يستطرقه جنبا غيرى وغيرک به. هذا حديث حسن - حدثنا إسماعيل بن مؤسى أخبرنا على بن عابس عن مسلم الملائى عن أنس بن مالک قال: بعث النبى| يوم الاثنين وصلى وعلى يوم الثلاثاء... وقد روى هذا الحديث عن مسلم عن حبه عن على نحو هذا. - حدثنا القاسم بن دينار الكوفى أخبرنا أبو نعيم عن عبدالسلام بن حرب عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبى وقاص أن النبى| قال لعلى: أنت منى بمنزله هارون من موسى. هذا حديث حسن صحيح وقد روى من غير وجه عن سعد عن النبى| و يستغرب هذا الحديث من حديث يحيى بن سعيد الأنصارى. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أحمد الزبيرى عن شريک عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله أن النبى| قال لعلى: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى. هذا حديث حسن. وفى الباب عن سعد وزيد بن أرقم وأبى هريره وأم سلمه. - حدثنا محمد بن حميد الرازى أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبى بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس: أن النبى| أمر بسد الأبواب إلا باب على. - حدثنا نصر بن على الجهضمى أخبرنا على بن جعفر بن محمد بن على قال أخبرنى أخى موسى بن جعفر بن محمد عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن على عن أبيه على بن الحسين عن أبيه عن جده على بن أبى طالب: أن النبى| أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبنى وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معى فى درجتى يوم القيامه. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن حميد أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبى بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال: أول من صلى على. - حدثنا محمد بن بشار ومحمد بن المثنى قالا أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عمرو بن مره عن أبى حمزه عن رجل من الأنصارى عن زيد بن أرقم قال: أول من أسلم على. - حدثنا عيسى بن عثمان بن أخى يحيى بن عيسى الرملى أخبرنا يحيى بن عيسى الرملى عن الأعمش عن عدى بن ثابت عن زر بن حبيش عن على قال: لقد عهد إلى النبى| النبى الأمى أنه لا يحبک إلا مومن ولا يبغضک إلا منافق. قال عدى بن ثابت: أنا من القرن الذين دعا لهم النبى|. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار ويعقوب بن إبراهيم وغير واحد قالوا أخبرنا أبو عاصم عن أبى الجراح قال حدثنى جابر بن صبيح قال حدثتنى أم شراحيل قالت حدثتنى أم عطيه قالت: بعث النبى| جيشا فيهم على، قالت فسمعت رسول الله| وهو رافع يديه ويقول: اللهم لا تمتنى حتى ترينى عليا. هذا حديث حسن إنما نعرفه من هذا الوجه. و نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 307- 295، ح 3820- 3796. (محقق)

ص: 271

ص: 272

ص: 273

پس از این باب، ابواب دیگری آمده که در آنها فضائل امام× دیده می شود؛ که روی هم 20 حدیث است که البته چندتای آن از نظر متن نزدیک به هم اند و می توان آنها را تکراری دانست((1)).

یکی از این حدیث ها افزون بر فضیلت امام×، دربر گیرنده فضیلتی برای حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز

نیزهست.

حدیث این چنین است:

3733- «... أنّ النبیّ|، أخذ بید حسن وحسین، قال((2)): من أحبّنی هذین وأباهما وأُمّهما، کان معی فی درجتی یوم القیامه»((3))

این حدیث صحیحی است؛ راویان آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند؛

حدیث دیگری از این احادیث چنین است:

3721- «... کان عند النبیّ طیرٌ، فقال: اللهمّ ائتنی بأحبّ خلقک إلیک، یأ کل معی هذا الطّیر»، فجاء علیّ فأکل معه»((4))

1- همان؛ صص 2035- 2037.
2- گویا باید «وقال ...» درست باشد.
3- همان؛ ص2036.
4- همان؛ ص2035

روایت شماره 3300 را نیز می توان بیانگر

یکی از فضائل امام × دانست:

«... قال((1)): فبی خفّف الله عن هذه الأمّه»((2))

روایت دیگر در مناقب سلمان فارسی است که دربر گیرنده فضیلتی برای امام × نیز هست:

«... إن الجنّه تشتاق إلی ثلاثه: علیّ وعمّار وسلمان»((3))

روایت شماره 1704 در «أبواب الجهاد؛ باب [ما جاء] من یستعمل علی الحرب» آورده است:((4))

روایت شماره 3090:

«... بعث النبیّ| ببراءه مع أبی بکر، ثمّ دعا فقال: «لا ینبغی لأحدٍ أن یُبلّغ هذا إلاّ رجلٌ من أهلی»؛ فدعا علیّا

1- علی ×.
2- همان؛ ص1989.
3- همان؛ 2042.
4- همان؛ ص1826؛ - حدثنا عبد الله بن أبی زیاد حدثنا الأحوص بن جواب عن أبو الجواب عن یونس بن أبی إسحاق عن أبی إسحاق عن البراء أن النبی| بعث جیشین وأمر علی أحدهما علی بن أبی طالب، وعلی الآخر خالد بن الولید، وقال: إذا کان القتال فعلی. قال: فافتتح علی حصنا فأخذ منه جاریه، فکتب معی خالد إلی النبی| یشی به، فقدمت علی النبی صلی علیه وسلم فقرأ الکتاب فتغیر لونه ثم قال: ما تری فی رجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله؟ قلت: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وإنما أنا رسول، فسکت. و فی الباب عن ابن عمر. هذا حدیث حسن... معنی قوله یشی به یعنی النمیمه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج3، ص124 - 123، ح 1756. (محقق)

فأعطاه إيّاها»؛([1])

روایت شماره 3819؛ «ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامةٌ بن زید([2]) رضی الله عنه» نیز به همین مضمون آمده است.

ب - فضائل حضرت فاطمه(ع):

در جامع، بابی با این عنوان دیده می شود:

«باب ما جاء فی فضل فاطمةْ بنت محمّد|».

در این باب هفت روایت نقل شده است.([3])

1- همان؛ ص1963.
2- همان؛ ص2044؛ و سنن ترمذی، بیروت دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج5، ص342و روایت شماره 3908.
3- همان؛ 2048، - حدثنا قتیبه، أخبرنا اللیث، عن ابن أبی ملیکه، عن المسور بن مخرمه قال: سمعت النبیٰ یقول وهو علی المنبر: إن بنی هشام بن المغیره استأذنونی فی أن ینکحوا ابنتهم علی بن أبی طالب فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن: إلا أن یرید ابن أبی طالب أن یطلق ابنتی وینکح ابنتهم، فإنها بضعه منی، یریبنی ما رابها، ویؤذینن ما آذاها. هذا حدیث حسن صحیح. - حدثنا إبراهیم بن سعید الجوهری، أخبرنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبد الله بن عطاء، عن ابن بریده، عن أبیه قال: کان أحب النساء إلی رسول الله| فاطمه ومن الرجال علی... هذا حدیث حسن.... - حدثنا أحمد بن منیع، أخبرنا إسماعیل بن علیه، عن أیوب عن ابن أبی ملیکه عن عبد الله بن الزبیر... فقال النبی| إنّما فاطمه بضعه منی، یوینی ما آذاها، وینصبنی ما أنصبها. هذا حدیث حسن صحیح. هکذا قال أیوب عن ابن أبی ملیکه عن ابن الزبیر، وقال غیر واحد عن ابن أبی ملیکه عن المسور بن مخرمه، ویحتمل أن یکون ابن أبی ملیکه روی عنهما جمیعا، وقد رواه عمرو ابن دینار عن ابن ملیکه عن المسور بن مخرمه نحو حدیث اللیث. - حدثنا سلیمان بن عبد الجبار البغدادی، أخبرنا علی بن قادم، أخبرنا أسباط بن نصر الهمدانی، عن السدی، عن صبیح مولی أم سلمه عن زید بن أرقم، أن رسول الله| قال لعلی وفاطمه والحسن والحسین: أنا حرب لمن

حاربتم، وسلم لمن سالمتم. - حدثنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو أحمد الزبيرى، أخبرنا سفيان عن زبيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمه أن النبى صلى الله عليه و سلم جلل على الحسن و الحسين و على و فاطمه كساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى و حامتى؛ أذهب هذا حديث حسن. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 362 - 359، ح 3959-3965. (محقق)

در «أبواب تفسیر القرآن»، تفسیر سوره احزاب، روایات شماره 3205 و 3206 نیز نقل شده است.((1))

روایت شماره 3878 نیز در زیر عنوان «باب فضل خدیجهٔ رضی الله عنه» دیده می شود که گذشته از اینکه فضیلتی برای ام المؤمنین خدیجه÷ است، فضیلتی برای ام الأئمه علیهم السلام نیز هست:

«حسبک من نساء العالمین: مریم بنت عمران وخدیجه

1- همان؛ ص1979؛ - حدثنا قتیبه أخبرنا محمد بن سلیمان بن الأصبهانی عن یحیی بن عبید عن عطاء بن أبی رباح عن عمر بن أبی سلمه ربیب النبی| قال لما نزلت هذه الآیه علی النبی| إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی بیت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسینا فجللهم بکساء و علیٌ خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. قالت أم سلمه: وأنا معهم یا نبی الله، قال أنت علی مکانک وأنت علی خیر. - حدثنا عبد بن حمید أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمه أخبرنا علی بن زید عن أنس بن مالک: أن رسول الله| کان یمر بباب فاطمه سته أشهر إذا خرج لصلاه الفجر یقول: الصلاه یا أهل البیت إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا. هذا حدیث حسن... . نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 31- 30، ح 3258 - 3259. (محقق)

بنت خویلد وفاطمه بنت محمد وآسیه امرأه فرعون»((1))

ابو عیسی می گوید: «هذا حدیث صحیحٌ».

در اینجا باید گفت که هرآنچه در فضیلت حضرت خدیجه است در فضل حضرت فاطمه ÷ نیزهست چرا که این دختر از آن مادر است؛ مانند روایت 3876 (3979، چاپ دارالفکر بیروت).

روایت شماره 3893 در «باب فضل ازواج النبیّ|» آمده است: «... ثم أخبرنی أنی سیّده نساء أهل الجنّه ...».((2))

در روایت شماره 3819 نیز آمده است:

«أیّ أهلک أحبّ إلیک؟ قال: فاطمه بنت محمّد»؛ (ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامه بن زید((3)) رضی الله عنه.)

ج - فضائل امام حسن و امام حسین ‘:

ترمذی در بابی به مناقب امام حسن و امام حسین‘ پرداخته است: «باب مناقب أبی محمد

الحسن بن علی بن أبی طالب والحسین بن علی ابن أبی طالب»((4)).

در این باب 18 روایت در فضیلت امام حسن و امام حسین‘ ذکر شده است.((5))

1- همان؛ 2049؛ و سنن ترمذی، ج5، ص367 روایت 3981، بیروت، دار الفکر، 1403 ه-.ق.(محقق)
2- همان؛ ص2050؛ نسخه چاپ دارالکفر بیروت، 1403 ه-.ق، ج5، ص368، به شماره روایت 3984.
3- همان؛ ص2044، نسخه چاپ دارالکفر بیروت، 1403 ه-.ق، ج5، ص342، به شماره روایت 3908.
4- همان؛ ص2039، نسخه چاپ دارالکفر بیروت، 1403 ه-.ق، ج5، ص321.

5-) همان؛ 2040؛ - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو داود الحفرى عن سفيان عن يزيد بن أبى زياد عن ابن أبى نعم عن أبى سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنه. - حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا جرير وابن فضيل عن يزيد نحوه. هذا حديث صحيح حسن. وابن أبى نعم هو عبد الرحمن بن أبى نعم البجلى الكوفى. - حدثنا سفيان بن وكيع وعبد بن حميد قالا أخبرنا خالد بن مخلد أخبرنا موسى بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن أبى بكر بن زيد بن المهاجر قال أخبرني مسلم بن أبى سهل النبال قال أخبرنى الحسن بن أسامه بن زيد قال أخبرنى أبى أسامه بن زيد قال: طرقت النبى| ذات ليله فى بعض الحاجه فخرج النبى| وهو مشتمل على شئ لا أدرى ما هو، فلما فرغت من حاجتى قلت: ما هذا الذى أنت مشتمل عليه فكشفه فإذا حسن وحسين على وركيه. فقال: هذان ابناى وابنا ابنتى اللهم إنى أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما. هذا حديث حسن. - حدثنا عقبه بن مكرم البصرى العمى أخبرنا وهب بن جرير بن حازم أخبرنا أبى عن محمد بن أبى يعقوب عن عبد الرحمن بن أبى نعم: أن رجلا من أهل العراق سأل ابن عمر عن دم البعوض يصيب الثوب، فقال ابن عمر: انظروا إلى هذا يسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله|؛ وسمعت رسول الله| يقول إن الحسن والحسين هما ريحانتاى من الدنيا. هذا حديث صحيح. وقد رواه شعبه عن محمد بن أبى يعقوب. وقد روى أبو هريره عن النبى| نحو هذا. وابن أبى نعم هو عبد الرحمن بن أبى نعم البجلى - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا أبو خالد الأحمر أخبرنا رزين قال حدثتنى سلمى قالت: دخلت على أم سلمه وهى تبكى فقلت ما يبكيك؟ قالت رأيت رسول الله| تعنى فى المنام وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا. - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا عقبه بن خالد حدثنى يوسف بن إبراهيم أنه سمع أنس بن مالك يقول: سئل رسول الله| أى أهل بيتك أحب إليك ؟ قال الحسن والحسين وكان يقول لفاطمه ادعى لى ابنى فيشمهما ويضمهما إليه. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن عبد الله الأنصارى أخبرنا الأشعث هو. ابن عبد الملك عن الحسن عن أبى بره قال: صعد رسول الله صلى الله عليه سلم المنبر فقال: إن ابنى هذا سيد يصلح الله على يديه بين فئتين. هذا حديث حسن صحيح. قال يعنى الحسن بن على. - حدثنا الحسين بن حريث أخبرنا على بن الحسين ابن واقد حدثنى أبى حدثنى عبد الله بن بريده قال: سمعت أبا بريده يقول :كان رسول الله| يخطبنا إذ جاء الحسن والحسين عليهما قميصان أحمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله| من المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه ثم قال: صدق الله إنما أموالكم وأولادكم فتنه نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم أصبر حتى قطعت حديثى ورفعتهما. هذا حديث حسن. - حدثنا الحسن بن عرفه أخبرنا

إسماعيل بن عياش. عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن سعيد بن راشد عن يعلى بن مره قال قال رسول الله|: حسين منى وأنا من حسين، أحب الله من أحب حسينا، حسين سبط من الأسباط. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن يحيى أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى عن أنس بن مالک قال :لم يكن أحد منهم أشبه برسول الله| من الحسن بن على. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا يحيى بن سعيد أخبرنا إسماعيل بن أبى خالد عن أبى جحيفه قال: رأيت رسول الله| فكان الحسن بن على يشبهه. هذا حديث حسن صحيح. وفى الباب عن أبى بكر وابن عباس وابن الزبير. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادى أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا هشام بن حسان عن حفصه بنت سيرين قالت حدثنى أنس بن مالک قال: كنت عند ابن زياد فجئ برأس الحسين فجعل يقول بقضيب فى أنفه ويقول ما رأيت مثل هذا حسنا لم يذكر قال قلت أما إنه كان من أشبههم برسول الله|. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن أخبرنا عبيد الله ابن موسى عن إسرائيل عن أبى إسحاق عن هانئ بن هانئ عن على قال: الحسن أشبه برسول الله| ما بين الصدر إلى الرأس، والحسين أشبه برسول الله| ما كان أسفل من ذلک. هذا حديث حسن. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا أبو معاويه عن الأعمش عن عماره بن عمير قال:لما جئ برأس عبيد الله ابن زياد وأصحابه نضدت فى المسجد فى الرحبه فانتهيت إليهم وهم يقولون قد جاءت قد جاءت فإذا حيه قد جاءت تخلل الرؤس حتى دخلت فى منخرى عبيد الله بن زياد فمكثت هنيهه ثم خرجت فذهبت حتى تغيبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلک مرتين أو ثلاثا. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن وإسحاق بن منصور قالا أخبرنا محمد بن يوسف عن إسرائيل عن ميسره بن حبيب عن نهال بن عمرو عن زر بن حبيش عن حذيفه قال: سألتنى أمى متى عهدک؟ تعنى بالنبى|؛ فقلت مالى به عهد منذ كذا وكذا، فنالت منى فقلت لها دعينى آتى النبى| فأصلى معه المغرب وأسأله أن يستغفر لى ولک ؛ فأتيت النبى| فصليت معه المغرب فصلى حتى صلى العشاء ثم انفتل فتبعته فسمع صوتى فقال من هذا حذيفه؟ قلت نعم. قال ما حاجتک غفر الله لک ولامک؟ قال إن هذا ملک لم ينزل الأرض قط قبل هذه الليله، استأذن ربه أن يسلم على ويبشرنى بأن فاطمه سيده نساء أهل الجنه، وأن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنه. هذا حديث حسن. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أسامه عن فضيل ابن مرزوق عن عدى بن ثابت عن البراء: أن رسول الله| أبصر حسنا وحسينا فقال اللهم إنى أحبهما فأحبهما. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا أبو عامر العقدى أخبرنا زمعه بن صالح عن سلمه بن وهرام عن عكرمه عن ابن عباس قال: كان رسول الله| حامل الحسن بن على على عاتقه فقال رجل نعم المركبِ ركبت يا غلام. فقال

النبی| ونعم الراکب هو. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عدی بن ثابت قال سمعت البراء بن عازب قال: رأیت النبی| واضع الحسن بن علی علی عاتقه وهو یقول اللهم إنی أحبه فأحبه. هذا حدیث حسن صحیح. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر،1403 ه-.ق، ج5، صص 327- 321، ح 3873 - 3856. (محقق)

ص: 279

ص: 280

ابو عیسی، پس از این باب روایات دیگری را نیز در فضائل ایشان آورده است که تعداد آنها به نه روایت می رسد؛ که می توان پنج روایت را از فضائل دانست که سه روایت در فضیلت هر دوی ایشان، یک روایت درباره امام حسن × و یک روایت درباره امام حسین × است؛((1))

(أبواب الأدب؛ باب ما جاء فی العدة).

ص: 281

1- همان؛ ص1935، ح 2983. - «حدثنا واصل بن عبد الأعلی الکوفی، أخبرنا محمد بن فضیل عن إسماعیل بن أبی خالد عن أبی جحیفه، قال: رأیت رسول الله| أبیض قد شاب وکان الحسن بن علی یشبهه،... هذا حدیث حسن. وقد روی مروان بن معاویه هذا الحدیث بإسناد له عن أبی جحیفه نحو هذا. وقد روی غیر واحد عن إسماعیل بن أبی خالد عن أبی جحیفه قال: رأیت رسول| وکان الحسن بن علی یشبهه ولم یزیدوا علی هذا». - «حدثنا محمد بن بشار، أخبرنا یحیی بن سعید عن إسماعیل ابن أبی خالدأخبرنا أبو جحیفه قال: رأیت النبی| وکان الحسن بن علی یشبهه. وهکذا روی غیر واحد عن إسماعیل ابن أبی خالد نحو هذا. وفی الباب عن جابر وأبو جحیفه وهب السوأئی». چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج4، ص210، روایات 2983 و 2984. (محقق)

یک روایت نیز در «ابواب الطب؛ باب [کیف یعوذ الصبیان]» در فضیلت هر دو امام‘ است؛((1))

دو روایت نیز در «أبواب الأضاحی؛ باب

الأذان فی أذن المولود وباب [العقیقهْ بشاهْ]» در فضیلت سبط اکبر× است؛((2))

یک روایت هم از «أبواب الأدب؛ باب ما جاء فی رکوب ثلاثهٌ علی الدابهْ»، درباره هر دو امام‘ است.((3))

1- همان؛ ص1858، ح 2060. «حدثنا محمود بن غیلان، أخبرنا عبد الرزاق ویعلی عن سفیان عن منصور عن المنهال بن عمرو عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: «کان رسول الله| یعوذ الحسن والحسین یقول: «أعیذ کما بکلمات الله التامه من کل شیطان وهامه ومن کل عین لامه ویقول: هکذا کان إبراهیم یعوذ إسحاق وإسماعیل». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج3، ص267، ح 2138. (محقق)
2- همان؛ ص1807، ح 1514 و 1519. - «حدثنا محمد بن بشار حدثنا یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی قالا حدثنا سفیان عن عاصم بن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم أذّن فی أذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمه بالصلاه. هذا حدیث صحیح و العمل علیه... وروی عن النبی| أیضا: أنه عق عن الحسن ابن علی بشاه و قد ذهب بعض أهل العلم إلی هذا الحدیث». - «حدثنا محمد بن یحیی القطعی حدثنا عبد الاعلی عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن أبی بکر عن محمد بن علی بن الحسین عن علی بن أبی طالب قال: عق رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الحسن بشاه و قال یا فاطمه احلقی رأسه و تصدقی بزنه شعره فضه، فوزنته، فکان وزنه درهما أو بعض درهم. هذا حدیث حسن». چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج 3، صص36 - 37، ح1553و1556. (محقق)
3- همان؛ ص1931، ح 2775. - «حدثنا عباس بن عبد العظیم العنبری، أخبرنا النضر بن محمد، حدثنا عکرمه بن عمار عن إیاس بن سلمه، عن أبیه قال: لقد قدت بنبی الله| والحسن والحسین علی بغلته الشهباء حتی أدخلته حجره النبی|، هذا قدامه وهذا خلفه. وفی الباب عن ابن عباس و عبد الله

بن جعفر. هذا حدیث حسن صحیح». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403ه-.ق، ج4، ص190-191، ح 2925. (محقق)

د - فضائل اهل بیت(ع):

ترمذی در جامع در «أبواب المناقب»، بخشی را به مناقب أهل بیت پیامبر| اختصاص داده که در زیر عنوان [باب فی] مناقب اهل بیت النبیّ|»، چهار روایت نقل شده است.((1))

ص: 283

1- همان، ص2041، ح 3786 به بعد. - «حدثنا نصر بن عبد الرحمن الکوفی أخبرنا زید بن الحسن عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر بن عبد الله قال: رأیت رسول الله| فی حجته یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول: یا أیها الناس إنی ترکت فیکم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی. وفی الباب عن أبی ذر وأبی سعید وزید بن أرقم وحذیفه بن أسید. هذا حدیث حسن من هذا الوجه. وزید بن الحسن قد روی عنه سعید بن سلیمان وغیر واحد من أهل العلم». - «حدثنا قتیبه بن سعید أخبرنا محمد بن سلیمان بن الأصبهانی عن یحیی بن عبید عن عطاء عن عمر بن أبی سلمه ربیب النبی| قال نزلت هذه الآیه علی النبی| إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی بیت أم سلمه، فدعا النبی| فاطمه وحسنا وحسینا فجللهم بکساء وعلی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. قالت أم سلمه وأنا معهم یا رسول الله؟ قال أنت علی مکانک وأنت إلی خیر. وفی الباب عن أم سلمه ومعقل بن یسار وأبی الحمراء وأنس بن مالک». - «حدثنا علی بن المنذر الکوفی أخبرنا محمد بن فضیل أخبرنا الأعمش عن عطیه عن أبی سعید والأعمش عن حبیب ابن أبی ثابت عن زید بن أرقم قال قال رسول الله| إنی تارک فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» هذا حدیث حسن... . - «حدثنا بن أبی عمر أخبرنا سفیان عن کثیر النواء عن أبی إدریس عن المسیب بن نجبه قال قال علی بن أبی طالب قال النبی| إن کل نبی أعطی سبعه نجباء رفقاء أو قال رقباء وأعطیت أنا أربعه عشر، قلنا من هم؟ قال أنا وابنای وجعفر وحمزه و... وبلال و سلمان و عمار و المقداد و حذیفه و عبد الله بن مسعود هذا حدیث حسن...». - «حدثنا أبو داود سلیمان بن الأشعث أخبرنا یحیی ابن معین أخبرنا هشام بن یوسف عن عبد الله بن سلیمان النوفلی عن محمد

بن على بن عبد الله بن عباس عن أبيه عن ابن عباس قال قال رسول الله| أحبوا الله لما يغذوكم من نعمه، وأحبونى بحب الله، وأحبوا أهل بيتى بحبى هذا حديث حسن...» چاپ بيروت، دارالفكر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 329-327، روايات 3874 تا 3878. (محقق)

دو حدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السلام و هم از فضائل حضرت مهدی × دانست:((1))

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضرت فاطمه و امام دو حدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السلام و هم از فضائل حضرت مهدی × دانست:((2))

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده است.((3))

1- همان، ص1876، ح 2230 و 2231؛ - حدثنا عبید بن أسباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله| لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سلمه وأبی هریره، هذا حدیث صحیح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صحیح. و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج3، ص343، ح 2331 تا 2232.(محقق)
2- همان، ص1876، ح 2230 و 2231؛ - حدثنا عبید بن أسباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله| لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سلمه وأبی هریره، هذا حدیث صحیح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا

حدیث حسن صحیح. و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج3، ص343، ح 2331 تا 2232.(محقق)
3- همان؛ 1979- ح 3205 و 3206؛- حدثنا قتیبه أخبرنا محمد بن سلیمان بن الأصبهانی عن یحیی بن عبید عن عطاء بن أبی رباح عن عمر بن أبی سلمه ربیب النبی| قال لما نزلت هذه الآیه علی النبی| إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی بیت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسینا فجللهم بکساء وعلی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. قالت أم سلمه: وأنا معهم یا نبی الله، قال أنت علی مکانک وأنت علی خیر. - حدثنا عبد بن حمید أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمه أخبرنا علی بن زید عن أنس بن مالک: أن رسول الله| کان یمر بباب فاطمه سته أشهر إذا خرج لصلاه الفجر یقول: الصلاه یا أهل البیت (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) حسن... و فی الباب عن أبی الحمراء معقل بن یسار وأم سلمه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 31- 30، ح 3258 و 3259. (محقق)

در تفسیر آیه 23 سوره شوری {قل لاّ أسئلکم علیه أجرا إلاّ المودّه فی القربی}، نیز روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.((1))

در تفسیر آیه مباهله از سوره آل عمران نیز روایتی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل شده است.((2))

1- همان؛ 1984، ح 3251؛ - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عبد الملک بن میسره قال سمعت طاؤا قال: سئل ابن عباس عن هذه الآیه قل لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی فقال سعید بن جبیر قربی آل محمد فقال ابن عباس. أعلمت أن رسول الله| لم یکن بطن من قریش إلا کان له فیهم قرابه فقال: إلا أن تصلوا ما بینی وبینکم من القرابه، هذا حدیث حسن صحیح وقد روی من غیر وجه عن ابن عباس. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج5، ص54، ح 3304. (محقق)
2- همان؛ ص1953، ح 2999؛ - حدثنا قتیبه أخبرنا حاتم بن إسماعیل عن بکیر بن مسمار عن عامر بن سعد عن أبیه قال: لما نزلت هذه الآیه تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم الآیه دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا، فقال: اللهم هؤلاء أهلی. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج4، صص 294 - 293، ح 4085.(محقق)

این روایت نیز، از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید.((1))

همچنین روایت شماره 482 از «أبواب الصلاة؛ باب ما جاء فی صفة الصلاة علی النبیّ|»، بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام است.((2))

چهار روایت در باب فضل نبی| آمده که همگی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید.((3))

1- همان؛ 1980، ح 3220؛ - حدثنا إسحاق بن موسی الأنصاری أخبرنا معن أخبرنا مالک بن أنس عن نعیم بن عبدالمجمر أن محمد بن عبد الله بن زید الأنصاری. و عبد الله بن زید الذی کان أدی النداء بالصلاه أخبره عن أبی مسعود الأنصاری أنه قال أتانا رسول الله| ونحن فی مجلس سعد بن عباده فقال له بشیر بن سعد أمرنا الله أن نصلی علیک فکیف نصلی علیک؟ قال فسکت رسول الله| حتی ظننا أنه لم یسأله. ثم قال رسول الله|: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم فی العالمین إنک حمید مجید، والسلام کما قد علمتم وفی الباب عن علی وأبی حمید وکعب ابن عجره وطلحه بن عبید الله وأبی سعید وزید بن خارجه ویقال ابن جاریه وبریده. هذا حدیث حسن صحیح. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج5، صص 38 - 37، ح 3273. (محقق)
2- حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنی أبو أسامه عن مسعر والأجلح ومالک بن مغول عن الحکم بن عتیبه عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب بن عجره قال: قلنا یا رسول الله، هذا السلام علیک قد علمنا فکیف الصلاه علیک؟ قال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد کما بارکت علی إبراهیم إنک حمید مجید قال محمود قال أبو أسامه زادنی زائده عن الأعمش عن الحکم عن عبد الرحمن بن أبی لیلی قال: ونحن نقول: وعلینا معهم. وفی الباب عن علی وأبی حمید وأبی مسعود وطلحه وأبی سعید وبریده وزید بن خارجه، ویقال ابن جاریه وأبی هریره. قال أبو عیسی: حدیث کعب بن عجره حدیث حسن صحیح. سنن الترمذی، الترمذی، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 ه-.ق، ج 1، صص 302 - 301، ح 482.(محقق)
3- همان؛ ص2023 (أبواب المناقب؛ باب ما جاء فی فضل النبیّ|)، ح 3605 تا 3608؛ - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادی أخبرنا محمد بن مصعب

أخبرنا الأوزاعى عن أبى عمار عن واثله بن الأسقع قال قال رسول الله|: إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، واصطفى من ولد إسماعيل بنى كنانه، واصطفى من بنى كنانه قريشا، واصطفى من قريش بنى هاشم، واصطفانى من بنى هاشم. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادى أخبرنا عبيد الله بن موسى عن إسماعيل بن أبى خالد عن يزيد بن أبى زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب قال: قلت يا رسول إن قريشا جلسوا فتذاكروا أحسابهم بينهم فجعلوا مثلك مثل نخله فى كبوه من الأرض. فقال النبى|: إن الله خلق الخلق فجعلنى من خير فرقهم وخير الفريقين، ثم خير القبائل فجعلنى من خير القبيله، ثم خير البيوت فجعلنى من خير بيوتهم فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا. هذا حديث حسن. و عبد الله ابن الحارث هو ابن نوفل. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أحمد أخبرنا سفيان عن يزيد بن أبى زياد عن عبد الله بن الحارث عن المطلب بن أبى وداعه قال: جاء العباس إلى رسول الله| وكأنه سمع شيئا، فقام النبى| على المنبر فقال: من أنا؟ فقالوا أنت رسول الله عليک السلام، قال أنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب. إن الله خلق الخلق فجعلنى فى خيرهم، ثم جعلهم فرقتين فجعلنى فى خيرهم فرقه، ثم جعلهم قبائل فجعلنى فى خيرهم قبيله، ثم جعلهم بيوتا فجعلنى فى خيرهم بيتا وخيرهم نفسا. هذا حديث حسن صحيح. وروى عن سفيان الثورى عن يزيد بن أبى زياد نحو حديث إسماعيل بن أبى خالد عن يزيد بن أبى زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس ابن عبد المطلب. - حدثنا محمد بن إسماعيل أخبرنا سليمان بن عبد الرحمن الدمشقى أخبرنا الوليد بن مسلم أخبرنا الأوزاعى أخبرنا شداد أبو عمار حدثنى واثله بن الأسقع قال قال رسول الله|: إن الله اصطفى كنانه من ولد إسماعيل واصطفى قريشا من كنانه، واصطفى هاشما من قريش، واصطفانى من بنى هاشم. هذا حديث حسن صحيح. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1403ه-.ق، ج5، ص245- 243، ح 3684 تا 3687.(محقق)

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خیرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی × را نفس رسول | خوانده است.

حدیث شماره 2154 از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإیمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...ستّه لعنتُهم لعنَهم الله وکلّ بنیّ کان: الزائد فی کتاب الله و المکذّب بقَدَر الله والمتَسلّط بالجبروت لیُعِزَّ بذلک من

أذلّ الله و یذلّ من أعزّ الله والمستحلّ لحُرَم الله والمستحلّ من عترتی ما حرّم الله والتارک لسنّتی»((1))

ه - فضائل حضرت مهدی(ع):

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است.((2))

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خیرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی × را نفس رسول | خوانده است.

حدیث شماره 2154 از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإیمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...ستّه لعنتُهم لعنَهم الله وکلّ بنیّ کان: الزائد فی کتاب الله و المکذّب بقَدَر الله والمتَسلّط بالجبروت لیُعِزَّ بذلک من أذلّ الله و یذلّ من أعزّ الله والمستحلّ لحُرَم الله والمستحلّ من عترتی ما حرّم الله والتارک لسنّتی»((3))

ه - فضائل حضرت مهدی ×:

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است.((4))

6- سنن نسائی (م 303 ه-.ق)

اشاره

در «مجتبی» با 5761((5))

یا 5758((6))

روایت،کتاب یا بخش ویژه ی فضائل یا

1- همان؛ 1868.
2- همان، ص1876، ح 2230 تا 2232؛ - حدثنا عبید بن أسباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله| لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سلمه وأبی هریره، هذا حدیث صحیح . - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: (یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صحیح. - حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سمعت زیدا العمی، قال سمعت أبا الصدیق الناجی یحدث عن أبی سعید الخدری قال: خشینا أن یکون بعد نبینا حدث فسألنا نبی الله| فقال إن فی أمتی المهدی یخرج یعیش خمسا أو سبعا أو تسعا - زید الشاک - قال قلنا وما ذاک. قال سنین، قال: فیجئ إلیه الرجل فیقول یا مهدی أعطنی أعطنی، قال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع أن یحمله هذا حدیث حسن. وقد روی من غیر وجه عن أبی سعید عن النبی|. وأبو الصدیق الناجی اسمه بکر بن عمرو، ویقال بکر بن قیس. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403ه-.ق، ج3، صص344-342، ح2331تا 2333.(محقق)
3- همان؛ 1868.
4- همان، ص1876، ح 2230 تا 2232؛ - حدثنا عبید بن أسباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله| لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سلمه وأبی هریره، هذا حدیث صحیح . - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: (یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صحیح. - حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سمعت زیدا العمی، قال سمعت أبا الصدیق الناجی یحدث عن أبی سعید الخدری قال: خشینا أن یکون بعد نبینا حدث فسألنا نبی الله| فقال إن فی أمتی المهدی یخرج یعیش خمسا أو سبعا أو تسعا - زید الشاک - قال قلنا وما ذاک. قال سنین، قال: فیجئ إلیه الرجل فیقول یا مهدی أعطنی أعطنی، قال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع أن یحمله هذا حدیث حسن. وقد روی من غیر وجه عن أبی سعید عن النبی|. وأبو الصدیق الناجی اسمه بکر بن عمرو، ویقال بکر بن قیس. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403ه-.ق، ج3، صص344-342، ح2331تا 2333.(محقق)

5- الكتب الستّة؛ سنن النسائى الصغرى دارالسلام.
6- المجتبى من السنن المشهور بِـ«سنن النسائى» (بيت الأفكار الدّوليّة).

مناقب دیده نمی شود، ولی در لابه لای کتاب های دیگر و به مناسبت های گوناگون فضائل اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است.((1))

ولی در «کبری» این چنین نیست. این کتاب برای نخستین بار در سال 1411 هجری قمری (1991 م)، به وسیله ی «دار الکتب العلمیّهْ» در بیروت چاپ شده است و بار دیگر «مؤسسهْ الرسالهْ» نیز آن را به چاپ رسانده است. پس از چاپ «کبری» همین کتاب را نیز از صحاح می دانند؛ هرچند که مشهور همان «مجتبی» یا «صغری» است.

«عبدالغفار سلیمان البنداری»، محقق نخستین چاپ «کبری» می گوید:

«... أما بعد ... فالیوم أشرقت الدنیا بمولد هذا

المصنّف الکبیر ... بعد أن کان حبیسا مفقودا حینا من الزمان غائبا عن عیون أهله وذویه ... والیوم ... أهنی ء المسلمین قاطبه فی شتی بقاع الأرض أزفُّ إلیهم هذا السّفر القیم خارجا فی أحسن ثوب وأجمل حله.

والیوم یحق لی أن أقلّب بأناملی فی الترتیب الثابت دهرا لمصنفات السنّه السنّه، کی أضع هذا المرجع القیم فی مکانه وموضعه لیکون مکانه فی مدرج الأهمیّه بین کتب السنّه الخامس، ولیصبر بکل فخر وجداره ترتیب کتب السنّه الجدید فی صحیفه تاریخیه یشهد الزمان مولدها الآن هو:

1- صحیح البخاری ...؛

1- مانند پنج کتاب دیگر.

2- صحیح مسلم ...؛

3- سنن أبی داود ...؛

4- سنن الترمذی ...؛

5- السنن الکبری ...؛

6- المجتبی ...؛

7- سنن ابن ماجه»((1)).

باید گفت به سختی بتوان این دیدگاه را مورد پذیرش بیشتر دانشمندان دانست. در جای دیگر می خوانیم:

«... فإن کتاب «السنن الکبری» للامام النسائی أحد الکتب الستّه الأصول...»((2)).

در بخش نخست، درباره اینکه آیا «مجتبی» از مصنفات خود نسائی است یا اینکه از شاگردش «ابن السُّنّی» است، سخن به میان آمد؛ برای بیشتر دانستن درباره این چالش می توان به پیشگفتار «حسن عبد المنعم شَلبی»، پژوهشگر «کبری» روی آورد. او پژوهشگرانه می گوید «مجتبی» نیز کار نسائی است و ابن السنی تنها راوی «مجتبی» است.((3))

1- کتاب السنن الکبری؛ ج1، ص3 دارالکتب العلمیّهْ.
2- کتاب السنن الکبری؛ ج1، ص5 مؤسسهْ الرسالهْ.
3- همان؛ صص 21- 32.

باید گفت: آنچه از کتاب ها ستّه است «مجتبی» است و نه «کبری». از سده های گذشته مجتبی را پنجمین کتاب از صحاح می دانسته اند به ویژه اینکه «کبری» نیز در دسترس نبوده و آنچه را دانشمندان دانش حدیث داشته اند همان «صغری» بوده است.((1)) از این رو در اینجا به «مجتبی» پرداخته می شود.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در «کتاب الایمان وشرایعه؛ علامهْ الایمان»، آمده است:

«... قال علی: إنّه لعهد النّبی الأمّیّ | إلیّ أنّه لایُحبّک إلا مؤمنٌ ولا یُبغِضُکَ إلاّ منافق»((2))

این حدیث صحیح است. در همان کتاب «علامه المنافق»، همین روایت با اندک تفاوتی آمده.((3))

این حدیث نیز صحیح است.

در روایت «کتاب النکاح؛ تزوج المرأهْ مثلها فی السن»، آمده است:

«... خطب أبوبکر وعمرُ رضی الله عنه فاطمه فقال رسول الله |: «إنها صغیره». فخطبها علیٌّ فزوّجها منه»((4)). این حدیث صحیح است.

در «کتاب السهو؛ التنحنح فی الصلاهْ» سه روایت دیده می شود که همه را

1- نک: بخش نخست سنن نسائی.
2- الکتب الستّهْ؛ سنن النسائی؛ ص2411، ح 5021.
3- همان، 5025.
4- همان؛ ص2296، ح 3223.

می توان یک فضیلت دانست:

«... قال لی علی× کانت لی منزله من رسول الله| لم تکن لأحد من الخلائق، فکنت آتیه کلّ سحر فأقول: السلام علیک یانبیّ الله! فإن تنحنح انصرفت إلی أهلی وإلاّ دخلت علیه»((1)).

یک روایت را در «کتاب التطبیق، باب التکبیر للسجود» می توان از فضائل آن حضرت برشمرد.((2))

نیز روایت دیگری از «کتاب الطهارهْ؛ التوقیت فی المسح علی الخفین للمقیم»، در فضیلت آن حضرت به شمار می آید.((3))

در روایت شماره 835 از «کتاب الصلاهْ؛ الائتمام بالإمام یصلی قاعدا»، آمده است:

«... فدخلت علی ابن عباس فقلت: ألا أعرض علیک ما

1- همان؛ ص2166، ح 1214.
2- همان، ص2157، ح 1083؛ «أخبرنا یحیی بن حبیب بن عربی قال حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن مطرف قال صلیت أنا وعمران بن حصین خلف علی بن أبی طالب فکان إذا سجد کبر وإذا رفع رأسه من السجود کبر وإذا نهض من الرکعتین کبر فلما قضی صلاته أخذ عمران بیدی فقال لقد ذکرنی هذا قال کلمه یعنی صلاه محمد|». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348ه-.ق، ج 2، صص 205- 204.(محقق)
3- همان، ح 129؛ «أخبرنا هناد بن السری عن أبی معاویه عن الأعمش عن الحکم عن القاسم بن مخیمره عن شریح بن هانئ قال سألت عائشه رضی الله عنها عن المسح علی الخفین فقالت أئت علیا فإنه أعلم بذلک منّی...» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348 ه-.ق، ج1، ص84. (محقق)

حدّثتنی عائشه عن مرض رسول الله|؟ قال: نعم، فحدّثته فما أنکر منه شیئا غیر أنّه قال: أ سمّت لک الرّجل الذی کان مع العبّاس؟ قلت: لا، قال: هو علیّ کرم اللهُ وجهَهُ»((1))

روایت صحیح است و مسلم و بخاری نیز آن را آورده اند. نیشابوری به شماره های 936، 937 و 938 و محمد بن اسماعیل به شماره های بسیاری مانند 19، 665، 687، 258، 4442 و 5714 آن رانقل کرده اند. ((2))

ب - فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبراعظم (ص):

روایت «کتاب الزینةُ؛ الکراهیةُ للنساء فی إظهار الحلی والذهب» را می توان از فضائل دانست:

«... الحمدلله الذی أنجی فاطمه من النار»((3))

این روایت صحیح است، هرچند که درباره متن آن سخن است.

ج - فضائل امام حسن و امام حسین:‘

روایتی در «کتاب التطبق، باب هل یجوز أن تکون سجدهْ أطول من سجدهْ»،

1- همان؛ ص2140.
2-) شماره ها از: «موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب الستّهْ».
3- همان؛ ص2418، ح 5143.

نقل شده است که بیانگر فضیلت امام حسن یا امام حسین‘ است.((1))

یک روایت در فضیلت هر دو امام است که در «کتاب العقیقهْ؛ کم یعق عن الجاریهْ» نقل شده است.((2))

در «کتاب الجمعهْ؛ مخاطبهْ الامام رعیته وهو علی المنبر» آمده است:

«... لقد رأیت رسول الله| علی المنبر والحسن وهو یقبل علی الناس مره وعلیه مره ویقول: إنّ ابنی هذا سیّد ولعلّ الله أن یُصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین»((3))

روایت شماره 1414 از «کتاب الجمعهْ؛ باب نزول الامام عن المنبر قبل فراغه

1- همان، ص2161، ح 1142؛ - «أخبرنا عبد الرحمان بن محمد بن سلام قال حدثنا یزید بن هارون قال أنبأنا جریر ابن حازم قال حدثنا محمد بن أبی یعقوب البصری عن عبد الله بن شداد عن أبیه قال: خرج علینا رسول| فی إحدی صلاتی العشاء وهو حامل حسنا أو حسین افتقدم رسول| فوضعه ثم کبر للصلاه فصلی فسجد بین ظهرانی صلاته سجده أطالها قال أبی فرفعت رأسی وإذا الصبی علی ظهر رسول الله| وهو ساجد فرجعت إلی سجودی فلما قضی رسول الله| الصلاه قال الناس یا رسول الله إنک سجدت بین ظهرانی صلاتک سجده أطلتها حتی ظننا أنه قد حدث أمر أو أنه یوحی إلیک قال کل ذلک لم یکن ولکن ابنی ارتحلنی فکرهت ان أعجله حتی یقضی حاجته». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348 ه-.ق، ج2، صص 230- 229. (محقق)
2- همان، ص2364 - ح 1142؛ - «أخبرنا أحمد بن حفص بن عبد الله قال حدثنی أبی قال حدثنی إبراهیم هو ابن طهمان عن الحجاج بن الحجاج عن قتاده عن عکرمه عن ابن عباس قال: عقّ رسول الله| عن الحسن والحسین رضی الله عنهما بکبشین کبشین» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348 ه-.ق، ج7، صص 166- 165.(محقق)
3- همان؛ ص2180، ح 1411- ج3، ص107، دارالفکر، بیروت، 1348 ه-.ق.

من الخطبهْ...» نیز در فضیلت هر دو امام است.((1))

روایت شماره 1586، «کتاب صلاهْ العیدین؛ نزول الامام عن المنبر قبل فراغه من الخطبهْ»، در فضیلت هر دو امام است که مضمون همان روایت قبل را دارد.

د - فضائل اهل بیت(ع):

در «کتاب السهو؛ باب کیف الصلاهْ علی النبی|»، نُه روایت آمده است که همه آن ها درباره یک موضوع است.((2))

1- همان. - «أخبرنا محمد بن عبد العزیز قال حدثنا الفضل بن موسی عن حسین بن واقد عن عبد الله بن بریده عن أبیه قال کان النبی| یخطب فجاء الحسن والحسین رضی الله عنهما وعلیهما قمیصان أحمران یعثران فیهما فنزل النبی| فقطع کلامه فحملهما ثم عاد إلی المنبر ثم قال صدق الله إنما أموالکم وأولادکم فتنه رأیت هذین یعثران فی قمیصیهما فلم أصبر حتی قطعت کلامی فحملتهما» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348 ه-.ق، ج3، ص108. (محقق)
2- «أخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار من کتابه قال حدثنا حسین بن علی عن زائده عن سلیمان عن عمرو بن مره عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب بن عجره قال: قلنا یا رسول الله السلام علیک قد عرفناه فکیف الصلاه قال: قولوا اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید قال ابن أبی لیلی ونحن نقول وعلینا معهم». - «أخبرنا القاسم بن زکریا قال حدثنا حسین عن زائده عن سلیمان عن الحکم عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب ابن عجره قال قلنا یا رسول الله السلام علیک قد عرفناه فکیف الصلاه علیک قال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید قال عبد الرحمن ونحن نقول وعلینا معهم». - «أخبرنا سوید ابن نصر قال حدثنا عبد الله عن شعبه عن الحکم عن ابن أبی لیلی قال قال لی کعب ابن عجره ألا أهدی لک هدیه قلنا یا رسول الله قد عرفنا کیف السلام علیک فکیف نصلی علیک قال: قولوا اللهم صلی علی

محمد وآل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنک حميد مجيد اللهم بارک على محمد وآل محمد كما باركت على آل إبراهيم إنک حميد مجيد». - «أخبرنا إسحق بن إبراهيم قال أنبأنا محمد بن بشر قال حدثنا مجمع بن يحيى عن عثمان ابن موهب عن موسى بن طلحه عن أبيه قال قلنا يا رسول الله كيف الصلاه عليک قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنک حميد مجيد وبارک على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم إنک حميد مجيد». - «أخبرنا عبيد الله بن سعد بن إبراهيم بن سعد قال حدثنا عمى قال حدثنا شريک عن عثمان بن موهب عن موسى بن طلحه عن أبيه أن رجلا أتى نبى الله| فقال كيف نصلى عليک يا نبى الله قال: قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم إنک حميد مجيد وبارک على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم إنک حميد مجيد». - «أخبرنا سعيد بن يحيى بن سعيد الأموى فى حديثه عن أبيه عن عثمان بن حكيم عن خالد بن سلمه عن موسى بن طلحه قال سألت زيد بن خارجه قال أنا سألت رسول الله| فقال: صلوا على واجتهدوا فى الدعاء وقولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد». - «أخبرنا قتيبه قال حدثنا بكر وهو ابن مضر عن ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن أبى سعيد الخدرى قال قلنا يا رسول الله السلام عليک قد عرفناه فكيف الصلاه عليک قال: قولوا اللهم صل على محمد عبدک ورسولک كما صليت على إبراهيم وبارک على محمد وآل محمد كما باركت على إبراهيم». نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1348 ه-.ق، ج3 - صص 49- 47. (محقق)

روایت 1286 نیز مانند همین روایات نه گانه است.((1))

روایت شماره 4138، «کتاب قسم الفی»، را می توان یک روایت در فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست.((2))

1- همان؛ ص2171؛ اما متأسفانه با وجود این روایات، پیروان مکتب خلفا به دستور پیامبراکرم| عمل نکردند و بعد از نام رسول خدا|، آل آن حضرت را در صلوات های خود ذکر نمی کنند.
2- همان، ص2358؛ «... عن عباده بن الصامت قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حنین وبره من جنب بعیرٍ فقال یا ایها الناس انه لا یحل لی مما آفاء الله علیکم قدر هذه الاّ الخمس و الخمس مردودٌ علیکم». «... عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده أن الرسول الله صلی علیه و سلم أتی بعیرا فأخذ من سنامه وبره بین اصبعیه ثم قال انه لیس لی من الفی ء شی ء و لا هذه الاّ الخمس و الخمس مردودٌ فیکم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1348 ه-.ق، ج7، ص131.(محقق)

روایت 4142 را نیز می توان از فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست: ((1))

جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح

اشاره

اکنون با ارائه ی جدول هایی، از آمارهایی که گذشت، بهتر می توان بهره برد. یادآوری می شود که منظور از روایات اهل بیت علیهم السلام ، یا روایاتی است که در آنها لفظ، اهل، عترت، آل، قربی و اهل بیت آمده یا اینکه روایت در بیان فضیلت آل عبا علیهم السلام است.

در پایان هر جدول، شماره ی روایات نیز برای آسان شدن رجوع به صحاح آورده شده است.

در اینجا نیز از بخاری آغاز و به نسائی ختم می کنیم.

1- همان؛ «أخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا يزيد بن هارون قال أنبأنا محمد بن إسحاق عن الزهرى عن سعيد بن المسيب عن جبير بن مطعم قال لما قسم رسول الله| سهم ذى القربى بين بنى هاشم وبنى المطلب أتيته أنا وعثمان بن عفان فقلنا يا رسول الله هؤلاء بنو هاشم لا ننكر فضلهم لمكانک الذى جعلک الله به منهم أرأيت بنى المطلب أعطيتهم ومنعتنا فإنما نحن وهم منک بمنزله فقال رسول الله| إنهم لم يفارقونى فى جاهليه ولا اسلام إنما بنو هاشم وبنو المطلب شئ واحد وشبک بين أصابعه». نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، 1348 ه-.ق، ج7- ص131- 130. (محقق)

1- صحیح بخاری:

نام حضرت علی اکبر

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

8

7

30

11

38

حضرت فاطمه

زهرا ÷

6

4

10

4

16

امام حسن و امام حسین‘

-

2

-

3

5

امام حسن ×

6

5

12

6

18

امام حسین ×

-

1

-

-

1

اهل بیت علیهم السلام

2

1

10

3

12

حضرت مهدی

-

-

-

1

1

حضرت علی بن الحسین ×

-

-

-

1

1

جمع کل:

1- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

ص 302 (روایت شماره ندارد) / ص 302

(روایت شماره ندارد) / 198 / 369 / 441 / 665 / 687 / 784 / 786 / 2588 / 2698 / 2699 / 2942 / 2975/ 3009 / 3701 / 3702 / 3703 / 3704 / 3705 / 3706 / 3965 / 3967 / 4209/ 4210 / 4251 / 4416 / 4442 / 4481 / 4655 / 4656 / 5714 / 6204 /6280.

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

ص 303 (روایت بدون شماره) / ص 306 (روایت بدون شماره) / 3110 / 3113 / 3618 / 3623 / 3624 / 3625 / 3713 / 3714 / 3715 / 3729 / 3767/

ص: 298

.6286 / 6285 / 5361 / 5230

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ‘ یا یکی از ایشان:

ص 305 (روایت شماره ندارد) / 1485/ 2122 / 2704 / 3072 / 3371 / 3542 / 3543 / 3544 / 3629 / 3735 / 3746 / 3747 / 3748 / 3749 /3750 / 3751 / 3752 / 3753 / 5884 / 5994 / 5997 / 6003 / 7109.

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

1485 / 1491 / 3071 / 3370 / 3497 / 3713 / 3751 / 4797/4798/4818/ 6357 / 6358.

5- شماره ی روایت فضیلت حضرت مهدی ×:

.3449

6- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین ×:

.2517

ص: 299

2- صحیح مسلم:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

12

6

8

5

20

حضرت فاطمه

زهرا÷

9

4

2

1

11

امام حسن و امام حسین‘

-

3

2

1

5

امام حسن ×

6

3

3

2

9

امام حسین ×

-

2

2

1

4

اهل بیت علیهم السلام

-

3

7

3

10

حضرت مهدی

-

-

2

1

2

حضرت علی بن الحسین×

-

-

-

1

1

جمع کل:

62

1- شماره های روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

240 / 639 / 641 / 936 / 937 / 938 / 4678 / 6217 / 6218/6220/6221/ 6222 / 6223 / 6224 / 6225 / 6229 / 6261 / 7562.

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

6220/ 6261 / 6307 / 6308 / 6309 / 6310 / 6312 / 6313/6314/6915 / 6918.

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام

حسین‘ یا یکی از ایشان:

2473 / 6256 / 6257 / 6258 / 6259 / 6261 / 6220 / 6268 / 6269.

ص: 300

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

907 / 908 / 911 / 2481 / 2473/ 2482 / 5938 / 6220 / 6221 / 6225.

5- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

392 / 394.

6- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین ×:

3798.

3- سنن ابن ماجه:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

12

9

-

7

19

حضرت فاطمه

زهرا÷

-

1

5

4

6

امام حسن و امام حسین‘

-

2

-

3

5

امام حسن×

-

2

-

2

4

امام حسین ×

-

2

-

2

4

امام حسین ×

-

2

-

2

4

اهل بیت علیهم السلام

-

1

10

7

11

حضرت مهدی

-

9

7

9

جمع کل:

58

1- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 145 / 149/552/917/ 2310 / 2835 / 4087 / 4094.

ص: 301

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

145 / 1621 / 1911 / 1998 / 1999 / 4086.

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین‘ یا یکی از ایشان:

142 / 143 / 144 / 145 / 3923 / 3525 / 3600 / 3666 / 4087.

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

140 / 145 / 903 / 904 / 905 / 906 / 2779 / 4082 / 4085 / 4087.

5- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

2779 / 4082 / 4083 / 4084 / 4085 / 4086 / 4088.

4- سنن ابوداود:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

-

-

-

7

7

حضرت فاطمه

زهرا ÷

-

-

8

6

8

امام حسن و

امام حسین‘

-

-

-

4

4

امام حسن ×

-

-

6

5

6

امام حسین ×

-

-

-

2

2

اهل بیت علیهم السلام

-

-

13

7

13

حضرت مهدی

-

-

6

4

6

جمع کل:

46

1- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

835 / 1766 / 2602 / 2790 / 3582 / 4073 / 4399.

ص: 302

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

2069 / 2071 / 2988 / 4213 / 4284 / 5062 / 5063 / 5217.

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین‘ یا یکی از ایشان:

1109 / 2841 / 4131 / 4662 / 4737 / 5105 / 5221 / 5218 / 4213 / 4290.

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 2980 / 2982 /4213/4282/ / 4283 / 4290 (دومین روایت).

5- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

4282 / 4283 / 4284 / 4285 / 4286 / 4290 (دومین روایت).

5- جامع ترمذی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

35

28

10

9

45

حضرت فاطمه

زهرا÷

12

8

5

4

8

امام حسن و

امام حسین‘

10

8

-

2

12

امام حسن ×

9

6

8

4

17

امام حسین ×

7

6

3

2

10

اهل بیت علیهم السلام

4

3

12

7

16

حضرت مهدی

-

-

3

2

3

جمع كل:

120

ص: 303

1- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

3712 / 3713 / 3714 / 3715 / 3716 / 3717 (بخش نخست) 3717 (بخش دوم) / 787 / 1704 / 2999 / 3205 / 3206 / 3090 / 3300 / 3446 / 3564 / 3718 / 3720 / 3719 / 3721 / 3722 / 3723 / 3724 / 3725 / 3726 / 3727 / 3728 / 3729 / 3730 / 3731 / 3732 / 3733 / 3734 / 3735 / 3736 / 3737 / 3819 / 3868 / 3870 / 3871 / 3874 / 3785/ 3797.

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

2999 / 3205 / 3206 / 3733 / 3819 / 3867 / 3868 / 3869 / 3870 / 3871 / 3872 / 3873 / 3874 / 3878 / 3893.

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین‘ یا یکی از ایشان:

3773/3776 / 3778 / 3783 / 3784 / 3870 / 3871 (در چاپ «دار السلام»، این روایت در فضیلت امام حسن × است) / 3870 / 3871 / 3771 / 3775 / 3780 / 3784 / 3787 / (در چاپ «بیت الافکار الدولیهٌ»، این روایت در فضیلت امام حسین × است) / 1514 / 1519 / 2060 / 2775 / 2826 / 2827 / 2999 / 3205 / 3206 / 3733 / 3768 / 3769 / 3770 / 3772 / 3774 / 3779 / 3781 / 3782 / 3785.

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

483 / 2154 / 2230 / 2231 / 2999 / 3205 / 3251 / 3605 / 3606 / 3607 / 3608 / 3786 / 3787 / 3788 / 3789.

5- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

2230 / 2231 / 2232.

6- سنن نسائی:

- سنن نسائی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×--979

حضرت فاطمه زهرا ÷---11

امام حسن و امام حسین‘--323

امام حسن ×---22

امام حسین ×---11

اهل بیت علیهم السلام --12312

جمع کل:28

1- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

129 / 835 / 1083 / 1212 / 1213 / 1214 / 3223 / 5021 / 5025 .

2- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

5143.

3- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین‘ یا یکی از ایشان:

1142 / 1411 / 1414 / 1586 / 4224.

4- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

1286 / 1287 / 1288 / 1289 / 1290 / 1291 / 1292 / 1293 / 1294 / 1295 / 4138 / 4142.

خواننده ی گرامی بداند که این آمارها، آمار کلی و با شمارش روایات تکراری در فضیلت هر یک از اهل بیت علیهم السلام یا اهل بیت به طور کلی است؛ از این رو نباید تنها به ارائه آمار بسنده کرد بلکه در بخش آینده که به بررسی این آمار پرداخته خواهد شد آمار حقیقی و واقعی به دست خواهد آمد که برپایه ی آن می توان قضاوت کرد.

در اینجا به این بخش پایان می دهیم.

ص: 306

بخش چهارم:بررسی آماری روایات

اشاره

ص: 307

ص: 308

در بخش پیشین، به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح پرداخته شد. اکنون و در این بخش به بررسی آماری این روایات پرداخته خواهد شد؛ بدین معنی که خواهیم دید، آماری که در بخش سوم گذشت یک روی سکّه است و روی دیگر سکّه، بسیار با آن ناهمگون است.

پس از این بررسی، به این پرسش خواهیم رسید که آیا روایاتی که در صحاح آمده، همه ی آن چیزی است که می بایست بیاید؟ یا اینکه صاحبان صحاح برخی روایات را به جهت برخی علل و دلایل نیاورده و از آنها چشم پوشی کرده اند؟

اگر پاسخ پرسش نخست «منفی» و پاسخ پرسش

دوّم «مثبت» است؛ انگیزه آنها چه بوده است؟

خواننده ی گرامی در این بخش، افزون بر دریافت پاسخ این گونه پرسش ها - همچون بخش های پیشین - مطالبی را خواهد خواند که در افزایش دانش حدیثی وی، تأثیرگذار خواهد بود.

از این رو و به یاری خداوند تعالی به عنوان نمونه به سراغ صحیح بخاری می رویم و آن را از نظر آماری بررسی خواهیم کرد و به آمار واقعی روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام ، دست خواهیم یافت و سپس به پرسش های پیش آمده می پردازیم.((1))

تکرار روایات

اشاره

باید گفت که بیشترین تکرارِ روایات فضائل، در صحیح بخاری آمده است. برای نمونه چند روایت را بررسی می کنیم؛

الف - تکرار روایت

«قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لأعطین الرایه أو لیأخذن الرایه غدا رجلا یحبه الله و رسوله أو قال یحب الله ورسوله یفتح الله علیه فإذا نحن بعلی وما نرجوه فقالوا هذا علی فأعطاه رسول الله صلی الله علیه وسلم ففتح الله علیه»((2))

بخاری این روایت را در مناقب امام× به شماره های 3701 و 3702 آورده است؛ همچنین این روایات در همه جای این کتاب به چشم می خورد.((3))

در کل هفت بار این روایت تکرار شده است. روشن است که باید این هفت روایت را تنها یک روایت به شمار آورد.

1- یادآوری می شود که شماره ی روایات مانند بخش پیش بر اساس کتاب «موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب السته» است.
2- صحیح البخاری، البخاری، ج4، ص207، بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق. (محقق)
3- از جمله روایات به شماره های: 2942، 3009، 4209، 4210، 2975.

ب - تکرار روایت

«ان عائشه قالت: لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم واشتد به وجعه استأذن أزواجه فی أن یمرض فی بیتی فأذن له فخرج النبی صلی الله علیه وسلم بین رجلین تخط رجلاه فی الأرض بین عباس ورجل آخر قال عبید الله فأخبرت عبد الله بن عباس فقال: أتدری من الرجل الآخر؟ قلت: لا، قال: هو علی».((1))

و روایت

«حدثنا إبراهیم بن موسی قال أخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری قال أخبرنی عبیدالله بن عبد الله قال قالت عائشه: لما ثقل النبی صلی الله علیه

وسلم واشتد وجعه استأذن أزواجه ان یمرض فی بیتی فأذن له فخرج بین رجلین تخط رجلاه الأرض وکان بین العباس ورجل آخر، قال عبیدالله بن عبدالله: فذکرت ذلک لابن عباس ما قالت عائشه فقال لی: وهل تدری من الرجل الذی لم تسم عائشه؟ قلت: لا، قال: هو علی بن أبی طالب».((2))

این روایت برای نخستین بار به شماره ی 198 در صحیح نقل شده است. مضمون روایت این است که پیامبر| در زمان بیماری خود، گاهی که از خانه

1- صحیح البخاری، البخاری، ج1، ص57، بیروت، دارالفکر، 1401ه-.ق. (محقق)
2- صحیح البخاری، البخاری، ج1، ص162، بیروت، دارالفکر، 1401ه-.ق. (محقق)

بیرون می شد، به عباس و حضرت علی× تکیه داده بود و عایشه در نقل این داستان نام علی× را پنهان می کرد؛ ولی ابن عباس برای مردم می گفت که: «هو علیّ».

این روایت به شماره های: 665، 687، 2588،

4442 و 5714 تکرار شده است و این شش روایت را باید تنها یک روایت به شمار آورد.

ج - تکرار روایت

«... فقال النبی صلی الله علیه وسلم أین ابن عمک قالت فی المسجد فخرج إلیه فوجد رداءه قد سقط عن ظهره وخلص التراب إلی ظهره فجعل یمسح التراب عن ظهره فیقول: اجلس یا أبا تراب مرتین»((1))

این روایت یکبار در مناقب امام× به شماره ی 3703 آمده و در جاهای دیگر به شماره های 441، 6204 و 6280 تکرار شده که یک روایت بیشتر نیست.

د - تکرار روایت

«ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال: فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی»((2))

این روایت نیز به دفعات تکرار شده؛ دو بار در مناقب به شماره 3714 و

1- صحیح البخاری، البخاری، ج4، ص208، بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق.(محقق)
2- همان، ج4، ص210، بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق.(محقق)

3767 و سه بار دیگر در جاهای گوناگون به شماره 3110، 3729 و 5230؛ که این پنج روایت نیز یک روایت بیشتر نیست.

ه- - تکرار روایت

«قال النبی|: فاطمه سیده نساء اهل الجنهّ...»:

دو بار در مناقب بی شماره، و در جاهای دیگر به شماره های: 3624، 6285 و 6286 آمده، که همگی یک روایت به شمار می آید.

و - تکرار روایت

«رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر والحسن ابن علی إلی جنبه وهو یقبل علی

الناس مره وعلیه أخری ویقول: إن ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین».((1))

این روایت که در فضیلت امام حسن× است؛ چهار بار و در شماره های: 3746، 2704، 3629 و 7109 تکرار شده که همگی یک روایت بیش نیست.

بسیاری دیگر از روایات نیز در صحیح بخاری تکرار شده است که در شمارش آنها، باید مکررات حذف شود؛ روایاتی مانند صلوات بر محمد و آل محمد؛ حرمت صدقه بر آل محمد؛ شباهت امام حسن× به پیامبر|؛ دوست

1- صحیح بخاری، البخاری، ج3، ص170، بیروت، دارالفکر، 1401 ه-.ق. (محقق)

داشتن پیامبر| امام حسن و امام حسین‘ را و... .

نکته ای دیگر:

نکته ای بسیار مهم وجود دارد که نباید از آن غافل بود و آن اینکه در بخش پیشین و درشمارش روایات هر یک از کتابهای ششگانه، روایاتی به چشم می خورد که با اینکه یک روایت بیش نبود؛ ولی می توان آن را از فضائل چندین نفر دانست. از این رو، این گونه روایات چندین بار تکرار شده اند. برای نمونه روایات «ارقبوا محمدا فی أهل بیته»، در صحیح بخاری، تحت عنوان «باب مناقب قرابهْ رسول الله صلی الله علیه و سلم و منقبهْ فاطمهْ ÷ بنت النبّی صلی الله علیه و سلم...» آمده است، که در بخش سوّم، یکبار در فضائل اهل بیت علیهم السلام به صورت کلی و یکبار در فضائل فاطمه ÷، به شمار آمده است.

نمونه ای دیگر و بهتر روایتی است که در ترمذی آمده است:

«...أنّ رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلیّ وفاطمه والحسن والحسین: أنا حرب لمن

حاربتم و سلمٌ لمن سالمتم»((1))

درست است که این، یک روایت بیشتر نیست؛ ولی در بخش سوّم، این روایت چهار بار تکرار شده؛ یک روایت در فضیلت امام امیرالمؤمنین ×، یکی در فضیلت فاطمه ÷، و نیز در فضیلت امام حسن و امام حسین علیهم السلام . چرا که

1- صحیح ترمذی، ح 3870. نسخه دارالکفر، بیروت، ج5، ص360، ح 3962. (محقق)

هدف ما در بخش سوم، بیان آمار روایات فضائل هر یک از ایشان بود((1)).

پرسش کلیدی:

اکنون یک پرسش خودنمایی می کند؛ و آن اینکه، صحیح بخاری بر پایه ی دقیق ترین شمارش ها((2))

7563، مسلم 7563، ابن ماجه 4341، ابوداود 4274، ترمذی 3956 و مجتبی 5761

روایت هستند؛ که در کل 34458 روایت می شوند؛ آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به این تعداد روایت، کم نیست؟ اگر پاسخ مثبت است؛ چرا؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال به نکات ذیل توجه کنید:

اعتراف به برتری علی بن ابی طالب(ع) بر اصحاب:

سخنی از احمد، صاحب مسند:

حاکم در مستدرک((3))، «کتاب معرفهْ الصحابهْ؛ و من مناقب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه مما لم یخرجاه»؛ نخستین روایتش چنین است:

«سمعت القاضی أبا الحسن علی بن الحسین الجراحی و أبا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان: سمعنا أبا حامد

1- یا اینکه روایت «المهدی من ولد فاطمه» که در ابن ماجه آمده، دو بار شمارش شده، یکبار در فضائل مهدی × و یک بار در فضائل فاطمه‘.
2- موسوعه الحدیث الشریف الکتب الستّه.
3- ج3، ص107 دارالمعرفهْ.

محمد بن هارون الحضرمی

یقول: سمعت محمد بن منصور الطوسی یقول: سمعت أحمد بن حنبل یقول:

ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبی طالب رضی الله عنه».

قرطبی((1)) در «الاستیعاب فی معرفهْ الأصحاب»((2))، روایت را این گونه آورده:

«وقال أحمد بن حنبل و إسماعیل بن اسحاق القاضی: لم یرو فی فضائل أحدٍ من الصحابه بالأسانید الحسان مارُوی فی فضائل علیّ بن أبی طالب. و کذلک قال أحمد بن شعیب بن علی النسائی»

او همچنین می گوید:

«وفضائلَه لایحیط بها کتاب،

وقد أکثر الناس من جمعها»((3))

ابن حجر عسقلانی، «ابوعلی نیشابوری» را نیز بر ناقلان این سخن افزوده و می گوید:

«قال أحمد وإسماعیل القاضی والنسائی وأبوعلی

1- ابن عبد البرّ.
2- ج3، ص213.
3- همان.

النیسابوری لم یرد فی حقّ أحد من الصحابه بأسانید الجیاد، اکثر ممّا جاء فی علی...»((1))

سخنی از عمرو بن عاص:

از عمرو بن عاص نقل شده است که فضائل هیچ یک از صحابه به پای فضائل علی × نمی رسد:

«وذکروا أن رجلاً من همدان یقال له برد، قدم علی معاویه، فسمع عمرا یقع فی علیّ، فقال له: یا عمرو! إن أشیاخنا سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فحقّ ذلک أم باطل؟ فقال عمرو: حقّ، وأنا أزیدک أنه لیس أحد من صحابه رسول الله له مناقب مثل مناقب علیّ؛ ففزع الفتی...»((2))

روایاتی از ابن عباس رضی الله عنه:

خطیب، در شرح حال «إسماعیل بن محمّد...» در روایت شماره ی 3275 می گوید:

«...حدّثنا إسماعیل بن محمّد بن عبدالرحمن المدائنی، عن جویبر، عن الضحاک، عن ابن عبّاس قال: نزلت فی علیّ ثلاثمائه آیه»((3))

1- فضائل الصحابه من فتح الباری بشرح البخاری؛ خالد عبدالفتاح شبل، ص142.
2- ألامامه والسیاسه؛ ابن قتیبهْ؛ ج1، ص109.
3- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج6، ص219.

ابن عساکر نیز از ابن عباس روایت می کند که:

«ما نزل فی أحد من کتاب الله

ما نزل فی علیّ»((1))

طبرانی در کبیر، می گوید:

«... عن ابن عباس رضی الله عنه قال: ما أنزل الله (یا أیها الذین آمنوا) إلاّ علیّ أمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فی غیر مکان و ما ذکر علیا إلا بخیر»((2)).

نیز در اواسط روایت کرده و می گوید:

«... عن ابن عباس قال: کانت لعلی بن أبی طالب ثمانیه عشر منقبه؛ لو لم یکن له إلا واحده منها لنجابها. ولقد کانت له ثلاث عشره منقبه ما کانت لأحد من هذه الأمّه»((3)).

پاسخ و پرسش:

با توجه به مطالب عنوان شده، بدین نتیجه می رسیم که علی× هم افضلِ صحابه بوده و هم بیشترین تعداد روایات، در فضیلت ایشان بوده است. بسیاری از فضائل امام×، دربرگیرنده ی فضائل أهل بیت علیهم السلام نیز می باشد؛ همچنان که در

1- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج18، ص11.
2- المعجم الکبیر؛ ج18، ص211، ح 11687.
3- المعجم الأوسط؛ ج9، ص198، ح 8427، (مکتبهٔ المعارف).

بسیاری از روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام ، فضیلت امام× نیز به شمار می آید.

آری امام× را می توان بزرگ اهل بیت علیهم السلام دانست، پس اگر در این بخش، با موضوعیت ایشان، پیش رویم به پاسخ پرسشها خواهیم رسید.

پاسخ این پرسش که «آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به تعداد روایات صحاح کم نیست؟» مثبت است.

سخن احمد حنبل کجا و روایات انگشت شمار فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در صحاح کجا؟ در این میان آمار صحیح بخاری و مسلم از همه اسفناک تر است((1))؛

(28 روایت صحیح بخاری و 18 روایت صحیح مسلم).

چرا؟

چرا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش باید به ژرفای تاریخ اسلام و حدیث رجوع کرد. باید معنای درست فضیلت و نیز اهمیت آن را دانست. باید به نقشی که فضائل بازی کرده اند، پی برد. باید با بخاری و مسلم، نه با شخص شان که با شخصیّت و ذهنیت ایشان آشنا شد؛ نخست به اهمیت بیان فضیلت و فضائل با توجه به متون معتبر تاریخی پرداخته می شود؛ و سپس به علل و انگیزه های کلی و نیز شخصی و جزئی پرداخته خواهد شد.

1- به زودی، علت روشن خواهد شد.

فضائل، جمع فضیلت و به معنای برتری است. «زید افضل از عمرو است»؛ یعنی زید برتر ازعمرو است.

علامه ابن منظور در «لسان العرب» می گوید:

«فضل: افضل والفضیله معروف: ضدّ النقص والنقیصه... والفضیله: الدّرجه الرفیعه فی الفضل.... وفضّلهُ: مزّاهُ. التفاضل بین القوم: أن یکون بعضهم أفضل من بعض. ورجل فاضِل: ذوفضل. ورجل مفضول: قد فضله غیره. ویقال: فضل فلان علی غیره، إذا غلب بالفضل علیهم...»((1))

او همچنین در ماده ی «نقب» می گوید:

«... والمنقبه: کَرَمُ الفعال... والمنقبه: ضدّ المثلبه... وقولهم: فی فلانٍ مناقب جمیله، أی اخلاقٌ. و هو حسن النقیبه، أی جمیل الخلیقه...»((2))

پس از آنکه پیامبراکرم| چشم از جهان فرو بست((3))؛

گروهی بی توجه به فرمایش های پیامبر| درباره ی ولایت و خلافت حضرت علی× که بزرگ اهل بیت علیهم السلام بود؛ در سقیفه کسی دیگر را به جانشینی پیامبر| برگزیدند. بعدها

1- لسان العرب، ابن منظور، ج11، ص542، فصل الفاء. (محقق)
2- لسان العرب، ابن منظور، ج1، ص768، فصل النون. (محقق)
3- به پیشگفتار نگاه کنید.

گفتند: پیامبر| کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و بی جانشین از جهان رفت؛ پس باید کسی را برمی گزیدیم.

چه کسی باید در سقیفه، جانشین پیامبر| می شد و سپس مردم او را می پذیرفتند؟ پاسخ روشن است. آن کس که برتر بود و شایسته تر. از این روست که اگر کسی داستان های سقیفه و تاریخ آن روز شوم را بخواند، خواهد دید که فضل فروشان بی فضائل چه نقشی بازی کرده اند. در فرهنگ عرب تفاخر جای خود را دارد. عرب حتی به راستِ اسب خود نیز تفاخر می کند، تاآنجا که مفاخر کاذب را جایگزین مناقب و فضائل الاهی نمودند.

فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده

اکنون کتاب قطور تاریخ اسلام را باز می کنیم و آنچه را در سقیفه گذشت می خوانیم تا نقش فضائل را بدانیم.

طبری در تاریخ، زیر عنوان «ذکر الخبر عما جری بین المهاجرین والأنصار فی أمر الامارهْ فی سقیفهْ بنی ساعدهْ» می گوید:

«... أنّ النبیّ صلی الله علیه و سلم لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده، فقالوا: نُولّی هذه الامر بعد محمد × سعدَ بن عباده... فقال بعد أن حمدالله و أثنی علیه: یا معشر الأنصار لکم سابقه فی الدین و فضیله فی الاسلام لیست لقبیله من العرب...»((1))

1- ج3، ص218.

این سخن سعد است. به واژه ی «الإمارهْ»، ترکیب «هذا الأمر» و گزاره ی «لکم سابقهْ فی الدین وفضیلهْ فی الاسلام»، توجه کنید.

سعد، ادامه داده و می گوید:

«... حتی إذا أراد بکم الفضیله وساق إلیکم الکرامه وخصّکم بالنعمه وتوفّاه الله وهو عنکم راض...»((1))

به واژه ی «الفضیلهْ» توجه شود.

پس انصار به سعد می گویند: اگر مهاجران قریش امارت و ولایت تو را نپذیرفتند چه؟

خبر به عمر می رسد. به ابوبکر می گوید که چه نشسته ای که انصار در سقیفه ی بنی ساعده برآنند تا امیری برای مسلمانان برگزینند. پس هر دو بی درنگ آهنگ سقیفه کردند و در راه ابوعبیده ی جراح را دیده، او را نیز با خود بردند... ابوبکر در سقیفه، سخن آغازکرد و گفت:

«... فخصّ الله المهاجرین الأولین من قومه بتصدیقه، والایمان به، والمؤاساه له، والصبر معه علی شدّه أذی قومهم لهم... فهم أوّل من عبدالله فی الأرض و آمن بالله وبالرسول؛ وهم أولیاؤه و عشیرته وأحق النّاس بهذا الأمر؛ ولا ینازعهم ذلک إلاّ ظالم، وأنتم یا معشر الأنصار، من لا ینکر فضلهم فی الدین، ولا سابقتهم العظیمه فی

1- همان.

الاسلام... فنحن الأمراء و أنتم الوزراء...»((1))

آری! آنچه مهم است فضل فروشی است. گویا مهاجر و انصار در سقیفه گرد آمده بودند تا فضائل یکدیگر را به رخ بکشند و بر اساس آن امیر و وزیر را برگزینند.

اکنون گاهِ «حباب بن منذر» است تا برخیزد و از فضائل انصار بگوید و مهاجران را بر سر جای خویش نشاند. پس برمی خیزد و با فریاد((2))

می گوید:

«... یا معشر الأنصار، املِکوا علیکم أمرکم؛ فإنّ الناس فی فیئکم و فی ظلکم... أنتم أهل العزّ والثروه... ذو والبأس والنجده... فمنا امیر و منهم امیر»((3))

نوبت عمر است که او نیز چیزی بگوید:

«.. هیهات! لایجتمع اثنان فی قرن! والله لاترضی العرب أن یؤمرّوکم ونبیها من غیرکم... من ذا ینازعنا سلطان محمّد و إمارته، ونحن أولیائه وعشیرته...»((4))

بار دیگر حباب برمی خیزد و باز از فضائل انصار می گوید:

«... یا معشر الأنصار! املکوا علی أیدیکم، ولا تسمعوا

1- همان؛ صص 219- 220.
2- مقام، مقام فریاد است؛ وگرنه در تاریخ طبری ننوشته که با فریاد می گوید.
3- همان؛ ص220.
4- همان.

مقاله هذا و أصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الأمر؛ فإن أبوا علیکم ما سألتموه، فاجلوهم عن هذه البلاد... فأنتم والله أحقّ بهذا الأمر منهم؛ فانّه بأسیافکم دان لهذا الدین من دان ممّن لم یکن یدین...»((1))

پس از کشمکش هایی چند، بار دیگر ابوبکر برمی خیزد و می گوید:

«... هذا عمر، وهذا أبو عبیده، فأیهما شئتم فبایعوا. فقالا: لا والله لانتولّی هذا الأمر علیک؛ فإنک أفضل المهاجرین وثانی اثنین إذهما فی الغار، وخلیفه رسول الله علی الصلاه... ابسط یدک نبایعک...»((2))

عمرو ابن عبیده و اوسیان به سبب اختلاف دیرینه خود با خزرج و اینکه سعدبن عباده از خزرج بود، با ابوبکر بیعت کردند و او را جانشین پیامبر خواندند و شد آنچه شد و نمی بایست که می شد.((3))

«افإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم»؟ !((4))

1- همان.
2- همان؛ ص221.
3- نیز نک: الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج2، ص189 و المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ابن الجوزی؛ ج4، ص64 و تاریخ الاسلام؛ الذهبی، ج3 عهد الخلفاء الراشدین ص5 و شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج1، ص171. (محقق)
4- برای اطلاع بیشتر درباره ی با وقایع سقیفه و پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت آن در اسلام و موضع گیری حضرت علی × به کتاب «امام علی × و سقیفه» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده مراجعه کنید.(محقق)

در جریان سقیفه این مطلب به روشنی پیداست که هر کدام از طرفین با دلایل خود به هر صورت که شده سعی می کردند که خلافت را نصیب خود کنند و اگر مطلبی هم بیان شده در راستای این هدف بوده است، اما یک سؤال اساسی و مهم در این میان به ذهن انسان حقیقت جو خطور می کند و آن این که، همانطور که طرفین در سقیفه تلاش می کردند خود را دلسوز امت و نگران آینده رهبری اسلام نشان دهند آیا پیامبر اکرم| نسبت به این امر مهم غفلت کرده؟ و آیا خدای تعالی که دین اسلام را کامل معرفی کرده و نعمت را بر مسلمانان تمام کرده((1))

برای جلوگیری از اختلاف بین مسلمانان، رهبری را برای بعد رسول خود مشخص نکرده؟!! شخصی که عالم به تمام حقایق قرآن و سنت باشد و لازم نباشد

که برای فهم احکام دین به دیگری پناه ببرد!!

تاریخ گواه است که علی بن ابی طالب× تنها کسی است که مرجع سؤال دیگران بوده و در فهم دین از هیچ کس بعد از پیامبر اکرم| استعانت نجسته است؛ او که مصداق آیه {وکل شی ء احصیناه فی امام مبین}((2)) و آیه {ومن عنده علم الکتاب}((3)) و آیه {ولکل قوم هاد}((4)) بود. همان شخصی که طبق آیه قرآن و

1- {الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا}. (المائده / 3) (محقق)
2- یاسین / 12. (محقق)
3- {قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب}. (الرعد / 43) (محقق)
4- {ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد}. (الرعد / 7) (محقق)

به تصدیق مفسران در جریان مباهله نفس پیامبر اکرم| معرفی شد((1)).

عظمت علمی آن حضرت به حدی بود که بارها خلفا برای فهم احکام دین به او مراجعه کردند تا حدی که می گفتند اگر علی نبود ما هلاک می شدیم((2)).

اساسا اگر چنین شخصیتی برای تبیین حقایق قرآن و رهبری جهان اسلام بعد از رسول خدا| نباشد نزول قرآن عبث می شد.

از آنچه بیان شد روشن می شود که نگرانی پیامبر اکرم| در زمان وفات چه بوده و چرا اصرار داشته اند که برای مسلمانان وصیتی بنویسند که بعد از آن حضرت هرگز گمراه نشوند، همانطور که قبلاً گمراه نشدن را در تمسک به ثقلین معرفی کرده بودند.((3))

1- {فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین }. (آل عمران / 61) (محقق)
2- «لولا علی لهلک عمر»، تفسیر الکبیر، الرازی، سورهٔ الاسراء، ج21، ص18 - تفسیر سمعانی، سورهٔ الاحقاف، ج5، ص152 - فیض القدیر، حرف السین، ج4، ص357. (محقق)
3- عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال: لما رجع رسول الله ’ من حجه الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: کأنی قد دعیت فأجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال: ان الله عزوجل مولای و انا مولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال: من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ذکر الحدیث بطوله. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله». المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج3، ص109. - عن مسلم بن صبیح عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال قال رسول الله’: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض. هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج3، ص148. - قال لما رجع رسول الله’ عن حجه الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن

ثم قال: كأنى قد دعيت فأجبت انى قد تركت فيكم الثقلين احدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ثم قال: ان الله مولاى و أنا ولى كل مؤمن ثم اخذ بيدى على فقال: من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فضائل الصحابه، النسائى، ص15. - ... قال رسول الله| انى قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدى الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج3، ص59. - 3874 ... قال: رأيت رسول الله| فى حجته يوم عرفه وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعته يقول: يا أيها الناس إنى تركت فيكم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا كتاب وعترتى أهل بيتى. سنن الترمذى، الترمذى مناقب أهل بيت النبى|، ج5، صص 328 - 327. - 3876 ... قال رسول الله| إنى تارک فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما هذا حديث حسن غريب. سنن الترمذى، الترمذى، ج5، صص 329 - 328. - ... ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال أيها الناس انى تارک فيكم أمرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله وأهل بيتى عترتى ثم قال أتعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلى مولاه. المستدرک، الحاكم النيسابورى، ج3، ص110. - ... عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى انتهينا إلى غدير خم فأمر بروح فكسح فى يوم ما أتى علينا يوم كان أشد حرا منه فحمد الله وأثنى عليه وقال يا أيها الناس انه لم يبعث نبى قط الا ما عاش نصف ما عاش الذى كان قبله وانى أوشک ان ادعى فأجيب وانى تارک فيكم ما لن تضلوا بعده كتاب الله عز وجل ثم قام فاخذ بيد على رضيعنه فقال يا أيها الناس من أولى بكم من أنفسكم قالوا الله ورسوله اعلم قال من كنت مولاه فعلى مولاه؛ هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه. المستدرک، الحاكم النيسابورى، ج3، ص533؛ بخش كوچكى از روايات كتب معتبر اهل سنت در اينجا ذكر شده است كه محققان مى توانند براى اطلاع بيشتر به منابع روايى آنها رجوع كنند. (محقق)

و معلوم می شود که چرا عمر به سختی در مقابل این سخن رسول خدا|

ص: 327

ایستاد و نگذاشت که آن حضرت وصیت خود را بنویسند و جالب اینکه چطور قبل از اینکه پیامبر وصیت خود را بنویسند گفت: «حسبنا کتاب الله» و بالاخره این کار منجر به اختلاف بین مسلمانان شد تا حدی که پیامبر اکرم| به غضب در آمد و همه صحابه را به جز علی بن ابی طالب× از منزل بیرون کردند و ابن عباس از این واقعه به عنوان بزرگترین مصیبت یاد کرده است.((1))

آنچه به نقل کتاب ها تاریخی ملاحظه کردید جریانات بعد از بیرون آمدن از نزد رسول خدا| و متعاقب آن وفات آن حضرت بوده است.

1- - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله’ و فی البیت رجال فقال النبی’ هلموا اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله’ قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصوا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلک فلما اکثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله’ قوموا. قال عبید الله فکان یقول ابن عباس ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله ’ و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب لاختلافهم ولغطهم. صحیح البخاری، البخاری، ج5، باب مرض نبی| و وفاته، صص137- 138. - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله| و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی| هلم اکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده فقال عمر ان النبی| قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی| کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی| قال رسول الله| قوموا قال عبید الله و کان ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله| و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم. صحیح بخاری، البخاری، باب قول المریض قوموا عنی، ج7، ص9. این جریان در قسمت های دیگر کتاب بخاری و مسلم روایت شده و یکی از مسلمات روایی و تاریخی است. صحیح بخاری، ج1، کتاب العلم، باب کتابهْ العلم، صص 36 و 37 و ج8، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنهْ، باب کراهیهْ الخلاف، ص161، دارالفکر، بیروت؛ صحیح مسلم، ج5، صص 75 و 76، دارالفکر، بیروت. (محقق)

ذهبی در «دُوَل الاسلام» درباره ی خلافت ابوبکر چیزهایی گفته که گویا می خواهد به خواننده القا کند ابوبکر افضل بوده که به عنوان خلیفه ی اوّل برگزیده شد: «... بایع المسلمون بالأمر بعده لخلیفه علی الصلاه بالناس أیام مرضه».((1))

آری! اهمیت فضل فروشی قبیله ای و نقش آن در سیاست و امارت و حکومت به خوبی روشن است. هر کس که برتر است شایستگی جانشینی پیامبر| را دارد و اوست که باید زمام امور را دردست بگیرد. اگر فضیلت واقعی داشت که هیچ مشکلی نبود، مشکل اینجاست که برای او فضائلی بافته می شد.

سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها

اشاره

پیامبر اسلام|، علی× را به عنوان جانشین و خلیفه ی پس از خود معرفی کردند و ایشان را امام و پیشوای مسلمانان قرار دادند و مردم را به پیروی از ایشان و اهل بیت علیهم السلام سفارش کردند؛((2))

ولی مردم از حضرت علی× و اهل بیت علیهم السلام

منحرف شدند و پس از ابوبکر، به خلافت عمر و عثمان، تن دادند.

در حکومت کوتاه مدت حضرت علی×، عایشه، طلحه، زبیر و معاویه و خوارج بر طبل مخالفت کوبیدند و جنگ های جمل، صفین و نهروان را بر علی× تحمیل کردند. پس از شهادت امام×، حکومت فرزندش حضرت امام حسن×

1- ج1، ص7.
2- نک: المراجعات؛ عبدالحسین شرف الدین و الغدیر؛ علامه ی امینی؛ ج1.

نیز دیری نپایید و ایشان ناچار به صلح با معاویه شدند. قدرت و حکومت در دست معاویه بود. او افزون بر این که دشمن علی ×بود؛ مشروعیت حکومت و خلافت خود را در مشروعیت خلفای پیش از علی × می دید. از طرفی بر پایه ی دشمنی خود با حضرت علی ×، بر آن شد تا از گسترش فضائل آن امام و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کند. خوارج نیز به وجود آمده بودند. آنها نیز دشمن حضرت علی × و اهل بیتش بودند. تدوین نشدن حدیث و جلوگیری از نوشتن و گسترش آن پس از پیامبر| تا زمان تدوین حدیث نیز سبب شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام یا فراموش

شود یا اینکه به طور درست نقل نشود.((1))

در این میان معاویه برای مشروعیت بخشیدن به خلافت خلفای سه گانه و نیز خود و حزب اموی اش، دست به جعل حدیث زد و احادیث سیاسی فضائل به وجود آمد. در زمان عباسیان نیز چنین بود؛ سیاست عباسی نیز اقتضا می کرد تا به خلافت خلفای سه گانه مشروعیت ببخشند و فضائل علی × و اهل بیت علیهم السلام را مخفی نگه دارند؛ زیرا با روشن شدن فضائل اهل بیت علیهم السلام ، برتر بودن و حقانیت آنها نسبت به خلافت و حکومت بیشتر روشن می شد.

اینها همه افزون بر دشمنی بسیاری از قریش و اهل مدینه با علی × و اهل بیت، حتی در زمان خود پیامبر| بود.

1- در این باره در کتاب عوامل سقوط و فروپاشی امویان که به همت جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده بخش اصلاحات عمربن عبد العزیز قسمت آزاد کردن نقل احادیث پیامبر اکرم| توضیحاتی داده شده که به برای خوانندگان محترم مفید است. (محقق)

این مطالب را می توان به عنوان «علل کلی

یا سیاسی کمی آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح» دانست.

در اینجا با بررسی تاریخی و حدیثی، به تک تکِ آنها می پردازیم.

1. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت(ع) در زمان پیامبر(ص):

الف - ترمذی در حدیث شماره ی 3712، رویدادی را نقل کرده که نشان دهنده ی این است که علی×، حتی در زمان خود رسول خدا| دشمنان و حسودانی داشته است.

در پایان این روایت پیامبر| به کسانی که نسبت به علی×چیزی در سینه داشتند می گوید:

«ما تریدون من علیّ؟ إنّ علیّا منّی وأنا منه، وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»((1))

بنابر روایت ترمذی، پیامبر| این سخنان را در حالی که بسیار خشمناک بوده اند، بیان

کرده اند. از شدّت بیان پیامبر|، برمی آید که علی× در همان زمان هم، دشمنان بسیار داشته است.

ب - او همچنین از زبان انصار روایت کرده و می گوید:

«إنّا کنّا لنعرف المنافقین... ببغضهم علیّ بن أبی طالب»((2))

1- ص2034.
2- ص2035، ح 3717.

روشن است که این منافقان همگی از کسانی بوده اند که با پیامبر| مصاحبت داشته و بعدها علی الاطلاق صحابه نامیده شدند !؟ !

ج - دشمنی «جابر بن نصر بن حارث بن کلده عبدری» یا «حارث بن نعمان فهری» با علی × در حضور پیامبر|.

این رویداد را علامه ی امینی در کتاب «الغدیر» آورده است.((1))

داستان این گونه است که جابر یا حارث بر ولایت علی × که پیامبر| آنرا در روز غدیر، آشکارا بیان کرد، راضی نشد و بر او عذاب نازل شد و کشته شد و این آیات نازل شد:

{سأل سائل بعذاب واقع * للکافرین لیس له دافع * من الله ذی المعارج } ((2))

مرحوم امینی می گوید:

«و قد أذعَنت له الشیعه، وجاءمثبتا فی کتب التفسیر والحدیث لمن لا یُستهان بهم من علماء أهل السنّه...»((3))

این آیه که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای سنی که شخصیت شان مورد تصدیق است آن را در کتاب ها تفسیر و حدیث ثبت نموده اند.

1- الغدیر، ج1، ص240، باب نزول آیه {سئل سائل بعذاب واقع}، دارالکتب العربی، بیروت 1397 ه-.ق. (محقق)
2- المعارج / 1- 3.
3- نک: الغدیر؛ ج1، صص 460- 501 مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیهْ.

2- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی(ع):

پیش از این گذشت که بنابر روایت بخاری، عایشه از اینکه فضیلت حضرت علی × را پنهان کند، پرهیزی نداشت.

او زمانی که چگونگی رفتن پیامبر| به مسجد، در هنگام بیماری را بازگو می کند می گوید:

«فخرج النبی صلی الله علیه وسلم نبی رجلین تخطّ رجلاه فی الارض، بین عبّاس و رجل آخر...»((1))

عایشه نام حضرت علی × را نمی برد و از او به «مردی دیگر» و به صورت گمنام تعبیر می کند. چرا؟ ! زیرا فضیلتی برای امام × محسوب می شود.

دشمنی عایشه با امام × چیزی نیست که بتوان آنرا پنهان کرد. او با حضرت علی × که امام زمانش بود به جنگ پرداخت. وقتی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علی × را شنید اظهار خوشحالی کرد؛

«ولمّا انتهی إلی عائشه قتل علی - رضی الله عنه - قالت:

فألقت عصاها و استقرت بها النوی کما قرّ عینا بالایاب المسافر

فمن قتله؟ رجل من مراد، فقالت:

فإن بک نائیا فلقد نعاه غلام لیس فی فیه الترابُ

1- صحیح بخاری، ص19، حدیث شماره ی 198؛ ج1، ص57، کتاب الوضوء، دارالفکر، 1401 ه-.ق.

فقالت زینب ابنه أبی سلمه: ألعلی تقولین هذه؟!!..»((1)).((2))

3- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر(ص):

بنابر روایت بخاری در صحیح، عمر از نوشته شدن وصیت پیامبر|، نزدیک رحلتش، جلوگیری کرد و پیامبر| را به هذیان گویی متهم کرده است:

114- «عن ابن عبّاس قال: لمّا اشتدّ بالنبّی صلی الله علیه وسلم وجعه قال: «ائتونی بکتاب أکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی»، قال عمر: إنّ النبّی صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبُنا، فاختلوا وکثر اللّغط، قال: قوموا عنّی ولا ینبغی عندی التنازع، فخرج ابنُ عباسٍ یقول: إنّ الرزیّه کل الرزیّه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم و بین کتابه»((3)).

آری! ابن عباس از این واقعه به «رزیه» تعبیر می کند و در این مصیبت می گرید.

1- تاریخ الأمم و الملوک؛ الطبری، ج6، ص66.
2-) ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه اش فصلی را در موضع گیری عایشه با حضرت علی× اختصاص داده و در آنجا می گوید: «کانت عائشه منها اشد الناس علیه عثمان ثألیبا و تحریضا، فقالت: «ابعده الله!» لما سمعت قتله و أملت أن تکون الخلافه فی طلحه فتعود الامره تیمیه، کما کانت أولا، فعدل الناس عنه الی علی بن ابی طالب، فلما سمعت ذلک صرحت: «وا عثماناه قتل عثمان مظلوما» و ثار فی الانفس، حتی تولد من ذلک یوم الجمل و ما بعده». (محقق)
3- ص12.

روشن است که چرا عمر و حزب او((1))

از نوشته شدن این وصیت به دست پیامبر| جلوگیری کردند. پیامبر| پیش از این گفته بود قرآن و عترت یعنی اهل بیت علیهم السلام ، از گمراهی جلوگیری می کنند؛ پس روشن بود اکنون نیز چه چیزی را می خواست بنویسد.

بر طبق این روایت هر آن کس از مسلمانان که گمراه شده و می شوند و نیز گمراهی تمام غیر مسلمانان به تبع آن، بر عهده عمر است.

4- حزب اموی و فضائل اهل بیت(ع) و دشمنی با آنان:

اشاره

عثمان نخستین فرد از امویان بود که قدرت را دردست گرفت. پس از او و پس از شهادت امیرالمؤمنین علی × و صلح بین امام حسن × و معاویه که حکومت به دست او رسید، فرصتی پیش آمد تا امویان پایه های حکومت خود را مستحکم کنند.

امام علی × دیگر نبود. امام حسن × نیز پس از صلح به مدینه رفته بود و همه ی عراق افزون بر شامات در دست امویان بود؛ حجاز نیز کم کم به قلمرو حکومت اموی افزوده شد. معاویه بود و کینه ای که از علی × دردل داشت. او شبها در خوابگاهش و پیش از خواب، به مرور آنچه از بنی هاشم به او و پدران و خاندانش رسیده بود می پرداخت: کشته شدن خویشانش در بدر و احد و احزاب،

1- در روایتی دیگر به شماره ی 5668 می خوانیم: «... ومنهم من یقول ما قال عمر...»؛ صحیح البخاری؛ ص485.

فتح مکّه و خواری آل ابی سفیان و مشهور شدن آنها به «طلقا» از سوی پیامبر|، کشته شدن عثمان،

صفین و...

اکنون - و به هر جهت - حکومت در دست او بود. در عراق کسانی بودند که به آنها شیعه ی علی و اهل بیت علیهم السلام می گفتند، یعنی کسانی که دوستدار آل علی× بودند و دشمن امویان و معاویه. برخی از ایشان بر این باور بودند که علی افضل از ابوبکر و عمر و عثمان بوده و برخی دیگر علی× را مطابق نصب رسول خدا| خلیفه ی اول می دانستند و بر آن بودند که این سه نفر، غاصب خلافت علی× بوده اند.

بسیاری دیگر از مردم - که کم هم نبودند - عثمان را گناه کار می دانستند و می گفتند: او چوب خلافهای خود را خورد و به دست خود کشته شد. اینها همه برای معاویه انگیزه ای بود تا در صدد کم رنگ کردن یا بی رنگ کردن شخصیت حضرت علی× برآید و جایگاه خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را از نظر شرعی و سیاسی مستحکم کند تا به این صورت و در حقیقت پایگاه و جایگاه حکومت خود او از

نظر شرعی و سیاسی استوار شود.

نخستین و مهم ترین و نیز خطرناک ترین امری که معاویه را به خود مشغول کرد جایگاه و پایگاه اهل بیت علیهم السلام و در پیشاپیش آنها حضرت علی× بود. بسیاری از فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در زمان زمامداری امیر المؤمنین× دهان به دهان گشته بود و این پس از دوران خفقان در زمان سه حاکم اوّل بود. حضرت علی× در مدت نزدیک به پنج ساله ی حکومتشان از هر فرصتی برای

یادآوری جایگاه و فضیلت خود و اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد؛ که بسیاری از خطبه های ایشان نشان دهنده ی این مطلب است. خطبه هایی مانند «شقشقیه» که در پیشگفتار گذشت و نیز این خطبه:

«الخطبه التی رواها أبو الحسن علیّ بن محمد المدائنّی، عن عبدالله بن جُناده، قال: قدمتُ من الحجاز أرید العراق؛ فی أوّل إماره علی × فمررت بمکه، فاعتمرت،

ثمّ قدمت المدینه، فدخلت مسجد رسول الله|؛ إذ نودی: الصلاه جامعه، فاجتمع النّاس، و خرج علیّ × متقلّدا سیفه، فشخصت الأبصار نحوه، فحمد الله وصلیّ علی رسوله|ثم قال: أما بعد، فإنّه لمّا قبض الله نبیّه|قلنا: نحن أهله وورثته وعترته وأولیاؤه من دون النّاس((1))، لاینازعنا سلطانه أحد، ولا یطمع فی حقّنا طامع؛ إذا انبری قومنا فغصبونا سلطان نبیّنا، فصارت الإمره لغیرنا، وسرنا سوقه؛ یطمع فینا الضعیف، ویتعزّز علینا الذلیل، فبکت الأعین منا لذلک، وخشنت الصدور، وجزعت النفوس. وایم الله لو لا مخافه الفرقه بین المسلمین وأن یعود الکفر و یبور الدین،

لکنّا علی غیر ما کنّا علیه، فولی الأمر ولاه لم یألوا الناس خیرا...»((2))

1-) بنگرید که امام × چگونه به فضائل اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.
2- شرح نهج البلاغه؛ إبن ابی الحدید؛ ج1، ص142.

ابوبکر و عمر با حضرت فاطمه÷ درافتاده بودند؛ عمر، ندانم کاری های زیادی داشت؛ عثمان در دوران حکومتش خرابکاری کرده بود؛ حضرت علی× در زمان سه حاکم اوّل گاه و بیگاه و به مناسبت هایی، ناخشنودی خود را نشان می داد؛ امام حسن× نیز در ابتدی حکومتش با معاویه جنگید؛ امام حسین× نیز کسی نبود که آرام بگیرد؛ او فرزند دختر رسول الله| بود و مسلمانان احترام فوق العاده ای برای وی قائل بودند.

پس معاویه باید کاری می کرد و تا زنده بود و حاکم، از قدرت استفاده می کرد تا هر آنچه می تواند از فضائل اهل بیت علیهم السلام بکاهد و دشمنی ایشان را در دلها بکارد. نیز باید حاکمان پیش از حضرت علی× و پس از وی را

چهره ای نورانی و مقدس ببخشد. در این راه زر و سیم و آهن بود که حرف اول را می زد. اگر کسی به سکه راضی می شود که هیچ، وگرنه شمشیر را حواله اش می کردند. افزون بر همه ی اینها خوارج را نیز نباید فراموش کرد که به آنها نیز می پردازیم.

در اینجا نمی خواهیم تاریخ سیاسی اسلام را بنویسیم. امّا می توان از این تاریخ استفاده کرد و از لابه لای آن پاسخ پرسش را به دست آورد. از این رو به گوشه هایی از آن اشاره می شود تا روشن شود که چرا فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه امام امیرالمؤمنین علی× از طریق محدثانی که سر سپرده به خلفا بودند، کم نقل شده است؟

بار دیگر یادآوری می شود که مواردی که به آنها اشاره می شود را می توان، یا شاید باید، از علل و اسباب کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

دانست. در جای دیگر به علل و اسباب و انگیزه های جزئی و شخصی

پرداخته خواهد شد.

1- 4- معاویه و نسبت قتل عثمان به حضرت علی(ع):

ابن ابی الحدید می گوید:

«وکان معاویه علی اُسنّ الدهر مبغضا لعلیّ ×، شدید الانحراف عنه، و کیف لایبغضه وقد قتل أخاه حنظله یوم بدر، وخاله ولید بن عتبه... وقتل من بنی عمّه عبدشمس نفرا کثیرا من أعیانهم وأماثلهم؛ ثم جاءت الطامّه الکبری، واقعه عثمان، فنسبها کلّها إلیه بشبهه إمساکه عنه».

او همچنین می گوید: معاویه حتی در زمان عثمان، برای حضرت علی × نامه های خشن می نوشت و او را به جنگ می طلبید((1))

معاویه در نامه ای به امام ×، صراحتاً او راقاتل عثمان می خواند؛ آنجا که می نویسد:

«سلام الله علی من اتبع الهدی. أما بعد... حتی طمعت یابن أبی طالب فتغیرت، وأصبحت تعد نفسک قویا علی ما عاداک بطعام أهل الحجاز، وأوباش أهل العراق وحمقی الفسطاط و غوغاء السواد... قتلت عثمان بن عفّان... والسلام علی أولیاء الله»((2))

1- همان؛ ص156.
2- ألإمامه والسیاسه؛ إبن قتیبهٔ؛ ج1، ص80.

این نامه سراسر اهانت است. نخست اینکه او نامه را با «سلام الله علی من اتبع الهدی» آغاز می کند؛ یعنی اینکه امیر المؤمنین× پیرو هدایت نیست و گمراه است!! همچنان که نامه را با «والسلام علی أولیاء الله» پایان می دهد؛ یعنی علی× از اولیاء الله نیست و از اعداءالله است!!

او همچنین در این نامه دشمنی خود رانسبت به حجاز و عراق اعلام می کند. و این آغاز جنایات امویان نسبت به اهل حجاز و عراق است.

2- 4- فضائل حضرت علی(ع) و سفیر معاویه:

از جمله کسانی را که معاویه به سوی حضرت علی× فرستاد و امام را به جنگ تهدید کرد، فردی از قبیله ی «عبس» است. او پس از رساندن نامه ی معاویه به حضرت علی× با شنیدن فضائل او، گویا به خود آمد:

«... وإنّ العبسیّ أقام بالعراق عند علیّ حتی اتهمه معاویه، ولقید المهاجرون والأنصار، فأشربوه حبّ علیّ، وحدّ ثوه عن فضائله، حتی شک فی أمره»((1))

آری! همین فضائل بود که معاویه را سخت آزار می داد.

3- 4- بسر بن ارطاهٔ و شیعیان حضرت علی(ع) در یمن:

بُسر از بندگان حلقه به گوش معاویه بود؛ معاویه او را به یمن فرستاد تا هر آن کس را که پیرو و مطیع حضرت علی× بود بکشد. او نیز این کار را کرد و از

1- همان؛ ص84.

جمله دو پسر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را، که کودک بودند، کشت:

«بعثه معاویه إلی الیمن فی جیش کثیف، وأمره أن یقتل کلّ من کان فی طاعه علیّ ×، فقتل خلقا کثیرا، وقتل فیمن قتل ابنی عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب وکانا غلامین صغیرین، فقالت أمهما ترثیهما: «یا من أحسّ بُنَیَّیَ اللذین هُما کالدّرتین تشظّی عنهما الصّدَفُ»((1))

اعتراف می کند که با خواندن این بیت شعر، گریستم.

یادآوری می شود که داستان بُسر و کشتار او در یمن در زمان حکومت امام امیر المؤمنین × بود و نه بعد از شهادت ایشان.

در اینکه معاویه، بسر را به یمن فرستاد تا این کار را بکند؛ گفته اند که در صنعای یمن گروهی از شیعیان عثمان زندگی می کردند که کشته شدن عثمان آنها را بسیار گران و بزرگ آمده بود و با علی × از روی ناچاری بیعت کرده بودند؛ ولی زمانی که اختلاف مردم عراق را با امام × دیدند و محمد بن ابی بکر نیز در مصر کشته شد... آنها نیز از خونخواهی عثمان دم زدند... معاویه نیز بسر را راهی یمن کرد.((2))

4- 4- معاویه امر به دشنام دادن بر علی × می کند:

لعن و دشنام دادن به امیر المؤمنین × که از میراث شوم معاویه است بر کسی پوشیده نیست. او مردم عراق و شام و جاهای دیگر را به ناسزاگویی نسبت به

1- شرح نهج البلاغه؛ ج1، ص158.
2- همان؛ ص163.

امام × وادار می کرد و کاری کرد که این موضوع به صورت سنتی اسلامی جلوه کند. خطبا بر فراز منبرها امام × را بد می گفتند و از او بیزاری می جستند. پیران با لعن حضرت علی × مردند و کودکان با آن پیر شدند. این کار تا زمان عمر بن عبدالعزیز به شدت هرچه تمام تر ادامه داشت و با روی کار آمدن او تنها و تنها برای دو سال آن هم در ظاهر ممنوع شد. یعنی از زمان حکومت مطلقه ی معاویه و حتی پیش از آن، تا روی کار آمدن عمر در 99 هجری به مدت 60 سال حضرت علی × را آشکارا در مساجد و جمعه و جماعات لعن می کردند؛ که البته این کار پس از عمربن عبد العزیز بار دیگر از سر گرفته شد.

معاویه خود بر منبر می رفت و حضرت علی × را سب و لعن می کرد.((1))

آنها حتی روزی را در ایام حجّ، ویژه ی لعن امام × قرار داده بودند((2)).

علت این کار را خود معاویه توضیح می دهد. روزی تعدادی از امویان به او گفتند: ای معاویه! قدرت را در دست گرفتی و علی را خوار کردی؛ بد نیست که دیگر دست از او برداری و از لعنش درگذری. معاویه در پاسخ آنها گفت:

«لا والله حتی یربو علیه الصغیر و یهرم علیه الکبیر ولا یذکر له ذاکرٌ فضلاً»((3))

1- همان؛ ص474؛ (ج 4، ص57، فصل فی ما روی من سب معاویه و... دار احیاء الکتب العربیهْ). (محقق)
2- همان.
3- همان؛ ص475.

5- 4- بیزاری حتی از نام حضرت علی(ع):

کار به جایی رسیده بود که کسی نام «علی»

را بر فرزند خود نمی گذاشت و آن را عار و ننگ می دانستند. روزی کسی به حجاج - که هم خود لعن می کرد و هم امر به لعن - گفت:

«إنّ أهلی عقّونی فسمّونی علیّا فغیّر اسمی...»((1))

6- 4- اگر مردم فضائل حضرت علی × را بدانند از ما پیروی نمی کنند:

عمر بن عبدالعزیز در زمان حاکمیت پدرش بر مدینه از پدر می پرسد: چرا علی را لعن می کنی؟ و او در پاسخ عمر می گوید:

«إنّ من تری تحت منبرنا من أهل الشام وغیرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما یعلمه أبوک، لم یتبعنا منهم أحد...»((2))

7- 4- آنها حضرت فاطمه وامام حسن وامام حسین ^ را نیز لعن می کردند:

عبدالله بن هانی آودی - که از شیعیان حجاج بود - می گوید:

«وممّا نسوه نذرن إن قتل الحسین بن علی أن تنحر کلّ واحده عشر قلائص، ففعلن... وما مِنّا رجل عُرض علیه شتم أبی تراب ولعنه إلاّ فعل وزاد ابنیه حسناً وحسیناً وأمهما فاطمه...».((3))

1- همان.
2- همان.
3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج4، ص61، فصل فی ماروی من سب معاویه و...، داراحیاء الکتب العربیه. (محقق)

و اینها همه افزون بر دشمنی عبدالله بن زبیر با حضرت علی× بود که بیش از یک دهه((1))

قدرت را در حجاز و عراق و ایران و هند در دست داشت. او کسی است که به عبدالله بن عباس گفت: «إنّی لأکتم بغضکم أهلَ هذا البیت منذأربعین سنه...»((2)). بنابراین نباید فراموش کرد که او فرزند زبیر است که با حضرت علی× دشمنی کرد.

ابن ابی الحدید داستانی خواندنی را در شرح نهج البلاغه بین محمد بن حنفیه و عبدالله بن زبیر آورده که نشان دهنده ی شدت دشمنی او با امام× است.((3))

4-8جعل حدیث در مذهت امام :

امویان درهم و دینار می دادند و حدیث می خریدند؛ آنهم از کسانی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیرهْ بن شعبه و عروهْ بن زبیر.

ابن ابی الحدید معتزلی که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب خود فصلی را به عنوان «بیان احادیث جعلی در ذم علی×»

اختصاص داده است و در آن بعضی از این روایات ذکر شده است:

از «زهری» از عروهْ بن زبیر از عایشه نقل شده است:

«کنت عند رسول الله، إذ أقبل العباس و علیّ، فقال: یا

1- 61- 73 ه-.ق.
2- همان؛ ص477، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج4، ص62، فصل فی ما روی من سب معاویه و حزبه لعلی×، و ج20، ص148، داراحیاء الکتب العربیه، به نقل از مروج الذهب، ج3، ص99). (محقق)
3- همان.

عائشه، إن هذين يموتان على غير ملتى، أو قال دينى»

يا اين حديث:

«يا عائشه؛ إن سرّكِ أن تنظرى إلى رجلين من أهل النار فانظرى إلى هذين قد طلعا؛ فإذا العباس وعلىّ بن أبى طالب»((1))

و نيز روايت ابوهريره كه على× دختر ابوجهل را خواستگارى كرد؛ كه در بيشتركتاب هاى حديثى دسته اوّل آمده است((2)).

در «عام الجماعهْ»، ابوهريره با معاويه وارد كوفه شد. ابوهريره به مسجد رفت و در آنجا خطبه ايراد كرده، گفت:

«يا أهل العراق، أتزعمون أنّى أكذب على الله و رسوله، وأحرق نفسى بالنار؟! والله لقد سمعت رسول الله... يقول: «إنّ لكل نبّى حرما و إنّ حرمى بالمدينه ما بين عَيْر إلى ثور، فمن أحدث فيها حدثا فعليه لعنه الله و الملائكه والناس أجمعين» و أشهد بالله أنّ عليّا أحدث فيها»

خبر به گوش معاويه رسيد؛ ابوهريره را جايزه داد، اكرام كرد و او را امير مدينه قرار داد.((3))

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج4، ص64، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه. (محقق)
2- نک: شرح نهج البلاغه؛ ج1، ص477- 488. (ج 4، ص64، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه فى ذم على× داراحياء الكتب العربيه). (محقق)
3- همان؛ ص479. (ج 4، ص67، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه فى ذم على× داراحياء الكتب العربيه).

9- 4- خوشحالی مروان حکم از کشته شدن امام حسین(ع):

عبیدالله بن زیاد به مدینه نوشت که ما کار حسین× بساختیم. مروان خبردار شد و گفت:

یا حبّذا بردُک فی الیدین وحُمرهٌ تجری علی الخدین

کأنّما بتّ بمسجدین

پس به قبر رسول خدا| اشاره کرد و گفت: «یومٌ بیوم بدر»((1)).

10- 4- روایت شأن نزول آیه ی قرآن در مذمت علی(ع):

معاویه به «سمرهْ بن جُندب» 000/100 درهم داد تا بگوید: آیه ی {ومن الناس من یعجبک

قوله فی الحیاه الدنّیا ویُشهد الله علی ما فی قلبه وهو ألدّ الخصام * وإذا تولّی سعی فی الأرض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لایجب الفساد}((2)) درباره ی علی× و آیه ی {ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله}((3)) درباره ی ابن ملجم نازل شده است.

سمره به صد هزار راضی نشد؛ معاویه 000/200 پیشنهاد کرد، باز راضی نشد؛ 000/300 پیشنهاد داد، راضی نشد؛ 000/400 داد، پذیرفت.((4))

1- همان؛ ص481. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج4، ص72، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی×، داراحیاء الکتب العربیه). (محقق)
2- بقره / 204 و 205.
3- بقره / 207.
4-) همان.

11- 4- تجاهل معاویه نسبت به فضائل امام(ع):

در سال 55 هجری یعنی پانزده سال پس از جنگ صفین و شهادت امیر المؤمنین ×، زمانی که معاویه از سعد بن ابی وقاص می پرسد چرا همراه ما با علی نجنگیدی؟ سعد پاسخ داد که: «ما کنت لأُقاتل رجلاً قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم «انت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه لانبی بعدی». معاویه به سعد می گوید: چه کسی این را با تو شنیده؟ سعد می گوید: فلان و فلان و ام سلمه. معاویه می گوید: «أما إنّی لو سمعته منه صلی الله علیه وسلم لما قاتلت علیّا»((1))

هرچند معاویه به دروغ وانمود می کرد که این روایت را نشنیده؛ لیکن از این داستان، نخست، اهمیت نقش روایات فضائل به خوبی دانسته می شود؛ و دوّم اهمیت تدوین و نشر احادیث؛ چه آنکه اگر از تدوین حدیث و نشر آن جلوگیری نمی شد دیگر معاویه نمی توانست ادعای نادانی نسبت به این روایت کند.

12- 4- شادی معاویه در قتل امام حسن(ع):

اینکه امام حسن × به دسیسه ی معاویه مسموم

و شهید شدند از متواترات تاریخی است. او نه تنها امام × را به واسطه ی همسر ایشان می کشد، بلکه در مرگ ایشان نیز از خود شادمانی نشان می دهد که این نشان دهنده ی اوج دشمنی معاویه و حزب اموی با اهل بیت علیهم السلام است.

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج2، ص264، قصهْ التحکیم...، داراحیاء الکتب العربیهْ - البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج8، ص84، فضالهْ بن عبید الانصاری الاوسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت. (محقق)

در تاریخ می خوانیم که او از شدت خوشحالی در مرگ امام× سجده ی شکر بجا می آورد: «لمّا بلغ معاویه موت الحسن بن علیّ خرّ ساجدا لله!!»((1))

13- 4- جلوگیری مروان از دفن امام حسن(ع) در کنار پیامبر اکرم|:

در هنگام دفن امام× در خانه ی پیامبر| مروان که قلبی مالامال از بغض علی× و آل علی علیهم السلام دارد؛ از این کار جلوگیری می کند و می گوید: «ما کنت لأدع ابن أبی تراب یدفن مع رسول الله، قد دفن عثمان بالبقیع...»((2))

مروان لفظ «ابی تراب» را به قصد اهانت به علی× به کار می برد.

14- 4- زیاد بن ابیه و کشتن شیعیان آل علی(ع):

او که والی کوفه و بصره بود هرکه را که از دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می دید یا می کشت یا زندانی می کرد و حتی خانه های ایشان را نیز خراب می کرد.((3))

در تاریخ می خوانیم:

«بلغ الحسنَ بن علی، أن زیادا یتتبّع شیعه علی بالبصره فیقتلهم...»((4))

1- مروج الذهب، ج2، ص339، فی ترجمهْ الامام الحسن× و تحت الرقم 155. (محقق)
2- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج13، ص288، الحسن بن علی بن ابی طالب×، دارالفکر، بیروت. (محقق)
3- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج9، ص86.
4- همان؛ ص88.

زیاد، نخستین کسی بود که والی کوفه و بصره، باهم شد: «وهو أوّل من جُمع له المصران»((1))

زیاد، شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره زمانی که به کوفه می رفت «سمرهْ بن جندب» را به جای خود می نشاند. سمره نیز به غلامان حلقه به گوش معاویه در بصره بود به کوفه می رفت و در شش ماهی که زیاد در کوفه بود به بصره.((2))

از جمله کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»اند. طبری داستان آنها را در تاریخ خود آورده است.((3))

علت اصلی کشته شدن حجر این بود که «مغیرهٌ بن شعبه» که پیش از زیاد والی کوفه بود از حضرت علی× بد می گفت و حجر تاب این سخنان را نمی آورد و اعتراض می کرد.

طبری می گوید:

«إنّ معاویه بن أبی سفیان لما ولی المغیره بن شعبه الکوفه فی جمادی سنه إحدی وأربعین (41 ه-.ق) دعاه، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: أمّا بعد... لاتتحمَّ عن شتم علیّ وذمّه و الترحم علی عثمان و الاستغفار له و العیب علی

1- همان؛ ص72.
2- تاریخ الأمم والملوک؛ الطبری؛ ج6، ص161.
3- همان؛ ص168.

أصحاب علیّ و الاقصاء لهم وترک الاستماع منهم، وبإطراء شیعه عثمان رضوان الله علیه والإدناء لهم والاستماع منهم...»((1))

مغیره نیز همه ی اینها را مو به مو اجرا می کرد. پس از مغیره که زیاد والی کوفه شد؛ او نیز همین کار را می کرد. عمرو نیز در ادامه ی جریان حجر کشته شد. او یکی از اصحاب بزرگ بود که پس از کشتن او، سر از تنش جدا کردند و آن را برای معاویه

فرستادند و گویند که این نخستین سری است که در اسلام حمل شد و از جایی به جای دیگر برده شد. زیاد، حجر و یارانش را به شام فرستاد و تا آخرین لحظات از آنها خواسته می شد که از علی× بیزاری جویند و او را لعن کنند تا زنده بمانند؛ ولی آنها این کار را نکردند و بالاخره آن بزرگوار و یارانش را در «مرج عذرا» یعنی همان جایی که خودش آنرا فتح کرده بود به شهادت رساندند.

دیگر از کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند و جرمشان دوستی علی و آل علی× بود و به اصطلاح شیعه ی علی× بودند «مسلم بن زیمر» و «عبدالله بن نُجّی»اند.

در «کتاب المحبّر» می خوانیم:

«وصلب زیاد بن أبیه (مسلم) بن زیمر، و (عبدالله) بن نُجیَ الحضرمیّین علی أبوابهما أیّاما بالکوفه. وکانا شیعیّین. و ذلک بأمر معاویه. وقد عدّهما الحسین بن علیّ

1- همان.

رضی الله عنهما علی معاویه فی کتابه إلیه: «ألست صاحب حجر و الحضرمیین اللذین کتب إلیک ابن سمیه أنهما علی دین علیّ و رأیه، فکتبت إلیه من کان علی دین علیّ و رأیه فاقتله و امثل به، فقتلهما ومثل بأمرک بهما؟ و دین علیّ و ابن عم علیّ الذی کان یضرب علیه أباک - یضربه علیه أبوک، أجلسک مجلسک الذی أنت فیه. ولو لا ذلک کان أفضل شرفک و شرف أبیک تجشم الرحلتین اللتین بنا منّ الله علیک بوضعهما عنکم...»((1))

اینها همه گوشه ای از آن چیزی است که در زمان زیاد و معاویه بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ودوستداران آنها گذشت. در زمان معاویه و پیش از شهادت امیر المؤمنین× مالک اشتر و محمد بن أبی بکر نیز به دسیسه های معاویه کشته شدند.

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید نیز، وضع همان بود که گذشت. امام حسین× با آن وضع فجیع در کربلا شهید شد و اهل بیت علیهم السلام به اسیری گرفته شدند و در شهرهای اسلامی آنها را گرداندند و خارجیان خواندند.

پس از آن فتنه ی ابن زبیر به پا خواست. پس از مروان و عبدالله بن زبیر که کار به دست عبدالملک رسید و خیالش از کابوس وحشتناک عبدالله آسوده گشت بار دیگر فشارها بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان با شدتی دوچندان آغاز شد.

1- ص479 (این کتاب نوشته ی أبی جعفر محمد بن حبیب ابن امیهْ بن عمرو الهاشمی البغدادی متوفی به سال 245ه-.ق است؛ به روایت أبی سعید الحسن بن الحسین السّکری).

15- 4- عبدالملک، حجاج و سیاست اموی:

اگر معاویه نزدیک به بیست سال تمام قدرت مطلق را دردست داشت؛ عبدالملک مروان - ششمین حاکم اموی - نیز بیش از بیست سال درگیر کشمکش با عبدالله بن زبیر بود که در فاصله ی سال های 61- 73 ه-.ق خلیفه اش می خواندند.

در سال 73 ه-.ق که همه سرزمین های اسلامی زیر پرچم حکومت اموی - مروانی عبدالملک درآمد بار دیگر سیاست معاویه به وسیله ی او، این بار به واسطه ی «حجاج»((1))

- به جای زیاد بن ابیه - پیگیری شد.

عبدالملک، پس از پدرش مروان، حجاج را روانه ی حجاز کرد تا کار عبدالله بن زبیر را بسازد. حجاج از عهده ی این کار به خوبی برآمد و کار عبدالله بساخت. پس از آن عبدالملک، حجاج را زمامدار عراق کرد((2)).

پس از مرگ عبدالملک، پسرش «ولید» روی کار آمد (86- 96 ه-.ق).

سی سال حکومت عبدالملک و ولید را می توان

عصر اختناق برای اهل بیت علیهم السلام و شیعیان دانست. امام علی بن الحسین و محمد بن علی‘ در این دوران زندگی می کردند.

بنی امیه، حسین بن علی × را کشته بودند و وحشتی عجیب در دلها ایجاد

1- حجاج بن یوسف بن الحکم... بن سعد بن عوف بن ثقیف تاریخ مدینهٔ دمشق؛ ابن عساکر؛ ج12، ص113.
2- همان.

کرده بودند. مردم می اندیشیدند بنی امیه که از کشتن امام حسین× که از بزرگان صحابه و فرزند رسول خدا| و خامس اصحاب کسا بود، نگذشتند؛ حتما از ریختن خون آنان و نیز سایر اهل بیت علیهم السلام ، باکی ندارند.

اندیشه ی مردم درست بود. نشانه ی آن هم کشتار فجیع اهل مدینه بود که به واقعه ی «حرّه» مشهور است.((1))

آری! امامت امام زین العابدین× در چنین جوی آغاز شد که شیعیان پراکنده شده بودند و دیگر امیدی به آنها نبود. امام× نیز امامت را به صورت مخفی و همراه با تقیه ی

شدید دنبال می کرد.

«مسعودی»((2))

می گوید:

«وقام ابومحمد علی بن الحسین× بالأمر مستخفیا علی تقیه شدیده فی زمان صعب»((3))

امام سجاد× می فرمود:

«ما بمکه والمدینه عشرون رجلاً یحبّنا»((4))

1- ذیحجه سال 63 ه-.ق.
2- ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی م 346 ه-.ق.
3- اثبات الوصیه؛ ص168.
4- بحارالانوار، ج34، ص297، باب الرابع و الثلاثون، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج4، ص104، فصل فی ذکر المنحرفین عن علی×، داراحیاء الکتب العربیهْ. (محقق)

16- 4- حجاج؛ زیاد بن ابیه دوّم:

حجاج که از غلامان حلقه به گوش عبدالملک و ولید بود همچون خود عبدالملک فردی سفاک و خونریز بود. مسعودی درباره ی عبدالملک می گوید:

«... وکان له إقدام علی الدماء، وکان عمّاله علی مثل مذهبه، کالحجّاج بالعراق، والمهلّب بخراسان، وهشام بن إسماعیل بالمدینه، وغیرهم بغیرها، وکان الحجاج من أظلمهم وأسفکهم للدماء...»((1))

ولید هم مانند پدر و به سفارش او فردی خونریز بود. مسعودی می گوید:

«.. دخل الولید علی أبیه عبدالملک عند وفاته، فجعل یبکی علیه... انّ عبدالملک نظر إلی الولید و هو یبکی علیه عند رأسه فقال: یا هذا، أحنین الحمامه؟ إذا أنا متُّ فشمّر و اتزْر، والبس جلد نمر، وضع سیفک علی عاتقک، فمن أبدی ذات نفسه لک فاضرب عنقه...((2)). کان الولید جبارا عنیدا، ظلوماغشوما...»((3)).

در اینجا به جنایات حجاج می پردازیم؛ چرا که او آنقدر جنایت کرد که جنایات دیگر مزدوران حاکمان مروانی را کم رنگ کرد. البته نباید از جنایات دیگر مزدوران مانند «هشام بن اسماعیل» غافل شد.

1- مروج الذهب ومعادن الجوهر؛ ج3، ص91.
2- همان؛ ص160.
3- همان؛ ص157.

ابن سعد در «طبقات» می گوید:

«... کان هشام بن إسماعیل یؤذی علی بن حسین و أهل بیته، یخطب بذلک علی المنبر، وینال من علیّ...»((1))

آری! همین آزارها نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود که امام زین العابدین × را واداشت تا این سخنان را بر زبان آورد:

«... أصبحنا فی قومنا بمنزله بنی إسرائیل فی آل فرعون، إذ کونوا یُذبّحون أبناءهم ویستحیون نساءهم، وأصبح شیخنا وسیّدنا یُتقرّب إلی عدوّنا بشتمه أو سبّه علی المنابر، وأصبحت قریش تَعُدّ أنّ لها الفضل علی العرب لأنّ محمّدا صلی الله علیه وسلم منها، لایُعدّ لها فضلٌ إلاّ به، وأصبحت العربُ مقرّه لهم بذلک، وأصبحت العرب تَعُدّ أنّ لها الفضل علی العجم لأنّ محمدا صلی الله علیه وسلم منها لایُعَدّ لها فضل إلاّ به، وأصبحت العجم مقرّه لهم بذلک. فلئن کانت العرب صدقت أنّ لها الفضل علی العجم وصدقت قریش أنّ لها الفضل علی العرب لأنّ محمدا صلی الله علیه وسلم منها، إنّ لنا أهل البیت الفضل علی قریش لأنّ محمّدا صلی الله علیه وسلم منّا، فاصبحوا یأخذون بحقّنا ولا یعرفون لنا حقّا. فهکذا أصبحنا إذ لم تعلم کیف أصبحنا.

1- ج5، ص220 دار صادر.

قال((1)): فظننت أنّه أراد أن يُسمِع من فى البيت»((2))

این سخنان را امام× در پاسخ به «منهال» که به ایشان گفته بود: «کیف أصبحت أصلحک الله؟»، بیان فرمودند.

امام محمد بن علی باقر‘ نیز در سخنانی، آنچه را که از غاصبان خلافت اهل بیت علیهم السلام بر آنها آمده، این چنین بیان می کنند:

«... قال لبعض أصحابه: یا فلان، ما لقینا من ظلم قریش إیّانا وتظاهرهم علینا وما لقی شیعتنا ومحبونا من الناس!

إنّ رسول الله| قُبض وقد أخبر أنّا أولی النّاس بالناس، فتمالأت علینا قریش حتّی أخرجت الأمر عن معدنه، واحتجّت علی الأنصار بحقّنا وحجّتنا، ثمّ تداولتْها قریش، واحدٌ بعد واحد، حتی رجعت إلینا، فنکثت بیعتنا و نصب الحرب لنا... ثم لم نزل - أهل البیت - نُستَذَلّ و نُستضام ونقشی و نمتهن و نحرم و نقتل ونَخاف ولا نأمن علی دِمائنا و دماء أولیاءنا. و وجود الکاذبون الجاحدون لکذبهم وجحودهم موضعا یتقرّبون به إلی أولیائهم وقضاه السوء و عمّال السوء فی کلّ بلده؛ فحدّثوهم بالأحادیث الموضوعه المکذوبه و روَوْا عنّا مالم نقله ومالم نفعلْه لیبغْضونا إلی الناس، وکان عُظْمُ ذلک و کُبره زمنَ معاویه

1- گوینده «منهال بن عمرو» است.
2- همان؛ صص 219- 220.

بعد موت الحسن ×، فقتلت شيعتنا بكل بلده، وقطعت الأيدى والأرجل على الظّنّه، و كان من يذكر بحبّناوالإنقطاع إلينا سُجن أو نهب ماله، أو هُدمت دارُه، ثم لم يزل البلاء يشتدّ و يزداد إلى زمان عبيدالله بن زياد قاتل الحسين ×، ثم جاء الحجاج فقتلهم كلّ قِتْله و أخذهم بكلّ ظنّه و تهمه، حتّى إنّ الرجل ليقال له: زنديق أو كافر، أَحبّ إليه من أن يقال: شيعه علىّ، وحتّى صار الرجل الذى يذكر بالخير - و لعلّه يكون ودعاء صدوقا - بحدّث بأحاديث عظيمه عجيبه من تفضيل بعض من قد سَلَف من الولاه، ولم يخلق الله تعالى شيئا منها ولا كانت ولا وقعت و هو يحسب أنّه حقٌّ، لكثره من قد رواها ممّن لم يعرف بكذب ولا بقلّه ودع»((1)).

سخنان امام × ديگر جاى هيچ گونه سخن را

باقى نمى گذارد؛ با اين همه به برخى از جنايات حجاج اشاره مى شود؛ پيش از آن و براى بيشتر فهميدن سخنان امام باقر × به نقل سخنان «على بن محمد مداينى»((2))

در «كتاب الأحداث» كه ابن

1- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابى الحديد؛ ج3، صص 279- 280.
2- ... أبوالحسن الإخبارىّ صاحب التصانيف... وهو صاحب الأخبار... فقال أحمد بن أبى خَيْثمه: كان أبى وابن معين و مصعب الزبيرى يجلسون على باب مصعب، فمرّ رجل... فسلم و خصّ بسلامه يحيى، فقال له: يا أبا الحسن! أالى أين؟ قال: إلى دار هذا الكريم الذى يملأ كُمىّ دنانير و دراهم: إسحاق الموصلى. فلما وَلىّ قال يحيى: ثقه ثقه ثقه. فسألت أبى مَن هذا؟ فقال: هذا المدائنى. مات المدائنى سنه 224 أو 225 ه-.ق عن 73 سنه؛ ميزان الاعتدال؛ الذهبى؛ ج3، ص153.

ابی الحدید آنها را آورده، می پردازیم:

«... کتب معاویه نسخه واحده إلی عمّاله بعد عام الجماعه: أنا برئت الذمّه ممن روی شیئا من فضل أبی تراب و أهل بیته، فقامت الخطباء فی کلّ کوره وعلی کلّ منبر، یلعنون علیّا و یبرأون منه و یقعون فیه وفی

أهل بیته؛ وکان أشدّ بلاء حینئذ أهل الکوفه؛ لکثره مَن بها من شیعه علیّ ×، فاستعمل علیهم زیاد بن سمیّه... فکان یتتبّع الشیعه وهو بهم عارف؛ لأنّه کان منهم أیّام علی ×؛ فقتلهم تحت کل حَجَر ومَدَر، وأخافهم، وقطع الأیدی والأرجل و سَمَل العیون وصلبهم علی جذوع النخل...

و کتب معاویه إلی عمّاله فی جمیع الآفاق: ألا یجیزوا لأحدٍ من شعیه علیّ و أهل بیته شهاده، وکتب إلیهم: أن أنظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبّیه و أهل ولایته، والذین یروون فضائله ومناقبه، فأدنوا مجالسهم وقرّبوهم و أکرموهم، واکتبوا لی بکلّ ما یروی کلّ رجل منهم و اسمه و اسم ابیه وعشیرته.

ففعلوا ذلک، حتی أکثروا فی فضائل عثمان و مناقبه... فلیس یجی ء أحد مردود من الناس عاملاً من عمّال معاویه، فیروی فی عثمان فضیله أو منقبه إلاّ کتب اسمه و قرّبه وشفّعه...

ثم کتب إلی عمّاله: أن الحدیث فی عثمان قد کثرُ و فَشا...

ص: 358

فإذا جاءكم كتابى هذا فادعوا الناس إلى الروايه فى فضائل الصحابه والخلفاء الأولين، ولا تتركوا خبرا يرويه أحدٌ من المسلمين فى أبى تراب إلاّ و تأتونى بمناقصٍ له فى الصحابه...

... فرويت أخبار كثيره فى مناقب الصحابه مفتعله لاحقيقه لها... فعلّموا صبيانهم و غلمانهم من ذلک الكثير الواسع حتّى رووه و تعلّموه كما يتعلّمون القرآن، و حتى علّموه بناتهم ونساءهم و خدمهم و حشمَهم...

ثم كتب إلى عماله نسخه واحده إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البيّنه أنّه يحب عليّا و أهل بيته، فامحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه ورزقه...

... فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر ومضى على ذلک الفقهاء والقضاه والولاه...

... حتى انتقلت تلک الأخبار والأحاديث إلى أيدى الديانين الذين لايستحلّون الكذب والبهتان فقبلوها و رووها و هم يظنّون أنّها حق، ولو علموا أنّها باطله لما رووها ولا تديّنوا بها...

فلم يزل الأمر كذلک حتى مات الحسن بن على ×، فازداد البلاء والفتنه، فلم يبق أحدٌ من هذا القبيل إلاّ هو خائف على دمه، أو طريد فى الأرض. ثم تفاقم الأمر بعد قتل الحسين × وولّى عبدالملک بن مروان فاشتدّ على

الشیعه وولّی الحجاج بن یوسف فتقرّب إلیه أهل النّسک والصلاح والدّین ببغض علیّ و موالاه أعدائه... فأکثروا فی الروایه فی فضلهم و سوابقهم و مناقبهم، وأکثروا من البغض من علیّ× و عیبه والطعن فیه و الشنأن له...»((1)).

ابن ابی الحدید در ادامه ی این نقل قول می گوید:

«و قد روی ابنُ عرفه المعروف بنفطویه - و هو من أکابر المحدّثین و أعلامهم - فی تاریخه... إنّ اکثر الأحادیث الموضوعه فی فضائل الصحابه افتُعلت فی أیّام بنی أمیه

تقربا إلیهم بما یظنّون أنّهم یُرغمون به أنوف بنی هاشم»((2)).

با این مقدمه به جنایات حجاج می پردازیم.

ابن عساکر در تاریخش به بیان جنایات او پرداخته و حدود نود صفحه درباره او نوشته است. ابن عساکر داستانی از فریبکاری حجاج نقل می کند؛ او می گوید: آنگاه که سپاه حجاج، عبدالله بن زبیر را در مسجد الحرام محاصره کرده بودند، سپاهیان حجاج از روی کوه «ابی قبیس» با منجنیق کعبه و مسجدالحرام را سنگباران می کردند و این رجز را می خواندند:

خطاره مثل الفنیق المزبد أرمی بها عوّاذ هذا المسجدِ

1- همان؛ صص 280- 281.
2- همان؛ ص281.

که ناگهان صاعقه ای آمد و آنها را هلاک کرد. دیگر سپاهیان ترسیده، از سنگباران کردن کعبه سرباز زدند؛ پس حجاج خطبه ای خواند و گفت:

«ألم تعلموا أن بنی إسرائیل کانوا إذا قربوا قربانا فجاءت نار فأکلتها علموا أنه قد تقبّل منهم، و إن لم تأکلها قالوا لم تقبل. فلم یزل یخدعهم حتی عادوا فرموا...»((1))؟!

حجاج زمانی که وارد کوفه شد، خطبه ای خواند و گفت:

«... وإنّی لأدی رؤوسا قد أیعت وقد حان قطافها»((2))

یعنی من سرهایی را می بینم که رسیده اند و زمان چیدنشان است! روشن است که حجاج چه سرهایی را می گوید. سرهایی که در آنها هوای علی بن ابی طالب علیهم السلام و دشمنی بنی امیه بود. حجاج پس از کشتن ابن زبیر، به مدینه رفت؛چرا که عبدالملک او را والی هر دو شهر قرار داده بود. زمانی که به مدینه وارد شد، مردم آن جا را بسیار اذیت کرد و آنها را خوار ساخت.

در تاریخ می خوانیم:

«... فلما قدم المدینه أقام بها شهرا و شهرین فأساء إلی أهلها و استخفّ بهم و قال: أنتم قتله أمیر المؤمنین عثمان...»((3))

1- ج12، ص120، شماره 1217.
2- الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج4، ص138.
3- همان، ص127.

او بر دست گروهی از صحابه با سرب، داغ نهاد و هدف او خوار کردن آنها بود:

«... و ختم أیدی جامعه من الصحابه بالرصاص استخفافا بهم کما یفعل بأهل الذمّه، منهم جابر بن عبدالله و أنس بن مالک و سهل بن سعد»((1))

او هنگام ترک مدینه چنان به قبر و منبر و شهر رسول خدا| اهانت کرد که هر مسلمانی را شرمنده می کند:

«.. ثم عاد إلی مکه، فقال حین خرج منها: الحمدلله الذی أخرجنی من أم نتن أحلها أخبث بلدٍ وأغشه لأمیر المؤمنین وأسدهم له علی نعمه الله، والله لولا کانت تأتینی کتب أمیر المؤمنین فیهم، لجعلتها مثل جوف الحمار، أعوادا یعودون بها، ورمه قد بلیت، یقولون: منبر رسول الله و قبر رسول الله...»((2))

ابن قتیبه می گوید:

حجاج در روز جمعه وارد بصره شد و در همان روز سرها را از تن ها جدا کرد. او در همان روز خطبه ایراد کرد و گفت:

«... أیها الناس إنّ أمیر المؤمنین عبدالملک، أمیر استخلفه الله فی بلاده و ارتضاه إماما علی عباده، وقد ولّانی

1- همان، ص128.
2- همان.

مصرکم و تسمه فیئکم... وأخبرکم أنه قلدنی بسیفین... سیف رحمه و سیف عذاب و نقمه؛ فأمّا سیف الرّحمه فسقط منّی فی الطریق، و أما سیف النقمه فهو هذا... فقتل منهم بضعه و سبعین ألفا، حتی سالت الدّماء، إلی باب المسجد وإلی السلک»((1))

او بسیاری از شیعیان آل علی× مانند کمیل بن زیاد نخعی، قنبر غلام علی×، عبدالرحمن بن ابی لیلای انصاری، یحیی بن ام طویل و سعید بن جبیر را کشت و دست و پا برید.

حجاج در 95 ه-.ق در 54 سالگی هلاک شد. او

بیست سال زمامدار عراق بود. 000/120 نفر بر اثر شکنجه های او و مأمورانش در زندانها کشته شدند و اینها غیر از کسانی بودند که در جنگهای او و به وسیله ی سپاهیان کشته شدند. زمانی که مُرد 000/50 مَرد در زندان های عراق بودند؛ 000/30 زن نیز در زندانها بودند که 000/16 تن از آنها عریان بودند. او زنان و مردان را در یک زندان قرار داده بود، در حالی که میان آنها پرده ای نبود. زندانیان از گرمی آفتاب و از سرمای زمستان و باران در امان نبودند.

آری! حجاج حکومت رعب و وحشت را در عراق برپا کرده بود؛ دیگر حاکمان عبدالملک و ولید نیز این گونه بودند؛ و روشن است که در این چنین فضایی مجالی برای ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام باقی نمی ماند.

1- الامامه والسیاسه؛ ج2، ص32.

17- 4- حکومت هشام بن عبدالملک:

یکی از مروانیان که حکومتش به درازا کشید، «هشام» است. پس از مرگ ولید در 96

ه-.ق ، برادرش سلیمان بن عبدالملک روی کار آمد. او بیش از سه سال حکومت نکرد (96- 99 ه-.ق). پس از او عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید. او نیز زیاد دوام نیاورد و پس از دو سال در 101 ه-.ق درگذشت. ((1))

پس از وی یکی دیگر از فرزندان عبدالملک به نام یزید چهار سال بر تخت نشست (101- 105 ه-.ق) و بعد نوبت به هشام رسید. او را از 105 تا 125 ه-.ق خلیفه می خواندند؛ یعنی بیست سال تمام.

امام باقر× عمده ی دوران امامت خود را در زمان هشام گذراند. هشام مقتدرانه حکومت کرد؛ از این رو وضع همان گونه بود که گذشت. پس از مرگ هشام بود که کم کم بنی امیه رو به ضعف گزاردند و مردم چهار تن دیگر از آنها را خلیفه خواندند:

1- ولید بن یزید بن عبدالملک (125- 126

ه-.ق)

2- یزید بن ولید (126 ه-.ق)

3- ابراهیم بن ولید (تنها 70 روز از 126 ه-.ق)

4- مروان بن محمد (126- 132 ه-.ق).

درست است که در دوران عمر بن عبدالعزیز کمی وضع بهتر شد؛ ولی دولت

1- و شاید کشته شد؟!

مستعجل بود و پس از او و با روی کار آمدن یزید و هشام بار دیگر ورق برگشت و باز ظلم و جنایت بود که نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان روا می داشتند.

در 132 ه-.ق با کشته شدن مروان حمار، طومار خلافت اموی، مروانی، پیچیده شد.

پس از امویان عباسیان روی کار آمدند. اکنون باید دوران آن تا تدوین صحاح را بررسی کرد تا بدانیم صحاح در چه محیطی گردآوری شده اند.

5- عباسیان و اهل بیت(ع):

اشاره

عباسیان، فرزندان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر| بودند. علی بن عبدالله بن عباس (م 118 ه-.ق)، در زمان ولید بن عبدالملک دوبار به زندان افتاد. او پس از آزادی از زندان، در «حُمیمه» که روستایی در جنوب «بحر المیت» است زندگی را سپری می کرد. این دهکده بر سر راه کاروان جنوب - شمال، و در مسیر کاروان های حج بود؛ و از عراق که مرکز تحرّکات شیعی و مخالف امویان بود، دور بود. از این رو عباسیان در پناه امنیت و با بهره گیری از موقعیت حساس حُمیمه با شرق و غرب جهان اسلام، زمینه ی یکی از مهمترین تحولات سیاسی را در تاریخ اسلام فراهم آوردند.((1))

عباسیان در توجیه استحقاق خویش برای خلافت، مدعی شدند که آن را از

1- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ احمدرضا خضری؛ ص1.

طریق «محمدبن حنفیه» به ارث برده اند. این ادعا مبتنی بر روایت مشهوری است که اکثر مورّخان آن را آورده اند. بر پایه ی این روایت، پیروان شیعه، کسانی که معتقدند که امامت پس از امام علی و فرزندانش، امام حسن و امام حسین ‘، حق محمد بن حنفیه است و این حق پس از وی به فرزندش، ابوهاشم عبدالله، رسیده است. ابوهاشم برای به دست آوردن خلافت فعالیت هایی را در عراق انجام داد و به همین سبب در سال 98 ه-.ق به دربار اموی فراخوانده شد و در باز گشت، به دست عاملان سلیمان بن عبدالملک، مسموم شد. بنابر همین روایت، وی هنگامی که مرگ خویش را نزدیک دید، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به حُمیمه رفت و حق امامت را به او تفویض کرد و رموز دعوت و اسامی مبلّغان و داعیان خویش را در اختیار او نهاد و یارانش را به پیروی از این امام جدید سفارش کرد.

گویا عباسیان، پس از دستیابی به قدرت،این داستان را بزرگ جلوه دادند تا برای دور ساختن علویان از خلافت و تقویت پایه های حکومت خود، حجتی استوار داشته باشند.

پس از ملاقات ابوهاشم با محمد بن عبدالله در سال 98 ه-.ق ، مقدمات دعوت عباسی فراهم گردید و در سال 100 ه-.ق دعوت رسما آغاز شد و پس از 32 سال تبلیغ و کوشش مستمر و منظم رهبران و داعیان عباسی به پیروزی رسید.((1))

1- همان؛ صص 2 - 3.

1- 5- نکته ای مهم:

همان گونه که دیدیم عباسیان در سال 100 ه-.ق رسماً دعوت خود را آغاز کردند و این یعنی در اوج حکومت هشام (105- 125 ه-.ق). روشن است که داعیان عباسی که امامت خود را ادامه ی امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و محمد بن حنفیه می دانستند، تلاش می کردند تا برای تقویت موضع خود، به فضائل اهل بیت علیهم السلام دست بیاویزند و این همان چیزی بود

که هشام به هیچ وجه زیر بار آن نمی رفت؛ زیرا که گذشته از آنکه امویان اساسا با آل علی× دشمنی داشتند، عباسیان را نیز دشمن بزرگ خود می دانستند، از اینرو از گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام با شدتی بیشتر از گذشته، جلوگیری می کردند.

2- 5- بهره برداری سیاسی عباسیان از اهل بیت(ع):

در اینکه عباسیان در دعوت خود، از اهل بیت علیهم السلام و مظلومیت آنها سوء استفاده های سیاسی کردند سخنی نیست. آنها در هرجا از کشته شدن امام حسین× به وسیله ی امویان سخن می گفتند و خود را خونخواه او و منتقم مظلومیت آل علی علیهم السلام می دانستند. از این رو شعار دعوت آنها «الرضا من آل محمد» بود.((1))

ولی پس از روی کار آمدن و استوار شدن قدرتشان آنها نیز اهل بیت علیهم السلام را مانع کار خود می دانستند و همچون بنی امیه، آنها را درتنگنا و فشار قرار دادند و شیعیان ایشان را می کشتند. در اینجا به نمونه هایی از جنایات عباسیان که در حق اهل بیت علیهم السلام و شیعیان روا داشتند، می پردازیم.

1- همان، ص5.

3- 5- ابوالعباس سفاح عباسی و اهل بیت(ع):

نخستین فرد از عباسیان که او را خلیفه خواندند «ابوالعباس سفاح»((1))بود.

او عمویش عبدالله بن علی را مأمور کشتن مروان حمار، آخرین حاکم اموی، کرده بود. مروان در مصر دستگیر و کشته شد. سر او را از بدنش جدا کرده، برای سفاح فرستادند. سفاح با دیدن سر مروان سجده ی شکر به جا آورد:

«... فلمّا وضع بین یدیه خرّ لله ساجدا، ثم رفع رأسه وقال: الحمدلله الذی أظهرنی علیک وأظفرنی بک ولم یُبقِ ثأری قِبَلک و قِبَل رَهْطِک أعداءالدین؛ ثمّ تمثّل قول ذی الاصبَع العدوانّی:

لویَشربون دَمی لم یَرْدِ شاربَهم ولا دِماؤهمُ للغیظ تُرویني((2))

سفاح همچنین بسیاری از مردگان بنی امیه را از قبر بیرون آورد و سوزاند. او سر مروان حمار را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«... ما أبالی متی طرقنی الموت، قد قتلت بالحسین و بنی أبیه من بنی أمیّه مائتین، و أحرقت شلو هشام بابن عمی زید بن علی، و قتلت مروان بأخی إبراهیم...»((3))

روزی از روزها، در آغاز حکومتش بسیاری از بنی امیه را در دربار خود کشت

1- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس.
2- الأغانی؛ لأبی الفرج الاصفهانی.
3- مروج الذهب، المسعودی؛ ج3، ص257.

و سپس برروی جسدهای آنان سفره پهن کرد و بر روی آن سفره نشست؛ و این در حالی بود که برخی از امویان که نیمه جانی در بدن داشتند و زیر سفره ی سفاح دست و پا می زدند. او پس از خوردن غذایش گفت: به یاد ندارم غذایی را لذیذتر از این غذا. سپس گفت: این کشته ها را در کوچه بیندازید تا مردم لعنشان کنند همان گونه که در حال حیات، ایشان را لعن می کردند.

آنها را به کوچه ها انداختند؛ سگها می آمدند و آنها را به دندان گرفته، می بردند و بر روی زمین می کشیدند.((1))

آری! دوران سفاح به انتقام کشی از امویان و مروانیان گذشت. او 4 سال و 9 ماه و 20 روز بیشتر برتخت ننشست و در «انبار»، شهری که خود ساخته بود، به 136 ه-.ق در سن 33 سالگی درگذشت.((2))

گویا سبب مرگش بیماری آبله بوده است.((3))

هرچند که او فرصت چندانی نیافت تا به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان بپردازد ولی در همان مدت، از اذیت ایشان چشم پوشی نکرد.

امام صادق× چون به نیّات آنها آگاه بود نامه ی «ابوسلمه» کارگزار و اوّل وزیر عباسیان که او را «وزیر آل محمد|» می خواندند را در آتش سوزانده بود و این به گوش سفاح رسیده بود.

1- الأغانی؛ همان؛ ص341 ترجمه با دخل و تصرف از نگارنده است.
2- مروج الذهب؛ همان؛ ص251.
3- تاریخ اسلام؛ علی اکبر فیاض؛ ص178.

امام × به «محمد بن عبدالرحمان» فرستاده ی «ابوسلمه ی خلاّل» گفته بودند:

«... و ما أنا و أبو سلمه؟ و أبو سلمه شیعه لغیری... ثم أنشأ یقول متمثلاً بقول الکمیت بن زید:

أیا موقدا نارا لغیرک ضوءها و یا حاطبا فی غیر حبلک تحطب»((1))

آری! امام × از همان آغاز مخالفت خود را با عباسیان آشکار کرد. از اینرو بود که گویا سفاح، امام × را مدتی به عراق خواند تا ایشان را زیرنظر بگیرد. این مطلب از روایت کلینی در کافی روشن می شود. او در روایتی می گوید:

«سهل بن زیاد، عن علیّ بن الحکم، عن رفاعه، عن رجل، عن أبی عبدالله × قال: دخلت علی أبی العباس بالحیوه، فقال: یا أبا عبدالله ما تقول فی الصّیام الیوم؟ فقلت: ذاک إلی الامام، إن صمت صمنا و إن أفطرت أفطرنا. فقال: یا غلام علیّ بالمائده، فأکلت معه وأنا أعلم والله إنّه یوم من شهر رمضان، فکان إفطاری یوما وقضاؤه أیسر علیّ من أن یضرب عنقی ولا یُعبد الله»((2))

کلینی روایت دیگری را نیز به همین مضمون آورده که در آن به «... عن رجل من أصحابنا عن أبی عبدالله × أنّه قال - و هو بحیره((3)) فی زمان أبی

1- مروج الذهب؛ همان؛ ص254.
2- فروع کافی؛ الکلینی؛ ج4، ص85 (کتاب الصیام، باب الیوم الذی یشک فیه من شهر رمضان هو أو من شعبان).
3- حیره، شهری در نزدیکی کوفه است.

العباس-...» اشاره و استناد کرده.((1))

از این روایت شدت سختگیری سفاح بر امام× روشن می شود. امام×، سفاح را «امام» می خواند و از کشته شدن خود در صورت مخالفت با سفاح در مسئله ای فقهی - سیاسی خبر می دهد.

در هر صورت، کار عباسیان در زمان ابوالعباس استوار شد و پس از او حکومت بردوش برادرش ابو جعفر منصور افتاد.

4- 5- ابوجعفر، منصور عباسی و اهل بیت(ع):

کار دوّمین زمامدار عباسیان یعنی منصوردوانیقی((2)) به درازا کشید. مردم او را به مدت 20 سال (137- 158ه-) خلیفه می خواندند. او چندی پیش از دعوت عباسی در حُمیمه به دنیا آمد و با آنکه از سفاح بزرگتر بود، ابراهیم امام، ابوالعباس را بر او مقدّم کرد؛ چرا که مادر منصور، «سلاّمه» کنیزی بربری بود.((3))

منصور هنگام مرگ برادرش سفاح در سفر حج بود و در راه مکه خبر مرگش را شنید. او که ولیعهد سفاح بود بی درنگ به عراق بازگشت و بر تخت نشست.((4))

دوران منصور، از تاریک ترین دورانهای حکومت عباسیان است. در مدت حکومت او اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیانشان، سخت ترین اوضاع را سپری می کردند.

1- همان.
2- در تاریخ، نام او را نیز چون برادرش سفاح، «عبدالله» آورده اند.
3- مادر سفاح، زن عبدالملک مروان بود.
4- تاریخ خلافت عباسی؛ ص21.

او قیام «نفس زکیّه» یعنی محمد بن عبدالله

بن حسن بن حسن بن علی×، در حجاز را سرکوب کرد (14 رمضان 145ه-). همچنین برادر نفس زکیه یعنی ابراهیم نماینده ی او در بصره را نیز مانند محمد به قتل رساند (ذیقعده ی 145ه-). قتل ابراهیم در «باخمری» بود؛ و او به قتیل باخمری مشهور شد.((1))

قیام نفس زکیه؛ نخستین قیام علویان برضد عباسیان بود. از این به بعد قیام های دیگری نیز صورت گرفت ولی بی فایده بود و عباسیان حساب کار خود را کردند و با شدت هرچه تمام تر بر علویان و در رأس آنان اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیان سخت گرفتند. روشن است در چنین محیط و فضای سیاسی نمی شد فضائل اهل بیت علیهم السلام منتشر شود.

منصور از کشتن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان هیچ باکی نداشت. او حجاج را شخصی دلسوز برای مروانیان می دانست که به کشتار علویان و شیعیان پرداخته بود: «... فالله ما رأیت رجلاً أنصح من الحجاج لبنی مروان...». مسیب بن زهیر که یکی از درباریان منصور بود به او گفت:

«... والله ما خلق الله علی جدید الارض خلقا أعز علینا من نبیّنا، وقد أمرتنا بقتل أولاده فأطعناک و فعلنا ذلک، فهل نصحناک أم لا؟»((2))

او عبدالله بن حسن بن حسن بن علی× و بسیاری دیگر از علویان را در

1- همان؛ ص31.
2- مروج الذهب؛ همان؛ ص298.

کوفه در سردابی زندانی کرد که در آن، شب از روز تشخیص داده نمی شد. آنها آنقدر در آن زندان ماندند تا همگی مردند و پس از آن زندان را بر اجساد آنان خراب کردند و همگی در همانجا دفن شدند.

بدن های علویان در زندان های عراق متعفن می شد. تعفن از پاهای آنها شروع می شد وآنقدر گسترش می یافت تا به قلب می رسید و می مردند.((1))

منصور در خطبه ای، امام حسن × را خلیفه ای بی کفایت خواند و به آن حضرت افترا زد.((2))

ابوالفرج اصفهانی((3))

در کتاب «مقاتل الطالبیّین» به کسانی که از آل علی × در زمان عباسیان و از جمله منصور کشته شدند، اشاره کرده است.((4))

منصور، «محمد بن ابراهیم بن حسن» معروف به «دیباج اصغر» را در سال 144 ه- وبه طرز فجیعی کشت. او دستور داد برروی سر محمد استوانه ای بنا کنند تا او بمیرد:

«... و أحضر المنصور محمد بن ابراهیم بن الحسن - و

کان أحسن الناس صوره - فقال له: أنت الدیباج الاصغر؟ قال: نعم. قال: لأقتلنّک قتله لم أقتلها أحدا؛ ثم أمر به فبنی

1- همان؛ ص299.
2- همان؛ ص300.
3- علی بن الحسین بن محمد مروانی 284 - 356 ه-؛ او از دودمان مروان حمار است.
4- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، صص 166- 340.

علیه أسطوانه و هو حی فمات فیها...»((1)).

منصور به گونه ای با علویان برخورد کرده بود که علویان تا «سند» نیز فرار می کردند. از جمله ی آنها فرزند ابراهیم طباطبایی علوی پسر ابراهیم دیباج بود. او به «مولتان» در هند گریخت در حالی که از زیادی راه رفتن پایش خون آلوده شده بود.

«مقریزی»((2))می گوید:

«... وکان لأبی القاسم الوسی بن إبراهیم طباطبا بن إسماعیل الدیباج ضیعه بالمدینه یقال لها «الرس»، فلم یسمح له أبوجعفربالمقام بها حتّی طلبه، ففرّ إلی السند و قال:

لم یروه ما أراق البغی من دمنا فی کل أرض ولم یقصر عن الطلب

ولیس یشفی غلیلا فی حشاه سوی ألاّ یری فوقها ابن لبنت نبی و کتب صاحب السند إلی أبی جعفر أنه وجود فی خان بالمولتان مکتوبا یقول: «أبو» القاسم بن ابراهیم العلوی، إنتهیت إلی هذا الموضع بعد أن انتعلت الدم من المشی...»((3))

«ریطهْ»، دختر سفاح، کلید خانه ای را به همسر فرزندش داد و او را قسم داد تا

1- الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر، ج5، ص146.
2- تقی الدین أحمد بن علی المقریزی 766- 845 ه-.
3- کتاب النزاع والتخاصم فیما بین بینی أمیّه و بنی هاشم؛ صص 102 - 103.

زمانی که منصور زنده است در آن خانه را باز نکند. هنگامی که منصور مرد و پسرش محمد، ملقب به مهدی برتخت نشست، در آن خانه را

باز کرده، با اجسادی از آل ابی طالب مواجه شدند که نسب آنها بر روی کاغذ نوشته شده بود و به گوش هایشان آویزان بود. در میان آنها کودکان خردسالی نیز به چشم می خورد. مهدی عباسی دستور داد گودالی کندند و آنان را در آن دفن کردند:

«... فإذا فیه من قتل من الطالبیین و فی آذانهم وقاع فیها أنسابهم و فیهم أطفال، فأمر المهدی فحضرت لهم حفیره و دفنوا فیها»((1))

با این اوضاع، آیا می توان توقع داشت که منصور در مدت طولانی بیست و یک ساله ی حکومت خود اجازه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام را بدهد؟

منصور، در سال 80 یا 83 ه- بزرگترین جنایت خود را انجام داد و امام جعفر بن محمد صادق × را به شهادت رساند.((2))

5- 5- قیام حسین بن علی بن الحسن (شهید فخّ):

پس از هلاکت منصور در سال 158 ه-، فرزندش مهدی عباسی یازده سال حکومت کرد (158- 169 ه-). پس از او فرزندش موسی، ملقب به هادی تا سال 170 ه- بر مسند خلافت تکیه زد. هرچند کار او به درازا نکشید؛ امّا در همان روزگار و در آغاز خلافت هادی؛ علویانِ منطقه ی حجاز به پیشوایی حسین بن

1- همان؛ ص103.
2- تاریخ خلافت عباسی؛ ص34.

علی بن حسن بن حسن بن علی × قیام کردند. او در ذی قعده ی 169 ه-، در مدینه مردم را به یاری اهل بیت فراخواند. بسیاری از علویان که پس از قیام نفس زکیّه به دنبال پیشوایی دیگر بودند دعوت او را پاسخ دادند.

دلیل قیام حسین بن علی را «یعقوبی»((1))

این گونه می نویسد:

«... وذلک أنّ موسی، ألحّ فی طلب الطالبیّین و أخافهم خوفا شدیدا وقطع ما کان من المهدی یجریه لهم من الارزاق و الأعطیه، وکتب إلی الآفاق فی طلبهم وحملهم، فلّما اشتدّ خوفهم وکثر من یطلبهم وبحث علیهم، عزم الشیعه و غیرهم إلی الحسین بن علیّ...»((2))

حسین یازده روز مدینه را دردست گرفت و پس از آن به سوی مکّه روانه شد. نرسیده به مکه در جایی به نام «فخّ» با سپاه عباسی رو به رو شد و به قتل رسید. بنابر گفته ی مسعودی، بدنهای حسین و یارانش سه روز بر روی زمین فخ ماند و درندگان و پرندگان آنها را خوردند:

«... و أقاموا ثلاثه أیام لم یواروا حتی أکلتهم السباع والطیر»((3))

«خیزُران»، همسر مهدی عباسی و مادر هادی و هارون، علاقه ی بیشتری به

1- أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، الکاتب العباسی، م 292 ه-.
2- تاریخ الیعقوبی؛ ج2؛ ص404.
3- مروج الذهب؛ ج3، ص327.

هارون داشت و می خواست پس از مهدی، هارون به خلافت برسد؛ ولی این کار نشد و پس از مهدی، پسرش هادی برتخت نشست و هارون ولیعهد او شد.

در زمان حکومت هادی، او خواست تا هارون را خلع کند و فرزند خردسالش، جعفر را به جای او بنشاند؛ از این رو کار را بر هارون و پیروانش سخت گرفت و یحیی برمکی را به زندان انداخت و خواست تا هارون را خلع کند؛ اما خیزران که کینه ی هادی را در دل داشت؛ کنیزان را وا داشت تا نیمه شبی هادی را خفه کردند و بدین ترتیب حکومت به دست هارون افتاد((1)).

6 -5 هارون الرشید واهل بیت (ع):

همان شب که هادی را کشتند، برای هارون بیعت گرفته شد و او را خلیفه خواندند.

ازپسر هادی، جعفر نیز به زور و تهدید بیعت گرفتند. هارون خلافت خود را مدیون تلاشهای مادرش خیزران و کوششهای «یحیی بن خالد برمکی» می دانست. هارون، یحیی را «پدر» خطاب می کرد:

«... ولما أفضت الخلافه إلی الرشید؛ دعا بیحیی بن خالد فقال له: یا أبت، أنت أجلستنی فی هذا المجلس ببرکتک ویُمنک وحسن تدبیرک، وقد قلدتک الأمر؛ ودفع خاتمه إلیه»((2))

کار هارون به درازا کشید و 23 سال (170- 193ه-) برتخت بود. تا سال

1- تاریخ خلافت عباسی؛ صص 41- 42 با دخل و تصرف در عبارات.
2- مروج الذهب؛ ج3، ص337.

173ه-، که خیرزان درگذشت؛([1])

کار دربار به دست او بود ولی پس از آن همه کارها به دست برمکیان افتاد.

هارون نیز مانند پدرانش بزرگی علویان واهل بیت علیهم السلام را نمی توانست بپذیرد؛ از این رو علویان در زمان حکومت او نیز در فشار بودند.

هارون «یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن ×» را، که برادر نفس زکیه بود، به خیانت و فریب کشت. یحیی که در ری و طبرستان به کار دعوت مشغول بود؛ به دیار دیلم رفت و مردم آنجا را به رهبری خود در حمایت از اهل بیت علیهم السلام فراخواند. آنان پذیرفتند و با او بیعت کرده و او را فرمانروای دیلم خواندند. کار یحیی بالاگرفت. هارون که به هراس افتاده بود فرزند یحیی برمکی، یعنی «فضل» را با 000/50 سپاهی برای سرکوب او فرستاد. فضل با یحیی صلحنامه نوشتند و هارون به دست خود امان نامه ای برای او نوشت. یحیی به همراه فضل به بغداد آمد؛ ولی هارون پس از چند روز، او را در خانه اش بازداشت کرد و فقیهان و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن امان نامه وادار کرد؛ وپس از آن و در سال 176 ه- یحیی را به قتل رساند.([2])

از دیگر کارهای هارون این بود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را حاکم شهرها می کرد. طبری می گوید:

«... بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن

1- همان.
2- نک: تاریخ الأمم و الملوک، الطبری، ج8، ص242 و تاریخ یعقوبی؛ ج2، ص408.

الزبیر - و کان بکّار شدید البغض لآل أبی طالب، و کان یبلّغ هارون عنهم، و یسیء بأخبارهم، وکان الرّشید ولاّه المدینه، وأمر، بالتضییق علیهم - ...»((1))

هارون نیز در آخر مانند جدّش منصور، جنایت عظمای خود را مرتکب شد و یکی دیگر از ائمه ی اهل بیت علیهم السلام ، یعنی امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر ×را در سال 183 ه-.ق به شهادت رساند.

یعقوبی می نویسد:

«... وتوفّی موسی بن جعفر... سنه 183، وسنّه 58 سنه، وکان ببغداد فی حبس الرشید قِبل السندی بن شاهک...»((2))

7- 5- مأمون عباسی و رواج اندیشه ی معتزلی:

پس از مرگ هارون در 193 ه-.ق ، پسرش محمد، ملقب به امین، بر تخت نشست. پنج سال حکومت او به جنگ با برادرش عبدالله، ملقب به مأمون گذشت. مأمون، امین را شکست داد و 20 سال (198- 218 ه-) حکومت کرد.

تاریخ، مأمون را دانشمندی معتزلی مشرب معرفی کرده است. او را افزون بر اینکه خلیفه می دانستند؛ دانشمندی بزرگ، که در فقه و ادب و حدیث و کلام و حکمت دستی بر آتش داشت، نیز می شناختند.((3))

1- ج8، ص244.
2- ج2، ص414.
3- نک: تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج33، ص275 و تاریخ الخلفاء؛ السیوطی، ص306.

سیوطی گوید:

«... وبرع فی الفقه والعربیه وأیام الناس ولما کبر عنی بالفلسفه وعلوم الأوائل ومَهَرَ فیها؛ فجرّه ذلک إلی القول بخلق القرآن... وکان أفضل رجال بنی العباس حزما وعزما وحلما وعلما ورأیا ودهاء وهیبه وشجاعه وسؤددا وسماحه، وله محاسن وسیره طویله لولا ما أتاه من محنه الناس فی القول بخلق القرآن، ولم یل الخلافه من بنی العباس أعلم منه...»((1)) سیوطی همچنین می گوید:

«... وفی سنه 211 أمر المأمون بأن ینادی: برئت الذمّه ممن ذکر معاویه بخیر،و أن أفضل الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن أبی طالب ×.

وفی سنه 212 أظهر المأمون القول بخلق القرآن مضافا إلی تفضیل علی × علی أبی بکر و عمر فاشمأزّت النفوس منه و کاد البلد یفتتن، ولم یلتئم له من ذلک ما أراد، فکف عنه إلی سنه 218»((2))

نیز می گوید:

«... وفی سنه 218 امتحن الناس بالقول بخلق القرآن ...((3))

1- همان.
2- همان؛ ص308.
3- همان؛ نیزنک: تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام؛ الذهبی، ج15، صص 20 و 25.

و کتب المأمون إلیه((1)) فی إشخاص سبعه أنفس و هم: محمدبن سعد کاتب الواقدی، و یحیی بن مَعین و أبو خیثمه و

أبو مسلم مستملی یزید بن هارون، و إسماعیل بن داود و إسماعیل بن أبی مسعود و أحمد بن إبراهیم الدودقی، فأشخصوا إلیه، فامتحنهم بخلق القرآن، فأجابوه، فردّهم من الرّقه إلی بغداد و سبب طلبهم أنهم توقفوا أولاً ثم أجابوه تقیّهً.

وکتب إلی إسحاق بن إبراهیم بأن یحضر الفقهاء ومشایخ الحدیث و یخبرهم بما أجاب به هؤلاء السبعه، ففعل ذلک، فأجابه طائفه وامتنع آخرون، فکان یحیی بن مَعین و غیره یقولون: أجبنا خوفا من السیف.

ثم کتب المأمون کتابا آخر من جنس الأوّل إلی إسحاق، وأمر، بإحضار من امتنع، فأحضر جماعه منهم: أحمد بن جنبل و... وعلی بن الجعد و...

وقتیبه بن سعید... ثم قال لأحمد بن حنبل: ما تقول؟ قال: کلام الله، قال: أمخلوق هو؟ قال: هو کلام الله، لاأزید علی هذا...((2)) ثم بلغ المأمون أن الذین أجابوا إنّما أجابوا مکرهین، فغضب وأمر بإحضارهم إلیه، فحملوا إلیه، فبلغتهم وفاه المأمون قبل وصولهم إلیه»((3))

1- یعنی به «اسحاق بن ابراهیم خزامی» نائبش در بغداد.
2- همان؛ صص 309- 310.
3- همان، ص312.

پس از مأمون، عصر دوّم خلافت عباسی با روی کار آمدن «معتصم» در سال (218- 227ه-) آغاز شد. او برادر مأمون بود و شیوه ی او را دنبال می کرد.((1))

عصر اوّل عباسی به سبب نفوذ عناصر ایرانی از دوره های بعد متمایز است. این عصر از خلافت سفّاح آغاز شد و تا پایان عمر مأمون به درازا کشید؛ امّا از زمان معتصم و به دلیل دگرگونی اوضاع خلافت، دورانی جدید با مشخصاتی نو پدید آمد. از مهمترین مشخصات این دوره، زوال قدرت خلفا و اقتدار روزافزون غلامان و درباریانی بود که خلفای ناتوان عباسی را در چنگ خود گرفته و آنان را گرفتار زندان و شکنجه می کردند و گاه به گونه ای فجیع می کشتند.((2))

البته باید گفت که این اوضاع پس از قتل متوکل عباسی بیشتر نمایان شد. معتصم نیز فتنه ی «محنت» را ادامه داد. ذهبی در این باره می گوید:

«... کتب المعتصم إلی نائبه علی مصر، کُنْدر، وإلی قاضی مصر هارون بن عبدالله الزُهری، کتابا بخطّ الفضل بن مروان یمتحن فیه الناس بخلق القرآن... و اُمر المعلّمون

أن یُعلّموا الصّبیان لَتعلیم القرآن، یعنی القول بخلق القرآن...»((3))

پس از معتصم، پسرش هارون، ملقب به «الواثق بالله» بر تخت نشست (227- 232

1- تاریخ خلافت عباسی؛ ص73.
2- محمد بن هارون رشید.
3- تاریخ الإسلام؛ ج5، ص252 دارالغرب الإسلامی.

ه-). پای ترکان از زمان معتصم به دربار باز شد((1)) و در دوران واثق بازتر شد.

واثق از دوران جوانی عهده دار مسئولیت هایی شد که پدر به او واگذار کرده بود. از اینرو با روش و سیاست معتصم در به کارگیری سپاهان ترک آشنا بود و مانند پدر به ترکان روی آورد. او برای نخستین بار مقام «سلطانی» را در دستگاه خلافت به وجود آورد و آن مقام را با امارتِ سرزمینهای غربی خلافت، از قصر خلیفه گرفته تا آخرین نقطه ی مغرب، همراه با تشریف و خلعت و تاج

و جواهر و کمربند، به «اشناسِ» ترک واگذار کرد و امارت خراسان و سند و ناحیه های دجله را به «ایتاخ» سپرد. همچنین «وصیف» را حاجب خود ساخت و «بغا» را به فرماندهی سپاه برگزید. امارت مناطقی از قلمرو عباسی را به سرداران ترک سپرد، به شرط آنکه هر سال خراج معینی بپردازند. از این رو حکومت آن مناطق در واقع مستقل و تنها در ظاهر تابع خلیفه بود.((2))

واثق نیز در اعتزال شیوه ی پدر و عمویش را دنبال کرد. از این رو سالهای 198 تا 232ه- را عصر طلایی معتزله نامیده اند که با مرگ واثق به پایان رسید.((3))

ذهبی می گوید:

«... وبقیت المحنه إلی أن وَلیَ الخلافهَ المتوکّلُ سنهَ

232ه-»((4))

1- سیوطی می گوید: «... هو أوّل خلیفه أدخل الأتراک فی الدیوان»؛ تاریخ الخلفاء؛ ص335.
2- تاریخ خلافت عباسی؛ صص 88 - 89.
3- تاریخ فرق اسلامی؛ صابری؛ ج1، ص133.
4- تاریخ الاسلام؛ همان.

8- 5- احمد بن حنبل و جریان محنت:

از جمله کسانی که تاریخ زندگی او با جریان محنت و خلق قرآن به سختی گره خورده احمد حنبل، امام حنبلیان است. او با معتصم در جریان محنت درافتاد و بر رأی خود پافشاری کرد تا اینکه او را تازیانه زدند.

مسعودی در حوادث سال 219 ه- می نویسد:

«... وفیها ضرب المعتصم، أحمد بن حنبل ثمانیه وثلاثین سوطا لیقول بخلق القرآن»((1))

ذهبی و سیوطی این واقعه را در سال 220ه- گفته اند.

9- 5- ابن ابی دؤاد (160- 240ه-) و نقش او در نشر اعتزال:

تاریخ به ما می گوید که «ابن ابی دؤاد»((2))

نقش بزرگی در نشر اعتزال در دوران طلایی معتزله داشته است. ابن ندیم درباره ی او می گوید:

«... من أفاضل المعتزله و ممّن جرّد فی إظهار المذهب والذبّ عن أهله والعنایه به... مولده بالبصره. من صنایع یحیی بن أکثم، و هو وصله بالمأمون، و من جهه المأمون اتصل بالمعتصم... توفی... فی خلافه المتوکل من فالج لحقه...»((3))

1- مروج الذهب؛ ج3، ص464؛ نیز نک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی؛ ج5، ص254 دارالغرب الإسلامی؛ تاریخ الاسلام، ج5، ص255؛ تاریخ الخلفاء، ص335.
2- ابو عبدالله أحمد بن أبی دؤاد بن جریر بن مالک... بن نزار بن معد م 240 ه-؛ الفهرست؛ ابن الندیم؛ ص296 (دار الکتب العلمیهٌ).
3-) همان.

او منفور اهل حدیث بوده و هست. ذهبی در

مرگ او از واژه ی «هَلَکَ» استفاده کرده؛ و درباره او می گوید: «... جَهمی بغیض...»((1))

ابن حجر درباره اش چنین می گوید:

«... قال الخطیب: ولی القضاء للمعتصم و الواثق، وکان موصوفا بالجود و حسن الخلق و وفور الأدب، غیر أنه أعلن بمذهب الجهمیّه، و حمل النّاس علی امتحان الناس بخلق القرآن. قال الدار قطنی: هو الذی کان یمتحن العلماء فی زمانه... ولدت سنه 160ه... و یقال: إن أحمد بن حنبل کان یطلق علیه الکفر...»((2))

سیوطی بسیار از او به بدی یاد کرده و می گوید: «... فلا آجره الله!...»؛ ((3)) در جایی

دیگر می گوید: «... قبحه الله...»؛((4)) و در جای دیگر می گوید:

«... مات فی أیام خلافه المتوکل من الأعلام... و ابن أبی دؤاد ذاک الکلب لارحمه الله...»((5))

لازم به یادآوری است که سیوطی به نقل از خطیب، قول ضعیفی را درباره ی اینکه او پیش از مرگش از اعتقاد به خلق قرآن دست برداشته، آورده است که

1- میزان الاعتدال؛ ج1، ص96، شماره ی 374.
2-) لسان المیزان؛ ج1، ص274.
3- تاریخ الخلفا؛ ص347.
4- همان؛ ص341.
5- همان؛ ص356.

نمی توان آن را پذیرفت؛ مگر آنکه گفته شود بر اثر فشارهای متوکل او از روی تقیه و در ظاهر از این رأی برگشته باشد.

کلام سیوطی چنین است:

«... قال الخطیب: کان أحمد بن أبی دؤاد قد استولی علی الواثق و حمله علی التشدّدفی المحنه، و دعا الناس إلی القول بخلق القرآن، ویقال: إنه رجع عنه قبل موته»((1))

10- 5- اعتزال و بحث تفضیل:

آراء بسیاری از معتزله، بیانگر فضیلت حضرت علی× بر همه ی صحابه است. آنها می گویند: علی× هرچند که پس از عثمان به خلافت رسید ولی از سه خلیفه ی بیش از خود برتر و افضل است. از این رو ابن ابی الحدید در مقدمه ی شرح خود بر نهج البلاغه می گوید:

«... الحمد لله الواحد العدل، الحمدلله الذی تفرّد بالکمال... وقدّم المفضول علی الأفضل لمصلحه اقتضاها التکلیف...»((2))

او همچنین فصلی را به بحث امامت و تفضیل، اختصاص داده و زیر عنوان «اقول فیما یذهب

إلیه أصحابنا المعتزله فی الامامهْ والتفضیل والبغاهْ والخوارج» می گوید:

«إتفق شیوخنا کافّه رحمهم الله، المتقدّمون و المتأخّرون والبصریّون و البغدادیّون علی أنّ بیعه أبی بکر الصدیق

1- همان؛ ص341.
2- ج1، ص10.

بیعه صحیحه شرعیه، و أنّها لم تکن عن نصّ و انّما کانت بالاختیار الذی ثبت بالاجماع، و بغیر الإجماع کونه طریقا إلی الامامه.

و اختلفوا فی التفضیل، فقال قدماء البصریین((1))... إنّ أبابکر أفضل من علیّ ×؛ و هؤلاء یجعلون ترتیب الأربعه فی الفضل کترتیبهم فی الخلافه.

و قال البغدادیّون قاطبه؛ قدماءهم و متأخّروهم کَ...

وأبی جعفر الاسکافّی... إنّ علیّا أفضل من أبی بکر.

و إلی هذا المذهب، ذهب من البصریین أبوعلی محمد بن عبدالوهاب الجبّائّی أخیرا، و کان من قبل من المتوقّفین...

و ذهب کثیر من الشیوخ رحمهم الله إلی التوقف فیهما؛ و هو قول أبی حذیفه واصل بن عطاء((2))، و أبی الهذیل العلاّف((3))؛ من المتقدّمین. هما - و إن ذهبا إلی التوقّف بینه × و بین أبی بکر و عمر - قاطعان علی تفضیله علی عثمان.

... وأمّا نحن فنذهب إلی مایذهب إلیه شیوخنا البغدادیّون

1- ابن ابی الحدید نام بسیاری از آنها را آورده؛ نک: ص11.
2-) م 131 ه-.
3- م 235 یا 236 ه- البته یادآور می شود که «عبدالله بن محمد الناشی ء» معروف به «الناشیء الاکبر م293 در کتاب مسائل الإمامهْ، ص52 گفته: «زعم أبو الهذیل و ابراهیم النظام... أنّ ابابکر کان أفضل الناس بعد النّبی...».

من تفضیله ×... و أمّا القول فی البغاه علیه و الخوارج، فهو علی ما أذکره لک:

أما أصحاب الجمل فهم عند أصحاباناها لکون کلّهم إلا عائشه وطلحه و الزبیر؛ رحمهم الله، فانّهم تابوا، ولولا التوبه لحُکِم لهم بالنّار لاصرارهم علی البغی.

و أما عسکر الشام بصفّین فانّهم هالکون کلّهم عند أصحابنا لایُحکَم لأحد منهم إلا بالنّار، لإصرارهم علی البغی و موتهم علیه؛ رؤساؤهم والأتباع جمیعا.

و أما الخوارج فإنّهم مرقوا عن الدین بالخبر النبوی المجمع علیه؛ ولا یختلف أصحابنا فی أنهم من أهل النار.

و جمله الأمر أن أصحابنا یحکمون بالنّار لکلّ فاسق مات علی فسقه... وقد بری ء کثیر من أصحابنا من قوم من الصحابه أحبطوا ثوابهم کالمغیره بن شعبه»((1))

همان گونه که از سخنان ابن ابی الحدید روشن می شود بسیاری دیگر از معتزله، هم در افضلیت علی × بر عثمان، شکی نداشتند.

می دانیم که مرکز خلافت عباسیان و از جمله مأمون، معتصم و واثق، بغداد بود و طبیعی است که آنها تحت تأثیر باورهای معتزله ی بغداد بوده اند و اساساً مرکز ثقل محنت در بغداد بود. نیز می دانیم که بغداد افزون بر مرکزیت سیاسی، دارای

1- همان؛ صص 11- 12.

مرکزیت علمی و فرهنگی نیز بوده است. از اینرو باید در دوران طلایی اعتزال، مکتب اعتزال بغداد، مرکز کار واقع شود؛ به ویژه در بحث تفضیل صحابه.

همه معتزله ی بغداد، قائل به افضلیت علی× بودند. از اهل بصره نیز کسانی بودند که علی× را افضل صحابه می دانستند، از جمله «ابو علی جبّائیّ». البته او در دوران طلایی معتزله نمی زیست. ابن حجر می گوید:

7779- «محمد بن عبدالوهّاب بن سلام... الجبائیّ، أبو علی: رأی المعتزله «و کبیرهم» و من انتهت إلیه ریاستهم... و کان من رأیه تقدیم أبی بکر و عمر و عثمان، و الوقف علی أبی بکر و علیّ((1)). توفی سنه 330 و له 63 سنه. و ذکر الندیم له سبعین تصنیفا منها «الرّد علی الأشعری فی الروایه»، و هو من العجائب؛ لأن الأشعری کان من تلامذته،

ثم خالفه...»((2))

از جمله کسانی که از سران معتزله به شمار می آیند «ابو هذیل علاّف» است. همان گونه که در حکام ابن ابی الحدید گذشت، او هرچند در تفضیل علی× و ابوبکر و عمر متوقف بود؛ ولی قائل به افضلیت علی× نسبت به عثمان بود.

ابن حجر درباره اش می گوید:

8215- «محمد بن الهُذیل بن عبدالله بن المکحول البصری،

1- ابن ابی الحدید گفته که او در اخر به افضلیت علی× معتقد شد و مُرد؛ همان.
2- لسان المیزان؛ ج5، ص271.

أبو الهذيل العلاف: ... شيخ المعتزله ومصنف الكتب الكثيره فی مذاهبهم... وقال الخطيب: ... وكان خبيث القول، فارق إجماع المسلمين، و ردّ نص الكتاب، وجحد صفات الله، تعالى الله عمّا يقول علوّا كبيرا... وقال ابن قُتيبه فی اختلاف الحديث:

وكان أبو الهذيل كذّابا أفّاكا...»((1))

اكنون به بزرگان معتزله ی بغداد در دوران محنت اهل حديث می پردازيم:

11- 5- سران معتزله ی بغداد:

الف - بشر بن معتمر كوفی (م 210 ه-):

ابن حجر درباره او می نويسد:

«... ويقال بغدادی، يكنى أبا سهل من كبار المعتزله، إنتهت إليه رئاستهم ببغداد، توفی سنه 210 ه-...»((2)).

ابن ابی دؤاد شاگرد او بوده است((3)).

گويند او قصيده ای را كه شامل 000/40 بيت بوده، سروده و در ردّ مخالفان نظرياتی را مطرح كرده بود.((4))

به هارون الرشيد گفته شد كه رافضی است؛ پس هارون او را به زندان افكند. او در زندان شعری گفت و هارون آزادش كرد.

1- لسان الميزان؛ ص407.
2- لسان الميزان، ج2، ص40، ح 1651.
3- دانشنامه جهان اسلام؛ ج3، ص454.
4- كتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن يحيى بن المرتضى 764 - 840 ه-؛ ص52.

شعر او، این بود:

لسنا من الرافضه الغُلاهِ ولا من المرجئه الحفاهِ

لا مفرطین بل نری الصدّیقا مقدّما و المرتضی الفاروقا

نبرأ من عمرو و من معاویه((1))

او در باب توحید با شیعیان اختلاف داشته است. از این رو در شعری خطاب به «هشام بن حکم» می گوید:

تلعّبتُ بالتوحید حتّی کأنّما تُحدّثُ عن غُول ببیداء سَمْلَقِ((2))

از مطالبی که گفته شد، روشن می شود که در زمان هارون نیز مشرب اعتزال در بغداد وجود

داشته و هارون نیز مشربی معتزلی داشته است. بشر در شعر خود از عمرو بن عاص و معاویه بیزاری جسته و هارون او را آزاد کرده است.

دیگر آنکه روشن می شود بشر علی× را افضل از ابوبکر و عمر می دانسته و زمانی که به زندان افتاده، چاره ای جز این ندیده تا برخلاف دیدگاه خود شعری بگوید تا آزاد شود.

بشر آنقدر مورد توجه دستگاه خلافت بوده که او را از امضا کنندگان حکم ولایتعهدی امام رضا× دانسته اند.((3))

1- همان.
2- همان.
3- دانشنامه جهان اسلام؛ ج3، ص454.

ب - عیسی بن صَبیح (م 226ه-):

او شاگرد بشر بود. ابن حجر می گوید:

«من کبار المعتزله، مات سنه 226 ه-. أخذ عن بشر بن المعتمر... قال المسعودی: کان من کبارهم و أهل

الدیانه منهم»((1))

در «طلبان المعتزلهْ» می خوانیم:

«... و کنیته ابوموسی بن المردار((2))... و من جهه ابی موسی انتشر الاعتزال ببغداد...»((3))

در این مورد به جعفر بن مبشر ثقفی (م 234ه-) و جعفر بن حرب همدانی (م236 ه-.ق) نیز باید اشاره کرد.((4))

ج - اسکافی (م 240ه-):

ابن حجر می گوید:

«محمد بن عبدالله الاسکافی البغدادی، أبو جعفر: أحد متکلّمی المعتزله... وکان المعتصم یعظمه جدّا. مات سنه

1- لسان المیزان؛ ج4، ص463 شماره ی 6474.
2- در لسان المیزان «مدرار» گفته.
3- طلبان المعتزله، ص70.
4- نک: لسان المیزان؛ ج2، ص143 و ص152.

240ه- و کان ابنه جعفر کاتبا بلیغا»((1)) فی تفضیل علی× ... کتاب الرّد علی من أنکر خلق القرآن... کتاب فضائل علی× ... کتاب علی هشام...»((2))

باید گفت از عنوان کتاب هایی که او نوشته، همه چیز روشن است. بنابر نقل ابن ندیم، اسکافی، فرزندی به نام «جعفر» داشته که او نیز مورد توجه معتصم عباسی بوده است. او کتابی با عنوان «المعیار والموازنهْ فی الامامهْ» دارد.((3))

دانشمند گرامی، جناب آقای شیخ محمدباقر محمودی، در تحقیق خود بر این کتاب، آن را به اسکافیِ پدر، یعنی محمد بن عبدالله نسبت داده است.

دکتر محمود مهدوی دامغانی، در ترجمه ی

کتاب «المعیار والموازنهٌ» به این مسئله اشاره کرده و به خواننده رسانده است که ابن ندیم این کتاب را از نوشته های اسکافیِ پسر دانسته و گفته است:

«... ابن ندیم این کتاب را از تألیفات پدر می داند و... می نویسد... معتصم عباسی، که از سال 218 تا 227 هجری بر مسند خلافت عباسی است، سرپرستی یکی از دیوانهای خلافت را به او سپرد ... جعفر... هم باید متولد پیش از قرن سوم باشد، زیرا لازمه ی واگذاری سرپرستی دیوان به او از سوی معتصم، که آخرین

1- لسان المیزان؛ ج5، ص225.
2- همان، ص297.
3- لسان المیزان، ص298.

سال حکومتش 247 هجری است، این است که او به حد کمال نسبی رسیده باشد و اگر عمر او را به هنگام سرپرستی دیوان خلافت 30 سال بدانیم، تولدش حدود سال 200 خواهد بود. در این صورت اگر کتاب المعیار و الموازنه را از مؤلفات پسر بدانیم، باز هم از لحاظ قدمت چیزی از ارزش آن کاسته نمی شود»((1))

بنابر نقل دکتر دامغانی، مسعودی در «مروج الذهب» درباره ی ابوجعفر اسکافی می گوید:

«مردی از مشایخ معتزله و سران ایشان که اهل دین و پارسایی و معتقد به برتری علی× بر دیگران و در همان حال معتقد بر درستی امامت مفضول بوده است... که بر کتاب جاحظ به نام «العثمانیهْ» ردی نوشته که به «نقص العثمانیهْ» معروف است...»((2))

باید گفت: اسکافی در میان معتزله، جایگاه ویژه ای داشته و از این روست که گروهی از ایشان را «اسکافیه» می گویند. شهرستانی گوید:

«...وکذلک الاسکافیه، أصحاب

أبی جعفر الاسکافی...»((3))

مکتب فکری اسکافی تا شش قرن پس از او پایدار بوده و پیروان آن تا سده ی

1- ترجمه کتاب المعیار و الموازنه، ص14.
2- صص 15- 16.
3- ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم م 548 ه-.

نهم هجری در مصر باقی بوده اند. مقریزی در کتاب «خطط» خود ضمن برشمردن پیروان مذاهب فکری مسلمانان مصر چنین نوشته است: «ششم، اسکافیه...»((1))

در کتاب «مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین»، اثر ابوالحسن اشعری، ((2))

می توان به فراوانی، دیدگاه های اسکافی را در موضوعات گوناگون در برابر دیدگاه ه های دیگران دید.((3))

همان گونه که گذشت، اسکافی ردّیه بر جاحظ عثمانی((4))

نوشت. جناب آقای حسین طیبیان درکتابی با عنوان «مناظره ی دو عالم اهل سنت (اسکافی) و (جاحظ) پیرامون برتری علی ×»، به آن پرداخته است. البته ایشان باید می نوشت: دو عالم معتزلی؛ زیرا در اصطلاح نه اسکافی از اهل سنت بوده و نه جاحظ؛ مگر آنکه مؤلف اندیشه ی خاصّی را لحاظ کرده باشد و ما نمی دانیم یا این که واژه ی اهل سنت را در برابر شیعه گرفته باشد.

اگر کسی این کتاب را بخواند به اهمیت روایات فضائل و نقش آنها بیش از پیش آشنا خواهد شد.

1- المعیار والموازنه؛ ترجمه ی دکتر دامغانی؛ ص17.
2- علی بن اسماعیل م 324 ه-.
3- همان.
4- عمرو بن بحر الجاحظ، وکنیته أبوعثمان... أخذ عن النّظام... مات... سنه 255 ه- فی أیّام المهتدی؛ طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی؛ ص67.

جمع بندی و دیدگاه نگارنده:

از آنچه تاکنون درباره ی اعتزال دربار عباسی در فاصله ی سالهای 198-232ه-، و حتی پیش و پس از آن گفته شد روشن می شود که در این سالها با توجه به پشتیبانی قدرت حاکمه از مشرب اعتزال، اهل حدیث نیز در عزلت

بوده اند. سران معتزله در دربار آمد و شد داشتند و دیگر مجالی برای عرض اندام اهل حدیث نبود. آنها در دو مورد به شدت و سختی در فشار بودند؛

1- قرآن،

2- صفات خداوند.

بیشتر معتزله، چه کسانی که علی× را افضل صحابه می دانستند و چه کسانی که اینگونه نبودند، در گمراهی اهل جمل و صفین شکی نداشتند. تقریبا همه آنان مخلوق بودن قرآن را فریاد می زدند. اینها همه افزون بر موارد دیگری بود که معتزله با اهل حدیث درافتاده بودند، مواردی مانند: توحید، رؤیت، صفات خداوند، عدل، امامت و غیره. در این بین بسیاری از اهل حدیث مورد تعقیب قرار گرفتند؛ بسیاری از ایشان به زندان افتاده، گروهی نیز کشته شدند. از جمله ی ایشان «احمد بن نضر خزاعی» است. ((1))

وی از بزرگان اهل حدیث در زمان خود بود، هرچند که زیاد روایت نمی کرد؛ امّا شاگردی مالک و استادی یحیی بن مَعین را یدک می کشید. او به طرز فجیعی در زمان واثق و در سال 231 ه- کشته شد. او

1- أحمد بن نصر بن مالک... أبو عبدالله الخزاعی... ترجمه ی او را در: تاریخ بغداد؛ ج5، ص382، شماره ی 2939 و نیز تهذیب الکمال؛ ج1،ص 505، شماره ی 119 مؤسسهْ الرسالهْ ببینید.

را می توان کشته دوران محنت نام نهاد. گناه او این بود که به مخلوق بودن قرآن اعتراف نکرد.

خطیب گوید:

«قلت: وکان قتله فی خلافه الواثق لامتناعه عن القول بخلق القرآن»((1))

احمد و یارانش را در حالی که به بند کشیده شده بودند به سامرا، که در آن روزگار دربار واثق در آنجا بود، بردند و

واثق، خود از او درباره ی قرآن پرسید و سرانجام او را کشت:

«... ودعا الواثق بالصمصامه وقال: إذا قمت إلیه فلا یقومن أحد معی، فإنی أحتسب خطای إلی هذا الکافر الذی یعبد ربّا لانعبده ولا نعرفه بالصفه التی وصفه بها. ثم أمر بالنطع فأجلس علیه و هو مقیّد، و أمر بشدّ رأسه بحبل و أمرهم أن یمدوه و مشی إلیه حتّی ضرب عنقه، و أمر بحمل رأسه إلی بغداد، فنصب فی الجانب الشرقی أیاما و فی الجانب الغربی أیّاما و تتبع رؤساء أصحابه فوضعوا فی الحبوس».((2))

این متن، به این سبب آورده شد تا شدت محنت اهل حدیث روشن تر شود.

1- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج5، ص384.
2- تاریخ البغداد، ج5، ص385.

این متن بیانگرشدت اختلاف دیدگاه معتزله و اهل حدیث درباره ی صفات خداوند است؛ تا آنجا که واثق می گوید: خدایی را که احمد می پرستد نه ما می پرستیم و نه اساساً می شناسیم. واثق، احمد را کافر می خواند؛ و پس از کشتن او به جای آنکه دستور دهد سر او را در سامرا آویزان کنند، دستور می دهد آن را به بغداد ببرند و در آنجا بیاویزند تا دیگر اهل حدیث حساب کار خود را بکنند.

این حادثه در سال 231 ه- اتفاق افتاد. یعنی یکسال پیش از مرگ واثق. پس روشن می شود که تا آخرین روزها و سالهای دوران محنت، اهل حدیث در سخت ترین وضعیت بوده اند.

آری! سر احمد در بغداد آویزان بود به گوش او، دست نوشته ای را گوشواره کرده بودند که:

«بسم الله الرحمن الرحیم، هذا رأی أحمد بن نصر بن مالک، دعاه عبدالله الامام هارون - وهو الواثق بالله أمیر المؤمنین - إلی القول بخلق القرآن و نفی التشبیه، فأبی إلا المعانده، فجعله الله إلی ناره...»((1))

البته، اهل حدیث، پس از پایان محنت، بی کار ننشستند و درباره ی او و نیز احمد بن حنبل مطالبی بیان کرده اند، از جمله اینکه سر او قرآن خوانده((2))

یا اینکه ابن ابی دؤاد به متوکل گفت: خدا مرا به فالج مبتلا کند اگر احمد، کافر کشته

1- همان، ص386.
2- همان، ص387.

نشد؛ و از قضا او به فالج مبتلا شد و مرد.((1))

گویا پس از آنکه ابن ابی دؤاد به فالج مبتلا شد، اهل حدیث از بیماری او سوء استفاده کرده اند و داستان میان او و متوکل را بافته اند؟

نیز گفته اند کسی از اهل حدیث او را به خواب دید و گفت: خدایت با تو چه کرد؟ و او نیز گفت:

«ما کانت إلاّ غفوه حتّی لقیت الله فضحک إلیّ»((2))

گویا او پس از مرگ هم از عقیده به تجسیم و تشبیه و رؤیت دست بر نداشت؟!! دیگر چیزی که از جریان احمد بن نصر روشن می شود این است که پس از واثق، که متوکل بر تخت نشست، به سرعت ورق به سود اهل حدیث برنگشت؛ بلکه سالها پس از رسیدن متوکل به قدرت، رفته رفته این کار صورت گرفت. سیوطی در این باره می گوید:

«... . أمر بحمل رأسه إلی بغداد، فصلب بها، و صلبت جثته فی سر من رأی، واستمرّ ذلک ست سنین، إلی أن ولی المتوکل، فأنزله ودفنه...»((3))

یعنی اینکه احمد را در سال 237 ه- دفن کردند و این پنج سال پس از قدرت متوکل است. روشن است که اگر به محض رسیدن متوکل به قدرت، ورق به

1- همان، ص386.
2- همان، ص387.
3- تاریخ الخلفاء؛ ص341؛ نیز نک: تاریخ بغداد؛ ج5، ص388.

سود اهل حدیث برمی گشت؛ او را در همان سال 232 ه- که متوکل به قدرت رسید دفن می کردند. در هر صورت، و با توجه به متون تاریخی، بحث قرآن بیش از سایر موارد جنجال آفرین بود؛ و بحث تفضیل به اندازه ی آن برای اهل حدیث دردسر فراهم نکرد؛ چرا که هرچند معتزله در افضلیت علی× اختلاف داشتند ولی امامت مفضول بر فاضل را درست می دانستند و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان اعتقاد داشتند و خلافت آنها را شرعی می انگاشتند. از این رو اهل حدیث هم زیاد منّه به خشخاش نمی گذاشتند؛ زیرا که اوّلاً در آن زمان بحث افضلیت هنوز ریشه دار نشده بود

و دیگر آنکه موضوع قرآن آنقدر برای آنها مهم بود که، موضوع افضلیت را تحت الشعاع قرار دهد. از طرفی خلفای عباسی نه می توانستند خلافت خلفای سه گانه را زیر سؤال ببرند و نه به نفع آنها بود.

آنها می دانستند که مشروعیت خلافت آنان در سایه ی مشروعیت خلفای سه گانه است. آنان در سایه ی مشروعیت خلافت مفضولی، که از دیدگاه های معتزله بود؛ احساس مصونیت می کردند. از این روست که یکی از علل حمایت عباسیان از معتزله را می توان همین اعتقاد به امامت مفضول دانست.

دیگر از مواردی را که می توان از علل حمایت عباسیان از معتزله برشمرد، این است که در هر صورت میان دانشمندان، چه از اهل حدیث و چه از متکلّمان و معتزله، کسانی بودند که اگر ذهن شان به چیزی مشغول نبود به فکر خلافت می افتادند که آیا فلان خلیفه در خور خلافت است یا نه؟ آیا او به درستی به وظایفش عمل می کند یا نه؟ و... از اینرو خلفای عباسی باید چیزی را که بسیار

حساسیت زا بود، مطرح می کردند تا خواصّ جامعه را بدان مشغول کنند؛ و چه چیزی بهتر از بحث خلق قرآن. بحثی که ریشه ای تاریخی داشت و احمد بن حنبل حاضر بود به خاطر آن تازیه بخورد و احمد بن نضر سر دهد.

آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت(ع) منتشر شد؟

شاید با توجه به آنچه گذشت، این ذهنیت برای خواننده پدید آید که در زمان محنت، معتزله با استفاده از عصر طلایی خود به انتشار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداختند و هر آنچه را که می دانستند برای مردم گفتند؛ به ویژه اینکه کسانی مانند اسکافی - پدر باشد یا پسر - کتابی مانند «المعیار و الموازنهْ» می نویسد یا اینکه ردّی بر رساله ی عثمانیه ی جاحظ نوشته می شود. با این همه باید گفت پاسخ پرسش بالا، منفی است؛ و آن به دلایل زیر است:

1- سران معتزله ی بصره در زمان محنت، همچون، ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظّام (160- 231ه-)؛ ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (150- 255ه-) و... بیکار نبودند و در دفاع از عقیده ی خود در افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان بر علی × می گفتند و می نوشتند؛ زیرا همان گونه که گفته شد آنها ترتیب در فضل را به ترتیب خلافت می دانستند. برای نمونه اگر کسی به نوشته های جاحظ در این زمینه نگاه کند؛ خواهد فهمید که معتزله ی بصره به شدت از این عقیده دفاع می کردند و هرگز هم زیر فشار حکومت نبوده اند. جاحظ در «رسالهْ فی النابقهْ»((1))

1- رسائل الجاحظ؛ ج2، صص 7- 23.

که برای فرزند ابن ابی دؤاد یعنی «ابو الولید، محمد بن احمد» نوشته؛ آن چنان روضه ای در مقتل عثمان خوانده که هر کس بشنود و نداند موضوع این مقتل عثمان است؛ گمان خواهد کرد که مقتل حسین× است. او در پایان روضه اش می گوید:

«... وما سمعنا بدم بعدوم یحیی بن زکریّا× غلا غلیانه وقتل سافحه وأدرک بطائلته وبلغ کلّ محنته، کدمه علیه»((1))

او همچنین نوشته ای دیگر با عنوان «مقالهْ العثمانیهْ»((2))

دارد که در آن به شدت از افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان دفاع کرده است. در آغاز این رساله می گوید:

«زعمت العثمانیه أنّ أفضل هذه الأمّه و أولاها بالامامه أبوبکر بن أبی قحافه...»

اگر کسی همه ی این رساله را بخواند با فضای فکری آن روزگار کمابیش آشنا خواهدشد.

2- سران معتزله ی بغداد هم چیز چشم گیری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از خود برجای نگذاشتند. بنابر گفته ی ابن ندیم در فهرست، بشر بن معتمر کتابی به نام «الامامهٌ» داشت((3)).

از عنوان این کتاب فی الجمله روشن می شود که او در آن چه

1- همان؛ ص9.
2- همان؛ ج4، صص 19- 43.
3- الفهرست، ابن ندیم، ص287.

گفته است، امّا آیا در آن به نقل روایات فضائل پرداخته باشد یا نه؟ روشن نیست.

ابن ندیم همچنین بیش از سی کتاب از نوشته های عیسی بن صبیح را نام می برد؛ ولی از کتاب فضائل خبری نیست.

او تنها برای جعفر اسکافی دو کتاب با عنوانهای «المقامات فی تفصیل علیّ ×»((1)) و «فضائل علی ×»((2))

نام برده است.

در کتاب «المعیار و الموازنهْ» هم که در

دسترس است؛ روایات قابل توجهی، بیش از آنکه در صحاح آمده، به ندرت دیده می شود.

از جعفر بن حرب نیز چیزی در دسترس نیست و اساساً ابن ندیم که او را رئیس معتزله ی بغداد در زمان خود خوانده - انتهت إلیه الرئاسه فی وقته - وقتی از کتاب های او نام می برد می گوید:

«... ولد من الکتب؛ کتاب متشابه القرآن، کتاب الاستقصاء، کتاب الأصول، کتاب الرّد علی أصحاب الطبائع»((3))

می بینیم که خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست.

از جعفربن مبشّر نیز که ابن ندیم درباره وی می گوید:

«... وله خطابه وبلاغه و ریاسه فی أصحابه...»؛ چیزی در دسترس نیست. ابن

1- الفهرست، ابن ندیم، ص297.
2- همان.
3- همان، ص297.

ندیم بیش از بیست عنوان از آثار او را نام برده ولی باز خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست.((1))

از همه ی اینها روشن می شود که درست است بغدادی ها، علی× را افضل می دانستند ولی به اندازه ی لازم و کافی به نشر فضائل او نپرداختند. وانگهی اهل بیت علیهم السلام تنها در علی×خلاصه نمی شوند. آنها حتی اگر در جدلهای لفظی فضائل امام× را بر زبان می راندند ولی دیگر با فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ، چندان کاری نداشتند.

3- برخی از سران معتزله ی بصره هم از نزدیکان خلفا بودند؛ و این نشان دهنده ی نفوذ آنها در دربار بود. برای نمونه درباره ی «ثمامهْ بن اشرس» می خوانیم.

«... من کبار المعتزله و رؤوس الضلاله. کان له اتصال بالرشید، ثم بالمأمون... وقال النّدیم: کان المأمون أراد أن یستوزره فاستعفاه... و کان مع المأمون ب-«خراسان» ومشهد فی کتاب العهد منه لعلی بن موسی... ان الواثق لمّا قتل أحمد بن نصر الخزاعی، وکان ثمامه ممن سعی فی قتله...»((2))

4- در صورت نشر زیاد فضائل اهل بیت علیهم السلام ، مشروعیت خلفای سه گانه پیش

1- همان، ص290.
2- لسان المیزان؛ ابن حجر؛ ج2، ص101. نیز نک: کتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی؛ ص62.

از علی × زیر سؤال می رفت و این به سود خلفای عباسی نبود. از این رو فضائل تا حدی مطرح می شد که خطری را متوجه قدرت حاکم نکند.

5- بیشتر توان متکلمان و اهل حدیث صرف قرآن و صفات خداوند و دیگر مسائل کلامی شده بود؛ و معتزله بیشتر همّ خود را برای اثبات و ترویج اصول مذهب خود یعنی: 1- اصل توحید، 2- اصل عدل، 3- اصل وعد و وعید، 4-

اصل «المنزلهْ بین المنزلتین» و 5- اصل امر به معروف و نهی از منکر، ((1))

خرج می کردند.

6- در میان خود معتزله، افزون بر بحث افضلیت، اختلافات عقیدتی و فکری شدیدی بود که گاه منجر به تکفیر گروهی از طرف گروه دیگر می شد؛ که خود این اختلافات هم بسیاری از فرصت ها و توان آنان را از بین برد.((2))

«ملطی» می گوید:

«... و بین معتزله بغداد و معتزله بصره اختلاف کثیر فاحش یکفر بعضهم بعضا...»((3))

7- دوران طلایی معتزله، آنقدر طولانی نبود

که بشود در آن انتظار داشت معجزه ای در زمینه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت بگیرد.

1- «... و الاصول التی هم علیها خمسه وهی: العدل و التوحید و الوعید و المنزله بین المنزلتین والأمر بالمعروف والنهی عن المنکر...»؛ التنبیه و الرّد علی أهل الأحواء والبدع؛ محمد بن أحمد الملکی م377 ه-؛ ص49.
2- نک: الانتصار و الرّد علی ابن الراوندی الملحد؛ محمد بن عثمان الخیّاط، صص 19- 28.
3- التنبیه والرّد؛ ص53.

8- بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از طریق خود اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان به آن دوران رسیده بود که معتزله با بسیاری از یاران اهل بیت علیهم السلام سر دشمنی داشتند و آنان را رافضه می خواندند؛ و روشن است که نمی توانستند بنشینند و روایات را از آنان بگیرند.((1))

9- اساساً کارهایی که در زمان امویان و مروانیان و حتی خود عباسیان درباره ی منع نشر و رواج فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت گرفت و به آنها اشاره شد، دست معتزله را از روایات خالی کرده بود. در هر صورت باید روایات به دست و گوش معتزله ی بغداد می رسید و می خورد تا آنها را بازگو کنند؛ ولی روایاتی در کار نبود؛ زیرا بسیاری از آنها به دست فراموشی سپرده شده بود و حتی به معتزله هم

نرسیده بود.

10- بسیاری از دشمنان درباری و دوران طلایی معتزله، دشمنی خود با امامان اهل بیت علیهم السلام را بروز می دادند. دشمنی ابن ابی دؤاد و یحیی بن اکثم با امام جواد× مشهور و معروف است. یحیی در مناظره ای با امام× از فضائل جعلی ابوبکر و عمر سخن به میان می آورد و امام× همه ی آنها را با برهان قاطع رد کرد. این مناظره که در زمان مأمون رخ داد نشان دهنده ی این است که، دربار عباسی به هیچ عنوان حاضر به گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام یا منع گسترش فضائل ابوبکر و عمر نبوده است.

1- نک: رسائل الجاحظ؛ ج4 (من کتابه فی مقالهْ الزیدیهْ والرافضهْ)، صص 311- 323.

حسد و کینه توزی ابن ابی دؤاد، از اینکه امام × او و دیگر فقهای درباری را شکست می دهد بیشتر شد؛ او آن چنان از این شکست علمی ناراحت می شود که می گوید: ای کاش! بیست سال پیش از این مرده بودم. او چند روز پس از این ماجرا، نزد معتصم رفت و گفت: از باب خیرخواهی، به شما تذکر می دهم

که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود؛ زیرا در حضور همه ی دانشمندان و مقامات عالی مملکتی فتوای ابو جعفر... که نیمی از مسلمانان او را خلیفه و شما را غاصب حق او می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر شد و خود دلیل قاطعی بر حقانیت او نزد شیعیان است.

معتصم که مایل به ابزار هر نوع دشمنی با امام بود، از سخنان او بیشتر تحریک شد و درصدد قتل امام برآمد و سرانجام... امام جواد × را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود.((1))

ابن صباغ به شهادت ایشان اشاره کرده است:

«... ویقال إنّه مات مسموما»((2))

مسعودی نیز می گوید:

«... قیل: إنّ أمّ الفضل بنت المأمون لمّا قدمت معه من

1- نک: سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی؛ صص 549- 564 و تاریخ تشیّع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسن محرمی؛ ص122 و تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی، ص321 و فصول المهمه؛ ابن الصباغ؛ ج2، ص1046.
2- فصول المهمّه؛ ج2، ص1058.

المدینه إلی المعتصم سمّته...»((1)).((2))

ص: 408

1- مروج الذهب؛ ج3، ص487.
2- در انتهای کتاب بخش «دوستی و نقل روایات اهل بیت علیهم السلام و تهمت رفض و تشیع» توسط مؤلف محترم به این بحث پرداخته شده است. علاوه بر مطالب یاد شده باید به دو مطلب دیگر نیز توجه کرد. نخست اینکه چون ملاک ما در اینجا بررسی کتب صحاح سته است و نویسندگان این کتب از محدثان بودند و بیشتر آنها به لحاظ سیاست زمان خود در مقابل معتزله قرار گرفته بودند و چون آنها در معتزله احساس گرایش به اهل بیت علیهم السلام و افضلیت علی بن ابی طالب × را بر خلفای دیگر مشاهده کرده بودند لذا به این جهت و به منظور مخالفت با مرام آنها و به نوعی ضربه زدن به هدف آنها و نیز به سبب روحیاتی که ناشی از تربیت های دوران بنی امیه در خود داشتند روایاتی را که در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا برتری حضرت علی × می دیدند به طرز شگفت آوری حذف یا تضعیف می کردند و به این صورت عقده های درونی خود را در کتابهایشان بروز می دادند. اما این رویه را در کتب معتزله مانند کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و کتاب ینابیع الموده شیخ سیلمان حنفی قندوزی معتزلی و حاکم حسکانی نمی بینیم و بلکه آنها روایات زیادی در این باب آورده اند. و مطلب دوم اینکه اساس پذیرفتن روایات از راویان حدیث و نیز جرح و تعدیل آنان بر بغض و کینه از شیعیان بوده است به طوری که کافی بود آنها بدانند فلان راوی شیعه بوده یا حتی اگر محبت بیشتری از اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته همین کافی بوده تا او را تضعیف کنند و او را غالی یا رافضی یا شیعه بگویند و روایات او را به کناری بیندازند از طرفی اینها در زمان ائمه اطهار علیهم السلام زندگی می کردند و مسلماً روایات بسیاری را از آنان شنیده بودند، اما کمترین اشاره ای به آنها شده است که به گفته بخاری از بین بیش از 600000 روایت تقریباً 7500 روایت را بپذیرد یا مسلم از بین بیش از 300000 روایت به این تعداد بسنده کند و نام آن را صحیح بگذارد و باقیه را صحیح نداند و این رویه نیز در دیگر صحاح جریان داشته است و فراموش نکنیم که رونق اهل حدیث از زمان متوکل و بخواست و تشویق او بوده است. (محقق)

خلافت متوکل (232- 247 ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث

پس از مرگ واثق در سال 232 ه-، جعفر بن معتصم با لقب المتوکّل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال 206 ه- در «فَمُ الصّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکّل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی بازگذاشت. با وجودخلافت متوکل (232- 247 ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث پس از مرگ واثق در سال 232 ه-، جعفر بن معتصم با لقب المتوکّل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال 206 ه- در «فَمُ الصّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکّل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی بازگذاشت. با وجوداین، خیلی زود از این سیاست روی گردان شد و در صدد برآمد تا آنان را از دخالت در امور باز دارد((1)).

در آغاز خلافت او، هنوز معتزله قدرت را در دست داشتند.

ابن ابی دؤاد هنوز همه کاره بود.

1- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص91.

مسعودی درباره ی چگونگی ملقب شدن متوکل می گوید:

«... ولقب، المنتصر بالله، فلما کان فی الیوم الثانی لقبه أحمد بن أبی دؤاد المتوکل علی الله...»((1))

از اینکه احمد، لقب او را تغییر می دهد و لقب پیشنهادی او مورد پذیرش قرار می گیرد، روشن می شود که او هنوز حرفش، حرف بوده است. بنابر گزارش طبری، اساسا ابن ابی دواد متوکل را به خلافت برگزید:

«... أن الواثق لما توفّی، حضر الدار أحمد بن أبی دواد و إیتاخ و وصیف... و ابن الزّیات... فعزموا علی البیعه لمحمد بن الواثق؛ وهو غلامٌ أمرد، فألبسوه درّاعه سوداء وقلنسوه رُصافیه، فإذا هو قصیر، فقال لهم وصیف: أما تتقون الله! تولّون مثل هذه الخلافه؟ وهو لایجوز معه الصلاه!

... فمردت((2)) بجعفر المتوکل، فإذا هو فی قمیص و سرْوال، قاعد مع أبناء الأتراک... فألبسه أحمد بن أبی دواد الطویله و عمّمه و قبّله بین عینیه وقال: السلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمه الله و

برکاته...»((3))

1- مروج الذهب؛ ج4، ص3.
2- گوینده، راوی است.
3- تاریخ الأمم و الملوک؛ ج9، ص154.

قتل محمد بن عبدالملک زیّات (233ه-):

متوکل در نخستین سال خلافتش محمد بن عبدالملک زیّات را که در زمان مأمون شخصیتی درباری و در زمان معتصم و واثق وزیر دربار بود، کشت.

محمد زیات در خانواده ای متموّل پرورش یافت و از دوران کودکی با آداب و رسوم کشورداری آشنا شده بود و به همین سبب معتصم وی را به وزارت برگزیده بود. او مردی خودخواه، ستمگر، بدرفتار و سنگدل بود. واثق، از زمان ولایتعهدی، به این دلیل که ابن زیات معتصم را از دادن مالی به او بازداشته بود، کینه ی او را به دل گرفته و منتظر فرصتی مناسب برای انتقام جویی از وی بود؛ پس هنگامی که به خلافت رسید، خواست تا محمد را بکشد؛ امّا چون جانشین شایسته ای

برای او نیافت، از این کار صرف نظر کرد و همچنان وزارت را به او سپرد. با وجود این، محمد بن عبدالملک از توطئه ها و دسیسه های خود دست برنداشت و در دوره ی خلافت واثق، همواره متوکل را تحقیر و در تعیین جانشین برای واثق، از محمد فرزند او، جانبداری می کرد. از این رو متوکل در آغاز خلافتش به ایتاخ ترک فرمان داد تا او را در بند و اموالش را مصادره کند؛ سپس او را با شکنجه و عذاب سخت به قتل رساند.((1))

قتل ابن زیات را شاید بتوان آغاز و شروع محنت معتزله دانست؛ زیرا او

1- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری، صص 91- 92؛ نیز نک: تاریخ الطبری؛ ج9، ص156 و مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج4، ص6 و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج6، ص96.

مشربی معتزلی داشت و هرچند که با ابن ابی دواد دشمن بود((1))؛

ولی در هر صورت آغازی بود برای تفرقه بین معتزله و ضعف و سستی آنان.

مسعودی به دشمنی میان ابن ابی دواد و ابن زیات اشاره کرده و می گوید:

«... وقد کان أبو عبدالله أحمد بن أبی دواد فُلج بعد موت عوده ابن الزیات...»((2))

خشم متوکل بر ابن ابی دواد:

در سال 237ه- ، متوکل دشمنی خود را با ابن ابی دواد و فرزندش ابو الولید محمد بن احمد را بروز می دهد. مسعودی می گوید:

«... وسخط علی أحمد بن أبی دواد و ولده أبی الولید محمد بن أحمد...»((3))

این رویداد ضربه ی سنگینی بر پیکر معتزله بود. البته متوکل دشمنی خود با معتزله را گام به گام بروز می داد. برای نمونه، زمانی که ابن ابی دواد در سال 233 بیمار شد،

متوکل فرزندش محمد را به جای او نشاند تا اینکه در سال 237 ه- او را نیز عزل کرد و بر پدر و پسر خشمگین شد. پسر در سال 240ه- و پدرش ابن ابی دواد بیست روز پس از پسرش از دنیا رفت؛((4))و اگر بگوییم از غصه مُرد بهتر است.

1- أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ سعدی أبو جیب؛ ص215 پاورقی.
2- مروج الذهب؛ ج4، ص14.
3- همان.
4- همان؛ نیز نک: أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ أبو جیب؛ ص216.

متوکل در سال 239 ه- یحیی بن اکثم را، که او نیز معتزلی مشرب بود به قضاوت منصوب می کند((1))

ولی در سال 240ه- او را نیز عزل می کند:

«... فی هذا السنه عزل یحیی بن أکثم عن القضاء و قبض منه ما مبلغه خمسه و سبعون ألف دینار و أربعه آلاف جریب بالبصره...»((2))

متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل:

در سال 237 ه- که متوکل دستور داد تا جسد أحمد بن نضر خزاعی را دفن کنند؛ احمد حنبل را نیز به دربار خود در سامرا فراخواند. فرزند احمد حنبل می گوید:

«... وکان قد حمل أبی إلی المتوکل سنه سبع و ثلاثین و مأتین، ثم مکث إلی سنه إحدی وأربعین، وکان قل یوم یمضی إلا و رسول المتوکّل یأتیه...»((3))

متوکل دیگر ترسی از معتزله در دل نداشت و از شهرت اهل حدیث دفاع می کرد. او در میان اهل حدیث احمد حنبل را برگزید و بیشتر او را مورد توجه قرار داد؛ زیرا احمد در زمان محنت از خود مقاومت نشان داده بود و متوکل می توانست از او اسطوره ای بسازد و او را عَلَم کند.

از دیدگاه نگارنده میل متوکل به اهل حدیث جنبه ای سیاسی داشت. عموم

1- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج4، ص14.
2- الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج6، ص121.
3- سیره الإمام أحمد بن حنبل؛ صالح بن أحمد بن حنبل؛ ص121.

مردم که از سخنان معتزله سردر نمی آوردند و نیز اهل حدیث، به شدت از دست معتزله و کارها و افکارشان به تنگ آمده بودند؛ از اینرو متوکل با مخالفت با معتزله و حمایت از محدثان هم بر محبوبیت خود می افزود و هم با قدرت گرفتن و حمایت از سوی مردم می توانست ترکان را تحت فشار قرار دهند.((1))

او در اجرای این سیاست موفق شد؛ از اینروست که سیوطی می گوید:

«... وتوفر دعاء الخلق للمتوکل، وبالغوا فی الثناء علیه و التعظیم له، حتی قال قائلهم: الخلافه ثلاثه: أبوبکر الصدیق رضی الله عنه فی قتل أهل الردّه، و عمر بن عبدالعزیز فی رد المظالم، و المتوکل فی إحیاء السنّه و إمامه التجهم، و قال أبوبکر بن الخبازه فی ذلک:

وبعدُ فاِن السّنه الیوم أصبحت م-غززه حتی کأن ل-م تذلل

شف-ی الله منهم بالخلیفه جعف--ر خلیفه ذی السنه المتوکل»((2))

آری چنین است. تا همین امروز نیز سنی های افراطی از او به نیکی یاد می کند و از مأمون و معتصم و واثق کینه ی دوران محنت را در دل دارند.

از سوی دیگر دشمنی متوکل با آل علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است و می توان آنرا از متواترات تاریخ دانست. او نمی توانست دیدگاه معتزله ی بغداد در افضلیت علی× را تحمّل کند؛ از این رو بر ایشان سخت گرفت و به حمایت اهل

1- الکامل فی التاریخ، ج6، ص103 ذکر قتل ایتاخ.
2- تاریخ الخلفاء؛ ص346.

حدیث، که افضلیت را به ترتیب خلافت می دانست و حتی در افضلیت علی× هم حرف داشتند؛ پرداخت. او محدثان را به سامرا فراخواند و درهم و دینار زیادی خرج آنها کرد تا حدیث بگویند و بنویسند و عقاید معتزله را با این احادیث سست و عقاید خود را تقویت کنند:

«.. فأظهر المیل إلی السنه، و نصر أهلها، و رفع المحنه وکتب بذلک إلی الآفاق... واستقدم المحدثین إلی سامراء، و أزل عطایاهم و أکرمهم، وأمرهم بأن یحدثوا بأحادیث الصفات و الرؤیه، وجلس أبوبکر بن أبی شیبه فی جامع الرصافه، وفاجتمع إلیه نحو من ثلاثین ألف نفس، وجلس أخوه عثمان فی جامع المنصور، فاجتمع إلیه أیضا نحو من ثلاثین ألف نفس...»((1))

متوکل خلیفه ی ناصبی:

در ناصبی بودن متوکل اختلافی نیست؛ هرچند برخی خواسته اند او را از آن پاک کنند.

برای نمونه ذهبی که خود متهم است درباره ی متوکل می گوید:

«... وقد کان المتوکّل منهمکا فی اللّذات و الشُّرْب، فلعله رُحم بالسّنّه، ولم یصحّ عنه النصب»((2))

1- همان؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج4، ص3.
2- تاریخ الإسلام؛ ج18، ص199 دار الکتب العربی.

ابوالفرج اصفهانی گوید:

«وکان المتوکل شدید الوطأه علی آل أبی طالب، غلیظا علی جماعتهم، مهتما بأمورهم،((1)) شدید الغیظ والحقد علیهم، و سوء الظن و التهمه لهم، واتفق له أن عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیره یسیء الرأی فیهم، فحسن له القبیح فی معاملتهم، فبلغ فیهم مالم یبلغه أحد من خلفاء بنی العباس قبله...»((2))

جنایات متوکل و سختگیری های او نسبت به اهل بیت علیهم السلام ، بسیار است و در اینجا تنها به گوشه ای از آن پرداخته شود:

جنایات متوکل:

1- در دوران او بسیاری از علویان مانند «محمد بن صالح بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن× بود تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شدند و تا پایان عمر در زندان بودند.((3)) «محمد بن جعفر بن حسن» نیز که از فرزندان امام حسین× بود به زندان افکنده شد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.((4))

«احمد بن عیسی بن زید بن علی×» نیز همواره از دست مزدوران متوکل

1- بسوء الرّای.
2- مقاتل الطالبیین؛ ص478.
3- همان؛ ص480.
4- همان؛ ص490.

گریزان بود؛تا اینکه در حال گریز و اختفا از دنیا رفت.((1))

2- او در سال 236 یعنی تنها چهار سال پس از روی کار آمدنش دستور ویران کردن بارگاه امام حسین × را داد.

طبری گوید:

«... وفیها أمر المتوکّل بهدم قبر الحسین بن علی، و هدم ما حوله من المنازل و الدّور، و أن یُحدث ویُبذر ویُسقی موضع قبر، و أن یمنع الناس من إتیانه...»((2))

3- ابن اثیر می گوید:

«... وکان المتوکل شدید البغض لعلی بن أبی طالب × ولأهل بیته، و کان یقصد من یبلغه عنه أنه یتولی علیّا وأهله بأخذ المال و الدّم...»؛وی در ادامه می گوید:

«... وکان من جمله ندمائه عباده المخنث و کان یشدّ علی بطنه تحت ثیابه مخدّه ویکشف رأسه و هو أصلع ویرقص بین یدی المتوکل والمغنون یغنون: قد أقبل الأصلع البطین خلیفه المسلمین، یحکی بذلک علیا ×، والمتوکل یشرب ویضحک...»((3))

1- همان؛ ص412.
2- تاریخ الأمم والملوک؛ ج9، ص185.
3- الکامل فی التاریخ؛ ج6، ص108.

یعنی اینکه، یکی از ندیمان متوکل که عبادهٔ نام داشت بر روی شکمش و زیر لباسهایش بالشی قرار می داد و در مجلس متوکل می رقصید و با این کار علی ×را مسخره می کرد و این در حالی بود که مغنیان و آوازه خوانان می خواندند و متوکل می نوشید و می خندید((1)).

گویا منتصر، پسر متوکل در این مجلس هم

بوده و به پدر درباره ی این کارها اعتراض کرده و متوکل در پاسخ او گفت: ای آوازه خوانان، این شعر را بخوانید:

غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرّ أمّه

یعنی: این جوان (منتصر)، برای پسر عمویش (علی ×) به غیرت آمد؛ پس سر این جوان در فلان مادرش باد((2)).

4- او تمام کسانی را که از ناصبیان بودند، ندیمان و همنشینان خود برگزیده بود و آنها مدام او را علیه علویان و اهل بیت علیهم السلام بدبین و بدبین تر می کردند.

ابن اثیر گوید:

«... وقیل: إن المتوکل کان یبغض من تقدمه من الخلفاء، المأمون والمعتصم والواثق فی محبّه علی وأهل بیته و إنما کان ینادمه و یجالسه جماعه قد اشتهروا بالنصب والبغض

لعلی منهم علی بن الجهم الشاعر الشامی ... و عمروبن فرخ الرخجی ... و عبدالله بن محمد بن داود الهاشمی المعروف بابن

1- ترجمه، به اختصار بیان شد.
2- همان، ص109.

أترجه، وكانوا يخوفونه من العلويين ويشيرون عليه بإبعادهم والاعراض عنهم والإساءَه إليهم...»((1))

آری! ذهبی می گوید: متوکل ناصبی نبوده و در او نصبی نیست. یعنی اینکه او نسبت به متوکل غیرت به خرج داده است. حال اگر کسی، شعری را که متوکل برای فرزندش خواند، برای ذهبی بخواند؛ چه باید کرد؟!

5- او بسیاری از شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به زجر کشت؛ که شاید مشهورترین آنان «ابن سکیت» باشد.((2))

سیوطی می گوید:

«وفی سنه 244 ه-، قتل المتوكّل يعقوب بن السّكيت، الامام فی العربيه، فانّه ندبه إلى تعليم أولاده، فنظر المتوكّل يوما إلى ولديه المعتز والمؤيد فقال لابن سكيت: من أحبّ إليک أ هما أو الحسن والحسين؟ فقال قنبر - يعنى مولى على - خير منهما، فأمر الأتراک فداسوا بطنه حتى مات، وقيل: أمر سبلٍّ لسانه فمات ... وكان ابن سكّيت رافضيا».((3))

1- همان.
2- ابویوسف، یعقوب بن اسحاق 186- 244 ه-، لغوی، نحوی، راوای ایرانی تبار شیعی، سکیت لقب پدرش اسحاق بود که به سبب افراط در سکوت بدان ملقب گردید ... پس آموزش فرزندان بزرگان از جمله ... متوکل خلیفه عباسی را بر عهده گرفت ...؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج3، ص696.
3- تاریخ الخلفاء؛ ص348.

بله، جزای کسی که فرزندان پیامبر اکرم| را بر فرزندان متوکل مقدم بدارد این است

که او را باید به رافضی بودن متهم کرد!!!.

6- او حتی به اهل حدیث هم رحم نکرد و اگر آنان دست از پا خطا می کردند حالشان را جامی آورد و بر جایشان می نشاند. برای نمونه کاری که او با «نصر بن علی جهضمی» کرد را می توان یادآور شد. نصر روایتی را در فضائل اهل بیت علیهم السلام ، نقل کرد که به گوش متوکل رسید و دستور داد 1000 تازیانه به او بزنند؛ و زمانی متوکل دست از او برداشت که شهادت داده شد او از اهل حدیث است.

مزّی گوید:

«... عبدالله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنی نصر بن علیّ، قال: أخبرنی علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علیّ، قال: حدّثنی أخی موسی بن جعفر ... أن النبی|أخذ بید حسن و حسین، فقال: «من أحبّنی وأحبّ هذین وأباهما وأمهما کان معی فی درجتی یوم القیامه». قال عبدالله بن أحمد: لمّا حدّث نصر بن علیّ بهذا الحدیث، أمر المتوکّل بضربه ألف سوط، فکلّمه جعفر بن عبدالواحد و جعل یقول له: هذا الرجل من أهل السنّه، ولم یزل به حتی ترکه ... .

قال الحافظ أبوبکر: إنّما أمر المتوکّل بضربه لأنّه ظنّه رافضیا، فلما علم أنّه من أهل السنّه ترکه»((1))

1- همان؛ ص360.

محاصره ی اقتصادی اهل بیت(ع) از سوی متوکل:

بر همه ی این جنایات، باید فشارهای اقتصادی را که متوکل و دربار او بر علویان و اهل بیت علیهم السلام وارد می کردند اضافه کرد. برای نمونه متوکل شخصی را که ناصبی بود، فرماندار مکه و مدینه کرد و او نیز تا آنجا که می توانست به آل علی × سخت می گرفت،به گونه ای که زنان علوی برای آنکه بتوانند نماز بگزارند، چون بیش از یک پیراهن نداشتند، به ترتیب نماز می خواندند.

ابوالفرج گوید:

«واستعمل علی المدینه و مکه عمرو بن الفرج الرخجی، فمنع آل أبی طالب من التعرض لمسأله الناس، و منع الناس من البرّ بهم، وکان لایبلغه أن أحدا أبر أحدا منهم بشی ء - و إن قلّ - إلاّ أنهکه عقوبه و أثقله غرما، حتی کان القمیص یکون بین جماعه من العلویات یصلین فیه واحده بعد واحده، ثم یرفعنه و یجلس علی معاز لهن عوادی حواسر...»((1))

متوکل همچنین «فدک»، را که همه دارایی علویان از آن بود، مصادره کرد و این درحالی بود که درآمد فدک 24000 دینار طلا بود. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از دوستانش بود، بخشید.((2))

1- مقاتل الطالبیین؛ ص479.
2- سیره الأئمه؛ مهدی البیشوایی؛ ص527.

اینها همه در حالی بود که هزینه ی ریخت و پاش های دربار متوکل و ساختن کاخها سر به میلیون ها درهم و دینار می کشید.

یعقوبی می گوید:

«و بنی المتوکّل قصورا أنفق علیها أموالاً عظاما منها: الشاه، والعروس، و الشبداز، والبدیع، والغریب، والبرج، وأنفق علی البرج 000/700/1 دینار»((1))

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتزّ» را ختنه کند و به این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته اند((2)).

برای نمونه فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از میهمانان 4000 صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!.

به فرمان متوکل 000/000/20 درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند؛ و 000/000/1 درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده ی معتزّ پرسیده شد که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو گردید؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار، غیر از اشیای زرین و انگشتری

1- تاریخ الیعقوبی؛ ج2، ص491.
2- «ولمّا أعذر المتوکل ابنه المعتزّ...»؛ نک: مآثر الإنافه فی معالم الخلافه؛ القلقشندی، ج3، ص367.

و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم

شد، بالغ بر 000/000/86 درهم شده بود»((1))

سیوطی می گوید:

«وقال المسعودی((2)): لایعلم أحد متقدم فی جد ولا هزل إلا وقد حظی فیدولته، ووصل إلیه نصیب وافر من المال، وکان منهمکا فی اللذت والشراب، وکان له أربعه آلاف سریه و وطی ء الجمیع»((3)).

توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی

رساله ای از ابوبکر خوارزمی((4))در دست است

که در آن به ظلم و جنایات عباسیان به ویژه متوکل نسبت به اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

او در بخشی از این رساله می گوید:

«... ویموت إمام من أئمه الهدی و سید من سادات بیت المصطفی، فلا تتبع جنازته، ولا تجصص مقبرته، و یموت

1- سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی، ص594.
2- مروج الذهب؛ ج4، ص40.
3- تاریخ الخلفاء؛ ص349.
4- محمد بن عباس 323 - 383 ق، شاعر، کاتب و ادیب. از آنجا که زادگاه خود و پدرش، خوارزم و مادرش از مردم طبرستان بود، خود را گاه «خوارزمی» و گاه «طبری» معرفی می کرده... غالب منابع بر شیعی بودن او متفق القولند... گرایش وی به تشیع در بسیاری از رسائل وی به خصوص آنهایی که برای ابومحمد علوی نوشته... به چشم می خورد و حتی گاه آشکارا خود را شیعه معرفی می کند؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج5، ص249.

ضراط لهم أو لاعب أو مسخره أو ضارب، فتحضر جنازته العدول و القضاء، و يعمر مسجد التعزيه عنه القوّاد والولاه، و يسلم فيهم من يعرفونه دهريا أو سوفسطائيا و يسفكون دم من سمّى ابنه عليا... و أن بعض شعراء الشيعه يتكلّم فى ذكر مناقب الوصى بل فى ذكر معجزات النّبى صلى الله عليه و سلم فيقطع لسانه و يمزّق ديوانه... حتّى أن هارون ابن الخيزران و جعفر المتوكّل على الشيطان لاعلى الرحمان،كانا لايعطيان مالاً ولا يبذلان نوالاً إلاّ لمن شتم آل أبى طالب و نصر مذهب النواصب مثل عبدالله بن مصعب الزبيرى و وهب بن وهب البخترى... يمنعون آل أبى طالب ميراث أمّهم و فىء جدّهم... يشتهى العلوى الأكله فيحرمها، و يقترح على الأيام الشهوه فلا يطعمها، و خراج مصر و الأهواز و صدقات الحرمين و الحجاز تصرف إلى إبراهيم الموصلى... و المتوكل زعموا يتسرى باثنى عشر ألف سريه، و السيد من سادات أهل البيت يتعفف بزنجيه أو سنديه، و صفوه مال الخراج مقصوره على أرزاق الصفا عنه و على موائد المخاتنه... و يبخلون على الفاطمى بأكله أو شربه... و القوم الذين أحل لهم الخمس و حرمت عليهم

الصدقه، و فرضت لهم الكرامه و المحبّه، يتكفّفون ضرّا و يهلكون فقرا، و يرهن أحدهم سيفه و يبيع ثوبه... ليس له ذنب إلاّ أنّ جدّه النبى و أبوه الوصى و أمّه فاطمه و جدّته خديجه

و مذهبه الایمان و إمامه القرآن...

... و ماذا أقول فی قوم... حرثوا تربه الحسین بالفدان و نفوا زوّاره إلی البلدان...»((1))

ترجمه: پیشوایی از پیشویان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می رود؛ کسی جنازه ی او را تشییع نمی کند؛ و قبر او گچکاری نمی شود، امّا چون دلقک و مسخره ای و بازیگری از آل عباس بمیرد، تمام عدول

(عدول دارالقضاء) و قاضیان، دهریان و سوفسطائیان، در تشیع جنازه او شرکت می کنند و از شر ایشان (آل عباس) در امانند؛ لیکن آنها هر که را شیعه بدانند، به قتل می رسانند. هر کس نام پسرش را علی بگذارد، خونش را می ریزند. شاعر شیعه، چون در مناقب وصی و معجزات نبی، شعر بگوید، زبانش را می برند و دیوانش را پاره می کنند. هارون پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل، در صورتی به کسی عطا و بخشش می نمودند که به آل ابی طالب، دشنام گوید.

مذهب نصب کسانی چونان عبدالله بن مصعب زبیری و وهب بن وهب بختری مورد حمایت قرار گرفت. علویان از میراث مادر و فی ء جدشان منع شدند. ایشان را از یک وعده خوراک منع می کنند در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف خنیاگرانی از قبیل ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی و زلزل ضارب و برموصا زامر (سرنا زن، نی زن) می رسد.

1- رسائل أبی بکر الخوارزمی (وکتب إلی جماعه الشیعه نیسابور، لما قصدهم محمد بن إبراهیم و الیها)؛ صص 160- 172.

متوکل عباسی، 000/12 کنیز داشت؛ اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی داشت. اموال خالص و پاکیزه ی خراج به دلقک ها و مهمانی های مربوط به ختنه ی اطفال، سگ بازان، بوزینه داران، مخارق و... منحصر شده است. در حالی که یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه÷ دریغ می دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است؛ و گواهی دادن به دوستی نسبت به ایشان فریضه است؛ از فقر، مشرف به هلاک هستند. یکی شمشیر خود را گرو می گذارد و دیگری جامه اش را می فروشد. گناهی ندارند، جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمایشان قرآن است.

من چه بگویم درباره ی قومی که تربت و قبر امام حسین× را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.»((1))

دوران منتصر عباسی (247- 248ه-):

متوکل در سال 247 ه- به قتل رسید و پس از او فرزندش «محمد بن جعفر» بر تخت نشست. قتل متوکّل، دستگاه خلافت عباسی را به هرج و مرج کشانید.

او نخستین کسی بود که درصدد کنار زدن ترکان و احیای قدرت مجدّد اعراب برآمد.((2))رابطه ی دولت عباسی و اعراب، به ویژه اعراب شام به شدّت تیره

1- ترجمه با برخی اضافات از کتاب آل بویه؛ علی اصغر فقیهی؛ ص453.
2- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص95.

بود؛ چرا که آل عباس با کشتارهای جمعی بنی امیّه که سمبل قوم عرب بودند، حمایت و پشتیبانی اعراب را از دست دادند و حدود یک قرن بدون توجه به آنان و تنها به اتکای اقوام دیگری چون ایرانیان و

ترکان خلافت کرده بودند. از این رو زمانی که متوکل در شام بود (243ه-) سپاهیان بر او شوریدند و عطایای خود را خواستند. از سوی دیگر سرداران ترک که مقصود متوکّل را دانسته بودند، وی را وادار کردند که به سامرّا باز گردد.((1))

با کشته شدن او، اقتدار دستگاه خلافت و هیبت و حرمی که خلفا نزد ترکان داشتند از میان رفت، و قدرت و نفوذ ترکان هرچه بیشتر تثبیت و کشتن خلفا به وسیله ی سرداران ترک آسان شد((2)).

آنان با شتاب خلفا را از مسند خلافت فرو کشیدند و سده ی پس از متوکل را در چنان آشفتگی فرو بردند که در آن مدّت، یازده خلیفه، که همگی دست نشانده ی ترکان بودند، بر روی کار آمدند که به وسیله ی آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب، پس از کشته شدن متوکّل، عظمت خلافت سنی نیز از میان رفت و برای خلیفه جز نامی که بر سکه ها ضرب یا در خطبه ها خوانده می شد، باقی نماند.((3))

آری! محمد فرزند متوکل با لقب «المنتصر بالله» جای پدر نشست. کار او

1- همان؛ ص94.
2- درباره ی قتل متوکل نک: تاریخ الطبری؛ ج9، ص222 و مروج الذهب؛ المسعودی، ج4، ص36 و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج6، ص136.
3- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص95.

دیری نپایید. او برای اینکه ننگ پدرکشی را از خود دور کند، شایعه در انداخت که قاتل متوکل، فتح بن خاقان بوده و خلیفه او را به انتقام خون پدر به قتل رسانده است. با وجود این منتصر چون خلافت را با نیروی ترکان به دست آورده بود، در برابر آنان سست و بی اراده بود و چاره ای جز اطاعت از دستورها و فرمان های آنان چنانکه او را مجبور کردند تا برادرانش، معتز و مؤیّد را از ولایتعهدی خلع کند. این دو تن که از زمان متوکل به

ولیعهدی اوّل و دوّم منتصر انتخاب شده بودند، تهدیدی برای ترکان به شمار می آمدند؛ زیرا ترکان بیم آن داشتند که اگر خلافت به یکی از آن دو برسد، انتقام خون پدر را از آنان بگیرد.

به گفته ی طبری((1))،

منتصر بر اثر اصرار ترکان، معتزّ و مؤیّد را بازداشت کرد و عده ای از سران قوم را بر آن داشت تا آن دو را وا دارند که به رغم میلشان از ولیعهدی استعفا کنند؛ از این رو، آنان نامه ای به خط خود نوشتند که مضمون آن چنین بود: «چون من عاجز و ناتوانم و از عهده ی ولیعهدی بر نمی آیم و نمی خواهم گناه این کار بر گردن متوکل باشد، از منتصر خواهشمندم که مرا از این مسئولیت معاف بدارد».

پس از این واقعه، منتصر نیز استبداد و سلطه ی ترکان را دریافت و به دنبال یافتن راه برای رهایی از شرّ آنان بود. از این رو، برای آنکه آنان را متفّرق سازد، وصیف را به طرسوس فرستاد و او را از سپاهیان جدا ساخت؛ امّا چون ترکان از

1- تاریخ الأمم و الملوک؛ ج9، ص244.

مقصود خلیفه آگاه شدند، 000/30 دینار به «ابن طیفور»، طبیب دربار، رشوه دادند تا منتصر را با نشتر زهرآلود رگ زدند. در نتیجه او در ربیع الاول 248 ه، پس از شش ماه مُرد و در واقع کشته شد.((1))

منتصر و اهل بیت(ع):

شاید کسی تصور کند که بنا بر کینه ای که منتصر از پدر درباره ی اهانت های او نسبت به علی× داشت؛ او پس از روی کار آمدن، اوضاع را به سود علویان و اهل بیت علیهم السلام دگرگون کرد؛ حال آنکه این چنین نبود؛ زیرا نخست اینکه دوران او - همانگونه که گذشت - به سال هم

نکشید و در همان مدت نیم سال حکومتش، درگیر مسائل درون درباری و نزاع با ترکان بود. دوم اینکه دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام شدت و ضعف داشت، ولی برطرف شدنی نبود. برای نمونه «کندی»((2)) در کتاب «تاریخ ولاهٔ مصر» می گوید:

«وتوفّی المتوکّل لیله الخمیس لخمس خلون من شوّال سنه 247 و بویع محمد المنتصر و توفّی الفتح بن خاقان وأقرّ المنتصر یزید بن عبدالله علیها؛ ((3))

ثمّ ورد کتاب المنتصر «بأن لایقبل علوی» ضیعه ولا یرکب فرسا ولایسافر من الفسطاط إلی طرف من

1- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص96 نیزنک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی، 18، ص417.
2- ابوعمر، محمد بن یوسف الکندی المصری م 350 ه-.
3- یعنی بر مصر.

أطرافها؛ و أن يُمنعوا من اتخاذ العبيد إلاّ العبد الواحد؛ وإن كانت

بينه وبين أحد من الطالبيين خصومه من سائر الناس، قُبل قول خصمه فيه ولم يُطالب ببيّنه. وكتب المنتصر إلى العمّال بذلک»((1))

يعنى اينكه منتصر به حاكم خود در مصر دستور داد با علويان بر اساس قواعد زير برخورد كند:

الف) به هيچ يک از علويان، هيچ گونه ملكى داده نشود.

ب) اجازه ى اسب سوارى به آنها داده نشود.

ج) كسى از «فسطاط» به شهرهاى ديگر مسافرت نكند.

د) به هيچ يک از علويان جواز داشتن بيش از يک برده داده نشود.

ه-) چنانچه دعوايى مابين يک علوى و غيرعلوى صورت گرفت، قاضى، نخست به سخن غيرعلوى گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفت وگو با علوى آن را بپذيرد و بينه نخواهد.((2))

همان گونه كه مشاهده مى شود منتصر اين دستورها را براى همه ى عاملانش در سراسر سرزمين هاى اسلامى نيز نوشته است.

آرى! شايد اگر حكومت منتصر استوار مى شد و به درازا مى كشيد او نيز روى

1- ص159.
2- ترجمه از كتاب «سيره ى پيشوايان»؛ مهدى پيشوايى؛ ص593 (يادآور مى شود كه در اين كتاب، اين دستورها به اشتباه، به متوكل نسبت داده شده است !؟ !).

پدرانش را در ظلم نسبت به اهل بیت علیهم السلام سپید می کرد.

پس نباید فریب سخن برخی را خورد که منتصر را دوستدار آل علی × می داند. برای نمونه، ابوالفرج اصفهانی می گوید:

«و کان المنتصر یظهر المیل إلی أهل هذا البیت، و یخالف أباه أفعاله، فلم یجر منه علی أحد منهم قتل أو حبس و لا مکروه فیما بلغنا، والله

أعلم»((1))

درباره ی سخن ابوالفرج باید گفت:

نخست: همان گونه که یادآوری شد او به حاکم مصر و دیگر شهرها، نامه ی آن چنانی نوشت.

دوم: متوکل آنقدر نسبت به اهل بیت علیهم السلام جنایت کرد و مرتکب ظلم شد، که نرمی اندک منتصر با ایشان، بزرگ جلوه می کرد.

سوم: منتصر برای مدتی هم که شده، به حمایت اهل بیت علیهم السلام و علویان نیاز داشت تا کار ترکان را بسازد. یعنی نرمی او با آل علی × یک حرکت سیاسی بود و نه جز آن. از اینرو و بنابر گفته مسعودی او کارهایی را به نفع آل ابی طالب انجام داد.

در «مروج الذهب» می خوانیم:

«... و کان آل أبی طالب قبل خلافته فی محنه عظیمه وخوف علی دمائهم، قد مُنعوا زیاره قبر الحسین و الغریّ من أرض کوفه، و کذلک منع غیرهم من شیعتهم حضور

1- مقاتل الطالبیین؛ ص504.

هذه المشاهد و كان الأمر بذلک من المتوکل سنه 236ه... و لم یزل الأمور علی ما ذکرنا إلی أن استخلف المنتصر، فأمن الناس، و تقدم بالکف علی آل أبی طالب وترک البحث من أخبارهم، و أن لایمنع أحد زیاره الحیره لقبر الحسین رضی الله تعالی عنه، ولا قبر غیره من آل أبیطالب، و أمر بردّ فدک إلی ولد الحسن و الحسین وأطلق أوقاف آل أبی طالب، و ترک التعرض لشیعتهم ودفع الأذی عنهم...»((1))

این را نیز نباید فراموش کرد که او قاتل پدرش متوکل بود؛ و اگر بنا بود او نیزکارهای پدر را ادامه دهد انگشت اتهام همواره به سوی او دراز بود. از این رو او بر علویان آسان گرفت تا قتل پدر را بتواند توجیه کند.

در هر صورت، حتی اگر کارهای منتصر تنها به سبب دوستی او با علویان بوده باشد، کار او چندان نپایید و اثر چندانی در فضای سیاسی و اجتماعی آن روزگار نگذاشت.

دوران مستعین عباسی (248- 252ه-):

پس از منتصر، پسر عمویش، با گزینش سرداران ترک، بر تخت نشست. او را که احمد بن محمد بن معتصم بود «المستعین بالله» لقب دادند. او بسیار ضعیف و بی اراده بود و آنچنان بازیچه ی دست ترکان بود که شاعران او را ضرب المثل

1- ج4، ص51.

کرده بودند. مسعودی گوید:

«... والمستعین لاأمر له، والأمر لبُغا و وصیف... و فی المستعین بالله یقول بعض الشعراء فی هذا العصر:

خلیفه فی قفصٍ بین وصیف و بُغا

یقول ما قالا له کما یقول الببّغا»

در دوران چهار ساله ی او، بار دیگر علویان و طالبیان در فشار قرار گرفتند. در همان سال نخست، یعنی 248ه- ، «یحیی بن عمر»((1))

که هم از پدر و هم از مادر، نسب از عبدالله بن جعفر طیار می بُرد، در کوفه کشته شد و سر از بدنش جدا گشت. بدنش را به دار کشیدند و سر را به بغداد نزد خلیفه بردند.

مستعین خود فرمان داد تا سر یحیی را از جایی بیاویزند.

أحمد بن طاهر شاعر در رثای او گفت:

سلام علی الاسلام فهو مودّع

أتجمع عینٌ بین نوم و مضجع

فقد أقفرت دار النّبی محمد

و قتّل آل المصطفی کیف تصطفی

لکم کل یوم مشرب من دمائهم

لکن مرتع فی دار آل محمّد

إذا ما مضی آل النّبی فودعوا

لابن رسول الله فی الترب مضجع

من الدین و الإسلام فالدار بلقَعُ

نفوسَهُمُ أمّ المنون فتتبع

و غلّتها من شربها ليس تنقع

و داركم للترک و الجيش مرتع

1- درباره ی او نک: مقاتل الطالبيين؛ الاصفهانی، ص506 (ابو الفرج قصيده ای در رثای يحيی، از علی بن عباس رومی «م 283 ه-» آورده که بسياری طولانی است - 110 بيت).

سلام على الاسلام فهو مودّع

أتجمع عينٌ بين نوم و مضجع

فقد أقفرت دار النّبى محمد

و قتّل آل المصطفى كيف تصطفى

لكم كل يوم مشرب من دمائهم

لكن مرتع فى دار آل محمّد

إذا ما مضى آل النّبى فودعوا

لابن رسول الله فى الترب مضجع

من الدين و الإسلام فالدار بلقَعُ

نفوسَهُمُ أمّ المنون فتتبع

و غلّتها من شربها ليس تنقع

و داركم للترک و الجيش مرتع

و شاعر ديگر در رثايش چنين سرود:

بكت الخيل شجوهَا بعد يحيى

و بكه العراق شرقا و غربا

و ليحيى الفتى بقلبى غليلٌ

قتله مذكر لقتل على

فصلاه الاله وقفا عليهم

و بكاه المهنّد المصقولُ

و بکاه الکتاب و التنزیلُ

کیف یؤذی بالجسم ذاک الغلیلُ

و حسین و یوم أودی الرسول

ما بکی مرجَعٌ و حَنَّ ثکولُ((1))

در روزگار نه چندان طولانی مستعین، علویان زیادی شورش کردند که او همگی آنان را سرکوب کرد یا به زندان انداخت یا کشت. کسانی مانند: «حسن بن زید علوی»((2))،

«أحمد بن عیسی علوی»((3))

و «حسین بن محمد علوی»((4))

در زمان مستعین نیز، یزید بن عبدالله که دشمنی او با طالبیان مشهور است، هنوز والی مصر بود. او در سال 250ه-، طی دو مرحله، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه رجب، گروهی از طالبیان را از مصر اخراج کرد و آنها را به عراق فرستاد.((5))

در هر صورت، ترکان مستعین را نیز پس از چهار سال، به قتل رساندند. اگر مستعین جنایتی را جز آنچه با یحیی بن عمر کرد، نکرده بود، کافی است تا شدت فشار بر طالبیان، از سوی حکومت او روشن شود.

1- نک: همان؛ صص 63 - 65.
2- همان؛ ص68.
3- همان؛ ص69.
4- همان.
5- تاریخ ولاه مصر؛ الکندی؛ ص160.

اصفهانی، ورود اصحاب یحیی را در حال اسارت به بغداد این گونه می گوید:

«... وکونوا یساقون و هم حفاه، سوقا عنیفا، فمن تأخّر ضربت عنقه، فورد کتاب المستعین بتخلیه سبیلهم فخلوا، إلاّ رجلاً یعرف بإسحاق بن جناح، کان صاحب شرطه، یحیی بن عمر... فإنه لم یزل محبوسا حتی مات، فخرج توقیع محمد بن عبدالله بن طاهر((1)) «فی أمره»: یدفن الرجل النجس، إسحاق بن جناح مع الیهود، ولا یدفن مع المسلمین، ولا یصلی علیه، ولا یغسل، ولا یکفن...»

اسحاق را پس از مرگ، بر روی زمین انداختند و دیواری را بر روی او خراب کردند.((2))

دوران معتزّ عباسی (252- 255ه-):

پس از قتل مستعین، ترکان، زبیر بن متوکل((3)) را با لقب «المعتز بالله»، بر تخت نشاندند. خلافت او با بیم و هراس آغاز گردید؛ زیرا پس از آنکه ترکان سه تن ازخلفای پیش از وی را به قتل رساندند، مسند خلافت براستی ناامن گردید. هم بدین سبب بود که معتز از ترس ترکان، هیچ گاه، حتی در خواب، سلاح از خود دور نمی کرد و با جامه ی خلافت می خوابید؛ و همواره می گفت: نمی دانم

1- فرمانده ی لشکر مستعین.
2- مقاتل الطالبیین؛ ص510.
3- مروج الذهب؛ المسعودی، ج4، ص81.

سرانجام سر من در دست بُغا یا سر او در دست من خواهد بود؛ و نیز می گفت: بیم آن دارم که بغا از آسمان یا از زیر زمین بر من درآید. این در حالی بود که سرداران ترک، هر کدام صاحب اختیار شده بودند و برای خود پیروان و طرفدارانی داشتند و برای به دست آوردن قدرت، همواره می جنگیدند؛ و هرچند یک بار، به نام مطالبه ی مستمری و مواجب، به وزیر و خزانه ی خالی هجوم می آوردند و اوضاع را بیش از پیش آشفته می کردند. معتز بر آن شد تا با استفاده از این اوضاع آشفته، خود را از سلطه ی ترکان نجات دهد؛ از این رو به سپاهیان مغربی روی آورد، امّا این کوشش نیز مانند کوششهای اسلاف او به نتیجه نرسید؛ لذا درصدد برآمد تا سران ترک را از میان

بردارد. در این زمان، سپاه خلیفه بر وصیفِ ترک بشوریدند و او را به قتل رساندند؛ و ولید مغربی به تحریک معتز، بغا را در سال 254 ه- از پای درآورد. وقتی ترکان چنین دیدند، بر خلع و قتل خلیفه همداستان شدند؛ پس بی اجازه وارد قصر او شده و پایش را بگرفتند و تا درِ اتاق کشیدند و سر و تنش را با چماق فرو کوفتند و پیراهنش را دریدند و در صحن خانه، در مقابل آفتاب نگه داشتند. گرما چنان بود که خلیفه ی بیچاره از تفتیدگی زمین، یک پا را بر زمین می نهاد و دیگری را برمی داشت و ترکان سیلی اش می زدند و او چهره ی خود را با دست می پوشاند؛ آنگاه سه روز آب و غذا را از او باز داشتند و سپس زنده به گورش کردند((1)).

در دوران سه ساله ی او نیز بسیاری از علویان و طالبیان یا کشته یا به زندان افکنده

1- تاریخ خلافت عباسی، از آغاز تا آل بویه؛ خضری؛ ص102.

یا آواره شدند؛ کسانی مانند: «أحمدبن عبدالله»، «حسن بن یوسف»، «جعفر بن عیسی»، «عیسی بن اسماعیل»، «جعفر بن محمد بن جعفر» و «احمد بن محمد»((1))

اما بزرگترین جنایتی که در زمان معتز رخ داد، همانا شهادت امام دهم، علی بن محمد هادی × بود.((2))

ابن صباغ مالکی گوید:

«... استشهد فی آخر ملکه أبو الحسن، لأنّه یقال إنه مات مسموما...»((3))

دوران مهتدی عباسی (255- 256 ه-):

محمد بن واثق ملقب به «المهتدی بالله»، پس از معتز بر تخت نشست. هنگامی که او به حکومت رسید، فساد و تباهی، ارکان دولت عباسی را فرا گرفته بود و امنیت داخلی ویکپارچگی آن دستخوش ضعف و سستی شده بود. کارگزاران و سرداران سپاه به سبب سرگرم شدن به لذت های دنیوی و ارتکاب منکرات، در امور دولت اهمال می کردند.((4))

تاریخ، مهتدی را خلیفه ای پرهیزگار معرفی کرده است. ابن ثیر می گوید:

«کان المهتدی بالله من أحسن الخلفاء مذهبا وأجملهم

1- نک: مقاتل الطالبیین؛ الاصفهانی؛ صص524-526؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج4، ص94 و 95.
2- نور الأبصارق الشبلنجی؛ ص377.
3- الفصول المهمّه؛ ج2، ص1075.
4- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص103.

طریقه و أظهرهم ودعا و اکثرهم عباده...»((1))

ذهبی از او به «الخلیفهْ الصالح» یاد کرده است.((2))

گویا مهتدی نیز سخت تحت تأثیر اهل حدیث و امام ایشان یعنی احمد بن حنبل بوده است.

«... رحم الله أحمد بن حنبل، والله لو جاز لی أن أتبرأ من

أبی، لتبرّأت منه»((3))

گویا منظور او، معتزلی بودن پدرش واثق و اینکه او قائل به خلق قرآن بوده است. مسعودی، مهتدی را به عمر بن عبدالعزیز تشبیه کرده و می گوید:

«وکان ودعا، کاد أن یکون فی بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز فی بنی أمیّه، هدیا و فضلاً و قصدا و دینا...»((4))

از او نقل است که گفت:

«...إنّی أستحیی أن یکون بنی أمیّه مثله((5)) ولا یکون فی بنی العباس»((6))

در زمان مهتدی نیز علویان و طالبیان درفشار بودند؛ چرا که در عمل کار در

1- الکامل فی التاریخ؛ ج6، ص223.
2- تاریخ الإسلام؛ ج19، ص326.
3- همان؛ ص327.
4- التنبیه و الإشراف؛ ص334.
5- یعنی مثل عمر بن عبدالعزیز.
6- الفخری فی الأداب السلطانیه و الدول الإسلامیه؛ محمدبن علی بن طباطبا ابن الطقطقی / م 709ه-؛ ص246.

دست او نبود و در ثانی اساساً خلافت او به درازا نکشید و کوتاه بود.

یعقوبی خلافت مهتدی را از یکسال هم کمتر می داند:

«... و کانت خلافته سنه إلاّ أحد عشر یوما»((1))

ابو الفرج الاصفهانی به کسانی از طالبیان و علویان که در زمان مهتدی کشته یا به زندان افکنده شدند اشاره کرده است. از کسانی همچون: «علی بن زید بن الحسین» از فرزندان امام حسین ×؛ «محمد بن قاسم» از فرزندان عباس ×؛ «جعفر بن اسحاق بن موسی به جعفر ×» و غیره. ((2))

او درباره ی «ابراهیم بن موسی» که از فرزندان امام حسن × بود، می گوید:

«... حبسه محمد بن أحمد بن عیسی بن المنصور، عامل المهتدی علی المدینه، فمات فی حبسه و دفن فی البقیع»((3))

در هر صورت کار مهتدی نیز به درازا نکشید و راهی گور خویش شد. ترکان او را نیز مانند دیگر خلفای پیش از او کشتند و از سر راهشان برداشتند.

یعقوبی می گوید:

«... و تنکّر المهتدی للأتراک و عزم علی تقدیم الأبناء، فلمّا علموا بذلک، استوحشوا منه...»((4))

1- تاریخ الیعقوبی؛ ج2، 506.
2- مقاتل الطالبیین؛ صص 528 - 533.
3- همان؛ ص532.
4- تاریخ الیعقوبی، ج2، ص506.

دوران معتمد عباسی (256- 279ه-):

پس از مهتدی، ترکان احمد بن متوکل را که در زندان به سر می برد، بر تخت نشاندند او را «المعتمد علی الله» خواندند. او در سال 262ه- پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد((1)).

معتمد بسیار بی کفایت بود و به همان میزان عیّاش و باده گسار؛ از اینرو، کارها به دست برادرش طلحه، مقلب به «موثق» بود. او مردی کاردان و با شهامت بود و جبران ضعف و سستی خلیفه را می کرد. ابن طقطقی گوید:

«... و کانت دوله المعتمد، دوله عجیبه الوضع، کان هو و أخوه الموثق طلحه، کالشریکین فی الخلافه، للمعتمد الخطبه و السکه و التسمّی بإمره المؤمنین، ولأخیه طلحه الأمور و النهی وقود العساکر و محاربه الأعداء و مرابطه الثغور و ترتیب الوزراء و الأمراء، و کان المعتمد مشغولاً عن ذلک بلذّاته»((2))

موثق، برای چیره شدن بر مشکلات همواره تلاش می کرد. او با شایستگی، گروه های مختلف سپاه را گرد آورد و از آنان برای دفع شورشیان و مدعیان قدرت، سود جست. بدین ترتیب، او با مشغول کردن امرا و لشکریان ترک، آنان را از تهدید و تعرض نسبت به خلافت و خلیفه بازداشت و نیروی آنان را متوجه مخالفان کرد.((3))

1- التنبیه والإشراف؛ المسعودی؛ ص335.
2- الفخری؛ ص250.
3- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص105.

همان گونه که گذشت، معتمد از 256 تا 279، یعنی نزدیک به 23 سال خلیفه بود. مدتی بسیار طولانی. دوران خلافت او از مجموع خلافت متوکل، منتصر، مستعین، معتز ومهتدی هم بیشتر بود؛ ازاینرو شایسته است تا به او و دورانش بیشتر پرداخته شود تا روشن شود درمدت طولانی حکومت او وبرادرش موثق، چه گذشت.

وزارت وزیر متوکل:

معتمد فرزند متوکل بود و متوکل، ناصبی. از اینکه معتمد وزیر متوکل را مجدداً به وزارت منسوب کرد برمی آید که او نیز هم کاسه ی پدربوده است.

یعقوبی می گوید:

«و صیّر المعتمد، عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیرا، وقلّده أموره...»((1))

مسعودی نیز می گوید:

«ولمّا أفضت الخلافه إلی المعتمد علی الله استوزر عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر المتوکل...»((2))

1- تاریخ الیعقوبی؛ ج2، ص507.
2- مروج الذهب؛ ج4، ص111.

خروج «صاحب الزنج» (255ه-):

در دوران مهتدی و در شوال سال 255ه- کسی

که خود را «علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ×»((1))

می خواند در بصره شورش کرد. البته در نسب او تردید است؛ و بنابر نقل ابن اثیر از ابو جعفر طبری، او «علی بن محمد بن عبدالرحیم» و از طایفه ی «عبد القیس» بوده.((2))

البته طبری، تاریخ او را زیر عنوان «خروج أوّل علوی بالبصرهٌ» نقل کرده است.

در ترجمه تاریخ ابن اثیر می خوانیم: «... مردی در فرات بصره ظهور و ادعا کرد که نامش محمد((3))

بن احمد... است. او زنگیان را (سپاهیانی که اغلب آنها بنده ی زرخرید بودند)((4))

که ساکن (یا کارگر زمین های شوره زار، چنانکه در تاریخ طبری آمده)شوره زار بودند، گرد خود جمع و به پیروی از خود دعوت نمود. (او مردی علوی، شجاع، ادیب و دارای شهامت و عزت نفس بود. از ایران به عراق رفت و بنی العبّاس منکر نسب او بودند؛ زیرا خلافت آنها را متزلزل کرد و نزدیک بود منقرض کند. اغلب سرداران و مشاوران او ایرانی بودند و نهضت او ایرانی محسوب می شد ولی اغلب سپاهیانش سیاه پوست بودند که به نام تساوی نژاد و آزادی بندگان آنها را جمع کرده بود)...»((5))

1- الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر؛ ج6، ص206.
2- همان؛ نیز نک: تاریخ الطبری، ج9، ص410.
3- علی بن محمد بن احمد، درست است.
4- عبارات داخل پرانتز از مترجم است.
5- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران؛ عباس خلیلی؛ ج4، ص68.

در هر صورت او به اعتبار اینکه علوی است، داعیه ی امامت داشت. او در جوانی مدتی آموزگار بود؛ و چندی پس از آن به منتصر عباسی پیوست و از نزدیکان او گشت. سپس به «احساء» و «بحرین» رفت و مدعی امامت شد و گروهی از فقیران و بینوایان را که خارجی مشرب بودند، گرد خود جمع کرد و سپس به دعوت زنگیان مرداب های میان واسط و بصره پرداخت و سوگند خورد تا حقوق آنان را از عباسیان ظالم و ستمگر بازستاند. او با استفاده از اوضاع آشفته دوره ی مهتدی، سپاه خلیفه را شکست داد؛ چرا که مهتدی گرفتار کار ترکان بود و نتوانست به او بپردازد. پس از مرگ مهتدی، کار صاحب الزنج بالا گرفت و چون یارانش زیاد شدند، در روز عید فطر با آنان نماز گزارد و از ستم و بدبختی ای که می کشیدند سخن گفت و به آنان نوید پیروزی و آزادی داد. او به یاران خود دستور داد تا بر صاحبان خویش بشورند و اموال ایشان را غارت کرده، زنان و دختران آنها را به اسارت گیرند و در بازارها بفروشند. سپاه زنگ به سرعت در عراق و خوزستان پراکنده شد و قادسیه و آبادان و اهواز را به خطر انداخت. سالار زنگیان شهری به نام «مُختاره» ساخت و آنرا پایتخت حکومت خود خواند و با آنکه خود را از دودمان علی× می دانست، با گستاخی، آن امام و نیز معاویه، عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را

بر منبر لعن می کرد((1)).

سیوطی می گوید:

«... و کان له منبر فی مدینه یصعد علیه ویسب عثمان

1- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص106.

وعلیا ومعاویه وطلحه والزبیر وعائشه، رضی الله عنهم»((1))

در هر صورت، کار زنگیان در سال 270 ه- پس از نزدیک به پانزده سال((2))،

با کشته شدن رهبرشان به پایان رسید. گویا او بر اساس شواهد تاریخی، انسانهای زیادی را کشت و شهرها و بناهای زیادی را سوزاند و ویران کرد.

مسعودی می گوید:

«... و تنوزع((3)) فی عده من قتل من أصحاب السلطان وغیرهم من الرجال والنساء والصبیان بالسیف و الحرق والغرق والجوع، فمنهم من یقول أن ذلک ألف ألف وأکثرهم یری أن ذلک لایحیط به الإحساء...»((4))

باید گفت، هرچند در نسب او اختلاف است؛ ولی در هر صورت کارهای او سبب شد تا علویان و طالبیان در فشار و تنگنایی بیش از پیش قرار بگیرند و دستگاه خلافت، او و کارهایش را بهانه قرار دهد و به سرکوبی آل علی × بپردازد. از این رو و بنابر نقل ابوالفرج اصفهانی، بسیاری از علویان و طالبیان در زمان معتمد، کشته، آواره و زندانی شدند. کسانی مانند: «احمد بن محمد بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن × بود.

1- تاریخ الخلفاء؛ ص364.
2- 14 سال و 4 ماه (التنبیه و الإشراف؛ المسعودی، ص335).
3-) یعنی اختلاف شده است فعل مجهول است.
4- همان.

ابوالفرج می گوید:

«قتله أحمد بن طولون علی باب أسوان، و حمل رأسه إلی

المعتمد»((1))

یا «محمد بن احمد بن محمد» که از فرزندان علی× بود و درباره وی گفت:

«ضرب عبدالعزیز بن «أبی» دلف عنقه صبرا...»((2))

نیز «حمزهْ بن الحسن» که از فرزندان جعفربن ابی طالب ‘ بود و درباره وی می خوانیم:

«قتله صلاب الترکی صبرا و مثل به((3))...»((4))

رویدادهای دیگر:

در دوران طولانی خلافت معتمد عباسی رویدادهای مهم دیگری نیز به وقوع پیوست که در صورت لزوم در آینده از آنها استفاده می شود. رویدادهایی مانند:

شهادت امام حسن عسکری× در سال 260ه-؛

تأسیس دولت طولونی در مصر «254- 292ه-)؛

تأسیس دولت صفاری (252- 298ه-)؛

1- مقاتل الطالبیین؛ ص536.
2- همان؛ ص537.
3- یعنی او را مثله کرد.
4- همان.

آغاز کار قرمطیان و تأسیس دولت سامانی (261- 395ه-)((1))

در پایان یادآور می شود که پنج تن از صاحبان صحاح در زمان معتمد از دنیا رفته اند. سیوطی در این باره می گوید:

«وممن مات فی أیامه من الأعلام: البخاری ومسلم وأبو داود والترمذی وابن ماجه...»((2))

جمع بندی و نتیجه گیری:

در اینجا به نگاهی گذرا به تاریخ خلافت پایان می دهیم و از سال 279 ه، یعنی سال مرگ معتمد که مصادف با وفات ترمذی نیز

هست؛ فراتر نمی رویم؛ چرا که صاحبان صحاح همگی((3))

در فضای خلافت عباسی می زیستند و کتاب های حدیثی خود را نیز در همان فضا نگاشته اند و از طرفی همه آنان میراث دار محدثانی بودند که در فضای خلافت اموی - مروانی و سالهای آغازین خلافت عباسی زندگی می کردند.

پیش از این گفته شد که، سیاست قدرت حاکم را می توان علت و انگیزه ی کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست. با توجه به شواهد تاریخی که بیان شد، جای هیچ گونه سخنی نمی ماند که فشارهای سیاسی معاویه و حزب اموی -

---

1- نک: تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ صص 107- 116.
2- تاریخ الخلفاء؛ ص367.
3- البته می دانیم که نسائی، سالها بعد، یعنی در 303 ه از دنیا رفت.

مروانی، که با بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، باعث شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل نشود یا به دست فراموشی سپرده شود. پس از بنی امیه نیز، با روی کار آمدن عباسیان و پس از استوار شدن قدرت و حکومت

آنان بار دیگر فشارهای سیاسی بر اهل بیت علیهم السلام از سر گرفته شد؛ و باز این سیاست سبب شد تا فضائل ایشان گسترش نیابد یا حداقل، محدثان، فضائل ایشان را نقل نکنند و در کتاب های حدیثشان ثبت ننمایند.

از طرفی، پس از روی کار آمدن مأمون عباسی و پس از او معتصم و واثق، و قدرت گرفتن معتزله، اهل حدیث دچار سستی و ضعف شدند و در جامعه ی آن روز و به ویژه در بغداد، نتوانستند به تبلیغ عقاید و افکار خود که منشاء آن، حدیث بود، بپردازند. ولی این پایان کار نبود؛ چرا که با روی کار آمدن متوکل، که خلیفه ای ناصبی بود، ورق به سود افرادی که به اصطلاح اهل حدیث خوانده می شدند، برگشت و آنان بر آن شدند تا انتقام خود را از معتزله بگیرند؛ از اینرو و با حمایت متوکل، به ترویج و نشر و نقل احادیث پرداختند و در این راه به گونه ای می گفتند و می نوشتند که عقاید معتزله را ردو دچار ضعف و سستی کنند.

در این میان، یکی از عقاید معتزله، عقیده ی تفضیل علی× بود که اهل حدیث به هیچ وجه نمی خواستند زیر بار آن بروند. آنان، افضلیت را شایسته ابوبکر و پس از او عمر و پس از او عثمان می دانستند و معتقد بودند که افضلیت بر اساس خلافت است و نه خلافت بر اساس و پایه ی افضلیت؛ یعنی اینکه، چون عثمان زودتر از علی× به خلافت رسید پس افضل از علی× است. به

عبارت دیگر اگر در روز شورا کار به گونه ای پیش می رفت که مثلاً علی × خلیفه می شد، او افضل از عثمان بود؛ ولی چون عثمان خلیفه شد پس او افضل است.(؟!!!)

این عقیده کاملاً و به روشنی در کلام احمد بن حنبل دیده می شود. او که پس از دوران محنت، امام اهل حدیث و مورد توجه متوکل و سیاست عباسی قرار گرفت، در کتاب خود با نام «اصول السنّة» می گوید:

«... و خیر هذه الأمّه بعد نبیها أبوبکر الصدیق، ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان، یقدّم هؤلاء الثلاثه کما قدمهم أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم، لم یختلفوا فی ذلک.

ثم بعد هؤلاء الثلاثه، أصحاب الشوری الخمسه: علی بن أبی طالب، والزبیر، و عبدالرحمن بن عوف، و سعد، کلهم للخلافه و کلهم إمام.

و یذهب فی ذلک إلی حدیث ابن عمر: کنا نعد و رسول الله حی و أصحابه متوافرون: أبوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نسکت!!»((1))

از این روست که در همه ی کتاب های اهل حدیث، اگر به مناقب و فضائل

1- ص77؛ (بخاری در صحیح روایت می کند: ... کنّا فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لانعدل بأبی بکر أحدا، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نترک أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم لانفاضل بینهم!!!؛ ص622؛ دارالاسلام و دار الفیحاء).

صحابه پرداخته شده باشد، ابتدا به ابوبکر پرداخته شده و پس از آن به عمر و عثمان، و در چهارمین مرحله فضائل امیر المؤمنین ×، ذکر شده است. از طرفی دیگر محدثان که عقیده به افضلیت بر اساس خلافت داشتند، نمی توانستند روایات را به گونه ای بیاورند که از آنها مثلاً بوی افضلیت عثمان بر عمر یا علی × بر ابوبکر و عمر و عثمان به مشام برسد؛ از این رو بسیاری از فضائل علی × یا اهل بیت علیهم السلام را که علی × نیز در آنها شریک است یا اساسا ذکر نکرده اند یا ناقص ذکر کرده اند. ((1))

اینها همه، بیانگر دشمنی خلفای عباسی با اهل بیت علیهم السلام بود. همان گونه که گذشت، متوکل سخت ناصبی بود و نصر بن علی جهضمی را به دلیل نقل حدیثی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام 1000 تازیانه

زد. روشن است که در چنین فضایی تکلیف احمد حنبل، ابو داود، ابن ماجه، ترمذی، مسلم، بخاری و نسائی چیست؟

از طرفی دیگر - همانگونه که گفته شد - صاحبان صحاح میراث دار محدثان پیش از خود بودند و همگی بر سر سفره ی آنان نشسته بودند. کسانی مانند «ابن شهاب زهری»، «شعبی» و مانند اینان، که در آینده به آنها پرداخته خواهد شد. اگر به روایات صحاح روی آورده شود، دیده خواهد که در سند بسیاری از آنها زهری و شعبی و... وجود دارند. کسانی که سر در آخور خلافت اموی - مروانی داشتند و آنچنان می گفتند و می نوشتند که دستگاه خلاف خشنود شود نه خدا.

1- در آینده به این روایات اشاره خواهد شد.

دیگر اینکه بسیاری از محدثان و راویان که در سلسله سند روایات صحاح آمده اند، یا خارجی بودند یا مشربی خارجی داشتند یا تحت تأثیر خوارج بودند که در آینده به آنان نیز خواهیم پرداخت. روشن است که خارجیان

دشمن علی × بودند و زبان گفتن فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام را نداشتند؛ مانند عکرمه که در بخش دوّم درباره ی او سخن به میان آمد.

سیاست منع تدوین حدیث:

در فرضیه ی دوّم این رساله، که در پیشگفتار گذشت؛ به اثر منع تدوین حدیث در اندک بودن روایات فضائل در صحاح اشاره شد. نگارنده بر آن بود که برای بررسی این بخش از فرضیه ی دوّم، صفحاتی را اختصاص دهد؛ ولی پس از برخورد با کتاب ارزشمند «تدوین السنّهْ الشریفهْ»، نوشته ی سید بزرگوار و دانشمند ارجمند، جناب آقای سید محمدرضا حسینی جلالی، که به حق یکی از بهترین نوشته هایی است که در زمینه ی تدوین حدیث و منع آن نگاشته شده؛ از این کار منصرف شد. از این رو، خواننده ی گرامی را به آن کتاب ارجاع می دهیم تا اثر منع تدوین حدیث بر قلّت روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام نه تنها در

صحاح، بلکه در بیشتر کتاب های حدیثی اهل سنت روشن شود.

در اینجا تنها به گوشه ای از آنچه در این کتاب آمده اشاره می شود. ایشان در فصل ششم کتاب خود آورده اند:

«الفصل السادس، القول الفصل فی سبب المنع:

ص: 450

و بعد هذا التجوال الطويل - فی هذه الفصول الخمسه - اتضحت لنا - بالقطع و اليقين - الحقيقه التاليه: أنّ تلک التبريرات((1)) - كلّها - لا تصحّ أن تكون سببا واقعيا لمنع تدوين الحديث و إن تذرّع بها المانعون، و ليس فی واحد منها تقنعٌ، للاجابه علی السؤال الذی طرحناه: لماذا منعوا عن تدوين

الحديث؟((2))

... و إنّما خصَّ أهل البيت عليهم السلام بذلک((3))... ولا شکّ فی أن كثيرا من أحاديث النبی صلی الله عليه و آله و سلم كانت تُشير بعلی × - زعيم أهل بيت النبی - عليه و آله الصلاه و السلام - و تنص عليه بالولايه والامامه، وكانت النصوص غضّه و نضره، تنبض مشاهدُها بالحياه ويَرنّ صداها فی الأسماع.

... فالمصلحه المنشوده من هذا التدبير، هی إخفاء الأحاديث النبويّه التی تدلّ علی خلافه علیّ × و إمامه أهل البيت عليهم السلام بعد النبی صلی الله عليه و آله و سلم.((4))

... صحَّ القول بأنّ الهدف هو التدبير السياسیّ المذكور ضدّ علی و أبنائه عليهم السلام ... و إنّ ممّا يؤكّد رأينا بأن المصلحه

1- مراد، توجيهاتی است كه اهل سنت برای منع تدوين حديث آورده اند.
2- تدوين السنه الشريفه، سيد محمدرضا حسينی، ص409.
3- همان، ص414.
4- همان، ص415.

لمنع تدوين الحديث هو إخفاء الأحاديث النبويّه، الدّالّه على إمامه علىّ وأهل البيت عليهم السلام ، هو أنّ الحكّام لم يكتفوا بمنع التدوين فقط، وإنّما منعوا روايه الحديث و نقله بشدّه...((1))

... و أما نحن: فنعتقد أنّ الهدف الأساس من منع روايه الحديث و نقله، هو الهدف من منع تدوينه و تقييده و ضبطه، و هو إخفاء الأحاديث الدّالّه على إمامه أمير المؤمنين على × وعلى أساس سياسه مدبّره...((2))

... انّ المصلحه التى كان يطلبها عمر و من اتّبعه فى سنّه منع الحديث هى السياسه التى كان يدبّرها من أجل إبعاد أهل البيت عليهم السلام عن الحكم و هى التى اتبعها بعده عثمان و معاويه... القول الفصل فى سبب منع الحديث تدوينا و روايه... هو إخفاء الأحاديث النبويّه الدّاله على خلافه على × و أهل بيته عليهم السلام ((3))

... فضاعت أكثر فضائل الامام × بين سندان المنع من التدوين و الروايه و مِطرقه التهديد و السجن و التعذيب و القتل و المطارده»((4))

1- همان، ص421.
2- همان، ص470
3- همان، ص478.
4- همان، ص497.

یادآوری می شود که ایشان بر پایه ی شواهد و وثائق فراوان روایی و تاریخی، به این نتیجه رسیده اند که علاقه مندان با مطالعه ی کتاب ایشان بر آنها واقف خواهند شد.

در اینجا لازم به یاد آوری است که دانشمند محقق، جناب آقای «محمدعلی مهدوی راد»، طی مقالاتی در فصلنامه ی علمی - تخصصی «علوم حدیث»((1))،

تحت عنوان «تدوین حدیث»، به این موضوع پرداخته اند و به خوبی از عهده ی آن برآمده اند. ایشان در مقاله ی ششم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث، رازها و رمزها»، به جلوگیری از نشر فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده اند. در مقاله ی ایشان می خوانیم:

«... گفتیم پیامبر بر جایگاه والای رهبری تأکید کرده بود و چهره ی شایسته ی رهبری پس از خود را بارها و بارها در پیش دید مردمان و در مناسبتهای مختلف فراوان آورده بود؛ فراوان در فضائل و مناقب مولا سخن گفته بود...((2))

... از این روی چون زمام امور را به دست گرفتند((3))...

و چون کسی به نشر آموزه های نبوی درباره ی علی و اهل بیت علیهم السلام همت می گماشت و مآلاً در جامعه سؤال می آفرید، باید جواب می دادند؛ سیاستمداری(!)، جامعه داری(!)، حراست از حکومت(!) و مصلحت اندیشی(!) اقتضا می کرد که آنچه را که بوده است یکسره

1- شماره های: 1، 2، 3، 4، 5، 8 و 9.
2- شماره ی 8، ص9.
3- منظور، خلفای پس از پیامبر اکرم ’ هستند.

از صفحه ی ذهن ها و صحنه ی زندگی ها بزدایند و خود را آسوده دارند... ((1))

... تأمل در تاریخ اسلام و چگونگی مواضع حاکمان، همه و همه نشانگر آن است که برای حکومت، علی × و چگونگی حضور خانواده ی او در صحنه ی اجتماع و سیاست، مشکلی بس جدّی بوده است؛ و منع تدوین حدیث، از جمله برای جلوگیری از نشر مناقب و فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام ، تدبیری بود سیاستمدارانه و دقیقاً

در جهت حفظ پایه های حکومت و بیرون راندن رقیب از صحنه...»((2)).

ایشان همچنین در مقاله ی هفتم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث؛ پی آمدها و بازتاب ها»؛ به تباه شدن بسیاری از احادیث و نیز گسترش وضع و جعل در احادیث اشاره می کنند.((3))

در پایان باید گفت که دانشمند محقق و سید بزرگوار، جناب آقای «سید مرتضی عسکری» نیز به شکلی شایسته به بحث منع کتابت سنت رسول الله |، پرداخته اند.((4))

ایشان در پایان مطالب خود در این موضوع می گویند:

«... ولا یفوتنا أخیرا أن نقول: إن المنع کان بقصد منع نشر فضائل الامام علی × علی المسلمین، خاصّه علی عهد

معاویه الذی کان یأمر بلعن الامام فی خطب الجمعه

1- ص10.
2- ص22.
3- شماره ی 9، صص 9- 28.
4- نک: معالم المدرستین؛ ج2، صص 46- 65.

علی منابر المسلمین، کما مرّ بنا فی الجزء الاول((1))، فصل: کتمان فضائل الامام علی، و نشر سبّه و لعنه»((2))

علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث:

در آغاز سخن - در این بخش - گفته شد که علل و انگیزه های نقل اندک روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح را می توان به دو بخش کلی و جزئی یا فرعی، تقسیم کرد. علت و انگیزه ی کلی، همان سیاست قدرت حاکم بود که گذشت؛ و البته باید منع تدوین حدیث را نیز داخل آن دانست؛ چرا که یکی از مظاهر سیاست قدرت حاکم، همین منع از تحدیث و تدوین روایات است.

اما در اینجا باید به علل و انگیزه های

جزئی یا فرعی نیز پرداخته شود. مراد ما از انگیزه های فرعی یا جزئی، چیزهایی است که میان خود محدثان و اهل سنت گذشته است؛ البته باید گفت که این انگیزه ها در واقع جزئی و فرعی نیستند و خود، علل بسیار مهمی در کمی روایات فضائل اند؛ ولی به جهت تقابل این علل با علت و انگیزه ی کلی و نیز اهمیت و بزرگی سیاست قدرت حاکم، از آن به جزئی یا فرعی یاد می شود.

نکته ای را که نباید در اینجا فراموش کرد آن است که اگر بخواهیم به همه ی این انگیزه های فرعی اشاره کنیم کار به درازا خواهد کشید؛ از اینرو به نمونه های

1- همان؛ ج1، ص345.
2- همان؛ ج2، ص64.

قابل توجهی از آنها اشاره می شود تا حداقل روشن شود که علاوه بر حکام، اهل حدیث نیز، در اندک ثبت و ذکر شدن روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام مقصرند.

شعبی (م 303- 310ه-):

او، عامر بن شراحبل، ابو عمرو کوفی است که شش سال پس از خلافت عمر به دنیا آمد.((1))

او یکی از بزرگ ترین راویان حدیث اهل سنت است که روایات او در سرتاسر کتاب ها حدیثی و به ویژه صحاح پراکنده است.

ابن حجر در تقریب، درباره وی می گوید:

«... ثقه مشهور، فقیه فاضل...»((2))

او خود می گوید: پانصد تن از اصحاب پیامبر ’ را درک کردم که می گفتند:

«علیّ و طلحه و الزبیر فی الجنّه»((3))

همین روایت در دروغگو بودن او کفایت می کند. با وجود این او را آنقدر بزرگ و ثقه می دانند که درباره اش گفته اند:

«مرسل الشعبی صحیح ولا یکاد یرسل إلا صحیحا»((4))

او از محدثانی بود که سر در دربار خلفای اموی - مروانی می جنبانده و مورد

1- تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج14، ص28 مؤسسهْ الرسالهْ.
2- ج1، ص369.
3- تهذیب الکمال؛ ص34.
4- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج1، ص79.

عنایت و توجه آنان بوده است. او سالیان درازی از عمر خود را در دمشق، شام و در دوران عبدالملک مروان گذارند، و در آنجا حدیث گفته؛ و روشن است که با توجه به آنچه درباره ی سیاست امویان درباره ی اهل بیت علیهم السلام گفته شد؛ او چه احادیثی را می گفته و چه احادیثی را نمی گفته است. او آن قدر تحت حمایت دستگاه خلافت بود که بی هیچ واهمه ای برخی از صحابه را دروغگو می خواند.

ذهبی می گوید:

«... ربیعه بن یزید، قال: قعدت إلی الشعبی بدمشق فی خلافه عبدالملک فحدّث رجل من الصحابه عن رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم أنه قال: اعبدوا ربکم ولا تشرکوا به شیئا وأقیموا الصلاه وآتوا الزکاه وأطیعوا الامراء، فان کان خیرا فلکم وإن کان شرا فعلیهم وانتم منه برآء. فقال له الشعبی: کذبت»((1))

او در زمان عبدالملک، جلیس و انیس خلیفه و مستشار ویژه او بوده؛ تا جایی که عبدالملک، او را به عنوان سفیر خود به دربار پادشاهان، از جمله پادشاه روم((2))،

می فرستاده است:

«... لما صارت الخلافه إلی عبدالملک بن مروان، کتب رساله إلی الحجاج والیه علی العراق یطلب منه أن یبعث

1- همان؛ ص83.
2- همان؛ ص85.

إليه رجلاً يصلح للدين وللدنيا ويتخذه جليسا وأنيسا، فبعث إليه الحجاج

بعامر الشعبى، فجعله عبدالملک من المقرّبين إليه، وأخذ يلجأ إليه فى معضلات الأمور ويعتمد على رأيه فى الأمور ذات الأهميّه، حتى أصبح فى حكم مستشار خاص له، وكان من المهام الّتى يكلف بها أن يبعث سفيرا بين عبدالملک والملوک...»((1))

آری! کسانی مانند شعبی، از بزرگترین محدثان سنت پیامبر| می شوند و روایاتی که او و مانند او نقل کرده اند به نسل های پس از خود یعنی کسانی مانند بخاری و مسلم و ابوداود می رسد و آنها نیز، آن روایات و احادیث را در کتابهای خود می آورند. مانند این روایت:

«... حدّثنا أبوداود، عن شعبه، عن منصور الغُدانى، عن الشعبى، قال: أدرکت خمس مئه صحابّى أو أکثر يقولون:

أبوبکر وعمر وعثمان وعلىّ»((2))

زُهری (م 124ه-)، امام اهل حدیث و مأموم بنی امیه:

یکی دیگر از بزرگترین و بلکه بزرگ ترین و مشهورترین راوی حدیث اهل حدیث، زهری است. او «محمد بن مسلم بن عُبیدالله بن عبدالله بن شهاب... القُرشىّ الزّهرى، أبوبکر المدنى...»((3)) است. او ساکن بلاد شام، یعنی مرکز سلطنت خلفای

1- مشاهير القضاه؛ الهاشمى؛ ص126.
2- سير أعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج4، ص301.
3- تهذيب الكمال؛ المزى؛ ج26، ص419 مؤسسهْ الرّسالهْ.

اموی - مروانی بوده است((1)).

او را به زهری و نیز «ابن شهاب» می شناسند. ابوبکربن منجویه درباره وی گفت:

«رأی عشره من أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، وکان من أحفظ أهل زمانه وأحسنهم سیاقا لمتون الأخبار وکان

فقیها فاضلاً»((2))

او بسیار مورد احترام اهل حدیث (پیروان خلفا) است و سند او را یکی از بهترین سندهای حدیث رسول خدا| می دانند؛ تا جایی که از نسائی نقل است: بهترین اسانید روایات چهار سند است که در دو سند ابن شهاب دیده می شود((3)).

عمرو بن دینار می گوید:

«ما رأیت أنصّ للحدیث من الزّهری وما رأیت أحدا الدینار والدرهم أهون علیه منه. ما کانت الدنانیر والدراهم عنده إلا بمنزله البَعْر»((4))

از مکحول نقل است که گفت:

«... مابقی علی ظهرها أحدٌأعلم بسنّه ماضیه من الزّهری»((5))

1- همان؛ ص420.
2- همان؛ ص432.
3- همان؛ ص435.
4- همان.
5- همان؛ ص436.

ابوبکر هُذَلی مقام او را حتی از حسن بصری و ابن سیرین بالاتر می داند، آنجا که می گوید:

«... قد جالستُ الحسن و ابن سیرین، فما رأیت أحدا أعلم منه، یعنی الزهری»((1))

مزی درباره اش می گوید:

«ومناقبه وفضائله کثیره جدّا»((2))

او بنابر مشهور در سال 50 ه-.ق چشم به جهان گشود و در سال 124 ه-.ق سر بر زمین نهاد.((3))

همان گونه که مشاهده می شود، زهری در اوج قدرت امویان آمد و رفت؛ و همان گونه که

گذشت در شام ساکن بوده و حدیث می گفته است. بنابر گفته ی خودش، مدت 45 سال به شام رفت و آمد داشته است.((4))

درباره ی ابن شهاب زهری و شخصیت و نیز مکانت علمی او کتابها و مقاله های زیادی نوشته شده است. برخی، در این نوشته ها از او دفاع کردند و برخی نیز او را محدثی درباری دانسته اند که در خدمت سیاست امویان و مروانیان بوده است. شواهد و وثائق تاریخی نشان می دهد که او نیز مانند شعبی، درباری

1-) همان؛ ص437.
2- همان؛ ص440.
3- همان؛ صص 440- 441.
4- الإمام الزهری وأثره فی السنّه؛ الصّاری؛ ص58.

بوده و حدیث را آنگونه می گفته و می نوشته که به مذاق خلفا خوش آید؛ البته او نمی توانسته غیر از این عمل کند و اگر این طور نبود نمی توانست به تقریب خلیفه اموی برسد. او در فضایی قرار گرفته بود که سب و لعن علی بن ابی طالب× یکی از ارکان منبرها و خطابه ها بود و به حدی این امر رسمی بوده که وقتی عمر بن عبدالعزیر این

لعن را لغو کرد این کار او را یکی از مهمترین اصلاحات او به شمار آوردند و زمانی بود که به جهت دشمنی حکام، قبر مقدس آن حضرت مخفی بود. پس چطور می توانسته با آن موقعیتی که در دربار داشته روایات فضائل حضرت علی× و خاندان پیامبر اکرم| را بیان کند در حالی که حکام زمانه نه تنها این را نمی خواستند بلکه می خواستند برخلاف آن عمل کند و اینجاست که علمای وابسته آنگونه عمل می کردند که خواست قدرتمندان زمانه باشد تا با این کار به شهرت یا ثروتی دست پیدا کنند. برای نمونه در «تهذیب التهذیب» و در شرح حال «اعمش»((1))می خوانیم:

«... وحکی الحاکم، عن ابن مَعین أنه قال: أجود الأسانید: الأعمش، عن إبراهیم، عن علقمه عن عبدالله. فقال له انسان: الأعمش مثل الزهری؟ فقال برئت من الأعمش أن یکون مثل... الزهری، یری العرض والاجازه و یعمل لبنی امیّه، والأعمش فقیر صبور، ومجانب للسلطان، ورع، عالم بالقرآن»((2))

1- سلیمان بن مِهران.
2- ج4، ص204.

ذهبی در شرح حال «خارجهْ بن مُصعب»، از او روایت کرده و می گوید:

«... قدمت علی الزهری و هو صاحب شرط بنی أمیّه، فرأیته رکب وفی یدیه حربه وبین یدیه الناس فی أیدیهم الکافرکوبات، فقلت: قبّح الله ذا من عالم، فلم أسمع منه...»((1)).

زهری آنقدر با خلفا و امرای اموی سر و کار داشت که برخی او را دستمال امیران و خلفای اموی می دانسته اند:

«قال عمر بن رُدَیح: کنت أمشی مع ابن شهاب الزّهری، فرأنی عمرو بن عُبید، فلقینی بعدُ فقال: مالک ولمندیل الأمراء؛ یعنی ابن شهاب؟ !»((2)).

در تاریخ می خوانیم که هشام بن عبدالملک 000/70 دینار را که زهری مقروض بود ادا کرد((3)).

ابن شهاب چه کار کرده بود که کسی مانند هشام دینی بدین سنگینی را از جانب او ادا می کند؟ هشام کسی است که روایات را علیه حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام جعل می کرد، که درباره ی او می خوانیم:

«دخل سلیمان بن یسار علی هشام، فقال له: یا سلیمان [من] الذی تولّی کِبرهُ منهم؟ فقال له: عبدالله بن أبّی بن

1- میزان الاعتدال؛ ج1، ص625.
2-) مختصر تاریخ دمشق ابن منظور؛ ج23، ص240.
3- همان؛ ص241.

سَلول؛ فقال له: کذبتَ، هوعلی بن أبیطالب...»((1))

بنابر گزارش ابن عساکر، زهری کسی بوده که فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می کرده است:

«... أنبأنا جعفر بن إبراهیم الجعفری قال: کنت عند الزهری أسمع منه، فإذا عجوز قد وقفت علیه... فقالت: یا جعفری لاتکتب عنه فإنّه مال إلی بنیأمیّه وأخذ جوائزهم!! فقلت: من هذه؟ قال: أختی رقیه خرفت؟! قالت: [بل] خرفت أنت، کتمتَ فضائل آل محمد...»((2)) سخن درباره ی زهری و خدمات او به سیاست بنی امیه فراوان است. او متهم به وضع روایاتی است که در آنها پایین آوردن شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی×، است. برای آگاهی از این روایات باید به کتاب «الزهری، أحادیثه و سیرته»، نوشته ی «بدرالدین الحوثی» مراجعه کرد. ایشان در فصل نخست کتاب خود با عنوان: «فی عود من روایات الزهری التی یتهم فیها وأحادیثه التی یعرف الناظر المنصف أنها دلیل علی أنه لایوثق به»، به این روایات اشاره کرده است.((3))

لازم به یادآوری است که گسترده ترین پژوهشی که تاکنون درباره زهری و در میان اهل سنت به انجام رسیده کتاب «الإمام الزهری و أثره فی السنّهْ»، نوشته ی

1- همان؛ ص240.
2- ترجمه الامام علی بن أبی طالب× من تاریخ مدینه دمشق؛ محمدباقر المحمودی؛ ج2، ص73.
3- نک: صص 19- 92.

«حارث سلیمان الضّاری» است که به عنوان رساله ی دکتری ایشان به چاپ رسیده است. ایشان در فصل نخست از باب سوّم کتابشان سعی کرده اند به شبهاتی که درباره ی اموی بودن زهری در کتاب های گوناگون آمده پاسخ دهند که به

هیچ وجه در این کار موفق نبوده اند. اگر کسی پاسخ ایشان به این شبهات را بخواند به درستی ادعای نگارنده واقف خواهد شد.((1))

آری! کسانی مانند ابن شهاب، پس از یک سده که از تدوین و نگارش حدیث منع شده بود، به امر خلفای اموی - مروانی، با آن سیاست ضدعلوی، مأمور، تدوین حدیث و سنت پیامبر| می شوند؛ و روشن است که نتیجه چه می شود؛ مدونات حدیثی، تهی از بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام . و این احادیث و مدونات، بعدها، ارثیه ی کسانی همچون بخاری و مسلم و ابوداود شد. «محمد عجاج الخطیب» می نویسد:

«کان الزهری أوّل من استجاب لطلب الخلیفه عمر بن عبدالعزیز، فدوّن له السنن فی دفاتر، ثم وزع الخلیفه علی کل أرض له علیها سلطان دفترا، و أجمع العلماء علی

أنه کان أول من دوّن السنّه، وقد بینت أنه أوّل من دوّنها رسمیّا بأمر الخلیفه...((2)) وأحادیثه فی الکتب الستّه وفی سنن البیهقی وموطأ الامام مالک، ومسند الامام أحمد، وفی

1- نک: صص 439- 453.
2- السنّه قبل التدوین؛ ص494.

سائر کتب السنن والمسانید...»((1))

آری! زهری اموی بود و کسی که اموی است، مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی× را نقل نمی کند؛ از اینروست که «ابن حبان» می گوید:

«... ولست أحفظ لمالک ولا للزهری فیما رویا من الحدیث شیئا من مناقب علی×أصلاً...»((2))

آری! مالک بن انس نیز سر در آخور خلفای عباسی و به ویژه منصور دوانیقی - دشمن

اهل بیت علیهم السلام - داشت؛ پس او نیز روایتی در فضائل و مناقب علی× نقل نکرده است.

رجاء بن حَیْوَهْ، شیخ زهری (م 112ه-):

او نیز از محدثانی است که در دربار شام، منزلتی داشته و از کسانی همچون معاویه و عبدالملک مروان، روایت کرده است!!((3)) شیخ الاسلام او را چنین معرفی می کند:

«... ثقه، فقیه...»((4))

ذهبی درباره اش، این چنین می نویسد:

«... الشامی، شیخ أهل الشام وکبیر الدوله الامویه، روی

1- همان؛ ص499.
2- کتاب المجروحین؛ ج1، ص258.
3-) تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج9، ص152 مؤسسهٌ الرسالهْ.
4- تقریب التهذیب؛ ج1، ص244.

عن معاویه، و عبدالله بن عمر...((1))

قال مکحول: رجاء سید أهل الشام... وقال مسلمه الأمیر: برجاء وبامثاله ننصر...

قلت: هو الذی أشار علی سلیمان باستخلاف عمر بن عبدالعزیز...»((2))

گویا او ارادت ویژه ای به عبدالملک مروان داشته است؛ «مطر ورّاق» می گوید:

«... ما لقیت شامیا أفضل - وفی روایه أفقه - من رجاء بن حیوه، إلاّ أنّه إذا حرّکته وجدته شامیّا، و ربّما جری الشیء فیقول: فعل عبدالملک بن مروان رحمه الله علیه...»((3))

اوزاعی (م 157ه-):

یکی دیگر از محدثان درباری که اهل سنت و حدیث، بسیار به بزرگی از وی یاد می کنند «بوعمرو، عبدالرحمان بن عمرو»((4))،

مشهور به اوزاع است. مزی از او به: «... إمام أهل

الشام فی زمانه فی الحدیث والفقه...» یاد کرده است.((5)) از شیوخ او، می توان به زهری اشاره کرد.((6))

1- روشن است که چه روایت کرده؟!!
2- تذکره الحفاظ؛ ج1، ص118.
3- تهذیب الکمال؛ ص154.
4- همان؛ ج17، ص307.
5- همان؛ ص308.
6- همان؛ ص309.

درباره ی او گفته شده است:

«... ما کان بالشام أحدا أعلم بالسنّه من الأوزاعی»((1))

او در سال 88ه-، دیده به جهان گشود و تا ماه های پایانی خلافت منصور عباسی - دشمن اهل بیت علیهم السلام - زنده بود. ذهبی در تذکره، داستانی را میان اوزاعی و سفاح نقل کرده که از آن علاقه ی اوزاعی به خلفای اموی - مروانی و اعتقاد او به مشروعیت حکومتشان روشن می شود.((2))

نیز بنابر گفته ذهبی، شامیان و اهل اندلس مدتی بر مذهب اوزاعی

بوده اند.((3))

در هر صورت او در زمان منصور، از مقربان درگاه و بارگاه بود. ذهبی می گوید:

«قلت: قد کان المنصور یعظّم الاوزاعی و یصغی إلی وعظه و یجلّله»((4))

در تمام صحاح، روایات اوزاعی به چشم می خورد.

عسقلانی درباره ی او می گوید: «... ثقه جلیل...»((5))

از او روایات زیادی، نقل شده، ولی در روایات او خبری از فضائل

1- همان؛ ص313.
2- نک: ج1، صص 180- 181.
3- همان؛ ص182.
4- همان، ص183.
5- تقریب التهذیب؛ ج1، ص458.

اهل بیت علیهم السلام نیست؛ مگر روایت آیه ی تطهیر. علی بن محمد جزری در شرح حال امام حسین بن علی‘ می نویسد:

«وروی الاوزاعی عن شداد بن عبدالله، قال: سمعت واثله بن

الأسقع، وقد جیء برأس الحسین، فلعنه رجل من أهل الشام و لعن أباه، فقال واثله: والله لا أزال أحب علیا والحسن والحسین وفاطمه بعد أن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فیهم ما قال... ثم قال: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»؛ قلت لواثله: ما الرجس؟ قال: الشک فی الله عزوجل.

قال أبو أحمد العسکری: یقال إن الأوزاعی لم یرو فی الفضائل حدیثا غیر هذا، والله أعلم. قال: وکذلک الزهری لم یرو فیها إلاّ حدیثا واحدا، کانا یخافان بنیامیه»((1))

شعبی، زهری، رجاء و اوزاعی تنها و تنها مشتی از خروار محدثان درباری زمان بی امیه

و بنی عباس بودند که جامعه ی آن روز، آنها را به عنوان عالمان و راویان حدیث پذیرفته بود. آنها بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را یا از روی ترس یا از روی تعصب نقل نکردند؛ و از قدیم گفته اند: «مشت نمونه ی خروار است !».

1- أسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ ابن الأثیر؛ ج2، ص27.

دوستی و نقل روایات اهل بیت ^ و تهمت رفض و تشیع:

تهمت رفض از دیگر عواملی بود که موجب نقل اندک روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و دیگر کتابهای حدیثی و محدثان شد؛ به این معنا که اگر محدثی نسبت به اهل بیت علیهم السلام ، از خود دوستی نشان می داد یا اینکه روایات فضائل ایشان را بیش از خط قرمزی که محدثان برای خود داشتند نقل می کرد؛ متهم به رفض و تشیّع می شد؛ و این اتهام حتی دامان بزرگترین شخصیت های علمی را نیز می گرفت. تاریخ حدیث و محدثان نمونه های زیادی را به

ما معرفی می کند که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

شافعی و تهمت رفض به او:

در اینکه شافعی تمایلاتی شیعی داشته و نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت ویژه ای داشته سخنی نیست. او تنها ایشان را دوست می داشته و روایات صحیحه ای را که در فضائلشان به او رسیده نقل می کرده ولی این کار برای او بسیار گران بود؛ از اینرو او را متهم به رفض و تشیع می کردند؛ و او در جواب آنها این اشعار را می خواند:

یا راکبا قف بالمحصّب من منیً

سَحَرا إذا فاض الحجیج إلی منیً

إن کان رفضا حبُّ آل محمّد

واهتف بقاعد خیفها و الناهض

فیضا کملتطم الفرات الفائض

فلیشهد الثقلان أنی رافضی((1))

1- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج21، ص375؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج51، ص317.

این در حالی بود که او به هیچ وجه بر این

باور نبود که علی × خلیفه ی نخست یا افضل است؛ بلکه او و اهل بیتش را دوست داشت و در جواب کسانی که دوستی با آل محمد| را رفض می دانستند این شعر را می خواند و می گفت اگر دوستی ایشان رفض است پس جن و انس شهادت دهند که من رافضی ام، یعنی دوستدار آل پیامبرم.

از شافعی می گوید:

«أفضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم أبوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علیّ... الخلفاء، خمسه، أبوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز»((1))

این اشعار نیز منسوب به اوست:

شهدت بأنّ الله لاشیء غیرُه

و أنّ عُری الایمان قولٌ مبیّن

و أنّ أبابکرٍ خلیفه ربّه

و أشهدُ ربّی أنّ عثمان فاضلٌ

أئمه قومٍ یُقتدی بهدا هُمُ

و أشهد أنّ البعث حقّ و أخلصُ

و فعلٌ زکیّ، قد یزید و ینقصُ

وکان أبو حفص علی الخیر یحرُصُ

و أنّ علیّا فضلُهُ تخصّصُّ

لحا اللهُ((2)) من إیاهم یَتنقَّصُ((3))

آری! شافعی - اگر این سخنان و اشعار را به او نسبت داده باشند - این چنین

1- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج51، ص316 (محقق).
2- یعنی خداوند هلاک و لعنت کند.
3- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج21، ص373؛ تاریخ مدینه دمشق، ج51، ص312.

بوده، ولی با وجود این برخی او را به تشیع متهم کرده اند؛ برای نمونه ابن ندیم گوید:

«... وکان الشافعی شدیداً فی التشیّع... و حضر ذات یوم مجلسا فیه بعض الطالبیین، فقال: لا أتکلّم فی مجلس یحضره أحدهم، هم أحقّ بالکلام، ولهم الریاسه والفضل...»((1))

در فضایی که اظهار محبت به خاندان پیامبر| جرم به شمار می آید، چگونه می توان

فضائل ایشان را ذکر کرد. گناه شافعی این بود که دوستدار خاندان پیامبر| بود. «فاروق عبدالمعطی» می نویسد:

«... وکما اُتّهم بخروجه بسبب محبته لعتره النبی صلی الله علیه وسلم... وقد أتّهم أیضا بأنّه رافضی بسبب إعجابه بعلیّ رضی الله عنه...»((2))

تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م 211ه-):

او یکی از بزرگان اهل حدیث است. ذهبی از او اینچنین یاد کرده است:

«الحافظ الکبیر... صاحب التصانیف»((3))

ذهبی از او به «امام» یاد نکرده! شاید اگر او متهم به تشیع نبود، ذهبی او را نیز با واژه ی امام یاد می کرد.

1- الفهرست؛ صص 352 و 353.
2- الامام الشافعی؛ ص91.
3- تذکره الحفاظ؛ ج1، ص364.

در ادامه ی شرح حال او می خوانیم:

«... ونقموا علیه التشیع، وما کان یغلو فیه بل کان یحبّ علیا رضی الله عنه و یبغض من قاتله»((1))

ابن حجر در تقریب درباره او چنین می گوید:

«... حافظ، مصنف، شهیر... و کان یتشیّع...»((2))

ابن عدی درباره اش گفته است:

«حدّث بأحادیث فی الفضائل لم یوافقْه علیها أحد، ومثالب لغیرهم مناکیر، و نسبوه إلی التشیّع»((3))

آری! صنعانی روایات صحیحه ای را نقل می کرده که با مزاج برخی سازگار نبوده؛ از

جمله:

«قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أن وَلّوا علیّا فهادیا مهدیا»((4))

یا این خبر:

«... انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر إلی علیّ فقلا: أنت سیدٌ فی الدنیا و سیّدٌ فی الآخره، من أحبّک فقد

1- همان.
2- ج1، ص468.
3- میزان الاعتدال؛ ج2، ص610.
4- همان؛ ص612.

أحبّنی، و من أبغضک فقد أبغضنی»

ذهبی درباره ی این حدیث صنعانی می گوید:

«أوهی ما أتی به... ففی النفس منها شیء»((1))

باید پرسید: «أیّ شیء ؟ !»

و نیز این خبر:

«... أما ترضین أنّ الله اطّلع إلی أهل الأرض مرّتین، فاختار

منها رجلین، فجعل أحدهما أباک و الآخر بعلک»((2))

و این خبر که: «إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه»((3))

روایتی را نیز در «المصنف» او می بینیم که موجب خشم برخی از افراد شده روایت چنین است:

«عن عبدالله بن مسعود قال: کنت مع النبیّ صلی الله علیه وسلم لیله وفد الجن، قال: فتنفّس، فقلت: ماشأنک یا رسول الله؟ قال: «نُعیت إلیّ نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف. قال: «من؟». قلت: ابوبکر. قال: فسکت، ثم مضی ساعه ثم تنفّس. قال: فقلت: ماشأنک؟ قال: «نعیت إلیّ نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف.

قال: «من؟». قلت: عمر. قال: فسکت، ثم مضی ساعه ثم تنفّس. قال: فقلت: ماشأنک؟ قال: «نعیت إلی نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف.

1- همان؛ ص613.
2- همان.
3- همان.

قال: «من؟» قال: قلت: على بن أبى طالب. قال: «أما والذى نفسى بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنه أجمعين أكتعين»((1))

ابن عدى نيز اين حديث او را در «الكامل» آورده و درباره اش مى گويد:

«و لعبد الرزاق بن همام أصناف و حديث كثير، وقد رحل إليه ثقات المسلمين و أئمتهم و كتبوا عنه ولم يروا بحديثه بأسا إلا أنهم نسبوه إلى التشيع، وقد روى أحاديث فى الفضائل مما لا يوافقه عليها أحد من الثقات

فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث... وأما فى باب الصدق فأرجو أنه لابأس به إلا أنه قد بق منه أحاديث فى فضائل أهل البيت و مثالب آخرين مناكير»((2))

ياقوت در معجم، زير ماده ى «صنعاء» مى نويسد:

«... كنا عند عبدالرزاق، فذكر رجل معاويه، فقال: لا تقذّروا مجلسنا بذكر ولد أبى سفيان»((3))

1- ج11، ص317.
2- الكامل فى ضعفاء الرجال؛ ج6، ص545.
3- معجم البلدان؛ ج3، ص429.

نسائی و اتهام تشیّع:

از جمله کسانی که به سبب نقل فراتر از خط قرمز فضائل اهل بیت علیهم السلام به تشیّع متهم شد، نسائی، صاحب یکی از صحاح است. از اینکه

حتی کسی مانند نسائی هم بسبب نقل فضائل، متهم می شود؛ باید همه چیز را فهمید. در همه ی مقدمه های تحقیقی که بر تصانیف نسائی به ویژه مجتبی، از سوی پژوهشگران نوشته است؛ به اتهام تشیع و دفع این شبهه از او پرداخته شده است. گناه نسائی این بود که فضائل اهل بیت و علی × را در کتابی جداگانه نوشت و در اختیار دیگران قرار داد. در مقدمه ی صغری می خوانیم:

«کان الامام النسائی کنظرائه و أهل طبقته من الأئمه الستة و غیرهم علی طریقه أهل الحدیث، مجانبا عن أهل البدعه و أهوائهم... و ذکر بعضهم أنه کان یتشیع لکنه علی ظاهره و إطلاقه لیس بصحیح، فإن التشیع المصطلح فی المتأخرین علی غیر ما استعمله المقدمون. قال الحافظ ابن حجر: إن التشیع فی عرف المتأخرین فهو الرفض المحض؛ و حاشا الامام((1)) عن الرفض فی أی معنی کان، فإنّه لم یثبت عنه تفضیله علیا رضی الله عنه علی عثمان رضی الله عنه، و لعل منشأ هذا التوهم أنه لما خرج من مصر سنه 302ه- و ورد دمشق... و یؤید ما قررنا من

1- مراد، نسائی است.

براءته عن تهمه التشیع أنّه صنف بعد ذلک((1)) کتابا فی فضائل الشیخین أیضا، فانکشف الغطاء و حصحص الحق و الحمدلله»((2))

البته در اینکه نسائی، خصائص را چه زمانی نوشته و آیا آنرا پس از فضائل صحابه یا پیش از آن نوشته اختلاف است؛ ولی در هر حال، همین کار او باعث شد تا او متهم شود؛ چرا که این کار او موجب خشم برخی از اهل

حدیث شد و تا سده های بعد نیز این خشم همچنان ادامه داشته و دارد؛ از اینروست که ابن تیمیه در «منهاج السنهْ» می گوید:

«وقد صنّف جماعه من علماء الحدیث فی فضائل علی، کما صنف الامام أحمد فضائله، و صنّف أبو نُعیم فی فضائله، و ذکر فیها أحادیث کثیره ضعیفه، ولم یذکر هذا((3))، لأن الکذب ظاهر علیه، بخلاف غیره. و کذلک لم یذکره الترمذی، مع أنّه جمع فی فضائل علیّ أحادیث، کثیرٌ منها ضعیف. وکذلک النسائی... و جمع النسائی مصنّفا فی خصائص علیّ»((4))

از این سخن ابن تیمیه برمی آید که او خصائص نسائی را در اختیار داشته و

1- یعنی پس از نوشتن کتاب خصائص امیرالمؤمنین ×.
2- سنن النسائی الصغری؛ صی دار الفیحاء و دار السلام.
3- یعنی حدیث «ردّ شمس» را.
4- منهاج السنه النبویه؛ ج8، ص195.

آن راکاملاً مطالعه کرده و با روایات آن آشنا بوده؛ ولی او درباره ی روایت مستندی که در آن ده فضیلت از فضائل علی × دیده می شود می گوید:

«والجواب أن هذا لیس مسندا بل هو مرسل... وفیه ألفاظ هی کذب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم...»((1))

حال آنکه این روایت را نسائی مسنداً در خصائص ذکر کرده و اسناد آن حسن بلکه صحیح است؛ و نه تنها نسائی، بلکه احمد، طبرانی و حاکم نیز آن را ذکر کرده اند؛((2))

و ابن تیمیه چشم خود را بر همه ی این مصادر بسته و به خواننده ی منهاج سنتش القا کرده که این روایت مرسل است.

جالب این است که ابن تیمیه به جرح و تعدیل راویان سند این حدیث نپرداخته واساساً آن را مرسل دانسته و به این اعتبار، آن را از اعتبار انداخته است.

تهمت تشیع به دارقطنی:

ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی (م 385ه-) نیز متهم به تشیّع است! چرا؟ زیرا او دیوان «سید حمیری»((3)) را از حفظ داشت. ذهبی در تذکره می گوید:

«قال الخطیب... و حدثنی حمزه بن محمد بن طاهر، أنه کان

1- همان؛ ج5، ص34.
2- نک: خصائص نسائی دارالکتاب العربی؛ پاورقی ص44.
3- اسماعیل بن محمد بن یزید م 173 ه-.

یحفظ دیوان السید الحمیری، ولهذا نسب إلی التشیع...»((1))

اکنون باید پرسید، مگر در دیوان سید حمیری چه بوده که اگر کسی آنرا از بَر می کرد متهم به تشیّع می شد؟ دارقطنی خود پاسخ این پرسش را داده؛ آنجا که می گوید:

«السید الحمیری، الشاعر... کان غالیا یسبّ فی شعره و یَمدَحُ علیّ بن أبی طالب [×]...»((2))

ذهبی درباره ی سید اسماعیل می گوید:

«من فحول الشعراء، لکنه رافضی جلد... له مدائح بدیعهٌ فی أهل البیت... قیل: إن بشارا قال له: لولا أن الله شغلک بمدح أهل البیت، لافتقرنا. و قیل: کان أبواه ناصبیّین، ولذلک یقول:

لعنَ اللهُ والدیّ جمیعا ثم أصلاهما عذاب الجحیم

...فقیل: إنه اجتمع بجعفر الصادق، فبین له ضلالته، فتاب... ونظمه فی الذروه، ولذلک حفظ دیوانه أبو الحسن الدارقطنی»((3))

1- ج3، ص992.
2- المؤتلف والمختلف؛ ج3، ص1308.
3- سیر أعلام النبلاء؛ ج8، ص44.

جرح ابن عقده (249- 332ه-):

او ابو العباس، احمد بن محمد عسید کوفی، یکی از بزرگترین و حافظ ترین محدثان زمان خود بوده است. ذهبی درباره وی می گوید:

«حافظ العصر و المحدث البحر... وکان إلیه المنتهی فی قوه الحفظ و کثره الحدیث... حدث عنه... الطبرانی و ابن عدی و الدار قطنی... و خلق کثیر... سمعت الدار قطنی یقول: أجمع أهل الکوفه أنه لم یر بالکوفه من زمن ابن مسعود إلی زمن ابن عقده احفظ منه... و عن ابن عقده قال: أحفظ مائه ألف حدیث بأسانیدها... سمعت الدار قطنی یقول: کان ابن عقده یعلم ما عند الناس و لایعلم الناس ما عنده... قال ابن عدی: کان ابن عقده صاحب معرفه و حفظ متقدما فی هذه الصناعه...»((1))

با این توصیفات، باید پنداشت که او محدثی مورد احترام بوده که به حدیث او اعتنا می شده و بی هیچ سخنی ثقه و ثبت است؛ ولی باید گفت که هرگز اینچنین نیست؛ و او نزد اهل حدیث مجروح است! شرح حال او در «کتاب الثقات» ابن حبان نیامده؛ ولی در «میزان الاعتدال» آمده است. در میزان می خوانیم:

«... محدّث الکوفه، شیعی متوسط. ضعّفه غیر واحد وقوّاه آخرون...»((2))

1- تذکره الحفاظ؛ ج3، صص 839- 841.
2- ج1، ص136.

علت جرح ابن عقده با آن تبحر و عظمتش در حدیث چیست؟ ذهبی پاسخ می دهد:

«... قال أحمد بن الحسن بن هرثمه: کنت بحضره ابن عقده أکتب عنه و فی المجلس

هاشمی، فجری حدیث الحفظ، فقال أبو العباس: أنا أجیب فی ثلاثمائه ألف حدیث من حدیث أهل البیت، هذا سوی غیرهم، و ضرب بیده علی الهاشمی... و قال أبو عمر بن حیویه: کان ابن عقده یُملی مثالب الصحابه - أو قال: مثالب الشیخین. فترکت حدیثه...»((1))

آری! گناه ابن عقده این بود که حقایق را می گفت و حقیقت گویی نزد اهل حدیث زیاد خوشایند نبود. بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را کسانی مانند ابن

عقده می گفتند؛ از این رو منفور و مطرود اهل حدیث قرار می گرفتند و به حدیثشان، حتی اگر صحیح بود، توجهی نمی شد.

ابن جوزی در موضوعات، پس از آوردن حدیث «رد الشمس» از سه طریق، و موضوع خواندن آن

می گوید:

«... و [أما] أنا فلا أتهم بهذا إلا ابن عقده، فانّه کان رافضیا یحدث بمثالب الصحابه»((2))

1- همان؛ صص 137 و 138.
2- ج1، ص356.

باید از ابن جوزی پرسید حدیث رد شمس چه ربطی به مثالب صحابه دارد؟ ! ذهبی سخن جالبی درباره ی ابن عقده دارد؛ او می گوید:

«... ولو صان نفسه وجوّد لضربت إليه أكباد الابل و لضرب بإمامته المثل لكنه جمع فأوعى و خلط الغث بالسمين و الخرز بالدر الثمين و مقت لتشيّعه»((1))

مراد ذهبی از صیانت نفس، نقل نکردن فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطالب صحابه است.

حاکم و تهمت رفض و تشیع به او:

«امام المحدثين»((2))

نیز از تهمت رفض و تشیع در امان نماند! چرا؟ زیرا او کتاب «مستدرک الصحیحین» را نوشت. او روایاتی که بر شرط بخاری و مسلم بوده اند و شیخین در صحیحین نیاوردند را استدارک کرد. در میان احادیثی که او استدارک کرده فضائل شیخین و عثمان و سایر صحابه نیز به چشم می خورد؛ ولی چون در این میان به فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام نیز پرداخته، او را با سخت ترین الفاظ، متهم به رفض و تشیع کرده اند. اهل حدیث حاضر بودند ده ها روایت در فضیلت صحابه توسط حاکم استدراک نشود و در کنار آن تنها و تنها یک روایت مانند حدیث طیر نیز مخفی بماند؛ چرا که می دانستند حدیث طیر می تواند تمام

1- تذکره الحفاظ؛ ج3، ص839.
2- همان؛ ص1039.

فضائل شیخین و عثمان را هم از رونق بیندازد و هم اساساً از حجیّت.

ولی حاکم این حدیث شریف را در مستدرک، آورده است.

ذهبی می گوید:

«قال الخطیب ابوبکر: ابو عبدالله الحاکم کان ثقه، [کان] یمیل إلی التشیع، فحدثنی إبراهیم بن محمد الأرموی وکان صالحا عالما قال: جمع الحاکم أحادیث و زعم أنها صحاح علی شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر، و من کنت مولاه فعلی مولاه، فأنکرها علیه أصحاب الحدیث فلم یلتفتوا إلی قوله.

... قال ابن طاهر: سألت أبا اسماعیل الأنصاری عن الحاکم فقال: ثقه فی الحدیث رافضی خبیث؛ ثم قال ابن طاهر: کان شدید التعصب للشیعه فی الباطن و کان یظهر التسنن فی التقدیم و الخفافه، وکان

منحرفا عن معاویه وآله متظاهرا بذلک ولا یعتذر منه.

قلت: أما إنحرافه عن خصوم علی فظاهر، و أما أمر الشیخین فمعظم لهما بکل حال فهو شیعی لا رافضی، ولیته لم یصنف المستدرک فإنه غض من فضائله بسوء تصرفه»((1))

1- نک: همان؛ صص 1039- 1045.

تشیع حاکم حسکانی:

حاکم حسکانی نیز، که شاگرد حاکم نیشابوری است؛ متهم به تشیع است! چرا؟ ذهبی در پاسخ این پرسش می گوید:

«... ووجدت له مجلسا یدلّ علی تشیعه وخبرته بالحدیث و هو تصحیح خبر ردّ الشمس لعلی رضی الله عنه...»((1))

آری! محدثی، بر اساس قواعد علم حدیث روایتی را تصحیح می کند؛ ولی چون آن روایت در فضیلت علی× و رئیس اهل بیت علیهم السلام است؛ مصحح متهم به تشیّع می شود؟!! از این روست که ذهبی از او با لفظ «امام» یاد نکرده است.

ثعلبی پس از هزار سال:

احمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»، پس از هزار سال مورد طعن طاعنان قرار می گیرد! چرا؟ زیرا در تفسیر خود به فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته و در همه جای آن و به مناسبتهای گوناگون روایات فضائل را آورده است. از این روست که محمدحسین ذهبی پس از هزار سال درباره ی او می گوید:

«والحق أن الثعلبی رجل قلیل البضاعه فی الحدیث، بل ولا أکون قاسیا علیه إذا قلت إنّه لایستطیع أن یمیّز الحدیث الموضوع من غیر الموضوع؛وإلا لما روی فی تفسیره

1- تذکره الحفاظ؛ ج3، ص1200.

أحادیث الشیعه الموضوعه علی علی و أهل البیت، وغیرها من الأحادیث التی اشتهر وضعها و حذر العلماء من روایتها»((1))

و این در حالی است که محمد ذهبی درباره ی او می گوید:

«الامام الحافظ، شیخ التفسیر... کان أحد أوعیه العلم... حدث عن... وکان صادقا موثقا، بصیرا بالعربیّه... حدث عنه»((2))

از این گونه نمونه ها فراوان است؛ و اگر همه ی آنها ذکر شود خود کتابی قطور خواهد شد؛ این رو به این نمونه ها بسنده می شود.

توثیق و تعدیل راویان ناصبی و خارجی:

اشاره

از دیگر عواملی که موجب کاهش روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتاب ها حدیثی اهل سنت و به ویژه صحاح است، توثیق و تعدیل راویانی است که دشمنی آنان با حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است. اینان در اسناد احادیث جای می گرفتند و روشن است که دشمن اهل بیت علیهم السلام ، فضیلت ایشان را یا اساسا نقل نمی کند و یا کم نقل کرده یا در آن دست برده، تحریف لفظی و معنوی در روایت صورت می گیرد.

1- التفسیر و المفسرون؛ ج1، ص234.
2- سیر أعلام النباء؛ ج17، ص435.

در اینجا به ذکر تعدادی از این راویان پرداخته می شود تا مراد بهتر روشن شود:

حریز بن عثمان:

او یکی از راویانی است که روایاتش در صحاح دیده می شود و تنها مسلم از او نقل نکرده است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

«حریز... ابن عثمان الرحبی... ثقه ثبت، دُمی بالنصب...»((1))

در پاورقی شرح حال او می خوانیم:

«قال العجلی، شامی ثقه، قال أبوحاتم: حسن الحدیث...»

اکنون بنگرید که ابن حبان درباره ی او چه می گوید:

«حریز بن عثمان... وکان یلعن علی بن طالب((2)) رضوان الله علیه بالغداه سبعین مره و بالعشی سبعین مرّه، فقیل له فی ذلک، فقال: هو القاطع رءوس آبائی و أجدادی بالقوس... ثنا إسماعیل بن عیاش قال: خرجت مع حریز بن عثمان و کنت زمیله فسمعته یقع فی علی فقلت: مهلاً یا أبا عثمان ابن عمّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وزوج ابنته. فقال: أسکت یا رأس الحمار

لأضرب صدرک...»((3))

1- تقریب التهذیب؛ ج1، ص162.
2- ابی طالب، صحیح است.
3- کتاب المجروحین؛ ج1، ص268.

ابن ابی الحدید درباره ی حریز چنین می گوید:

«وقد کان فی المحدثین من یُبغضه و یروی فیه الأحادیث المنکره؛ منهم حریز بن عثمان، کان یُبغضه و ینتقصه، ویروی فیه أخبارا مکذوبه... وکان مولیً لبنی أمیّه، وکان مؤذنا عشرین سنه... قال: حضرت حریز بن عثمان، و ذکر علی بن أبی طالب، فقال: ذاک الذی أحلّ حرم رسول الله|حتی کاد أن یقع...»((1))

وقتی که صاحبان صحاح، به شخص سست فطرتی مانند حریز و به روایتش احتجاج می کنند و او را ثقه و ثبت می دانند؛ چه توقعی می توان از آنها داشت؟

اسحاق بن سوید:

شیخ الاسلام در تقریب علامت خ د س م را برای او آورده و درباره اش می گوید: «صدق تکلم فیه للنصب»((2))

در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال ابن حنبل: شیخ ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال ابن سعد: کان ثقه إن شاء الله، قال ابو حاتم: صالح الحدیث، قال العجلی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

1- شرح نهج البلاغه؛ ج1، ص480.
2- ج1، ص70.

سیوطی درباره ی او و امثال او می گوید:

«هؤلاء رُموا بالنّصب، و هو بغض علیّ رضی الله عنه...»((1))

بَهز بن اُسد:

در تقریب علامت ع دارد؛ و ثقهْ و ثبت معرفی شده است. در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال أبوحاتم: صدق ثقه، قال ابن سعد کان ثقه کثیر الحدیث، قال العجلی: بصری ثقه ثبت فی الحدیث، ذکره ابن حبان فی الثقات»((2))

سیوطی او را نیز از ناصبیان دانسته که کینه ی علی× را در دل داشته است.((3))

جالب اینکه احمد درباره وی می گوید:

«إلیه المنتهی فی الثبت»((4))

خالد بن سلمهْ:

نشان او در تقریب بخ م 4 است. ابن حجر می گوید:

«... المعروف بالفأفأ... صدوق، رمی بالارجاء

والنصب...

1- تدریب الراوی؛ ج1، ص328.
2- تقریب التهذیب، ج1، ص117.
3- تدریب الراوی؛ ج1، ص328.
4- میزان الاعتدال؛ الذهبی؛ ج1، ص353.

قُتل... بواسط لما زالت دوله بنی أمیّه»((1))

در پاوری شرح حال وی آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال ابن المدینی: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال ابو حاتم: شیخ یکتب حدیثه، قال ابن عدی: لاأری بروایته بأسا، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ذهبی در میزان می گوید:

«... فعن جریر قال: کان مرجئا یُبغض علیّا...»((2))

عبدالله بن سالم اشعری:

در تقریب آمده است:

«... ثقه، رُمی بالنصب...»((3))

در زیرنویس شرح حال او می خوانیم:

«قال النسائی: لیس به بأس، ذکره ابن حبان فی الثقات»

مزی درباره وی می گوید:

«... کان یقول علیّ أعان علی قتل أبی بکر و عمر،

1- ج1، ص212.
2- ج1، ص631، نیز نک: تهذیب الکمال؛ المزی، ج8، ص86 مؤسسهْ الرسالهْ.
3- ج1، ص395.

وجعل يذمه أبوداود»((1))

ذهبی نیز می گوید:

«قال أبوداود: كان يقول: علىّ أعان على قتل أبى بكر و عمر، و جعل يذمّه أبوداود - يعنى أنه ناصبى»((2))

قیس بن ابی حازم:

در تقریب می گوید:

«... ثقه... مخضرم و يقال:

له رؤيه...»

در پاورقی شرح حال آمده است:

«... قال ابن معين: هو أوثق من الزهرى...»((3))

در میزان الاعتدال می خوانیم:

«... ثقه حجّه، كاد أن يكون صحابيّا... وقيل: كان يحمل على علىّ رضى الله عنه»((4))

احمد بن عبدهْ:

او نیز ناصبی و دشمن علی و اهل بیت علیهم السلام بوده و مسلم و صاحبان سنن اربعه

1- تهذيب الكمال؛ ج14، ص550.
2- ميزان الاعتدال؛ ج2، ص426.
3- تقريب التهذيب، ج2، ص134.
4- ج3، ص392، نيزنک: تهذيب الكمال؛ ج2، ص14.

از او نقل کرده اند. در تقریب گوید:

«... رُمی بالنصب...»((1))

در پاورقی شرح حال آمده است:

«قال أبوحاتم: ثقه، قال

النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

بنابر گزارش ابن حجر در «تهذیب التهذیب»، بخاری در جاهای دیگر از او نقل کرده است.((2))

عکرمه:

پیش از این گفته شد که خوارج نیز در اندک بودن فضائل اهل بیت علیهم السلام مؤثرند؛ چرا که آنان از حضرت علی× و به تبع آن از اهل بیت علیهم السلام بیزاری می جستند؛ ولی با وجود این بسیاری از آنان از دیدگاه بزرگان اهل حدیث ثقهْ و ثبت اند و روایات شان حجت است. از جمله ی ایشان عکرمه، غلام ابن عباس رضی الله عنه است که در بخش دوّم درباره ی او سخن به میان آمد. در «تقریب التهذیب» درباره ی او می خوانیم:

«عکرمه ابو عبدالله، مولی ابن عباس... ثقه ثبت...»((3))

1- تقریب التهذیب، ج1، ص39.
2- تقریب التهذیب، ج1، ص54.
3- تقریب التهذیب، ج2، ص35.

همان گونه که مشاهده می شود همه ی صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. در زیرنویس شرح حال او آمده است:

«قال العجلی: مکی تابعی ثقه، قال النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ولید بن کثیر مخزومی:

او نیز از خوارج است؛ ولی صاحبان صحاح، همگی از او روایت کرده اند:

«... صدوق... رمی برأی الخوارج... / ... قال ابن معین: ثقه، قال أبو داود ثقه،... ذکره ابن حبان فی الثقات»((1))

ذهبی درباره ی او می گوید:

«... ثقه صدوق. حدیثه فی الصحاح... قال ابوداود: ثقه

إلاّ أنه أباضی...»((2))

عمران بن حِطّان:

او نیز از خارجیان است و از علی× بیزاری می جسته و بلکه دشمن او بوده است؛ درباره ی او می خوانیم:

«... صدوق، إلا أنّه کان علی مذهبی الخوارج.... /... قال العجلی: بصری تابعی ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات، قال

1- تقریب التهذیب؛ ج2، ص342.
2- میزان الاعتدال؛ ج4، ص345.

العقیلی: لا یتابع، قال الدار قطنی:متروک لسوء إعتقاده»((1))

همان گونه که مشاهده می کنیم، بخاری به حدیث او احتجاج کرده است!؟ عمران بن حطان کسی است که ابن ملجم مرادی را با اشعاری ستوده و می گوید:

یا ضربه من تقی ما أراد بها إلاّ لیبلغ من

ذی العرش رضوانا

إنّی لأذکره حینا و أحسبه أو فی البریه عندالله میزانا

عمر بن سعد، قاتل امام حسین(ع)

«عجلی»((2)) او را در کتاب «تاریخ الثقات» آورده و درباره اش می گوید:

«کان یروی عن أبیه أحادیث، و روی الناس عنه، وهو الذی قتل الحسین...»((3))

مروان بن حکم:

جز مسلم، دیگر صاحبان صحاح از او روایت کرده اند. ابن حجر می نویسد:

«... و عاب الاسماعیلی علی البخاری تخریج حدیثه...»((4))

1- تقریب التهذب؛ ج2، ص88.
2- أبو الحسن أحمد بن عبدالله بن صالح العجلی الکوفی 182 - 261 ه-؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج2، ص560.
3- تاریخ الثقات، ص357.
4- تهذیب التهذیب، ج10، ص83.

زهیر بن معاویه:

همه صاحبان صحاح حدیث او را تخریج کرده اند. در «تقریب التهذیب» آمده:

«... ثقه ثبت .../ ... قال ابن معین: ثقه، قال أبو زرعه: قال العجلی: ثقه مأمون، قال النسائی: ثقه ثبت، قال ابن سعد: کان ثقه، قال ابزار: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((1))

بد نیست بدانیم که او نگهبان آن تخته چوبی بوده که زید بن علی ‘ را از آن آویزان کرده بودند!

عسقلانی می گوید:

«... قال شعیب بن حرب: کان زهیر أحفظ من عشرین مثل شعبه... عن أحمد: کان من معادن الصدق. و قال صالح بن

أحمد، عن أبیه: زهیر فیما روی عن المشایخ ثبت بَخٍ بَخٍ... و کان حافظا متقنا، و کان أهل العراق یُقدّمونه فی الاتقان علی أقرانه... و کان أهل العراق یقولون فی أیام الثوری: إذا مات الثوری ففی زهیر خلف و کانوا یقدمونه فی الاتقان علی غیره... کان ممن یحرس خشبه زید بن علی لمّا صلب»((2))

1- ج1، ص259.
2- تهذیب التهذیب؛ ج3، ص311.

خالد بن عبدالله قسری:

بخاری در «خلق أفعال العباد» و أبو داود در سنن به او احتجاج کرده اند.((1))

ابن حبان او را در کتاب «الثقات» ذکر کرده است.((2))

ابن حجر در شرح حال او آورده است:

«... قیل لسیار: تروی عن خالد؟ قال: إنّه کان أشرف من أن یکذب... ولاّه هشام بن عبدالملک... یحیی بن معین قال: خالد بن عبدالله القسری کان والیا لبنی أمیه و کان رجل سوء و کان یقع فی علی بن أبی طالب رضی الله عنه... وله أخبار شهیره و أقوال فظیعه»((3))

ابو الفرج در «اغانی» داستانهایی در دشمنی او با علی× آورده؛ از جمله اینکه به فراس بن جعده گفت: علی را لعن کن که به هر لعنتی تو را دیناری دهم. پس فراس بکرد و خالد بداد.((4))

او کارگر یا کارگزاری به نام خالد بن اُمی داشت که به او می گفت:

«و الله لخالد بن اُمّی أفضل أمانه من علی بن

أبی طالب...»((5))

1- تقریب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج1، ص213.
2- ج6، ص256.
3- تهذیب التهذیب؛ ج3، ص95.
4- الاغانی، ج22، ص22.
5- همان.

وی زمانی که می خواست علی× را لعن کند می گفت: لعنت بر علی، پسر عم نبی و همسر دخترش فاطمه و پدر حسن و حسین.((1))

آری! ابن حبان او را ثقه دانسته؟!! خدا او را با خالد محشور کند!

همان گونه که می بینیم در میان محدثان و ارباب جرح و تعدیل نیز مسائلی می گذشت که همگی در کاهش آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتابهای حدیثی و از جمله صحاح مؤثر بودند. تهمت رفض و تشیع به هر آنکس که کوچکترین تمایلی نسبت به اهل بیت از خود نشان می داد؛ توثیق و تعدیل راویانی که کینه و بغض خود نسبت به ایشان را آشکارا بیان می کردند و روایت از راویانی که از خوارج بودند.

اینها همه افزون بر جرح رواتی بود که به

دلیل نقل کردن فضائل حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام ، از گردونه ی توثیق و تعدیل و وثاقت و عدالت بیرون انداخته می شدند.((2))

فرآیندی شگفت؟!

چیز بسیار عجیب و غریبی که در عالم حدیث اهل سنت به روشنی به چشم می خورد و در کاهش روایت فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و به ویژه بخاری و مسلم، مؤثر است؛ دور باطلی است که اهل حدیث خود را به آن مبتلا کرده اند.

1- همان؛ ص25.
2- در سرتاسر کتاب میزان الاعتدال و نیز لسان المیزان، می توان آنها را یافت.

توضیح مطلب اینکه، ما اگر بخواهیم روایتی را بررسی کنیم و حکم به صحت، حسن یا ضعف آن دهیم؛ سراغ رجال سند آن روایت را می گیریم و ایشان را بررسی می کنیم و در صورت قابل اعتماد بودن راویان، حکم به صحت روایت می دهیم؛ ولی با کمال تعجب می بینیم که اهل سنت، راوی را با حدیث جرح و تعدیل

می کنند و نه اینکه صحت و ضعف حدیث را با راوی!؟ برای نمونه، به این حدیث توجه کنید:

«حدثنا عبدالله قال حدثنی أبی حدثنا ابن نمیر و أبو أحمد هو الزبیری قالا: ناالعلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال: سمعت علیّا یقول: «أنا عبدالله وأخو رسوله»، قال ابن نمیر فی حدیثه: «و أنا الصدیق الأکبر لایقولها بعد» قال أبو أحمد: «و لقد أسلمت قبل الناس بسبع سنین»

این روایت را احمد در فضائل آورده است.((1))

در زیرنویس این حدیث و در تخریج آن می خوانیم:

«هذا إسناد منکر لأجل عباد بن عبدالله الأسدی الکوفی، قال البخاری: فیه نظر و قال ابن المدینی: ضعیف الحدیث...»

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا عباد ضعیف است؟ آیا او دروغگو

1- فضائل الصحابه؛ ج2، ص586.

بوده است؟ آیا او مدلس بوده؟ آیا او رافضی بوده؟

پاسخ همه ی این پرسش ها منفی است. علت ضعف عباد خود این حدیث است! یعنی عباد چون این حدیث را نقل کرده تضعیف شده!

ابن جوزی می گوید:

«ضرب أحمد على حديثه عن على أنا الصديق الأكبر و قال هو منكر»((1))

حال پرسش دیگر مطرح می شود؛ و آن اینکه چرا عباد به خاطر این حدیث تضعیف شده است؟ پاسخ روشن است؛ زیرا حدیث در فضیلت علی × است؟!!

اکنون که او ضعیف است و بخاری درباره اش می گوید: «فیه نظر»، دیگر این روایت را در صحیح بخاری نمی بینیم؛ و این یعنی کاهش آمار روایات فضائل.

همان گونه که دیدیم گناه عباد نقل این روایت است؛ و ضعف این روایت در واقع به خاطر عباد نیست؛ بلکه به خاطر متن آن است که فضیلتی درباره ی علی ×است! روایت منکر است چون سخن از علی × است؛ و اگر عباد این روایت را نقل نمی کرد ثقه بود؛ و روایاتش حجت.

ذهبی در شرح حال عباد و پس از آوردن روایت او می گوید:

«قلت: هذا كذب على علىّ»((2))

1- همان؛ زیرنویس؛ نیز نک: تهذیب التهذیب؛ ج5، ص88.
2- میزان الاعتدال؛ ج2، ص368.

باید پرسید ذهبی چگونه فهمیده این روایت دروغ است؟ و اساسا چرا دروغ است؟ و آنکه این دروغ را بسته کیست؟ و اساساً چرا باید

کسی این دروغ را به علی × ببندد؟ شاید ذهبی اگر کمی جرأت داشت، به جای اینکه بگوید: هذا کذب علی علیّ، می گفت: هذا کذب من علیّ! ولی او و امثال او، یعنی بخاری و احمد و... این جرأت را نداشتند که بگویند علی دروغ گفته است؛ از این رو عباد را دروغگو معرّفی کرده اند! یا شاید آنها می دانند این سخن را به واقع علی × گفته و عباد نیز دروغگو نیست؛ ولی در ذهن خود گفته اند: چه دیواری از دیوار عباد کوتاهتر؟ به ویژه که او از بنی اسد و کوفی است.

نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه):

«حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز حدثنا احمد بن منصور و علی بن مسلم و غیرها قالوا نا عمرو بن طلحه القناد حدثنا اسباط عن سمائک عن عکرمه عن ابن عباس ان علیا کان یقول فی حیاه رسول الله

صلی الله علیه وسلم انّ الله عزوجل یقول «أفإن مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم»((1)) والله لا ننقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله و لئن مات او قتل لا قاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت والله انی لأخوه و ولیه و ابن عمه و وارثه و من احق به منی؟»((2))

1- آل عمران / 144.
2- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج2، ص652.

این حدیث هم، چون با مذاق برخی سازگار نبوده است، منکر شده است. جالب این است که از نظر اهل حدیث نکات متن این حدیث به عهده ی یکی از راویان آن یعنی عمرو بن طلحه است. درباره ی این حدیث می خوانیم:

«هذا حدیث منکر و العهده فیه علی عمرو بن طلحه القناد فانه صدوق لکن رمی

بالرفض...»((1))

در هر صورت این حدیث صحیح است.((2))

نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی):

یکی از روات احادیث که نام او در «میزان الاعتدال» دیده می شود «زکریا بن یحیی کسائی» است که - اتفاقاً؟! - کوفی نیز هست. ابن معین درباره ی او می گوید:

«رجل سوء، یحدّث بأحادیث سوء»((3)).

روشن است که مراد یحیی از احادیث سوء چیست؟ و چرا زکریا رجل سوء است. زیرا ابویعلای موصلی می گوید:

«حدثنا زکریا الکسائی، حدثنا علی بن القاسم، عن معلی بن عرفان، عن شقیق، عن عبدالله، قال: رأیت النبی

1- همان؛ زیرنویس.
2- نک: تقریب التهذیب؛ ج2، ص74.
3- میزان الاعتدال، ج2، ص75.

صلی الله علیه وسلم أخذ بید علی رضی الله عنه و هو یقول: الله ولیی، و أنا ولیّک و معادٍ من عاداک و مسالم من سالمت»((1))

جالب اینجاست که هرگاه سخن از حدیث سوء و رجل سوء در میان می آید، بلافاصله روایتی در فضیلت علی× یا اهل بیت علیهم السلام نیز می آید؟! آیا این عجیب نیست؟! چه رابطه ای میان بد شدن راوی با فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؟

برای نمونه در خلال شرح حال زکریای کسائی در «میزان الاعتدال» این روایات نیز به چشم می خورد:

«... مکتوب علی باب الجنّه محمد رسول الله أیدته بعلی... علی باب الجنّه: لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخو رسول الله قبل أن یخلق الله السموات

بألفی عام»((2))

باز جالب است که همین رجل سوء، در حدیثی که احمد آن را روایت کرده می گوید:

«... عن عکرمه، عن ابن عباس قال سمعته یقول: لیس من آیه فی القرآن یا أیها الذین آمنوا إلا و علی رأسها و أمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد فی القرآن و ما ذکر علیا إلا بخیر»

1- همان.
2- همان، ص76.

در بررسی سندی این روایت آمده است:

«إسناده ضعیف جدّا لأجل زکریا بن یحیی الکسائی»((1))

صاحبان صحاح، به خاطر همین روایات، به زکریا، احتجاج نکرده اند و از اینرو بسیاری از روایات فضائل را که از طریق او به دست ایشان رسید، در کتابهای خود به ثبت

نرساندند.

نمونه ای دیگر (عطیهْ بن سعد):

او عطیه بن سعد بن جُناده ی عوفی جدلی - و باز اتفاقا !؟ - کوفی است. ابو داود، ترمذی و ابن ماجه به او احتجاج کرده اند و بخاری در صحیح از او نقل نکرده است.

ابن حجر درباره ی او می گوید:

«... أبو الحسن، صدوق یخطی ء کثیرا، کان شیعیا مدلّسا...»((2))

احمد در فضائل الصحابهْ روایتی را این چنین نقل می کند:

«...نا وکیع نا الأعمش عن عطیه بن سعدالعوفی قال: دخلنا علی جابربن عبدالله وقد سقط حاجباه علی عینیه فسألناه عن علی فقلت:

اخبرنا عنه، قال: فرفع حاجبیه

1- فضائل الصحابه؛ ج2، ص654.
2- تقریب التهذیب؛ ج2، ص28.

بیدیه فقال: ذاک من خیر البشر»((1))

این روایت هیچ مشکلی ندارد؛ و تنها مشکلش عطیه است؛ و مشکل عطیه هم این است که این روایت و مانند آن را در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می کرد؛ از این رو در بررسی سندی این حدیث گفته اند:

«إسناده ضعیف لضعف عطیه... و الباقون ثقات»((2))

از این رو، مسلم و بخاری به حدیث عطیه احتجاج نکردند و لذا صحیحین از این روایت که فضیلتی برای علی × باشد تهی است و این یعنی کاهش آمار فضایل اهل بیت علیهم السلام !

جالب اینکه بزرگان جرح و تعدیل به راستگو بودن او اعتراف کرده اند؛ ولی چون روایات او بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام بود در

«میزان الاعتدال» درباره ی او می خوانیم:

«... تابعی شهیر ضعیف. عن ابن عباس، و أبی سعید، و ابن عُمر... قال أبو حاتم، یکتب حدیثه، ضعیف. و قال سالم المرادی: کان عطیّه یتشیّع. وقال ابن معین: صالح. و قال أحمد: ضعیف الحدیث... وقال النسائی و جماعه: ضعیف»((3))

1- ذلک خیر البشر نیز آمده.
2- فضائل الصحابه؛ ج2، ص564.
3- ج3، ص79.

از دیدگاه نگارنده شاید یکی از مهمترین علل ضعف عطیه، نزد سنیان، نقل حدیث ثقلین از ابوسعید خدری به وسیله ی اوست که ترمذی آنرا در جامع نقل کرده ولی بخاری آن را نیاورده است.

احمد بن حنبل می گوید:

«... ثنا ابن نمیر حدثنا عبدالملک بن ابی سلیمان عن

عطیه العوفی عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إنی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدی: الثقلین واحد منهما أکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی اهل بیتی ألا و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. قال ابن نمیر: قال بعض أصحابنا عن الأعمش قال انظروا کیف تخلفونی فیهما»((1))

آری بخاری این حدیث را در صحیح نیاورده است؛ و ناگزیر اگر از او پرسیده شود چرا؟ خواهد گفت: علتش عطیه است و اگر از او پرسیده شود علت عطیه چیست؟ خواهد گفت: خود این حدیث؟!

نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب):

بخاری روایت او را در صحیح نیاورده است. درباره ی او می خوانیم:

«... الأشعری الشامی... صدوق کثیر الارسال

1- فضائل الصحابه؛ ج2، ص585.

والأوهام... قال ابن معین: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقه، قال أبو زرعه: لابأس به، قال ابن حبان: کان ممن یروی عن الثقات المعضلات، قال ابن عدی: ضعیف جدّا»((1))

همان گونه که مشاهده می شود در وثاقت او اختلاف است. او راوی حدیث کساء است که احمد حنبل آنرا در فضائل الصحابه نقل کرده است! ((2))

بخاری حدیث کساء را که از احادیث متواتر است در صحیح نیاورده است!؟

نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان):

جز بخاری دیگر صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. علامت او در تقریب، بخ م4 است؛ و ابن حجر از او به «ضعیف» یاد کرده است.((3))

او یکی از بزرگترین فقهای تابعی بصره بوده است و زمانی که حسن درگذشت به او پیشنهاد شد تا جای او بنشیند((4)). با وجود این، او مورد بی مهری ارباب جرح و تعدیل و اهل سنت قرار گرفته است! چرا؟ زیرا او راوی این حدیث است:

«... کنا مع رسول الله | فی سفر منزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلاه جامعه و کسح لرسول الله | تحت

1- تقریب التهذیب؛ ج1، ص341.
2- ج2، ص588.
3- تقریب التهذیب، ج2، ص43.
4- میزان الاعتدال، ج3، ص127.

شجرتین فصلی الظهر و أخذ بید علی فقال: ألستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ قال((1)):

بلی؛ قال: ألستم تعلمون انی أولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی؛ قال: فأخذ بید علی فقال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلک فقال: هنیئا لک یا ابن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنه»((2))

نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله):

او نزد اهل حدیث ضعیف است؛ و جالب است که بدانیم او نیز - اتفاقا؟! - کوفی است. اهل جرح و تعدیل او را «منکر الحدیث» خوانده اند:

«قال أحمد: منکر الحدیث، قال ابن معین: منکر الحدیث، قال أبوحاتم: منکر الحدیث، قال النسائی: منکر الحدیث،

قال أبو زرعه: لیس بالقوی، قال الدار قطنی: متروک»((3))

بخاری درباره ی او می گوید: «یتکلمون فیه»((4)). چرا؟ زیرا او این حدیث را نقل کرده است:

«إنّ النّبی | اخی بین الناس و ترک علیّا، حتی بقی

1- قالوا: درست است.
2- فضائل الصحابه؛ ج2، ص596.
3- تقریب التهذیب؛ ج2، ص65.
4- میزان الاعتدال؛ ج3، ص211.

آخرهم لایری له أخا، فقال: یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی؟ قال: ولم ترانی ترکتک، إنّما ترکتک لنفسی، أمنت أخی و أنا أخوک، فإن ذاکرک أحدٌ فقل أنا عبدالله و أخو رسوله لایدعیها بعد إلا کذاب»((1))

علی× سخن پیامبر را اطاعت کرد؛ و زمانی که می خواستند به زور شمشیر و تهدید از او

بیعت بگیرند گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول خدا هستم؛ ولی به او گفتند تو دروغ می گویی !

نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله):

او را به «ابن الرومی» می شناسند. تنها ترمذی از او نقل کرده و ابن حجر او را «لین الحدیث» خوانده است.((2))

ترمذی روایت «أنا دارالحکمهْ و علی بابها» را با سند او آورده و همین روایت کار دست رومی داده و او را از وثاقت انداخته است.

این روایت را احمد نیز نقل کرده است:

«حدثنا ابراهیم قال نا محمد بن عبدالله الرومی قال ناشریک عن سلمه بن کهیل عن الصُنابحی عن علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله|: أنا دار الحکمه وعلی

بابها»((3))

1- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج2، ص617.
2- تقریب التهذیب؛ ج2، ص202.
3- ج2، ص635.

ذهبی درباره ی این حدیث می گوید: «فما أدری من وضعه؟»((1))

ابوحاتم نیز درباره ی رومی می گوید: «صدوق قدیم، روی عن شریک حدیثا منکرا»((2))

مراد ابوحاتم از حدیث منکر، همین حدیث است! باید پرسید چرا این حدیث منکر است؟ مگر پیامبر| در این روایت چه چیزی گفته که منکر است؟

همان گونه که می بینیم همه ی این راویان که ذکر آنان گذشت و مورد جرح قرار گرفته اند از ناقلان فضائل اهل بیت علیهم السلام هستند.

نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب):

شاید ابان یک نمونه آرمانی برای بحث ما باشد. او در تقریب، مدال افتخار «ع» را

یدک می کشد و درباره ی او آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقه، قال أبوحاتم: ثقه، قال النسائی: ثقه... قال ابن سعد: کان ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ابن حجر با آنکه از او به «ثقهْ» یاد کرده و تاب نیاورده و در ادامه می گوید: «تکلّم فیه للتشیع»((3)). اکنون خواننده ی گرامی باید حدس زده باشد که بنابراین او را در «میزان الاعتدال» می توان یافت. حدس خواننده درست است؛ زیرا ذهبی در

1- میزان الاعتدال؛ ج3، ص668.
2- فضائل الصحابه؛ ج2، ص634.
3- همان.

پیشگفتار میزان می گوید:

«وفیه من تکلّم فیه مع ثقته و جلالته بأدنی لینٍ أو بأقلّ تجریح...»((1))

عقیل درباره ی ابان می گوید:

«... أدب و عقل و صحه حدیث، إلا أنّه کان فیه غُلُوّ فی التشیّع»((2))

بنگرید که چگونه با لفظ «إلاّ» خواننده را نسبت به ابان حساس کرده اند.

نمونه ای دیگر (جابر جعفی):

ابن حجر در تهذیب می گوید:

«... عن الثوری: إذا قال جابر «حدثنا» و «أخبرنا» فذاک((3)) و قال ابن مهدی، عن سفیان: ما رأیت أورع فی الحدیث منه. و قال ابن علیه، عن شعبه: جابر صدوق فی الحدیث. و قال یحیی بن أبی بکیر عن زهیر بن معاویه: کان إذا قال «سمعت أو «سألت» فهو من أصدق

الناس، و قال وکیع: مهما شککتم فی شیء فلا تشکوا فی أن

1- ج1، ص2.
2- الضعفاء الکبیر؛ ج1، ص37.
3- یعنی حدیثش صحیح است.

جابر ثقه... عن شعبه: کان جابر إذا قال «حدثنا» أو «سمعت» فهو من أصدق الناس»((1))

با همه ی این توصیفات جابر بن یزید ضعیف است و او را رافضی دانسته اند.((2))

شاید علت ضعف او از سخنی که ابن حجر در تهذیب آورده روشن شود. او می گوید:

«... قال الحمیدی...: سمعت رجلاً یسأل سفیان: أرأیت یا أبا محمد الذین عابوا علی جابر الجعفی قوله: «حدثنی وصی الأوصیاء» فقال سفیان: هذا أهونه»((3))

نمونه ای دیگر (حسن بن صالح):

شأن او به گونه ای است که بخاری در صحیح از او نقل نکرده. همه اهل جرح و تعدیل او را ثقه می دانند((4))؛

ولی با وجود این نتوانسته اند از نسبت دادن تشیع به او خودداری کنند و شیعی بودن او را گوشزد کرده اند تا کسانی که می خواهند حدیث او را نقل کنند آن را بدانند و اگر احیاناً حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام از او رسیده باشد، کمی در آن تأمل کنند. از اینرو عجلی درباره وی می گوید:

«... کان حسن الفقه من أسنان الثوری، ثقه ثبتا متعبدا،

1- تهذیب التهذیب؛ ج2، ص43.
2- تقریب التهذیب؛ ج1، ص128.
3- ج2، ص45.
4- نک: تقریب التهذیب؛ ج1، ص168.

وکان یتشیّع، إلا أن ابن المبارک کان یحمل علیه بعض الحمل لمحال التشیّع»((1))

نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف):

ابن حنبل، ابن معین، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه می دانند؛ ولی چون او نیز تمایلاتی شیعی داشته ابن حجر از او به «صدوق» یاد کرده و لفظ «ثقه» را برای او به کار نبرده است. مسلم، بخاری و ابوداود نیز حدیث او را نیاورده اند((2)).

عقیلی، تنها و تنها او را به سبب شیعی بودن در کتاب «الضعفا» آورده است و همه ی آنچه درباره ی او گفته این است:

«داود بن أبی عوف أبو الجحاف: حدثنا بشر بن موسی، قال: حدثنا الحمیدی، قال: حدثنا سفیان، قال حدثنا أبو الجحاف، و کان من الشیعه»((3))

همان گونه که مشاهده می شود تنها سبب جرح او تشیع اوست. حتی بخاری در جرح او نیز

چیزی نگفته است !((4))

ابن عدی درباره وی می گوید:

«... له أحادیث و هو من غالیه التشیّع و عامّه حدیثه فی أهل البیت، و هو عندی لیس بالقوی ولا یحتج به»((5))

1- تهذیب التهذیب؛ ج2، ص263.
2- تقریب التهذیب؛ ج1، ص230.
3- الضعفاء الکبیر، ج2، ص37.
4- التاریخ الکبیر؛ ج3، ص235.
5- تهذیب التهذیب؛ ج3، ص177.

نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد):

او را نیز به سبب نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام و تشیعش جرح کرده و ضعیف خوانده اند. عقیلی درباره اش می گوید:

«أحادیثه مناکیر، لا یُعرف أکثرها إلاّ به»((1))

ابن عدی درباره اش می گوید:

«... عامّه ما یرویه فی فضائل علی؛ و هو ضعیف غال

فی التشیّع»((2))

ذهبی برای اینکه ضعف عباد را نشان دهد روایتی را از او نقل می کند:

«... عباد بن عبدالصمد، عن أنس، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: صلّت علیّ الملائکه وعلی علیّ بن أبی طالب سبع سنین، ولم یرتفع شهاده أن لا إله إلاّ الله من الارض إلی السماء إلاّ منّی و من علی. و هذا إفکٌ بیّن»((3))

ذهبی بر پایه تعصب خود که ابوبکر نخستین مسلمان بوده، به این نتیجه رسیده که عباد این روایت را ساخته است، پس ضعیف است.

1- ضعفاء الکبیر؛ ج3، ص138.
2- میزان الاعتدال؛ ج2، ص369.
3- همان.

نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری):

او ثقه است و مسلم، ترمذی و قزوینی از او نقل کرده اند. ذهبی درباره ی او نوشته

است:

«... إبن أخت سفیان الثوری، أحد الأولیاء... ثقه... و عنه أحمد... قال الحسن بن عرفه: کان لایضحک، و کنا لا نشک أندرس الأبدال...»((1))

با وجود این در تقریب می گوید: «صدوق یخطیء ...»((2))

علت چیست؟ سیوطی پاسخ می دهد:

«... عمار بن أخت سفیان عن طریف الحنظلی عن أبی جعفر محمد بن علی قال: نادی مناد من السماء یوم بدر یقال له رضوان. لاسیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی. عمار مستروک (قلت): کلا بل ثقه ثبت حجّه من رجال مسلم و أحد الأولیاء

الأبدال...»((3))

بار دیگر پای فضیلتی از فضائل علی × به میان می آید! از این روست که ابن حبان درباره ی عمار می گوید: «کان ممن فَحُش خطؤه و کثر وهمه حتی استحق الترک من أجله»!((4))

1- همان؛ ج3، ص168.
2- ج3، ص54.
3- اللآلی المصنوعه؛ ج1، ص365.
4- المجروحین، ج2، ص195.

بخاری نیز درباره اش می گوید: «مجهول، حدیثه منکر»((1))

چه کسی می تواند باور کند که بخاری، عمار را نمی شناخته و برای او مجهول بوده؟! آری! چون حدیث او از دیدگاه بخاری منکر بوده، و بخاری راهی برای جرح عمار نداشته، متوسل به تجاهل نسبت به او شده است!

نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب):

بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او نقل کرده اند. ابن حجر او را با عنوان «صدوق»

معرفی کرده ولی نتوانسته از لفظ «رافضی» درباره ی او چشم پوشی کند! او چون رافضی بوده از وثاقت افتاده و تنها به راستگویی مدح شده؛ حال آنکه ابوحاتم او را توثیق کرده است.((2))

ذهبی در میزان می گوید:

«... من غلاه الشیعه و رؤوس البدع، لکنه صادق فی الحدیث... قال ابن خزیمه: حدثنا الثقه فی روایته، المتهم فی دینه عبّاد... قال ابن عدی: روی أحادیث فی الفضائل أنکرت علیه... کان عبّاد بن یعقوب یشتم عثمان و سمعته یقول: الله أعدل من أن یدخل طلحه و الزبیر الجنّه قاتلا علیا بعد أن بایعاه... محمد بن جریر، سمعت عبادا یقول: من لم یتبرأ فی صلاته کل یوم من أعدا آل محمد حشر

1- میزان الاعتدال؛ ج3، ص168.
2- نک: تقریب التهذیب؛ ج1، ص376 با زیرنویس.

معهم... و هو الذی روی عن شریک، عن عاصم عن زِرّ، عن عبدالله، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه... وقال الدار قطنی: عباد بن یعقوب شیعی صدوق»((1))

از آنچه ذهبی گفته، روشن می شود چرا عباد از وثاقت افتاده و در نتیجه احادیثش در بسیاری از کتاب های حدیثی نیامده. او راوی این روایت است:

«... عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال لعلی بن أبی طالب: أنت أول من آمن بی وأنت أول من یصافحنی یوم القیامه وأنت الصدیق الأکبر وأنت الفاروق تفرق بین الحق والباطل وأنت یعسوب المؤمنین

والمال یعسوب الکفار»((2))

نمونه ای دیگر (عبادهْ بن زیاد اسدی):

او نیز از کسانی است که به گناه دوستی اهل بیت علیهم السلام حدیثش در هیچ یک از صحاح نیامده است. علامت او در تقریب «کد» است؛ و شیخ الاسلام او را با «صدوق، رمی بالقدر و التشیع» معرفی کرده است.((3))

ذهبی آشکارا او را تنها و تنها به سبب تشیعش متهم ساخته و می گوید:

«... قال محمد بن محمد بن عمرو النیسابوری الحافظ:

1- میزان الاعتدال، ج3، ص379.
2- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج1، ص324.
3- تقریب، ج1، ص373 در تقریب نام او عباد، ذکر شده.

عباده بن زیاد مُجْمَعٌ علی کذبه. قلت: هذا قول مردود، وعباده لابأس به غیر التشیّع» !((1))

نمونه ای دیگر (عبادهٔ، ابو یحیی):

عقیلی او را در زمره ضعفا آورده و در توجیه جرح او متوسل به این حدیث شده است:

«... عن عباده أبو یحیی، قال: سمعت أبا داود یحدث، عن أبی الحمراء، فقال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعه أشهر، أو ثمانیه أشهر یأتی ألی باب علیّ وفاطمه والحسن فیقول: الصلاه یرحمْکم الله، إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»((2))

ذهبی نیز می گوید: «کان عباده یرمیه بالکذب»؛ و سپس بلافاصله این حدیث شریف را آورده تا به خواننده بفهماند که یکی از اکاذیب عباده همین روایت است.((3))

مسلم و بخاری در صحیح به او احتجاج

نکرده اند؛ از این رو این روایت در صحیحین دیده نمی شود.

جالب اینکه ابن حبان در ثقات او را توثیق کرده ولی گویا پشیمان شده و در

1- میزان الاعتدال؛ ج1، ص381.
2- الضعفاء الکبیر، ج3، ص131.
3- میزان الاعتدال؛ ج3، ص381.

مجروحین درباره اش می گوید: «منکر الحدیث، ساقط الاحتجاج لما یرویه»((1)).

عبادهْ چه روایاتی را می گفته که به سبب آن ساقط الاحتجاج و منکر الحدیث شده؟! در هر صورت او ثقه است((2)).

نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه):

لقب او «دُهنی» است. مسلم و صاحبان سنن اربعه از او روایت کرده اند ولی بخاری نه! ابن حجر او را: «صدوق یتشیّع» معرفی کرده و دیگران درباره ی او چنین گفته اند:

«... أحمد: ثقه... ابن معین: ثقه... أبو حاتم:

ثقه... النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((3))

عقیلی او را تنها و تنها به سبب تشیّعش در کتاب «الضعفاء» آورده است.((4))

ذهبی در میزان می گوید:

«... وقال ابن عُبینه: قطع بِشر بن مروان عرقوبیه فی التشیّع»((5))

«عرقوبیه»، یعنی تعصب و تمایلش.

1- تهذیب التهذیب؛ ج5، ص100.
2- نک: تقریب التهذب؛ ج1، ص376.
3- نک: همان؛ ج2، ص54.
4- الضعفاء الکبیر، ج3، ص323.
5- میزان الاعتدال، ج3، ص170.

آری! شیخ الاسلام به سبب تشیع عمار در تقریب او را ثقه نخوانده و به «صدوق» بسنده کرده است!

نمونه ای دیگر (حبهْ بن جوین عرنی):

او را نیز به سبب تشیعش از وثاقت انداخته اند؛ هرچند عجلی او را ثقه دانسته است.

ابن حجر او را این گونه معرفی می کند:

«صدوق، له أغلاط و کان غالیا فی التشیّع»((1))

بنگرید که عقیلی چه سخنی را از یحیی درباره ی او نقل کرده است:

«... حدثنا... سمعت یحیی یقول: قد رأی الشعبی رشیدا الهجری و حبه العرنی والأصبغ بن نباته و لیس یسوی هؤلاء کلهم شیئا»((2))

ابن عدی نیز سخن جالبی درباره ی حبّه دارد؛ او می گوید:

«ما رأیت له منکرا، قد جاوز الحد»؛ یعنی اینکه روایتی که از خط قرمزهای ما بگذرد از حبّه ندیده ام. مراد او از خط قرمز، بیان از فضائل اهل بیت علیهم السلام است.

حبّه، روای این حدیث است:

«... عن علی قال: عبدت الله مع رسوله قبل أن یعبده

1- نک: تقریب التهذب؛ ج1، ص150.
2- الضعفاء الکبیر؛ ج1، ص295.

رجل من هذه الأمّه خمس سنين أو سبع سنين»((1))

نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی):

اگر بخواهیم همه ای آنانی را که به سبب تشیع و دوستی اهل بیت پیامبر اسلام علیهم السلام و نقل روایت فضائل آنان، از طرف اهل حدیث از وثاقت افتاده اند، نام بریم به «الغدیر»ی دیگر نیاز است؛ از اینرو به همین مقدار بسنده می کنیم و در پایان به ابوصلت هروی می پردازیم که در جرح او از سوی اهل حدیث، مراد ما به خوبی روشن است. از میان صاحبان صحاح، تنها ابن ماجه از او نقل کرده ! و

شاید از اینروست که سنن ابن ماجه را در میان سنن در جایگاه چهارم جای داده اند !

ابو صلت هروی ساکن نیشابور و خادم امام علی بن موسی الرضا × بوده است.

مشکل ابوصلت تشیع و نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است.

حسن بن علی بن مالک می گوید:

«... سألت ابن معین عن أبی صلت، فقال: ثقه صدوق إلا أنه یتشیّع»((2))

ابن عدی درباره ی او می گوید:

«له أحادیث مناکیر فی فضل أهل البیت وهو متهم فیها»((3))

1- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج1، ص322.
2- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج6، ص282.
3- همان، ص283.

آری! او فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرد؛ از این رو عقیلی درباره ی او می گوید:

«کان رافضیا خبیثا!!»((1))

ابن حبان او را در بخش مجروحین ذکر کرده و در همان آغاز جرح او می گوید:

«یروی عن حماد بن زید و أهل العراق العجائب فی فضائل علی و أهل بیته... و هو الذی روی... أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأت من قبل الباب...»((2))

سیوطی نیز سخن شگفتی آورده که خواندنی است؛ او می گوید:

«... العباس بن محمد الدوری یقول: سألت ابن معین عن أبا الصلت، فقال: ثقه. فقلت: ألیس قد حدّث عن أبی معاویه، أنا مدینه العلم؟...»((3))

بنگرید که چگونه «دوری» انگشت بر فضیلتی از فضائل امام × می گذارد. از این روایت دوری روشن می شود که یکی از ملاکهای جرح روات از همان آغاز، نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ و تنها خدا می داند که چه روایاتی بر پایه ی همین ملاکها از قلم محدثان سنی افتاده و در تصانیفشان نیامده است؛ احادیثی که کسانی مانند ابوالفرج و ابن جوزی آنها را موضوعه دانسته اند و بیشتر

1- الضعفاء الکبیر؛ ج3، ص70.
2- المجروحین، ابن حبان، ج2، ص151.
3- اللآلی المصنوعه؛ ج1، ص331.

آنها در صحاح سته نیامده است. احادیثی مانند:

1- إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه.((1))

2- اللهم اردد الشمس علی علیّ حتی یصلی فرجعت الشمس لموضعها.((2))

3- اللهم أعط علیّا فضیله لم تعطها أحدا

قبله.((3))

4- اللهم أنزل علی آل محمد کما أنزلت علی مریم.((4))

5- أما بعد فإنی أمرت بسد هذه الأبواب غیر باب علی.((5))

6- أما أمنت فإنّه یحلّ لک فی مسجدی ما یحل لی و یحرم علیک ما یحرم علیّ.((6))

7- أمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسد الأبواب إلاباب علیّ.((7))

8- إنّ الله تعالی أمرنی أن أزوج فاطمه فمن علی.((8))

9- إن الله عزوجل عهد إلیّ فی علیّ عهدا...((9))

10- أنا دارالحکمه و علی بابها.((10))

1- فهارس اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، ص10.
2- همان، ص24.
3- همان.
4- همان.
5- همان؛ ص25.
6- همان.
7- همان، ص26.
8- همان؛ ص29.

9- همان؛ ص30.
10- همان؛ ص32.

11- إن آل محمد شجره النبوه و آل الرحمه و موضع الرساله.((1))

12- أنا الشجره وفاطمه فرعها و على لقاحها و الحسن والحسين ثمرتها.((2))

13- أنا منه و هو منى، ثم سمعنا صائحا فى السماء يقول: لاسيف إلا ذوالفقار ولافتى إلا على.((3))

14- أنا وعلى وفاطمه والحسن والحسين يوم القيامه فى قبه تحت العرش.((4))

15- أنت وليّى فى الدنيا و الآخره.((5))

16- أنت و شيعتک فى الجنه.((6))

17- إن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها الله و

ذريتها على النّار.((7))

18- إنما سميت فاطمه لأن الله تعالى فطم محبيها عن النار.((8))

19- إن المدينه لاتصلح إلاّ بى أو بک و أنت منى بمنزله هارون من موسى.((9))

20- إن النبى صلى الله عليه وسلم قال لعلى: أنت وارثى.((10))

1- همان.
2- همان.
3- همان؛ ص33.
4- همان.
5- همان؛ ص34.
6- همان.
7- همان؛ ص37.
8- همان؛ ص41.

9- همان.
10-) همان؛ ص44.

21- إن النبی صلی الله علیه وسلم کان یوحی إلیه و رأسه فی حجر علی.((1))

22- إن النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی: لایحل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک.((2))

23- أوّلکم ورودا علی الحوض، أوّلکم إسلاما

علی بن أبی طالب.((3))

24- خلقت أنا و علی من نور و کنا علی یمین العرش.((4))

25- قالوا یا رسول الله: من یحمل رایتک یوم القیامه؟ قال: الذی حملها فی الدنیا علی بن أبی طالب.((5))

26- ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب فانّه أول من یراني و أول من یصافحنی یوم القیامه و هو الصدیق الأکبر و هو فاروق هذه الأمه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب المنافقین.((6))

27- فإنّ وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی و خیر من أخلف بعدی علی.((7))

28- لکل نبی وصی و إن علیا وصیی ووارثی.((8))

1- همان.
2- همان.
3-) همان؛ ص45.
4- همان؛ ص58.
5- همان؛ ص60.
6- همان؛ ص63.
7- همان؛ ص73.
8- همان؛ ص86.

29- من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامه يهوديا.((1))

30- من أحبنى فليحب عليا ومن أحب عليا فليحب فاطمه و من أحب فاطمه فليحب الحسن و الحسين و إن أهل الجنّه ليتباشرون و يسارعون إلى رؤيتهم ينظرون إليهم، محبتهم إيمان و بغضهم نفاق و من أبغض أحدا من أهل بيتى فقد حرم شفاعتى فإننى نبى كريم بعثنى الله بالصدق فأحبوا أهلى و أحبوا عليّا.((2))

31- من مات و من قلبه بغض لعلى بن أبى طالب، فليمت يهوديا أو نصرانيا.((3))

32- النظر إلى على بن أبى طالب عباده.((4))

33- سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبيه و هو آخذ بيد على يقول: هذا أمير

البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله - يمد بها صوته - أنا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت الباب.((5))

34- هذه (يعنى فاطمه سلام الله عليها) منى، فمن أكرمها فقد أكرمنى و من أهانها فقد أهاننى...((6))

35- وصيى و موضع سرى و خليفتى فى أهلى و خير من أخلف بعدى على.((7))

1- همان؛ ص102.
2- همان؛ ص104.
3- همان؛ ص124.
4- همان؛ ص129.
5- همان؛ ص132.
6- همان؛ ص133.
7- همان؛ ص136.

36- يا أنس! أول من يدخل عليک من هذه الباب أمير المؤمنين و سيد المسلمين وقائد الغرّ المحجلين و خاتم الوصيين. فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار و كتمته؛ إذا جاء على، فقال: من هذا يا أنس؟ فقلت: على. فقام متبشرا فاعتنقه...((1))

37- ينادى منادٍ يوم القيامه غضوا أبصاركم حتى تمرّ فاطمه.((2))

38- يولد لابنى هذا (يعنى حسين ×) ولد يقال له على، إذا كان يوم القيامه نادى منادٍ من بطنان العرش: ألا ليقم سيد العابدين فيقوم هو. و يولد له ولد يقال له محمد، إذا رأيته يا جابر فاقرأ عليه منى السلام...((3))

39- قال على يوم الشورى: أنشدكم بالله هل فيكم من ردت له الشمس غيرى؟((4))

40- كنا حول النبى صلى الله عليه وسلم فأقبل على بن أبى طالب فأدام رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر إليه، ثم قال: من أراد أن ينظر إلى آدم فى علمه و إلى نوح فى حكمه و إلى إبراهيم فى حلمه فلينظر إلى هذا.((5))

1- همان؛ ص140.
2- همان؛ ص151.
3- همان.
4- همان؛ ص185.
5- همان؛ ص191.

در این کتاب تلاش ما آوردن روایاتی بود که در کتاب ها صحاح سته ذکر شده است، اگر چه روایات فراوان دیگری نیز در کتاب ها معتبر آنان در فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که از نظر مؤلفان صحاح نیز موثق بوده و مورد توجه پیروان مکتب خلفا است که انشاء الله در فرصتی دیگر به آنان پرداخته خواهد شد.

با توجه به این حقیقت می توان اینطور نتیجه گیری کرد که نویسندگان کتاب ها صحاح حتی الامکان سعی داشتند احادیثی را که به نوعی مربوط به خلافت بلافصل حضرت علی × است ذکر نکنند.

در این راستا آنان مبنای خود را در پذیرش روایات، شیعه نبودن راوی قرار داده

بودند و به این وسیله بسیاری از روایات فضائل کنار گذاشته شده مگر آنکه آن روایات به قدری شهرت داشته که آنان مجبور به ذکر آن می شدند.

آنان در پذیرش روایات شروط دیگری را نیز وضع کردند که در بسیاری از موارد به آن شروط هم وفا نکردند که بعد از آنان بعضی از علما مانند حاکم نیشابوری در کتابی (المستدرک) آن روایات را جمع آوری کرد که در آن روایات زیادی از فضائل ذکر شده است.

البته ریشه این کار همان طور که در قبل بیان شد، به زمان خلیفه اول بر

می گردد که بعد از رحلت پیامبر

اکرم| که با نقل احادیث مخالفت کرد و جز در زمان کوتاه خلافت حضرت علی× این سیاست ادامه داشت تا اینکه در زمان عمر بن عبد العزیز این سنت شکسته شد.

این در حالی بود که از همان آغاز علیه اهل بیت علیهم السلام به طور عام و حضرت علی× به طور خاص حساسیت های زیادی به وجود آوردند تا جایی که در زمان خلافت امویان سب و لعن علی

بن ابی طالب× در منابر به یک امر رسمی تبدیل شد و خفقان به حدی بود که حتی قبر آن حضرت مخفی بود و همزمان در این مدت با نقل روایت فضائل به شدت مخالفت می شد و فقط راویانی که دنبال جلب رضایت خلفا بودند مجال کار داشتند و به این صورت بسیاری از روایات را دستخوش تحریف نمودند یا روایات جعلی در فضیلت خلفا به وجود آمد و در مقابل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند.

علاوه بر آن بعضی از صاحبان صحاح چون در مقابل معتزله قرار داشتند و معتزله قائل به فضیلت علی بن ابی طالب× بر سایر خلفا بودند، این هم انگیزه ای شد که آنان در نیاوردن روایات فضائل مصمم تر باشند، و به این وسیله ظلم مضاعفی را در حق اهل بیت پیامبر| روا داشتند.

امیدواریم که در این کتاب توانسته باشیم به قدر قطره ای، از دریای فضل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را در پس سالهای سال مهجوریت و مظلومیت بیان کرده باشیم و این قلیل مورد

توجه حضرت بقیهْ الله الاعظم ارواحناه فداه واقع گردد.

{إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً}

ذكرتُ مَحَلّ الربع مِن عرفاتِ

لآل رسول الله بالخيف من مِنى

ديار علىّ والحسين وجعفر

مدارس آيات خلت من تلاوهٍ

منازل جبريل الامين يَحِلُّها

منازل كانت للصلاه ولِلتُقى

وأين الاُلى شطت بهم غُربه النوى

قبور بكوفان واُخرى بطيبهٍ

وقبر ببغداد لنفسٍ زكيهٍ

وقبر بطوس يا لها من مصيبهٍ

قبور بجنب النهر من أرض كربلا

أفاطم لوخلتِ الحسينَ مُجدّلاً

إذن للطمتِ الخدَّ فاطمُ عندَهُ

أفاطم قومى يا ابنه الخير واندبى

فاذريتُ دمعَ العين فى الوجناتِ

وبالركن والتعريف والجمراتِ

وحمزةَ والسجاد ذى الثفناتِ

ومنزل وحى مقفر العرصاتِ

من الله بالتسليم والبركات

وللصوم والتطهير والحسناتِ

أفانين فى الآفاق مفترقاتِ

وأُخرى بفخ نالها صلواتى

تضمنها الرحمن فى الغرفاتِ

الحت على الاحشاء بالزفراتِ

معرسهم فيها بشط فراتِ

وقد مات عطشاناً بشط فراتِ

وأجريتِ دمع العين فى الوجناتِ

نجوم سماوات بأرض فلاتِ

ذكرتُ مَحَلّ الربع مِن عرفاتِ

لآل رسول الله بالخيف من مِنى

ديار علىّ والحسين وجعفر

مدارس آيات خلت من تلاوهٍ

منازل جبريل الامين يَحِلُّها

منازل كانت للصلاه ولِلتُقى

وأين الأُلى شطت بهم غُربه النوى

قبور بكوفان وأُخرى بطيبهٍ

وقبر ببغداد لنفسٍ زكيهٍ

وقبر بطوس يا لها من مصيبهٍ

قبور بجنب النهر من أرض كربلا

أفاطم لوخلتِ الحسينَ مُجدّلاً

إذن للطمتِ الخدَّ فاطمُ عندَهُ

أفاطم قومى يا ابنه الخير واندبى

فاذريثُ دمعَ العين فى الوجناتِ

وبالركن والتعريف والجمراتِ

وحمزةَ والسجاد ذى الثفناتِ

ومنزل وحى مقفر العرصاتِ

من الله بالتسليم والبركات

وللصوم والتطهير والحسناتِ

أفانين فى الآفاق مفترقاتِ

وأُخرى بفخ نالها صلواتى

تضمنها الرحمن فى الغرفاتِ

الحت على الاحشاء بالزفراتِ

معرسهم فيها بشط فراتِ

وقد مات عطشاناً بشط فراتِ

وأجريتِ دمع العين فى الوجناتِ

نجوم سماوات بأرض فلاتِ

رحمةْ الله و بركاته عليكم اهل البيت عليهم السلام

إنّه حميد مجيد

مهابط وحى الله خزان علمه

هم النور نورالله جل جلاله

فلولاهم لم يخلق الله آدماً

ولا سطحت أرض ولا رفعت سما

وأسمائهم مكتوبه فوق عرشه

ميامين فى أبياتهم نزل الذكرُ

هم التين والزيتون والشفع والوترُ

ولا كان زيدٌ فى الوجود ولا عمرُو

ولا ضوئت شمس ولا اشرق البدرُ

ومكنونه من قبل أن يخلق الذرُّ

ص: 527

... بنفسی أنتَ مِن مَغَيَّبٍ لم يَخلُ منا، بنفسی أنت من نازح ما نزح عنّا، بنفسی أنت اُمنيهُ شائقٍ يتمنىّ من مؤمنٍ ومؤمنهٍ ذكرا فحَنّا، بنفسی أنت من عقيد عزّ لايُسامی،

بنفسی أنت من أثيل مجدٍ لايُجاری، بنفسی أنتَ مِن تِلادِ نِعَمٍ لا تُضاهی، بنفسی أنتَ من نصيف شرفٍ لا يُساوی...

خسروا

گوی فلک در خم چوگان تو باد

ساحت

کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلف

خاتون ظفر شيفته پرچم توست

ديده

فتح ابد عاشق جولان تو باد

ايکه

انشاء عطارد صفت شوکت توست

عقل

کل چاکر طغراکش ديوان تو باد

طيره

جلوه طوبی قد چون سرو تو شد

غيرت

خلد برين ساحت بستان تو باد

نه

به تنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه

در عالم امر است به فرمان تو باد

ص: 528

... اللهم صلّ على محمّدٍ وآل محمد وصَلِّ على محمدٍ جَدّه و رسولک السید الاکبر وعلی أبیه السیدِ الاصغر وجدته الصدیقه الکبری فاطمهَ بنت محمد وعلی من اصطفیتَ مِن آبائه البررهِ... وصَلِّ علیه صلوهً لا غایه لِعدَدِها ولا نهایه لمدَدِها ولا نَفادَ لاِمَدِها... وَامنُن علینا بِرضاه، وهب لنا رأفتَهُ ورحمتَهُ ودعائهُ وخیرَه... واجعل صلواتنا به مَقبولَه، وذُنوبَنا به مَغفوره وَدُعائَنا بِهِ مستجاباً، وَاجعل أرزاقنا بِهِ مَبسُوطه، وهمومنا بِهِ مَکفیّه، وحوائجَنا بِهِ مَقضیَّه...

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد

سلامت همه آفاق در سلامت توست

جمال صورت ومعنی ز امن صحت توست

درین چمن چو درآید خزان به یغمایی

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد

هرآنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند

حافظ شفا ز گفته شکر فشانش جوی

وجود نازنینت آزرده گزند مباد

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

رهش به سرو سهی قامت بلند مباد

مجال طعنه بدبین و بدپسند مباد

بر آتش تو بجز جان او سپند مباد

که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد

ص: 530

فهرست منابع

1. اثبات الوصیه؛ للامام علی بن ابی طالب ×، علی بن الحسین الشافعی.

2. الأجوبه المرضیه؛ محمد بن عبد الرحمن السخاوی.

3. الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ الخلیل بن عبد الله بن احمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی.

4. أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الأثیر.

5. اصول الحدیث، محمد عجاج الخطیب.

6. الأغانی، لأبی الفرج الاصفهانی.

7. ألفیه الحدیث، للحافظ العراقی

8. الإمام الترمذی والموازنه بین جامعه وبین الصحیحین، نورالدین عتر.

9. امام علی × وسقیفه؛ معصومه قره داغی.

10. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه الدینوری، مؤسسه الحلبی و شرکاه للنشر و التوزیع.

11. الانتصار و الرّد علی ابن الراوندی الملحد، محمد بن عثمان الخیّاط.

12. انوار التنزیل وأسرار التأویل فی التفسیر، لناصرالدین أبی سعید عبد الله بن عمر البیضاوی شافعی، المتوفی بتبریز سنه 692 ه-.ق.

13. الباعث الحثیث، شرح إختصار علوم الحدیث، للحافظ إبن کثیر.

14. بحارالانوار، علامه مجلسی.

15. بخاری، دارالاسلام و دار الفیحاء.

16. البدایه و النهایه، ابن کثیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

17. البدایه والنهایه، ابن کثیر، دارالحدیث.

18. البدایه والنهایه، دارالمعرفه.

19. التاج الجامع للأصول، ناصف.

20. تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض.

21. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دار الکتب العربی.

22. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دارالغرب الإسلامی.

23. تاریخ الأمم و الملوک، الطبری.

24. التاریخ الاوسط، البخاری.

25. تاریخ التراث العربی، سزگین.

26. تاریخ الثقات؛ احمد بن عبد الله العجلی.

27. تاریخ الخلفاء، السیوطی.

28. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری.

29. التاریخ الکبیر، البخاری.

30. تاریخ بغداد خطیب بغدادی.

31. تاریخ تشیّع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسن محرمی

32. تاریخ حدیث، استاد مرحوم شانه چی.

33. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، احمدرضا خضری.

34. تاریخ فرق اسلامی، صابری.

35. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت.

36. تاریخ نیشابور، حاکم نیشابوری.

37. تاریخ ولاه مصر، الکندی.

38. تاریخ یعقوبی؛ احمد بن اسحاق یعقوبی.

39. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر.

40. تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، المبارکفوری م 1353 ه-.ق

41. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، السیوطی.

42. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، جلال الدین السیوطی.

43. تدوین السنه الشریفه، سید محمدرضا حسینی.

44. التدوین فی أخبار قزوین، الرافعی القزوینی.

45. تذکره الحفاظ، الذهبی.

46. تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی.

47. تراث الترمذی، العلمی، العُمری.

48. ترجمه الامام علی بن أبیطالب علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، محمدباقر المحمودی.

49. ترجمه با برخی اضافات از کتاب آل بویه، علی اصغر فقیهی.

50. تغلیق التعلیق، علی بن ابراهیم بن مسهود عجین.

51. تفسیر البحر المحیط؛ ابو حیان الاندلسی.

52. تفسیر القرآن العظیم؛ ابن کثیر.

53. تفسیر القرآن العظیم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعین؛ ابن ابی حاتم الرازی.

54. تفسیر الکبیر، فخر الرازی، سوره الاسراء.

55. تفسیر قرطبی الجامع لأحکام القرآن؛ ابو عبد الله محمد بن احمد انصاری قرطبی.

56. تفسیر ماوردی، أبوالحسن علی بن محمد بن الحبیب الماوردی البصری 364- 450 ه-.ق.

57. التفسیر و المفسرون؛ محمد حسن الذهبی.

58. تقریب التهذیب، ابن حجر، دارالمعرفه.

59. التقييد لمعرفه رواه السنن، ابن النقطه.

60. التقييد والايضاح شرح مقدمه ابن الصلاح، العراقى.

61. التنبيه و الإشراف، المسعودى.

62. التنبيه والرّد على اهل الاهواء و البدع، ابوالحسين الملطى.

63. التوشيح، شرح الجامع الصحيح، السيوطى.

64. تهذيب التهذيب، ابن حجر، دار صادر.

65. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، المزّى، مؤسسه الرساله.

66. الثقات، إبن حبان.

67. جامع الاصول فى أحاديث الرسول، ابن الأثير.

68. جامع البيان، طبرى، دار هجر.

69. جامع البيان، طبرى، دارالمعرفه.

70. جامع الترمذى، تک جلدى، بيت الأفكار الدوليه.

71. جامع الترمذى، دارالفيحاء، دمشق / دارالسلام، الرياض.

72. الحجج البالغه فى حقانيه التشيع؛ محمد على عطايى اصفهانى.

73. حجج الله البالغه، الدهلوى.

74. الحطه فى ذكر الصحاح السته، القنوجى.

75. خصائص أمير المؤمنين على بن ابيطالب رضى الله عنه، النسائى، تحقيق أحمد ميرين البلوشى.

76. خصائص نسائى دارالكتاب العربى.

77. خطيب بغدادى، تاريخ بغداد.

78. دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الأمين.

79. دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

80. دانشنامه جهان اسلام؛ بنیاد دائره المعارف اسلامی.

81. دایره المعارف تشیّع؛ احمد حاج سید جوادی.

82. دی الساری؛ ابن حجر عسقلانی.

83. رسائل أبی بکر الخوارزمی؛ خوارزمی.

84. رسائل الجاحظ؛ جاحظ.

85. الرسائل المستطرفه، الکتانی م 1345 ه-.ق.

86. الروض الدانی إلی المعجم الصغیر للطبرانی؛ الطبرانی.

87. سبل السلام، الصنعانی.

88. السنّه قبل التدوین؛ محمد عجاج الخطیب.

89. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دارالفکر.

90. سنن ابن ماجه، دار السلام.

91. سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید.

92. سنن أبی داود، دارالحدیث - القاهره.

93. سنن الترمذی، الترمذی، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، 1403 هق.

94. سنن الترمذی، دارالحدیث - قاهره.

95. السنن الکبری، دارالکتب العلمیّه.

96. السنن الکبری، مؤسسه الرساله.

97. سنن النسائی الصغری دارالسلام.

98. سنن النسائی الصغری، دار الفیحاء.

99. سنن النسائی بشرح السیوطی وحاشیه الإمام السندی زَهْرالربی.

100. سنن النسائی، المجتبی، بیت الأفکار الدّولیّه.

101. السنن، الامام ابن ماجه.

102. سیر أعلام النبلاء، الذهبی.

103. السیر، تک جلدی؛ ابن اسحاق.

ص: 535

104. سیره آل بیت النّبی |، عبدالحفیظ فرغلی و حمزه النشرتی و عبدالحمید مصطفی.

105. سیره الأئمه، مهدی البیشوایی.

106. سیره الإمام أحمد بن حنبل، صالح بن أحمد بن حنبل.

107. السیره والمذهب، أحمد بن حنبل.

108. سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی.

109. شرح ألفیه السیوطی فی الحدیث؛ دو مؤلف؛ محمد بن علی بن آدم بن موسی الایثربی الولوی.

110. شرح صحیح مسلم، النووی.

111. شرح مشکل الآثار، الطحاوی.

112. شرح نووی بر صحیح مسلم؛ نووی.

113. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، داراحیاء الکتب العربیه.

114. شروط الأئمه الخمسه، الحازمی.

115. شروط الأئمه السته، الحازمی.

116. شروط الأئمه الستّه، المقدسی.

117. شروط الأئمه السته، دارالهجره.

118. صحیح ابن حبان، دارالفکر.

119. صحیح إبن حبّان، مؤسسه الرساله.

120. صحیح البخاری، البخاری، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر،1401، ه-.ق.

121. صحیح ترمذی، ح 3870.

122. صحیح مسلم بشرح النّووی، مکتبه نزار مصطفی الباز - الریاض.

123. صحیح مسلم، تک جلدی، مکتبه الرشد.

124. صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت.

125. صحیح مسلم، محمدفؤاد عبدالباقی، دارالحدیث – القاهره.

126. صیانه صحیح مسلم، ابن الصلاح.

127. الضعفاء الصغیر، البخاری.

128. الضعفاء الکبیر، العقیلی.

129. الطبقات الکبیر؛ محمد بن سعد بن منیع الزهری.

130. طبقات المحدثین باصبهان والواردین علیها؛ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان انصاری.

131. طبقات المعتزله، أحمد بن یحیی بن المرتضی (764- 840).

132. طبقات المفسرین، أحمد بن محمد الأدنَه وی (ق 11 ه-.ق).

133. طبقات المفسّرین، الحافظ شمس الدین محمد بن علی بن أحمد الداوودی (م 945 ه-.ق).

134. عارضه الأحوذی؛ ابوبکر بن العربی المالکی.

135. علوم الحدیث ومصطلحه؛ صنجی صالح.

136. عمل الیوم واللیله، النسائی.

137. عمل الیوم والیله، فاروق حماده.

138. السیاسه الاسلامیه فی عهد الخلفاء الراشدین.

139. الغدیر، دارالکتب العربی، بیروت 1397 ه-.ق.

140. الغدیر، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه.

141. الفخری فی الأداب السلطانیه و الدول الإسلامیه، محمدبن علی بن طباطبا ابن الطقطقی/م709ه-.

142. فرائد السمطین، الجوینی.

143. فروع کافی، الکلینی.

144. فسیر سمعانی، سوره الاحقاف.

ص: 537

145. الفصول المهمّه فی تألیف الامه؛ سید عبد الحسین شرف الدین.

146. فصول المهمه فی معرفه احوال الائمه علیهم السلام ، ابن الصباغ.

147. فضائل الخمسه من الصّحاح السته»، مرحوم، علاّمه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی.

148. فضائل الصحابه من فتح البارى بشرح البخارى، خالد عبدالفتاح شبل.

149. فضائل الصحابه، النسائی.

150. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل.

151. الفضل المبین علی عقد الجوهر الثمین جمال الدین القاسمی، شرح «الاربعین العجلونیه» است.

152. الفوائد، الشهیر ب الغیلانیات.

153. فهارس اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی.

154. الفهرست، ابن الندیم، دار الکتب العلمیه.

155. فیض القدیر، حرف السین.

156. الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر.

157. الکامل فی ضعفاء الرجال؛ عبد الله بن عدی الجرجانی.

158. کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عباس خلیلی.

159. کشف الظنون، الجلبی.

160. کشف الظنون، حاجی خلیفه، دارالفکر.

161. کنزالعمال؛ علاء الدین علی بن حسام هندی.

162. اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، السیوطی.

163. الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ اخلیل بن عبد الله بن احمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی، «367- 446- ق».

ص: 538

164. لسان العرب، ابن منظور.

165. لسان الميزان، ابن حجر.

166. لغت نامه، على اكبر دهخدا.

167. المؤتلف والمختلف؛ ابن لشر الآمدى البصرى.

168. مآثر الإنافه فى معالم الخلافه، القلقشندى.

169. المجروحين، ابن حبان.

170. مجمع الزوائد؛ هيثمى.

171. مجموعه الفتاوى ابن تيميه الحرّانى م 728 ه-.ق.

172. مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، ابن منظور.

173. المراجعات، عبدالحسين شرف الدين .

174. مراصد الاطلاع، البغدادى م 739.

175. مروج الذهب ومعادن الجوهر، المسعودى، دارالهجره.

176. مسائل الإمامه، عبدالله بن محمد الناشى ء معروف به «الناشىء الاكبر م 293».

177. المستدرک على الصحيحين، النيسابورى، دارالمعرفه.

178. المستفاد من ذيل تاريخ بغداد، إبن الدّمياطى.

179. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالقبله، جده.

180. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالمأمون للتراث، دمشق.

181. مسند ابى داود طيالسى سليمان بن داود بن جارود.

182. مسند اسحاق بن راهويه.

183. مسند أحمد بن حنبل، مؤسسه الرساله.

184. مشاهير القضاه، الهاشمى.

185. المصنف فى الاحاديث والآثار.

186. معالم السنن، البستى.

ص: 539

187. معالم المدرستين؛ سید مرتضی عسکری.

188. المعجم الأوسط، مکتبه المعارف.

189. معجم البلدان، یاقوت الحموی.

190. المعجم الکبیر؛ طبرانی.

191. معجم البلدان، الحموی.

192. معرفه أنواع علم الحدیث، ابن الصلاح.

193. المعیار والموازنه، ترجمه ی دکتر دامغانی.

194. المغازی، باب: غزوهِ خیبرَ، تک جلدی.

195. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج الاصفهانی.

196. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، أبوالفرج إبن الجوزی.

197. منهاج السنه النبویه؛ ابن تیمیه حرانی.

198. موسوعه الحدیث الشریف، صحیح البخاری دار السلام للنشر والتوزیع، الریاض، 20 ه-.ق.

199. میزان الاعتدال، الذهبی.

200. النزاع والتخاصم فیما بین بنی أمیّه و بنی هاشم.

201. النکت عَلی کتاب ابن الصلاح، ابن حجر العسقلانی.

202. نور الأبصار، الشبلنجی.

203. الوافی بالوفیات، الصفدی.

204. وفیات الاعیان، ابن خلکان.

205. وفیات الاعیان، ابن اثیر.

206.هدى الساری، إبن حجر العسقلانی.

ص: 540

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109